

كشف زندگى مسيحي

ترجمه و تآليف:

فريرون موفوف

© **Körpü**

Center for Church Based Training-Turko Persian Region (CCBT-TPR)

URL; www.ccbt-tpr.org

Email; contact@ccbt-tpr.org

contact@korpu.net

حق هرگونه چاپ و کپی محفوظ است.

فهرست فصول

۷	مقدمه: مقدمه‌ای بر سری کشف
۲۱	موضوع اول: تجربه توبه و ایمان
۲۷	موضوع دوم: چکنم تا نجات پیدا نمایم
۵۳	موضوع سوم: موقعیت و مقام ما در مسیح
۷۱	موضوع چهارم: ویژگی تعمید
۸۷	موضوع پنجم: زندگی به قدرت روح القدس
۱۱۱	موضوع ششم: صمیمیت با خدا؛ انضباط در مطالعه کلام او
۱۳۵	موضوع هفتم: صمیمیت با خدا؛ انضباط در دعا
۱۵۷	موضوع هشتم: رشد در کلیسا
۱۷۷	موضوع نهم: دشمنان فیض؛ جهان و جسم
۲۰۳	موضوع دهم: دشمنان فیض: ابلیس
۲۲۷	موضوع یازدهم: انتخاب‌های مربوط به شیوه زندگی در این دنیای واقعی
۲۵۵	موضوع دوازدهم: چگونه شاهدهی مثبت باشیم

مقدمه‌ای بر سری کشف

«پس می‌خواهم بدانید که به‌خاطر شما و کسانی که در لائودیکیه هستند، و برای همه آنان که روی مرا ندیده‌اند، چه مجاهده‌ای دارم، تا دلگرم شده، در محبت متحد گردند، و از همه غنای فهم و درکی کامل برخوردار گشته، راز خدا یعنی مسیح را بشناسند، که در او همه گنجهای حکمت و معرفت نهفته است.»

کولسیان ۲: ۱-۳

زندگی مسیحی روند مداومی از کشف است، جایی که فرد ایماندار به شکل مداوم، دید و فهم جدیدی از خزانه حکمت و معرفت مخفی کلام خدا کسب می‌کند. پولس بر آن بود که مسیحیان کولسی مسیح را بشناسند و از غنایی که این شناخت به همراه دارد، بهره برند. پولس خود به هیچ‌وجه از رشدی که در شناخت مسیح داشت، راضی نبود. چنانکه در فیلیپیان ۳ نیز می‌گوید: «بلکه جد و جهد می‌کنم...» سری کشف طریقی است که شما بدان می‌توانید در رشد روحانی خود قدمی اساسی بردارید و شما را کمک می‌کند تا حکمت و معرفت کلام خدا را خود به‌شخصه کشف نمایید.

«این را می‌گویم تا هیچ‌کس شما را با استدلالهای فریبنده گمراه نسازد. زیرا هرچند در جسم از شما دورم، لیکن در روح با شما هستم و از مشاهده نظم و ایمان پایدارتان به مسیح شادمانم. پس همان‌گونه که مسیح عیسای خداوند را پذیرفتید، در او سلوک کنید: در او ریشه گیرید و بنا شوید، و همان‌گونه که تعلیم یافتید، در ایمان استوار شده، لبریز از شکرگزاری باشید. به هوش باشید که کسی شما را با فلسفه‌ای پوچ و فریبنده اسیر نسازد، فلسفه‌ای که نه بر مسیح، بلکه بر سنت آدمیان و اصول ابتدایی این دنیا استوار است.»

کولسیان ۲: ۴-۸

پولس می‌خواست مطمئن شود که مومنین در ایمان مسیحی به استواری ایستاده‌اند و در حقیقت چنان ریشه دوانیده‌اند که هیچ تفکر و فلسفه‌ای نمی‌تواند آنها را بفریبد. پولس در امر استواری مسیحیان در تعلیم صحیح، خود را چنان متعهد می‌دید که حاضر شد جان خود را به خطر انداخته، به کلیساهایی که در سفر اول خود برقرار کرده بود، برگردد و از استواری آنها در تعلیم صحیح مطمئن شود. این امر جهت سفرهای بشارتی پولس الگو شد. در سفرهای خود مومنین را به شکل

کلیساهای محلی سازمان می‌داد و بر آنها رهبرانی می‌گمارد که ایشان را شبانی کنند و کلام خدا را به آنان تعلیم دهند. برای او کافی نبود که مومنین تازه به قوم خدا اضافه شوند. بلکه فراتر از آن، پولس طرق و وسایلی را برای آنها تدارک می‌دید، به طوری که بتوانند در حقایق بنیادین مسیحیت استوار باقی بمانند.

سری کشف وسیله است که برای کمک به درک و استواری شما در حقایق بنیادین مسیحیت طرحریزی شده است، تا با اسفاده از آن شما در ایمان استوار گردید و در رابطه با آنچه که باور دارید، یقین داشته باشید و در زندگی مسیحی به شکلی مؤثر زندگی کنید. هدف این سری کمک به شماست تا بتوانید دیدگاهی مبتنی بر کتابمقدس داشته باشید و با مسائل و مشکلات زندگی به شکلی کتابمقدس گونه برخورد نمایید. هدف این سری جواب به این سؤال است: «فرد ایماندار جهت استواری کامل خود در ایمان مسیحی، نیاز به دانستن چه دارد؟»

سری کشف

طریقی که سری کشف جهت آموزش پیش می‌گیرد، از چند جنبه بی‌نظیر است. یکی از طریقی که این سری را از بقیه متفاوت می‌گرداند، رهیافت منظمی است که در امر یادگیری پیش می‌گیرد. سری کشف به دنبال آن است که حقایق مسیحی را با هم عرضه دارد؛ به جای اینکه جنبه‌های بنیادین مسیحیت را به شکلی تکه پاره شده فرا گیرید، آن را به شکلی یکپارچه و کامل می‌آموزید. سری کشف برای انجام این امر چهار کتاب به شرح زیر عرضه می‌دارد:

- کشف زندگی مسیحی - مطالعه‌ای در حقایق بنیادین زندگی مسیحی که مومنین را کمک می‌کند تا زندگی خداپسندانانه‌ای جهت مسیح داشته باشند.
- کشف صمیمت با خدا - مطالعه‌ای در چگونگی عمیقتر کردن پیوند ایمان بین خدا و فرد ایماندار، از طریق مطالعه اینکه خدا چگونه به دنبال شما آمد، واقعیت خود را چگونه آشکار کرد، و به دعوت خدا چگونه باید پاسخ گفت.
- کشف نقش شما در خانواده الهی - مطالعه‌ای در هدف، مأموریت، و نقشه خدا برای کلیسای محلی و اینکه خدا، چگونه هر فرد ایماندار را به شکل بی‌همتایی جهت شرکت کامل در کار او در این جهان طرحریزی نموده است.

- کشف چگونگی بشارت ایمان خود با دیگران - مطالعه‌ای در امر بشارت که از طریق آموزش و ابزاری عملی به دنبال آن است که مومنین پیام انجیل را با دوستان و خانواده خود به شکلی مؤثر در میان گذارند.

در پایان این چهار دوره، فرد در حقایق بنیادین مسیحیت ریشه خواهد دواند و در تعالیم اساسی مسیحیت محکم و استوار خواهد ایستاد. جهت رشد مداوم در رابطه‌ای که با خدا دارد، مجهز خواهد شد و در روابطی که با مومنین و غیر مسیحیان دارد، بیشتر مؤثر خواهد گردید. هدف ما برای آنها که این چهار دوره را به پایان می‌رسانند، همان چیزی است که پولس به مسیحیان کولسی می‌نویسد:

«زیرا هرچند در جسم از شما دورم، لیکن در روح با شما هستم و از مشاهده نظم و ایمان پایدارتان به مسیح شادمانم.»

کولسیان ۲: ۵

روند آموزشی سری کشف

سری کشف شما را در جریان آن نوع آموزش قرار می‌دهد که شرکت فعال خود شما را در آن طلب می‌کند. در خلال هر موضوع با دیگر افراد صحبت و تبادل نظر خواهید داشت تا نه فقط شناخت و معلومات کسب کنید، بلکه حکمت این امر را هم به دست آورید که چگونه برای خدا زندگی نمایید.

روش آموزشی ما در این سری به گونه‌ای است که بهترین رهیافت‌ها و روش‌های کلاسیک را در آموزش بزرگسالان با آنچه که روش‌های مدرن به دست آورده است، مخلوط کرده و به شیوه‌ای کارآ به کار می‌گیرد. این شیوه صرفاً مختص ما نیست، بلکه رهیافتی است که در بسیاری از فرهنگ‌ها نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد. بسیاری از کسانی که این دوره‌ها را گذرانیده‌اند، در مورد کارآیی این روش سخنها دارند. برای آنها این دوره‌ها، بهترین تجربه آموزشی زندگی‌شان بوده است.

روند سری کشف روی شعور انسان و طرح الهی استوار است. خدا ما را به صورت خود آفریده است تا در رابطه با خلقت و اراده او چیزها بدانیم و کشف نماییم. همه ما در جریان زندگی خود

به طور مداوم یاد می‌گیریم. با مشکلاتی روبرو می‌گردیم که باید آنها را حل کنیم. با شرایطی مواجه می‌شویم که احتیاج به تصمیم ما دارد. از ما سوالاتی به عمل می‌آید که باید به آنها پاسخ دهیم.

در تجزیه و تحلیل مسائل زندگی برخی از ما بهتر از دیگران هستیم. روند آموزشی این دوره شما را آماده خواهد کرد تا در رابطه با هر مورد در زندگی به شکلی حکیمانه برخورد کنید این روند شما را یاری خواهد کرد تا در رابطه با موقعیت‌های سختی که با آن روبرو می‌گردید، با دیدگاهی مبتنی بر کتاب مقدس برخورد کنید.

روند آموزشی سری کشف

قدم اول: هضم موضوع

قدم دوم: مطالعه کتاب مقدس

قدم سوم: رجوع به دیگر منابع

قدم چهارم: شکل بخشی به پاسخ

قدم پنجم: بحث موضوع

قدم ششم: گامهایی به جهت اطاعت

توضیح روند آموزشی

هضم موضوع: کشف هسته مرکزی موضوع. سعی بر اینکه شما موضوع را به زبان خود بیان کنید تا بدین وسیله مشکل و یا موضوع مورد صحبت را به شکلی واضح درک نمایید.

مطالعه کتاب مقدس: مطالعه آن قسمت از کلام خدا که مستقیماً به موضوع مورد بحث مربوط است. کشف اینکه خدا در رابطه با این موضوع چه می‌گوید.

رجوع به دیگر منابع: کشف اینکه دیگران در مورد این موضوع چه گفته‌اند. در امثال سلیمان می‌خوانیم که «از کثرت مشورت نصرت حاصل می‌شود.» فرد حکیم به نصیحت گوش می‌کند. شکل بخشی به پاسخ: عکس‌العملی که در مقابل موضوع مورد بحث داریم. این تمرینی است بسیار شخصی و احتمالاً دعا و نوشتن و صحبت را شامل خواهد شد.

بحث موضوع: پاسخ و نظر خود را با دیگر افراد گروه در میان می‌گذارید. به دیگران گوش می‌دهید و از آنها یاد می‌گیرید. در تبادل نظرهایی که با دعاها همراه است، گروه در مقابل مشکل مورد بحث به جوابها و راه‌حل‌هایی که مبتنی بر کتابمقدس و اندرزهای حکیمانه است، دست پیدا می‌کند.

گامهایی به جهت اطاعت: بر اساس بحث و تبادل نظر، در پاسخ خود اگر نیاز باشد، تجدید نظر می‌کنید. سپس در رابطه با اینکه آن حقیقت را در زندگی خود چگونه به کار بگیرید، نقشه می‌ریزید. شما باید کنندگان کلام باشید، نه فقط شنوندگان آن.

پرورش حکمت عملی مبتنی بر کتابمقدس

بخش اعظم وقت ما بزرگسالان در حل مشکلات می‌گذرد. ما دائماً در شرایطی قرار می‌گیریم که باید تصمیم بگیریم. این تصمیمات اغلب در ماهیت خود الهیاتی‌اند. مثلاً: زن فرد نمی‌داند که آیا از همسر خود زمانی که به دلایل مالی، اصرار به نبردن فرزند مریض خود به دکتر دارد، اطاعت کند یا نه. این مشکل برای زن در رابطه با مطالب زیر سوالات الهیاتی مطرح می‌کند:

- اطاعت و ماهیت رابطه زناشویی
- مسئولیت مادر در قبال فرزندان او
- ارزش سلامتی فیزیکی در مقایسه با اهمیت اطاعت از شوهر خود

این سوالات و مسائل زاینده ذهنیت فلسفی نیستند. مسائلی هستند که در زندگی واقعی با آنها روبرو می‌شویم: زنی واقعی با فرزندان واقعی که احتیاج به دکتر دارد. در رابطه با اینگونه موضوعات واقعی زندگی چگونه می‌اندیشیم؟ مشکلات و مسائلی را که زندگی در مقابل ما می‌نهد، چگونه حل می‌کنیم؟

در مقام فرزندان خدا که در دنیایی متخاصم زندگی می‌کنیم، دانستن این مطلب را برای ما لازم می‌نماید که در هر مورد از زندگی، شیوه عملکرد مسیح‌وار را بیاموزیم. باید یاد بگیریم که چگونه به شکلی که کتابمقدس می‌طلبد، فکر کنیم. باید بیاموزیم که چگونه در وضعیت‌هایی که نمی‌توانیم آنها را ندید بگیریم، حکمت الهی را بکار بندیم. ما را لازم است که فکر مسیح را در خود پرورش دهیم!

در موضوع مورد بحث، چه مشکل زناشویی باشد و چه در رابطه با طرز اداره کلیسا، تبعیت از یک نوع شیوه برخورد می‌تواند به ما حکمت زیادی عرضه دارد. چه با مشکلی اخلاقی روبرو شویم و چه با مشکلی الهیاتی، رهیافت جهت داشتن فکر ثابت در هر دو آنها یکی است.

دعا

در شروع هر مرحله از روند کشف، دعا امری ضروری است. در مقام فرد مسیحی روح القدس که روح حقیقت و حکمت است، در ما ساکن می‌باشد. زمانی که با وضعیتی دشوار روبرو می‌گردیم، اولین عکس‌العمل ما باید دعا باشد و سپس در طول حل آن وضعیت دشوار با خدا کماکان در ارتباط باقی بمانیم.

هدف موضوع

هضم و درک درست موضوع شامل ارزیابی مشکل مطرح است. آیا مشکل واقعی همان چیزی است که مشهود می‌باشد، یا اینکه نیروها و عواملی عمیقتر درکارند؟ موضوع هر چه که باشد. لازم است در آن مورد فرضیه داشته باشیم. برخی از مواقع، ما از وجود مشکل خبر هم نداریم تا اینکه بحرانی حادث می‌شود و زندگی ما را به لرزه در می‌آورد. قبل از اینکه بتوانیم به حل مشکل همت گماریم، لازم است اول وجود آن را تشخیص دهیم.

برخی از مواقع پیچیدگی‌های زندگی ما را گیج و مستأصل می‌کنند. مسائل روانی، تعلیمی، روابطی، و مالی که همه بهم مرتبط و مربوطند، می‌توانند جو را چنان آغشته به احساسات کنند که دیگر نتوان در آن وضعیت به درستی فکر کرد. زمانی که چنین می‌شود، باید تلاش کنیم که جوهر و عصاره این پیچیدگی را در یک جمله ساده بیان نماییم.

«بیان درست مشکل، نصف حل مشکل است.» هنری هزلت

در بیان یک مشکل، تلاش ما بر این است که ابهام و گیجی را از موضوع بزداییم. هدف این است که عناصر اصلی موضوع مورد بحث، یا مشکل و یا مورد را از چیزهای دیگر جدا و مشخص نماییم. بر آن هستیم که مسائل واقعی را در بنیاد آن موضوع درک کنیم و مشکل را تا آنجا که ممکن است، به شکلی دقیق بیان داریم.

مطالعه کتابمقدس

جهت کسب معرفت، دید و جواب به کجا مراجعه می‌کنیم؟ خدا ما را از این نظر دست خالی رها نکرده است. بر اساس اراده خود منبع حقیقت را که کلام حیات باشد، به شکلی فیاض در اختیار ما قرار داده است؛ کلام خود را در کتابمقدس. زندگی و خدمت همه باید بر بنیاد کتابمقدس بنا شود. کتابمقدس تنها منبع ما به جهت کسب حقیقت الهی و مطلق است. هیچ منبع دیگری نیست که بتوانیم به آن با اعتماد و یقینی کامل تکیه کنیم.

هر موضوع، اگر به شکلی کامل بررسی گردد، موجب خواهد شد که ما کتابمقدس را به شکلی کامل مطالعه کنیم. ولی به جهت رسیدن به هدفی که در این دوره داریم، رجوع به آن قسمت از کلام که به شکلی مستقیم به آن موضوع مربوط می‌گردد، می‌تواند بهتر عمل کند. این شیوه باعث می‌شود که آنچه را که خدا در رابطه با موضوع مطرح بیان می‌دارد، بررسی کنیم و بدرستی بفهمیم. هر موضوع عموماً مطالعه چند متن و اصل را از ما خواهد طلبید.

رجوع به دیگر منابع

بعد از مطالعه کتابمقدس برای خود، حکمت حکم می‌کند که آنچه را هم که دیگران در آن رابطه گفته‌اند، بدانیم. اشخاص حکیم به نصایح دیگران گوش می‌کنند (امثال ۱۲: ۱۵، ۱۳: ۱۰، ۱۹: ۲۰).

مشورت از منابع مختلف حاصل می‌شود. می‌توانیم به آنچه که مفسرین در رابطه با آن قسمت از کلام گفته‌اند، رجوع کنیم. می‌توانیم به دنبال نصایح افراد بالغ و خداپرست که در آن زمینه بخصوص تجربیاتی دارند، برآییم. در رابطه با موضوع می‌توانیم کتابها و مقالات بخوانیم و یا به نوارهای صوتی و تصویری مراجعه کنیم. حتی اینترنت هم در این رابطه می‌تواند کمک مفیدی باشد.

مطالعه تاریخ هم کمک شایانی می‌تواند باشد. می‌توانیم از حکمت اعصار با مطالعه زندگی افرادی که در مشکلاتی مشابه بوده‌اند، درس بگیریم. برخی از مواقع محققین غیر مسیحی و نظراتی که از منابع دیگر می‌آورند، می‌تواند در این زمینه مفید باشد. مثلاً، ممکن است مشکلی، بعدی قانونی داشته باشد.

کتاب امثال به ما توصیه می‌کند که حکمت از کثرت مشاوران حاصل می‌شود. پس اگر ما به این مشاوران رجوع نکنیم، در واقع خود را محدود می‌کنیم و اگر رجوع بکنیم، مطمئناً به آن حکمتی که احتیاج داریم، دست خواهیم یافت (امثال ۱۵: ۲۲). از کثرت مشورت نصرت حاصل می‌شود (امثال ۱۱: ۱۴).

شکل بفشی به پاسخ

پس از درک و هضم موضوع، مطالعه کتابمقدس، رجوع به دیگر منابع اکنون دیگر وقت آن رسیده است که دست به عمل بزنیم. زندگی واقعی از ما تصمیم طلب می‌کند. لازم است نقشه‌ای طرح کنیم که براساس آن به جهت پرورش و رشد خود گامهای لازم را برداریم. به عنوان فرد مسیحی از شما طلب خواهد شد که در شرایط مختلف و پیچیده تصمیمات مختلف بگیرید..

پاسخ ما با توجه به شرایط می‌تواند شکلهای مختلف به خود گیرد. پاسخ ما می‌تواند به شکلی بسیار ساده باشد؛ اینکه دعا کنیم و یا نظر خود را روی کاغذ آوریم. ولی در عین حال می‌تواند فراتر از این هم رود؛ اینکه در زندگی خود و خانواده و کلیسا دست به عمل و تغییر زنیم. هر نوع پاسخ مسلماً با توجه به نوع وضعیت محتاج به تصمیم‌گیری خواهد بود.

در این مرحله از جریان، لازم است که پاسخ ما، پاسخی مقدماتی باشد تا نهایی و شسته و رفته! این فرصتی است برای خلاقیت. باید تا آنجا که می‌توانیم، نقطه نظرها و تفکرات مختلف را بیرون کشیم. تا آنجا که ممکن است مطلب را از جهات مختلف بررسی کنیم و فرضیات اساسی را زیر سوال قرار دهیم.

بمث موضوع

بعد از شکل بخشی به پاسخی مقدماتی، می‌توانیم آن را با دیگر اشخاصی که با همان موضوع دست و پنجه نرم می‌کنند، در میان گذاریم و از طریق بحث و تبادل نظر با آنها حکمت بیشتری را در رابطه با موضوع کسب کنیم. این بحث‌ها ما را نسبت به مطلب تیز و برآ خواهد کرد.

بحثی چنین متمرکز توسط گروهی از مومنین که قبلاً روی آن فکر کرده‌اند، می‌تواند بسیار داغ و کارآ باشد. چنین گروهی می‌تواند به ایده‌ها و تفکراتی جان بخشد که از دست یک فرد تنها به هیچوجه برنمی‌آید. ما هر یک به تنهایی در افقها و دیدهای خود محصور هستیم، ولی با همدیگر

می‌توانیم به شکل وسیع‌تر، افق‌های دوردست را هم ببینیم. این نقشه خداست که مسیحیان یکدیگر را تیز و تأیید کنند.

گام‌هایی به جهت اطاعت

بعد از امتحان پاسخ مقدماتی خود در بحث با دیگران، حال می‌توانید پاسخ خود را تصفیه کنید. تصفیه به این معنی است که اگر فکر شما در مسیر درست بود، حال می‌توانید آن را بیشتر همواری دهید. و اگر در مسیری غلط پیش می‌رفت، می‌توانید تمامی آن افکار را از بنیاد ویران و این بار به شکل درست آنها را برپا دارید. مهم نیست کدام باشد، شما در هر حال با بحث روی این موضوع حکمت و یقین کسب نموده‌اید.

حال با به کارگیری این حقایق در زندگی خود، در واقع حکمت الهی را به عمل می‌کشید. هدف اصلی ما کسب معرفت و شناخت نیست، بلکه تبدیل شدن به اشخاصی است که از نظر روحانی بالغ‌اند و زندگی خداپسندانه دارند.

کتاب مقدس می‌گوید که شنیدن کلام بدون عمل کردن آنها به مثابه این است که شخص خانه خود را روی شن بنا کند. و عمل کردن به آنها به مثابه این است که شخص خانه خود را روی سنگ بنا نماید. کار ما بنا کردن خانه بر روی سنگ است.

پیزی بیشتر از یک برنامه آموزشی

سری کشف روندی است با فعالیت متقابل

در مورد این سری واقعاً همین را می‌توان گفت؛ یک روند آموزشی در زمینه و بافت کلیسای محلی‌تان. این آموزش، در انزوا و یا با گوش دادن به دروس اساتید صورت نمی‌گیرد. بلکه آموزشی است که فرد از طریق بحث‌ها و تبادل نظرهای متقابل با دیگر شرکت کنندگان که از قبل در مورد آن موضوع اطلاعات کافی را داشته‌اند، صورت می‌پذیرد. مطالعات حاکی از آن است که بزرگسالان ده درصد از آنچه را که می‌شنوند و نود درصد از آنچه را که صحبت می‌کنند، به یاد می‌آورند. مردم را به بحث و تبادل نظر کشیدن درصد یادگیری را اعتلا می‌بخشد.

بخش «راهنمای معلم» پیشنهادهای عرضه می‌دارد که می‌توانید آن را در زمان انجام بخش «بحث موضوع» هر درس انجام دهید. با این وجود، برای شما به عنوان فرد راهنما لازم است که سوالات بیشتری را با دامنه وسیعتر جهت مطرح داشته باشید. به یاد داشته باشید که در این بحث‌ها و تبادل نظرها کار شما درس دادن نیست، بلکه تسهیل روند صحبت‌های متقابل و هدایت آن است. این امر گرچه به نظر مشکل می‌نماید، ولی علت وجود شما در آن به جهت این است که گروه را جهت اکتشاف حقیقتی که خدا می‌فرماید و دستیابی به جوابهایی که کتابمقدس عرضه می‌دارد، تشویق کنید. نه اینکه خود، جوابها را پیدا و آنها را برای گروه بیان دارید. (به ضمیمه ۱ و ۲ و ۳ که در پایان کتاب آمده است، توجه کنید. این ضمایم در مورد چگونگی رهبری بحث‌ها و نقش شما و مطرح کردن سوالات درست صحبت می‌کنند.) فراموش نکنید که «... حقیقتی که توسط خود فراگیرنده کشف گردد، بیشتر به ذهن می‌چسبد!»

سری کشف روندی است کامل

هر درس از این سری فرد شرکت کننده را تشویق می‌کند که سر و قلب و دست خود را به کار گیرد.

- سر: خواهید دید که چطور دروس این دوره روی موضوعات الهیاتی بنا شده‌اند. از اعضای گروه خواسته می‌شود که با کلیه ابعاد موضوع درگیر شوند، کتابمقدس را خود مطالعه

نمایند، بهترین مقالاتی را که در رابطه با موضوع وجود دارد، مطالعه کنند و سپس نتیجه‌ای را که خود بدان دست می‌یابند، فرموله نمایند. تبادل نظرهای گروهی حقیقت کلام خدا را هر چه بیشتر نمایان می‌سازد. این جنبه از سری کشف به شرکت کنندگان کمک می‌کند که در خود جهان بینی مسیحی حقیقی را پرورش دهند.

- **قلب:** سری کشف از افراد پاسخ و عکس‌العمل طلب می‌کند. این قسمت جایی است که فرد حقیقت خدا را در زندگی شخص خود به کار می‌گیرد. زمان بحث و تبادل نظر گروهی فرصتی است جهت تشویق یکدیگر مبنی بر اینکه مطالب یادگرفته را به شکل عملی در زندگی خود بکار بندند. افراد تشویق می‌گردند که خود را متعهد نمایند. و این قسمت جایی است که شخصیت سازی را در فرد توسعه می‌دهد.
- **دست:** هر موضوع از دوره با بخش «گامهایی به جهت اطاعت» تمام می‌گردد. به سخنی دیگر سری کشف هدف به تغییر زندگی فرد دارد. این سری دروس، این فرمان عیسی به شاگردان را بسیار جدی می‌گیرد که «تمام دستوراتی را که به شما داده‌ام، اطاعت کنند».

روندی متصل به هم

وقت دادن به اینکه همدیگر را بشناسیم، وقت تلف کردن نیست. بخش راهنمای معلم اهمیت داشتن چای و قهوه و شیرینی را به شما توضیح خواهد داد. سری کشف روندی است که در آن با یکدیگر و در بطن جامعه یاد می‌گیریم. پیشنهاد ما این است که در هر گروه بین ۶ - ۱۲ نفر داشته باشید. در خود مطالعات، سعی تان ایجاد جوی باشد که افراد در آن یکدیگر را بپذیرند؛ جایی که می‌توانند عقاید خود را بدون هیچگونه واژه بیان دارند. به عنوان فرد تسهیل‌گر سعی کنید که اهمیت گوش دادن به یکدیگر را دائم به آنها یادآوری نمایید. خودتان را نمونه قرار دهید. گرچه زمانی که با هم خواهید بود، نسبتاً کم است. ولی باز از همین فرصت استفاده کرده و با یکدیگر در تماس باشید.

روندی روانی

در سری کشف، دعا امری نیست که برای خالی نبودن عریضه صورت پذیرد! دعا برای یکدیگر و برای موضوعاتی که در آنها دست به عمل می‌زنید، امری بسیار حیاتی است، البته اگر هدف ما بر این است که افراد شخصیتی مسیح‌وار برای خود به وجود آورند. «اگر خداوند خانه را بنا نکند،

بنیان بیهوده زحمت می‌کشند.» (مزمور ۱۲۷: ۱). در بخش راهنمای معلم طرق زیادی هست که به شما در انجام دعاها کمک می‌کنند.

روندی قابل تطابق

گرچه بخش راهنمای معلم جهت سری کشف استراتژی روشن و واضحی دارد، لیکن از شما انتظار می‌رود که آن را با شیوه و گروهی که با ایشان کار می‌کنید، مطابقت دهید. اگر این اولین دفعه‌ای است که مسئولیت رهبری گروه کشف را به گردن دارید، شاید بهتر باشد که از پیشنهادهای که در این بخش می‌گردد، به دقت پیروی کنید. بسیاری از افراد در رهبری گروه خود سیستم و طرق مخصوص به خود را در انجام این کار پیدا می‌کنند.

اگر به بخش راهنمای معلم نگاه کنید، این موارد را در آن پیدا خواهید کرد: اهداف، توضیحات مقدماتی، در شروع کار، پیشنهادات به جهت زمان بحث، و جمع بندی. روش صحیح و یا غلطی برای شروع و تمام کردن موضوعات سری کشف وجود ندارد. با این وجود لطفاً این دو اصل زیر را دائم به یاد داشته باشید:

۱- آماده سازی شخص خود بسیار مهم است. این آماده سازی شامل این است که برای افراد در گروه و خود مطالعه دعا کنید. این سخن به این معنی است که شما باید آماده‌ترین فرد در میان گروه باشید. وسوسه همیشه این است که آماده سازی خود دست کم بگیریم. جهت اعتلا بخشی به روند سری کشف، لازم است که بخش مطالعه کتاب مقدس را خود شما به شکلی عمیق انجام دهید، مقالات را به دقت بخوانید و روی آنها نکات مورد نظر خود را مشخص دارید، بخش «شکل بخشی به پاسخ» را انجام داده و «گامهایی به جهت اطاعت» را شما نیز بردارید.

از آنجا که تبادل نظرهای متقابل، قلب سری کشف به شمار می‌رود، باید وقت دهید و از قبل سوالاتی را که باید مطرح شوند و سوالاتی که خود، مطلب را به موضوعات دیگر ربط می‌دهد، مشخص دارید. گاهی لازم است به ضمایم آخر کتاب نظر اندازید و وظیفه خود را به عنوان فرد تسهیل‌گر به خود یادآور شوید.

۲- هدف شما این است که با نگاه و بررسی حقیقتی که خدا می‌فرماید، زندگی افراد عوض شود. به سخنی دیگر، سری کشف صرفاً درسی دانشگاهی نیست که به صورت آکادمیک آن را به پایان برسانید. برای افراد آسان است که فکر کنند که چون مطالعه و تبادل نظرها را به پایان

رسانیده‌اند، دیگر از این درس «فارغ‌التحصیل» شده‌اند. در واقع، تا زمانی که از کلام و روح خدا اطاعت نکرده‌اند و زندگی‌شان عوض نشده، چیزی تغییر نیافته است.

روندی تکاپو طلب

موضوعاتی که در سری کشف مطرح می‌گردند، بسیار مهم‌اند و برخی هم بسیار بحث‌انگیز. ولی نگران نباشید. تفاوت در عقاید اغلب کمک می‌کند که در حین رشد در فیض و شناخت خدا، موضوعات را روشتر تعریف کنیم. گرچه هدف بر آن است که در این روند بی‌آنکه سازش کرده باشیم، همه متفق‌القول گردیم، لیکن از هرگونه همشکلی سطحی هم می‌خواهیم پرهیز کنیم. ما به عنوان گروه زمانی در حقایق کلام خدا رشد می‌کنیم که در محبت اصیل مسیحی به همدیگر گوش دهیم و از یکدیگر یاد بگیریم.

نکته مهم: به عنوان رهبر در کلیسای خود و نیز تسهیل‌گر این گروه باید از نقطه‌نظرهای تعلیمی کلیسای خود در این موضوعات باخبر باشید.

در اینجا به چند نکته اشاره می‌کنیم که شما را در پایان بخشی به یک بحث کمک می‌نمایند: در حین بحث، نکات مهم و مفیدی را که شرکت‌کنندگان به آن اشاره می‌کنند، یادداشت کنید. وقتی که می‌خواهید موضوع را جمع بندی کنید، به این نکات با ذکر نام افراد اشاره کنید.

بعضی مواقع موضوع چنان پیچیده است که لازم است به گروه جهت فکر زمان دهید. هاوارد هندریکس، استاد معروف کتابمقدس در این مورد چنین می‌گوید: «اشکالی ندارد که سیمها را لخت رها کنیم، به شرطی جریان برق در آنها کماکان باشد!» شاید بخواهید این مطلب را به گروه خاطرنشان کنید که خود باید در این مورد مطالعه و در جهت رفع مشکل تلاش کنند و شما آن را برایشان حل نخواهید کرد.

در پایان بخشی به بحث از افراد کمک بگیرید. برای انجام این امر می‌توانید از آنها سؤال کنید: «آیا خلاصه‌ای که در رابطه با بحث‌های انجام شده کردم، درست بود؟ چه مطلب دیگری شما می‌خواهید به آن اضافه کنید؟ آیا مطلبی هست که باید روی آن جهت بحث بعدی فکر کنیم؟»

این اصل را دائم به یاد داشته باشید: «تا آنجا واضح و روشن باشید که کتابمقدس واضح و روشن است. نه بیشتر و نه کمتر.»

دعای ما در تیم کشف این است که خداوند از این دوره‌ها استفاده کرده و گروه شما را قادر کند تا «عمق دولتمندی و حکمت و علم خدا» (رومیان ۱۱: ۳۳) را کشف نمایید.

موضوع ۱

تجربه توبه و ایمان

نگاهی کلی به موضوع

هر کس داستانی دارد. هر کدام از ما در رشد رابطه‌ای که با خدا داریم، تجربه‌ای بی‌همتا و منحصر به فرد داریم. برای آن دسته از ما که مسیح را به عنوان منجی در زندگی خود می‌شناسیم، واقعاً چه شد که مسیحی شدیم؟

در بررسی این موضوع

- از کتابمقدس یکی از هیجان‌انگیزترین تجربه توبه و ایمان بررسی خواهیم کرد که همان تجربه پولس رسول باشد.
- سفرهای روحانی شخصیت‌های مختلف کتابمقدس را بررسی خواهیم نمود.
- سفر روحانی خود را با دیگران در میان گذاشته و تجربه خود را با تجربه شخصیت‌های منتخب از کتابمقدس مقایسه خواهیم کرد.
- به معنی درست توبه و ایمان دست خواهیم یافت.

هدف موضوع

"این سخن امین است و لایق قبول تام که مسیح عیسی به دنیا آمد تا گناهکاران را نجات بخشد که من بزرگترین آنها هستم. بلکه از این جهت بر من رحم شد تا اول در من، مسیح عیسی کمال حلم را ظاهر سازد تا آنانی را که به جهت حیات جاودانی به وی ایمان خواهند آورد، نمونه باشم."

۱ تیمو ۱: ۱۵-۱۶

خدا همیشه در زندگی هر یک از ما در کار بوده و خود را به ما نزدیک کرده است. ما چگونه می‌توانیم به خدا نزدیک شویم؟ آیا همه باید به یک طریق به خدا نزدیک شوند؟ خدا از ما چه می‌طلبد؟ زمانی که به نزد خدا می‌آییم، چه اتفاقی می‌افتد؟

کوچک و مقوی

(بیاناتی هستند که شما را در رابطه با مطلب به فکر وا خواهند داشت. این بیانات ممکن است در چارچوب تفکر کتابمقدس بگنجند و یا نگنجند.)

”درست همانطور که کوره راههای بسیار انسان را از دامنه یک کوه به قلّه آن می‌رساند، به همان شکل نیز طرق زیادی جهت رسیدن به خدا وجود دارند.“

”عیسی مسیح تنها راه به جهت رسیدن به خداست.“

”اگر دقیقاً نمی‌دانی که در چه روز و چه ساعتی توبه کردی و ایمان آوردی، نمی‌توانی از نجات خود مطمئن باشی.“

”تمامی زندگی خود برای یافتن ایمان جستجو کرده‌ام. آن را هنوز نیافته‌ام. به وجود خدا اعتقاد ندارم. البته ناگفته نگذارم که ... از ایده خدا و خدا پرستی و این حرفها خوشم می‌آید. ترحم را دوست دارم. بدون ترحم زندگی واقعاً بدون هیچگونه شفقت خواهد بود و همه از یکدیگر منزوی خواهند شد. در این کائنات بزرگ شما پر گاهی بیش نیستید. صادقانه بگویم، من شخصی حسود هستم. احساس می‌کنم که از بزرگترین چیزی که امکان دارد برای کسی روی دهد، یعنی همان داشتن ایمان به خدا، محروم مانده‌ام. واقعاً هم باید چیزی غیرقابل تصور باشد.“ ریچارد سلزر، جراح، شاعر، رمان نویس.

سؤال و یا مطلب اصلی مطرح برای ما چیست؟

مطالعه کتابمقدس

اعمال ۹: ۱ - ۲۲

’و اما سوئس که همچنان به دمیدن تهدید و قتل بر شاگردان خداوند ادامه می‌داد، نزد کاهن اعظم رفت و از او نامه‌هایی خطاب به کنیسه‌های دمشق خواست تا چنانچه کسی را از اهل طریقت یافت، از زن و مرد، در بند نهاده، به اورشلیم بیاورد.

طی سفر، چون به دمشق نزدیک می‌شد، ناگاه نوری از آسمان بر گرد او درخشید و بر زمین افتاده، صدایی شنید که خطاب به وی می‌گفت: «شائول، شائول، چرا مرا آزار می‌رسانی؟»^۲

وی پاسخ داد: «خداوندا، تو کیستی؟»

پاسخ آمد: «من آن عیسی هستم که تو بدو آزار می‌رسانی.^۱ حال، برخیز و به شهر برو. در اینجا به تو گفته خواهد شد که چه باید بکنی.»

همسفران سوگس خاموش ایستاده بودند؛ آنها صدا را می‌شنیدند، ولی کسی را نمی‌دیدند. سوگس از زمین برخاست، اما چون چشمانش را گشود نتوانست چیزی ببیند؛ پس دستش را گرفتند و او را به دمشق بردند. او سه روز نابینا بود و چیزی نمی‌خورد و نمی‌آشامید.

در دمشق شاگردی حنّانیا نام می‌زیست. خداوند در رؤیا بر او ظاهر شد و گفت: «ای حنّانیا!»

پاسخ داد: «بله خداوندا.»

خداوند به او گفت: «برخیز و به کوچه‌ای که "راست" نام دارد، برو و در خانه یهودا سراغ سوگس تارسوسی را بگیر. او به دعا مشغول است^۲ و در رؤیا مردی را دیده، حنّانیا نام، که می‌آید و بر او دست می‌گذارد تا بینا شود.»

حنّانیا پاسخ داد: «خداوندا، از بسیاری درباره این مرد شنیده‌ام که بر مقدّسان تو در اورشلیم آزارها روا داشته است.^۴ و در اینجا نیز از جانب سران کاهنان اختیار دارد تا هر که را که نام تو را می‌خواند، در بند نهد.»

ولی خداوند به حنّانیا گفت: «برو، زیرا که این مرد ظرف برگزیده من است تا نام مرا نزد غیریهودیان و پادشاهانشان و قوم اسرائیل ببرد.^۶ من به او نشان خواهم داد که به خاطر نام من چه مشقتها باید بر خود هموار کند.»

پس حنّانیا رفت و به آن خانه درآمد و دستهای خود را بر سوگس گذاشته، گفت: «ای برادر، سوگس، خداوند یعنی همان عیسی که چون بدینجا می‌آمدی در راه بر تو ظاهر شد، مرا فرستاده است تا بینایی خود را بازیابی و از روح‌القدس پر شوی.»^۸ همان دم چیزی مانند فلّس از چشمان سوگس افتاد و او بینایی خود را بازیافت و برخاسته تعمید گرفت.^۹ سپس غذا خورد و قوت خود را بازیافت.

سوگس روزهایی چند با شاگردان در دمشق به سر برد.^{۱۰} او بی‌درنگ در کنیسه‌ها به اعلام این پیام آغاز کرد که عیسی پسر خداست.^{۱۱} هر که پیام او را می‌شنید در شگفت می‌شد و می‌گفت: «مگر این همان نیست که در اورشلیم در میان آنان که این نام را می‌خوانند آشوب به پا می‌کرد و به اینجا نیز آمده تا در بندشان نهد و نزد سران کاهنان برد؟»^{۱۲} ولی سوگس هر روز قویتر می‌شد و با دلایل انکارناپذیر یهودیان دمشق را به زانو درآورده، ثابت می‌کرد که عیسی، همان مسیح است.

شائول در میان یهودیان مقام رهبری داشت، فردی بود فریسی، و در مخالفت با مسیحیت غیرت زیادی نشان می‌داد. او در سنگسار کردن استیفان دست داشت و در اذیت و آزاری که بر مسیحیان اورشلیم می‌رفت، نقش به‌سزایی ایفا می‌نمود (اعمال ۸: ۱-۳).

پولس از بالاترین شورای رهبری یهود، یعنی سنهدرین مجوز گرفت که به دمشق برود و مسیحیان آن شهر را به بند کشیده، در زندان حبس کند. این مجوز ضمانت می‌کرد که به محض رسیدن پولس به دمشق، رهبران این شهر هرگونه همکاری لازم را با او جهت از بین بردن این کیش جدید زحمت‌ساز خواهند کرد.

در راه سفر، مسیح تمامی این برنامه‌ها را عوض کرد. شائول به عیسی ایمان آورد و خدا فردی به نام حنایا را که فردی عادی از خیل دیگر مسیحیان بود، انتخاب فرمود تا به شائول خدمت کند. در آن موقع تنها خدا می‌دانست که به چه شکل مهمی از شائول به عنوان رسول (مثل آن ۱۲ رسول دیگر) جهت غیر یهودیان استفاده خواهد کرد. شائول که بعدها به پولس موسوم شد، از آن دشمن سرسخت مسیحیت عوض شده، به مؤثرترین و غیورترین مبلغ مسیح و تعالیم او تبدیل گردید. خدا از طریق پولس کلیساهای جدید زیادی به وجود آورد، و حتی بالاتر از آن، "راز" پیام انجیل را در رابطه با ماهیت و نقش کلیسا بر او آشکار و بیان کرد.

توبه و ایمان پولس به مسیح شاید پرهیجان‌ترین و مؤثرترین واقعه در تاریخ کلیسا باشد.

فکر می‌کنید کی شائول مسیحی شد؟ وقتی که به جزئیات داستان توبه و ایمان او نظر می‌افکنید، چه چیزی بیشتر از همه مهم و موثر جلوه می‌کند؟

پولس را قبل از توبه و ایمان به مسیح چگونه توصیف می‌کنید؟ و بعد از آن چگونه؟

داستان توبه و ایمان هر یک از متون زیر را بخوانید و موارد بارز آنهایی را که با هم فرق دارند، مشخص نمایید.

- زگی، گناهکاری مطرود (لوقا ۱۹: ۱-۱۰)
- نيقوديموس، شاگردی مخفی (یوحنا ۳: ۱-۲۱، ۱۹: ۳۸-۴۲)
- زن کنار چاه، فردی با گذشته‌ای شرم آور (یوحنا ۴: ۱-۴۲)
- لیدیه، شخصی مذهبی (اعمال ۱۶: ۱۳-۱۵)
- زندانبان فیلیپی، فردی در بطن بحران (اعمال ۱۶: ۲۵-۳۴)

- اهالی بیریه، حجاجیان محتاط (اعمال ۱۷: ۱۰ - ۱۲)
- تیموتائوس، یک فرزند (۲ تیمو ۱: ۵)

تباین

مقایسه

زکی

نیقودیموس

زن کنار چاه

لیدیه

زندانبان فیلیپی

اهالی بیریه

تیموتائوس

سفر روحانی کدامیک از آنها به سفر روحانی شما شبیه است؟ کدامیک از عناصر سفر شما با عناصر سفر روحانی شخصیتی که انتخاب کرده‌اید، شباهت دارند؟ جهت جواب به این سوالات در زمان بحث درون گروهی خود را آماده کنید.

دیگر منابع

از آنجا که این یک درس مقدماتی است، در این قسمت بخش "دیگر منابع" وجود ندارد. با اینحال این هفته از یک نفر بخواهید که داستان توبه و ایمان خود را برای دیگران تعریف کند.

شکل بفتشی به پاسخ

۱- این هفته قدری وقت دهید و داستان سفر خود را روی کاغذ آورید. این را به طریقی انجام دهید که بتوانید آنرا هم با مسیحیان و هم با غیرمسیحیان در میان گذارید. داستان خود را کوتاه نگهدارید (زیر ۵ دقیقه) تا بتوانید آن را برای گروه تعریف کنید. (اگر لازم است، برای اینکار از یک صفحه کاغذ جدا استفاده کنید).

۲- بر اساس آنچه که تا بحال مطالعه کرده‌اید، برای "مسیحی شدن"، چه چیزی ضروری است؟

بحث موضوع

۱- در نمونه‌هایی که در بخش "مطالعه کتابمقدس" دیدید، کدامیک از آنها با توبه و ایمان شما بسیار مشابهت دارد؟ چرا؟

۲- به شکل کلی، در زمان توبه و ایمان چه اتفاقی برای هر فرد ایماندار روی می‌دهد؟

۳- داستان سفر خود را با دیگر اعضای گروه در میان بگذارید.

گامهایی به جهت اطاعت

۱- در رابطه با آنچه که تا بحال یاد گرفتید، فکر می‌کنید خدا شما را به داشتن چه نوع عکس‌العملی هدایت می‌کند؟

۲- در مقابل این هدایت خدا تصمیم دارید چطور پاسخ دهید (کی، چه کسی، کجا، و غیره)؟

۳- سعی کنید افراد گروه نسبت به هم متعهد باشند. بر اساس موضوع هدفهایی برقرار سازید و آنها را با گروه و یا فرد سرگروه در میان گذارید.

به کمک خدا، من:

موضوع ۲:

چکنم تا نجات پیدا نمایم؟

نگاهی کلی به موضوع

از آن جهت که بتوانیم زندگی مسیحی پربار و سرشار از شادی داشته باشیم، لازم است که انجیل فیض را به شکل صحیح درک کنیم. هرگونه تغییر در انجیل به هر شکلی که باشد، می‌تواند فرد مسیحی را از رشد واقعی و صحیح خود محروم کند.

در این قسمت

- هسته مرکزی پیام انجیل را مشخص و تعریف خواهیم کرد.
- به طریقی اشاره خواهیم کرد که بدانها مردم معمولاً به پیام انجیل اضافه و یا از آن کم می‌کنند.
- تعبیرات غلطی را هم که در رابطه با انجیل ممکن است داشته باشیم، بیرون خواهیم کشید.

هضم موضوع

«... چه باید کرد تا نجات یابم؟» گفتند: «به خداوند عیسی مسیح ایمان آور که تو و اهل خانوات نجات خواهید یافت.» اعمال ۱۶: ۳۰ و ۳۱.

انجیل عیسی مسیح چیست؟ عیسی مسیح کیست و نقش او در نجات ما چیست؟ فیض چیست؟ در پیام انجیل چه چیزهایی ضروری و چه چیزهایی غیرضروری هستند؟ شخص باید چه بکند تا نجات پیدا نماید؟ اگر به نحوی از پیام انجیل کم و یا بر آن بیفزاییم، چه پیش می‌آید؟

کوچک و مقوی

(بیاناتی هستند که شما را در رابطه با مطلب به فکر وا خواهند داشت. این بیانات ممکن است در چارچوب تفکر کتابمقدس بگنجند و یا نگنجند.)

"مهم این است که ایمان داشته باشی. به چه چیزی ایمان داشته باشی، مهم نیست. همه ما را لازم است که به چیزی ایمان داشته باشیم."

"باور نمی‌کنم که خدای نیکو کسی را تا به ابد به جهنم بفرستد."

"مهم نیست که در زندگی‌ات چه بکنی. کافی است که به عیسی ایمان داشته باشی و به بهشت خواهی رفت."

"فقط اینکه ایمان داشته باشیم، بیش از اندازه ساده است. حتماً چیزهای دیگری هم علاوه بر آن است."

"مگر کتاب مقدس در جایی نمی‌گوید که از تو حرکت، از خدا برکت؟"

نمونه بهت مطالعه

زیبا

"کیه که این وقت شب تلفن می‌زنه، امیدوارم که مزاحم تلفنی نباشه؟! در حالی که روی تخت غلط می‌زیند، گوشی تلفن را بر می‌دارید."

"سلام مژگان، منم زیبا. منو ببخش که این وقت شب بهت زنگ می‌زنم. واقعاً احتیاج داشتم که با یکی حرف بزنم. همین الان به من خبر دادند که یکی از دوستان قدیمی‌ام در تصادف کشته شده. اولین کسی که به نظرم اومد تلفن کنم، تو هستی."

چند سالی است که با زیبا همکار هستید و در مورد مسائل روحانی با او چیزهایی در میان گذاشته‌اید. زیبا به وجود خدا اعتقاد دارد و از بچگی در خانواده‌ای مذهبی بزرگ شده است. در طول زندگی خود تلاش کرده که دائم با دستورات اخلاقی و مذهبی زندگی نماید. هرگز خلافی مرتکب نشده، به چیزی معتاد نبوده و به کسی هم بدی نکرده است. در سر کار همه به او احترام می‌گذارند و او را آدم خوبی می‌دانند و برای شخص شما هم دوستی صمیمی است. دائم در کارهای خیریه کمک می‌کند و به بچه‌های بی‌بضاعت خیلی می‌رسد.

"می‌دونم که در گذشته روی چیزهای روحانی صحبت داشتیم. ولی امشب خوابم نمی‌بره. یه جور ناامنی بر من حاکم شده. دیگر از هیچ چیز مطمئن نیستم." زیبا با نوعی صراحت می‌گوید: "آگه

جای دوستم من تو ماشین بودم، چی پیش می‌اومد؟ حالا چه به سر دوستم می‌آد؟ آیا حالا تو بهشته؟ چطور می‌تونم بدونم که آیا اینقدر آدم خوبی بوده‌ام که بعد از مرگ به بهشت برم؟" کاملاً واضح است که تمامی وجود زیبا به هم ریخته و به دنبال یافتن جواب است. با او چه در میان می‌گذاشتید؟

جواد

باور کنید اگر شما هم جواد را آنطور که من می‌شناسم، می‌شناختید، می‌دانستید که "نجات" او کمتر از معجزه نمی‌توانست باشد. جواد آخرین شخصی بود که می‌توانستم مسیحی شدنش را تصور کنم. آدمی بود از خود راضی و مطمئن، همیشه هم به خاطر جوّ سیاسی مملکت نسبت به مذهب مظنون بود.

ولی زمانی که از مریضی پسرش خبردار شد و اینکه سرطان خون دارد، وضع تغییر کرد. ابتدا همه چیز به کندی پیش می‌رفت. زیاد هم نسبت به وجود خدا مطمئن نبود. ولی یک روز به ناگاه زمانی که با دوستش در بیمارستان بود، به مسیح ایمان آورد و در نام او به حضور خداوند دعا کرد. راستش را بگویم، اصلاً باورم نمی‌شد! هر روز که بیشتر می‌گذشت، می‌دیدم که بیشتر به خداوند نزدیکتر می‌شود. و همانطور که برای پسر او دعا می‌کردیم، زندگی و منش او هم به شکل عمیقی عوض می‌شد.

خدا را شکر که مریضی پسرش حسین رو به بهبودی گذاشت و بلاخره تمامی علائم مریضی از او رفت. با ناپدید شدن مریضی حسین مسیحیت جواد هم انگار از او می‌رفت! در واقع چندی نگذشت که همه علائم مسیحی بودن و آن تغییر عظیم در زندگی از جواد رخت بربست.

از همه این مسائل گیج بودم. آیا جواد هنوز هم شخصی نجات یافته است؟ آیا ممکن است که از همان اوّل هم نجات الهی را نداشته است؟ آیا این امکان هست که کسی مسیح را به عنوان منجی خود بپذیرد، ولی زندگی مسیحی نداشته باشد؟ اگر جواد مسیحی است، آیا باز به آن فروتنی و رشدی که در زمان مریضی پسرش داشت، برخورد گشت؟ دقیقاً در آن ماهها چه اتفاقی بر جواد افتاد؟

سوال اصلی مطرح برای ما چیست؟

مطالعه کتاب مقدس

افسیان ۲: ۱ - ۱۰

او اما شما به سبب نافرمانیها و گناهان خود مرده بودید،^۱ و زمانی در آنها گام می‌زدید، آنگاه که از روشهای این دنیا و از رئیس قدرت هوا پیروی می‌کردید، از همان روحی که هم اکنون در سرکشان عمل می‌کند.^۲ اما نیز جملگی زمانی در میان ایشان می‌زیستیم، و از هوای نفس خود پیروی می‌کردیم و خواسته‌ها و افکار آن را به جا می‌آوردیم؛ ما نیز همچون دیگران، به طبع محکوم به غضب خدا بودیم. اما خدایی که در رحمانیت دولت‌مند است، به خاطر محبت عظیم خود به ما، حتی زمانی که در نافرمانیهای خود مرده بودیم، ما را با مسیح زنده کرد. پس، از راه فیض نجات یافته‌اید؛^۳ و ما را با مسیح برخیزانید و در جایهای آسمانی با مسیح عیسی نشانید،^۴ تا در عصر آینده، فیض غنی و بی‌مانند خود را در مسیح عیسی، به واسطهٔ مهربانی خود نسبت به ما نشان دهد. زیرا به فیض و از راه ایمان نجات یافته‌اید و این از خودتان نیست، بلکه عطای خداست.^۵ و نه از اعمال، تا هیچ‌کس نتواند به خود بی‌بالد.^۶ زیرا ساختهٔ دست خداییم، و در مسیح عیسی آفریده شده‌ایم تا کارهای نیک انجام دهیم، کارهایی که خدا از پیش مهیا کرد تا در آنها گام برداریم.

اقرنتیان ۱۵: ۱ - ۵

ای برادران، اکنون می‌خواهم انجیلی را که به شما بشارت دادم به یادتان آورم، همان انجیل که پذیرفتید و بدان پایبندید^۱ و به وسیلهٔ آن نجات می‌یابید، به شرط آنکه کلامی را که به شما بشارت دادم، استوار نگاه دارید. در غیر این صورت، بیهوده ایمان آورده‌اید.^۲ زیرا من آنچه را که به من رسید، چون مهمترین مطلب به شما سپردم: اینکه مسیح مطابق با کتب مقدس در راه گناهان ما مرد،^۳ و اینکه دفن شد، و اینکه مطابق با همین کتب در روز سوم از مردگان برخاست،^۴ و اینکه خود را بر کیفا ظاهر کرد و سپس بر آن دوازده تن.

در خدمت پولس، انجیل عیسی مسیح همیشه مقام اول را داشت. خدا پولس را برگزید تا کلام او را به مردم برساند و او این کلام را بی‌هیچ سازش و لغزشی با مردم در میان گذاشت. در افسسیان ۲ پولس چگونگی نجات ما را توضیح می‌دهد و اشعار بر آن دارد که نجات مسئله‌ای نیست که مربوط و متکی به تلاش انسان باشد، بلکه فراتر از آن، نجات فیض الهی است. در اول قرنتیان ۱۵ پولس "آخرین سطر" پیام انجیل را بیان می‌دارد. پولس می‌خواست که قرنتیان در رابطه با پیام او و از آنچه که با استواری روی آن می‌ایستاد، آگاهی کامل داشته باشند.

در دو متن بالا هر جا که نام عیسی مسیح آمده است، خط بکشید. نقش او در نجات ما چیست؟

در افسسیان ۲: ۱ - ۱۰ پولس حیات پیش از نجات را چگونه توصیف می کند؟

برخی از برکات نجات را که پولس در افسسیان ۲: ۵ و ۶ بیان می کند، نام ببرید.

دو هدف خدا را در نجات بیان کنید. (افس ۲: ۷ و ۱۰)

براساس متونی که خواندید، نقش خدا در نجات ما چیست؟ نقش ما چیست؟

در غلاطیان ۱: ۶ - ۹ و ۳: ۱ - ۹ پولس غلاطیان را شماتت می کند که پیام راستین انجیل را با اضافه کردن نوعی سیستم اعمال مخدوش نموده اند، سیستمی که بیشتر از عهد عتیق اخذ شده است. این متن ها را بخوانید و علت نگرانی پولس را نسبت به کاری که غلاطیان انجام می دادند، بگویید.

دیگر منابع

"هدیه بلاعوض" اثر چارلز سویندال

فصل دوم کتاب "بیدارباش فیض"

"درک فیض خدا" اثر جین گتز

اخذ از فصل هشت "زمانی که به زانو درآمده ای، به بالا نگاه کن"

هدیه بلاعوض

از کتاب "بیدارباش فیض" اثر چارلز سویندال

بیاید دقایقی در مورد بدعت فکر کنیم. برای شروع به این سوال جواب دهید: به نظر شما چه بدعتی در دنیا از همه خطرناکتر است؟ قبل از اینکه جواب دهید، قدری فکر کنید. آنچه که من به عنوان بدعت خطرناک در ذهن دارم، آنقدرها هم زشت و بدترکیب نیست که فرشتگان در مقابل آن مه‌پاره جلوه کنند. این یکی بیشتر زیبا و جذاب هم هست. سالهاست که بسیاری جذب این بدعت هستند. اگر راستش را بخواهید، این بدعت از زمان باغ عدن در میان ما بوده است. بگذارید به چند نشانه از آن اشاره کنم:

- این بدعت فلسفه‌ای است که در بسیاری از کتابها، اشعار و بیوگرافیهای کت و کلفت یافت می‌شود.
- موضوعی است که در سخنوری‌های سیاسی بارها و بارها به آن اشاره می‌گردد و در دانشگاهها موضوع جذاب روز بوده است.
- این بدعت به غرور ما غذا می‌دهد، بر شعله خودمحوری ما بنزین می‌پاشد، و جسم ما را کامیاب می‌گرداند.

این بدعت را در یک کلمه می‌توان چنین گفت: انسان‌گرایی.

«ویلیام ارنست هنلی» متولد «گلاستر» انگلیس در سال ۱۸۴۹ که از زمان کودکی فلج بود، از جمله انسان‌گرایان اولیه به حساب می‌آید. او قطعه‌ای نوشته است که در مراسم فارغ‌التحصیلی اغلب دبیرستانهای آمریکا از آن یاد می‌شود. در این قطعه شعر ویلیام ارنست صحبت از تیرگی و ظلمتی می‌کند که وجود او را پوشانیده است و از خدا بخاطر جان غیر قابل تسخیری که به او داده است، سپاسگذار است. هنلی از این دنیای مملو از جنگ و خونریزی فغان سر می‌دهد و در پایان شعر خود صحبت از آن می‌کند که با اینکه زخمی است، ولی هنوز سر پاست و نمی‌ترسد. و شعر خود را با این کلمات به پایان می‌برد:

آقای سرنوشت خود منم!

سردار،

بلی سردار جان خود!

شعر ویلیام شعر سنگینی است. انسان را ناخودآگاه به خود فرو می‌کشد. اگر من و شما جانمایی داریم که غیرقابل تسخیرند، کائنات هم برای ما کوچک خواهد بود. اگر ما واقعاً آقا و سردار خود هستیم، مگر وضعیت فعلی دنیا نباید آن را نشان دهد؟!

افطار موم: بدعت زنجیر گسسته است

«اگر در خودت عمیقتر فرو روی و بیشتر تلاش کنی، به هر چیزی دست پیدا خواهی کرد. زیر هر چه که باشد، دوام می‌آوری. هیچ چیز دور از دسترس نیست، پس بیشتر بکوش، بیشتر خودت را بالا بکش. تو می‌توانی به هر چه که خواهی، دست پیدا کنی، حتی به بهشت و آسمان.» شما هم مطمئناً از این حرفها زیاد شنیده‌اید، اینطور نیست. من که از کودکی این حرفها را دائم می‌شنوم. اینگونه سخنان به آدم شور و هیجان می‌بخشند.

حرفهای هیجان بخشی است و چقدر هم درست به نظر می‌رسند. لیکن تمامی این حرفها چیزی جز بدعتی خطرناک نیست. این بدعت چیست؟ تأکید روی آنچه که ما برای خدا انجام می‌دهیم، تا آنچه که خدا برای ما انجام می‌دهد. بعضی‌ها چنان از این موضوع مطمئن هستند که ساعتها روی آن با شما به بحث می‌نشینند و بهترین آیه کلام خدا برایشان این است: «از تو حرکت، از خدا برکت!» (که البته چنین آیه‌ای در کلام خدا نیست). چنین افکاری است که فیض خدا را می‌کشد. حقیقت این است که خدا به بیچارگان و درمندگان کمک می‌کند، به آنهایی که لیاقت ندارند، به آنهایی که در حد معیار و استاندارد او نیستند. علیرغم همه اینها، بدعت امروزه بیشتر و بلندتر از هر زمان دیگر هوار می‌کشد. بسیاری هستند که خود را آقایان سرنوشت خود می‌بینند، «سرداران» جان خود. این فلسفه‌ای است که از قرن‌ها پیش در قلب بشر لانه گزیده. چرا که نه؟ مگر نه این است که این فلسفه منیت او را باد می‌کند؟!

بگذارید یکی از آن نمونه‌های اولیه این امر را برایتان بازگو کنم. زمان به قرن‌ها قبل از مسیح برمی‌گردد، به دورانی که زبان هنوز یکی بود و بشر به شکل قبایل و ملت‌های مختلف زندگی نمی‌کرد. همه در منطقه‌ای به اسم «شنعار» سکونت داشتند و همه به یک زبان صحبت می‌نمودند. و جملگی تصمیم بر این گرفتند که بنایی بپا کنند؛ برجی که سر به فلک کشد! کتابمقدس داستان این واقعه را چنین بیان می‌کند:

و تمام جهان را یک زبان و یک لغت بود. و واقع شد که چون از مشرق کوچ می‌کردند، همواری‌ای در زمین شنعار یافتند و در آنجا سکنی گرفتند. و به یکدیگر گفتند: «بیایید، خشتها بسازیم و آنها را خوب بپزیم» و ایشان را آجر به جای سنگ بود، و قیر به جای گچ. و گفتند: «بیایید شهری برای خود بنا نهیم، و برجی را که سرش به آسمان برسد، تا نامی برای خویشتن پیدا

کنیم، مبادا بر روی تمام زمین پراکنده شویم.»

پیدایش ۱۱: ۱-۴

این بنایی بود که بشر با ساختن آن می‌خواست به خود فخر کند. چیزی بود که می‌توانست توجه همه را جلب کند. هیچکس نمی‌توانست در مقابل آن مقاومت نماید و جذب آن نشود. این فرصتی بود که شاید یکبار در طول عمر می‌توانست برای کسی رخ دهد.

این برج برای سالها توجه مرا به خود جلب کرده بود، خصوصا هم آن قسمت که می‌گفت: «سرش به آسمان برسد.» زمان بچگی‌هایم در کلیسا تصاویری از برج بابل را به ما نشان می‌دادند و سر همه آنها آنقدر بلند بود که در میان ابرها ناپدید می‌شد. در ذهن کوچک خود اینطور تصور می‌کردم که سر آن برج از بلندی تا به نزد تخت خود خدا می‌رسد. چطور می‌شد یک چنین بنایی را در آن روز برپا داشت. می‌شد برج ساخت، ولی نه آنقدر بلند!

چند سال قبل دوباره به این متن برگشتم و با دقت بیشتری آن را مطالعه کردم و همین باعث شد که به اطلاعات دیگری دست پیدا کنم. متوجه شدم که قسمت اصلی آیه ۴ به شکل تحت‌اللفظی چنین ترجمه می‌گردد: «که سرش با آسمانهاست.» کلمه کوچک «با» از نظر دستوری کلمه همراهی است و می‌تواند چیزی را نماینده باشد و یا عرضه کند. این برج به نحوی چنان طرحریزی شده بود که قسمت بالای آن آسمانها را «عرضه می‌نمود.»

در طول این مطالعات دریافتم که چند دهه قبل در سرزمین شنعار حفاریهایی از جانب باستانشناسان صورت گرفته است. در این منطقه نه فقط یک برج، بلکه «زیگوراتهای» زیادی بنا شده بوده. زیگورات بنایی به شکل مخروط ناقص است که در اطراف آن راهها و پله‌هایی بوده که می‌شد از آن بالا و پایین رفت. و در میان این زیگوراتهای مخروطی فقط یک برج بود که از همه بلندتر می‌ایستاد. به احتمال زیاد این برج بلندتر از بقیه، همان برج فصل ۱۱ است. آنچه که در این برج کشف نمودند، این است که در سنگهای قسمت بالایی آن، نزدیک به رأس، علامت «زودیاک» حک شده بوده است. علائم و سمبولهایی که منظومه‌ها و فضا را تصویر می‌کردند و عموماً به «آسمانها» موسوم بود، در قسمت بالای برج حک شده بود. چنان بود که گویی در بالای این برج محراب مذهب کهن قرار داشت و چنین چیزی می‌گفت: «خدای بزرگ و خوب، از آسمان به شهر ما نگاه می‌کند و از آنچه که می‌بیند و از تلاشهایی که کشیده‌ایم، خوشنود است. فقط به شهرتی که نصیب ما خواهد شد، فکر کنید؛ زمانی که نامی برای خود کسب کنیم! خدا ما را بخاطر این موفقیت برکت خواهد داد.» این ساعت، بهترین زمان بدعت انسانگرایی بود.

ولی خدا در مورد آن بنایی که شکوه و جلال انسان را تصویر می‌نمود، چه می‌اندیشید؟ خدا فی‌الغور فکر آنها را خواند:

و خداوند نزول نمود تا شهر و برجی را که بنی آدم بنا می‌کردند، ملاحظه نماید. و خداوند گفت: «همانا قوم یکی است و جمیع ایشان را یک زبان و این کار را شروع کرده‌اند، و الآن هیچ کاری که قصد آن بکنند، از ایشان ممتنع نخواهد شد.»

پیدایش ۱۱: ۵-۶

اشتباه نشود. تلاش انسان می‌تواند کامیابی‌های زیادی را حاصل آورد. نباید توانی را که انسان دارد دست کم گرفت. خود خدا هم به این مطلب صحنه می‌گذارد، زمانی که می‌گوید: «این شروع طرز فکری است که تا بشر هست در او وجود خواهد داشت. محدودیتی برای او دیگر نیست. هر آنچه که نیت کند، به انجام خواهد رسانید.» خدا این را می‌دانست، برای همین هم مانع این پروژه گردید!

«اکنون نازل شویم و زبان ایشان را در آنجا مشوش سازیم تا سخن یکدیگر رانفهمند.»

پیدایش ۱۱: ۷

(دو آیه بعد را به دقت بخوانید. می‌بینید که خدا هرگز برج بابل را از بین نبرد؛ کارگران قصدا دست از بنای آن برداشتند.)

«پس خداوند ایشان را از آنجا بر روی تمام زمین پراکنده ساخت و از بنای شهر بازماندند. از آن سبب آنجا را بابل نامیدند، زیرا که در آنجا خداوند لغت تمامی اهل جهان را مشوش ساخت. و خداوند ایشان را از آنجا بر روی تمام زمین پراکنده نمود.»

پیدایش ۱۱: ۸-۹

در طول نسلها، مسافرانی که از سرزمین شنعار می‌گذشتند، آیا به آن برج بلند بالا که در دست ایام به تدریج فرو می‌ریخت، خیره می‌گشتند؟! آنطور که مشهود است جواب خدا به این امر کافی نبوده است. بشر نتوانست آنچه را که می‌بایست، از برج بابل یاد گیرد. به جای آن می‌بینیم که چطور این برج را از سر نو بنا و محراب آن را از سر نو تقدیس می‌کند؛ همان چیزی را که خدا خود برای ویران کردن آن همت گماشت! در بسیاری از ما این باور هست که انجام آنچه که می‌خواهیم، ما را تبدیل به افرادی که باید باشیم، خواهد کرد. یکی می‌گوید: «می‌خواهم برجی بنا کنم.» چرا؟ «برای اینکه می‌خواهم مشهور شوم؛ برای خود نامی درکنم؛ فردی بزرگ باشم؛ به آن احساس احتیاج دارم که زمانی که کاری بزرگ انجام می‌دهی و اسم و رسمی کسب می‌کنی، در تو پدید می‌آید. این را آنطور که خودم می‌خواهم، انجام خواهم داد!» خدا پا به میان می‌گذارد و

می‌گوید: «به هیچوجه!» ولی با اینحال برجهایی که به دست منیت‌ها ساخته می‌شوند، کماکان بالا می‌روند. بنایان با کمال یقین می‌گویند: «البته که از تو حرکت، از خدا برکت!» و تلاشهای خود محور آنها نمایانگر بدعت است؛ انجیلی که روی اعمال و کارهای انسان متکی است و فیض خدا را به بدترین شکل خود می‌کشد.

«جیمز راسل لاول» شاعر هم عصر ویلیام ارنست هنلی بود. از نظر جغرافیایی اقیانوس آتلانتیک آنها را از هم جدا می‌کرد ولی فاصله آنها از نظر خداشناسی بیشتر از اقیانوس‌ها بود. لاول آمریکایی در قطعه خود «بحران کنونی» متفاوت با سخن هنلی می‌گوید:

حقیقت پیوسته بر دار،

و دروغ نشسته به پادشاهی،

لیکن چارچوب فردا را بنا می‌کند این حقیقت!

و در آن سایه روشن‌های ناآشنا خدا ایستاده است؛

از آن بالا چشم بر خاصان خود دارد.

دفاعیه: حقیقت بر دار

در حالی که بسیاری از اشخاص در دنیا با تمامی امیدها و آمالهایشان مشغول ساختن برجهایی هستند که برایشان اسم و رسم آورد، حقیقت خدا مطلب را به شکل رک و پوست کنده بیان می‌دارد. بر اساس کلام خدا یعنی کتابمقدس بیایید احتیاج خود را به سادگی قبول کنیم و جهت کمک دست به جانب به فیض خدا شویم. بیایید با تلاشهای انسانی سعی نکنیم که بلیط ورود به آسمان را برای خود فراهم نماییم. بیایید ورشکستگی روحانی خود را اعلان کنیم و هدیه بلاعوض فیض خدا را قبول نماییم. ممکن است بپرسید: «چرا؟ چرا به جای آنکه روی کار خدا تأکید کنم، روی این مطلب تأکید نکنم که من برای او چقدر کار انجام می‌دهم؟» برای اینکه اینگونه صحبتها بدعت هستند، به همین سادگی. چطور؟ برای اینکه با اتکا به تلاشهای شخصی و ولعی که به جهت اسم و رسم دارم، فیض خدا را تحقیر می‌کنم و چیزی را می‌دزدم که فقط متعلق به اوست. بیایید سرزمین شنعار را با شهر و برجش کنار بگذاریم و به فردی برگردیم که چندی بعد در آن منطقه به جهت سکونت ساکن شد. ابراهیم، فردی که به اندازه خود نام و نشانی داشت. ولی زمانی که به وضعیت خود در حضور خدا نگاه کرد، در خود چیزی ندید که بتواند با آن مقبولیت خدا کسب کند. رومیان ۴: ۱ - ۲ این مطلب را به خوبی بیان می‌دارد:

«پس چه چیز را بگوییم که پدر ما ابراهیم به حسب جسم یافت؟ زیرا اگر ابراهیم به اعمال عادل شمرده شد، جای فخر دارد، اما نه در نزد خدا.»

جا دارد که به بخش نهایی این دو آیه بیشتر دقت کنیم. کسی که به موفقیت‌های زیادی نائل شده و برای خود اعتباری کسب کرده است، چیزی دارد که در مقابل مردم نسبت به آن فخر کند. مردم از دیدن موفقیتها و دست‌آوردهای انسانی تحت تأثیر قرار می‌گیرند. برایتان دست می‌زنند. شما را فردی معتبر به حساب می‌آورند. نامتان را با احترام یاد می‌کنند. شاید مجسمه شما را بر پا کنند و یا مدرسه و خیابانی را به نام شما بگذارند. بی‌هیچ شبهه‌ای چیزی دارید که بتوانید با آن در مقابل مردم فخر بفروشید. ولی براساس آنچه که در رومیان ۴ آمده است، در حضور خدا جای هیچ فخری نیست. حتی فرد بزرگی مانند ابراهیم هم نمی‌توانست لطف و برکت خدا را با این چیزها کسب نماید.

خلاصه کنم، ابراهیم در نتیجه اعمال و کوششهای سخت خود مورد لطف خدا قرار نگرفت. این امر فقط در نتیجه فیض عظیم خدا بود. خدا، ابراهیم را جدا از تمامی موفقیتها و دست‌آوردهایی که داشت، صالح به شمار آورد. او ابراهیم را فردی "صالح" اعلان نمود.

در حسابرسی خدا آن روز فرا رسید که ابراهیم به ناگاه "صالح" اعلان شد. در ابراهیم چیزی نبود که باعث این کار گردد؛ این امر از جانب خدا شروع و در فیض حاکم او به جانب انسان سرازیر شد. صالحیت خدا روی انسانی گناهکار قرار گرفت. در حسابرسی خدا همان صالحیت خدا حساب شد و به حساب او گذاشته شد. شخص خداوند خدا توسط عمل فیض خود که از محبت حاکم او ناشی می‌شد، دفتر حسابرسی را باز کرده و هر آنچه را که در حساب ابراهیم بر علیه او قرار داشت، بیرون کشید و دور انداخت. و سپس در آن حساب قید نمود که او، خدا، ... در حساب ابراهیم اینطور واریز می‌کند که شخصی کامل باشد حتی زمانی هم که خود ابراهیم فردی ناصالح بود. صالح شمردگی یعنی این.

چطور می‌توان گفت که فرد بزرگی چون ابراهیم فردی "ناصالح" بود؟ خوب، اگر کنه زندگی او (ویا هر کس دیگر) را نگاه کنید، این مطلب را درمی‌یابید. در عمق وجود ابراهیم خلأئی وجود داشت؛ مرگ روحانی. در ورای تمامی دست‌آوردها و بزرگی بشر زمینه‌ای از بت‌پرستی قرار دارد (بر اساس کتاب یوشع فصل ۲۴ در عهد عتیق). بشر در تولد، در ماهیت و در انتخاب خود فردی گناهکار است. با این وجود، خدا در حاکمیت خود تمامی اینها را متلاشی کرده است. زمانی که خدا صدای "ایمان دارم" ابراهیم را شنید، در فیض خود به حساب بشر صالحیت کامل را واریز نمود. کتابمقدس این عمل خدا را "صالح شمردگی" می‌خواند.

بگذارید صالح شمردگی را تعریف کنم: صالح شمردگی عمل حاکم خداست جایی که ایماندار گناهکار را صالح اعلان می‌کند؛ در حالی که او هنوز در وضعیت گناه به سر می‌برد. ابراهیم حتی با اینکه (بعد از ایمان آوردن و صالح شمردن شدن) گاهگاهی مرتکب گناه می‌شد، خدا صدای "به تو

ایمان دارم ... ایمان دارم" او را شنید. و صالح شمردگی الهی را به حساب او گذاشت. این زمانی اتفاق افتاد که ابراهیم هنوز در وضعیت گناه بسر می‌برد. ولی از آن پس دیگر لازم نبود که ابراهیم در مورد وضعیت خود در حضور خدا نگران باشد. او یکبار برای همیشه صالح اعلان شد. او چیزی را دریافت کرد که لایقش نبود و هرگز نمی‌توانست به قوت خود آن را صاحب شود. و این یعنی فیض. ولی آیا ابراهیم در این مورد منحصر به فرد است؟ جواب این سؤال در دو آیه زیر است:

لکن برای کسی که عمل می‌کند، مزدش نه از راه فیض بلکه از راه طلب محسوب می‌شود. و اما کسی که عمل نکند، بلکه ایمان آورد به او که بی‌دینان را عادل می‌شمارد، ایمان او عدالت محسوب می‌شود.

رومیان ۴: ۴ - ۵

عده زیادی دائم منتظر آن هستند که روز پرداخت حقوق کی فرا می‌رسد. شاید شما هم از آن دسته باشید. یک هفته، دو هفته خود را به کار می‌بندید و وقتی که روز حقوق فرا می‌رسد، مزدی را صاحب شده‌اید که آن را با سختکوشی و دسترنج خود حاصل آورده‌اید. تا بحال کسی را ندیده‌ام که در مقابل رئیس خود سر فرود آورده و بگوید: "متشکرم، واقعاً متشکرم. این عالی‌ه. واقعاً هم هدیه‌ای است که لیاقتش را ندارم. نمی‌دانم برای این چطوری از شما تشکر کنم؟" اگر در مقابل رئیس خود چنین می‌کردیم، احتمالاً غش می‌کرد. مطمئناً پیش خود فکر می‌کرد، "این بابا مخش عیب کرده؟ چرا داره این حرفها را می‌زنه؟" برای اینکه چک حقوقی شما هدیه نیست. حاصل دسترنج شماست. مستحقش هستید. چک را نقد کنید! خرجش کنید! بکارش بیندازید! و یا به کسی دیگر بدهید! در هر حال شما منتظرش بودید. در محل کار جایی که در آن سر مزد چانه می‌زنند و توافق می‌کنند، چیزی به عنوان فیض وجود ندارد. هر آنچه که به ما پرداخت می‌شود، حاصل دسترنج ماست. در قبال آن کار می‌کنیم. مزد چیزی نیست که به عنوان لطف به حساب ما گذاشته شود. چیزی است که در مطالبه ماست.

لیکن در نزد خدا علم اقتصاد به صورتی دیگر عمل می‌کند. با خدا رابطه‌ای که روی مزد استوار باشد، نمی‌توانیم برقرار کنیم. از نظر روحانی بخواهیم صحبت کنیم، من و شما چیز دیگری جز مرگ به دست نیآورده‌ایم. دوست داشته باشید و یا نداشته باشید، فرقی نمی‌کند. ما به شکل مطلق ورشکسته هستیم، بدون امید ابدی، بدون امتیاز روحانی؛ در خود هیچ چیز نداریم که در چشم پدر صالح آسمانی و مقدسمان نظر لطف و مقبولیت ایجاد کند. از این رو چیزی نیست که بتوانیم آن را

به قوت خود به دست آوریم و همان باعث شود که خدا ابرو بالا انداخته و بگوید: " اوووم، حالا شاید لیاقت زندگی ابدی با مرا داشته باشی." به هیچوجه! در واقع کسی که سیاهه زندگی اش از نظر اخلاقی سفید و پاک است، از نظر مقبولیت در حضور خدا نسبت به کسی که زندگی خود را به سیاهی و تباهی کشیده و کماکان در وضعیت عصیان و ناطاعتی به سر می‌برد، ابدأً شانس بهتری ندارد. تمامی آنهایی که به صالح شمردگی ابدی از جانب خدا امید بسته‌اند، باید همه به یک طریق به حضور او بیایند؛ از طریقی که بر فیض استوار است. این هدیه‌ای است بلاعوض. و این هدیه به ما به صورتی کاملاً مجانی عطا می‌شود. نسبت به نجات الهی اگر نقطه نظری به غیر از این داشته باشیم، بدعت است، به همین قدر ساده و آشکار.

بیایید از مسئله ابراهیم رد شویم. مطلب بعد در رومیان فصل ۵ پیدا می‌شود. این قسمت توضیح می‌دهد که این هدیه بلاعوض چگونه شامل زندگی همه ما که ایمان می‌آوریم، می‌شود.

پس چونکه به ایمان عادل شمرده شدیم، نزد خدا سلامتی داریم به وساطت خداوند ما عیسی مسیح.

رومیان ۵: ۱

این کلمات را به دقت بخوانید. ما که از طریق ایمان نه اعمال صالح شمرده می‌شویم، چیزی را به دست می‌آوریم که سالها در حسرت آن به سر برده بودیم؛ آشتی با خدا. آیا این بر اساس نمره‌هایی است که در نزد خدا کسب کرده‌ایم؟ ابدأً. این آیه حاکی از آن است که ما به توسط فیض صالح به حساب آمده‌ایم. این از طریق خداوند ما عیسی مسیح است که زمانی که به جای ما در روی صلیب مرد، تاوان مطلق و نهایی گناه را پرداخت. گناه که نسبت به خدا صورت می‌گیرد، به عنوان تاوان، مرگ را طلب می‌کند. و عیسی مسیح، این جانشین از هر نظر کامل، به عوض ما این تاوان نهایی را یکبار برای همیشه پرداخت نمود. این امر به قیمت جان او تمام شد. در نتیجه آن است که خدا هدیه بلاعوض نجات را به همه آنها که به پسر او ایمان می‌آورند، عطا می‌کند.

از آنجا که این مطلب در فهم موضوع فیض امری بنیادی است، تمامی این فصل را تنها به این اختصاص داده‌ام که این فیض بلاعوض خدا را اعلان و توضیح دهم. به محض اینکه اهمیت عمودی آن به عنوان هدیه بلاعوض از جانب خدا درک کرده شد، قسمت اعظم فیض افقی یعنی جاری کردن این فیض از جانب ما به دیگران نیز به شکل اتوماتیک در جای خود می‌افتد. به محض اینکه این حقیقت را بپذیریم که چیزی جهت تقدیم به خدا نداریم و چیزی هم نیست که بتوانیم با آن او را چنان تحت تأثیر قرار دهیم که ما را صالح اعلان نماید، آن موقع آمادگی قبول این هدیه بلاعوض او را خواهیم داشت.

این به نظر بسیار ساده می‌رسد. همینطور هم هست. ولی در این مورد فقط یک مانع وجود دارد و آن هم مسئله گناه است. مهم نیست چقدر تحصیلات عالی داشته باشیم، مهم نیست چقدر کتاب بخوانیم، مهم نیست چقدر به کلیسا رویم، مشکل گناه با این چیزها برداشته نمی‌شود. مرض گناه وجود ما را فرو گرفته است.

لهمذا همچنانکه به وساطت یک آدم گناه داخل جهان گردید و به گناه موت؛ و به اینکه موت بر همه مردم طاری گشت، از آنجا که همه گناه کردن.

رومیان ۵: ۱۲

حال بیایید قدری علم الهیات بیاموزیم. درک فیض و اهمیت آن امری است بسیار مهم و باید قدر آن را دانست. ما از بدو تولد نسبت به خدا در وضعیت غلط قرار داریم. گناهی که آدم آن را به بشریت معرفی کرد، به همه بشریت سرایت نمود و آنها را نیز فاسد کرد. هیچکس در مقابل مرض گناه مصون نیست. و هیچ دست‌آوردی هم نیست که بتواند این لگه درونی را که ما را از خدا جدا می‌کند، تمیز نماید. چون آدم گناه کرد، همه گناه کرده‌اند. این مطلب ما را به یک نتیجه می‌رساند: همه ما به کمک احتیاج داریم. ما به عفو و بخشش الهی احتیاج داریم. ما محتاج یک نجات دهنده هستیم.

پس ... چگونه خود را از این مصیبت خلاص کنیم؟ دو آیه زیر را به آهستگی و به دقت بخوانید.

پس همچنانکه به یک خطا حکم شد بر جمیع مردمان برای قصاص، همچنین به یک عمل صالح بخشش شد بر جمیع مردمان برای عدالت حیات. زیرا به همین قسمی که از نافرمانی یک شخص بسیاری گناهکار شدند، همچنین نیز به اطاعت یک شخص بسیاری عادل خواهند گردید.

رومیان ۵: ۱۸ - ۱۹

چقدر عالی! چقدر مطمئن!

می‌گوییم: "چارلز عزیز، با این حرف به من اینطور القا می‌کنی که من صرفاً با ایمان آوردن به مسیح می‌توانم به حیات جاودان با خدا دست پیدا کنم، گناهانم بخشیده شوند، سرنوشت تعیین شده و خلل ناپذیر در آسمان داشته باشم، و تازه همه اینها را بی‌آنکه کاری هم برای بدست آوردنشان انجام داده باشم، به دست آورم؟" بلی. این دقیقاً همان چیزی است که کتابمقدس تعلیم می‌دهد. بگذارید باز یادآور شوم که این، همان فیض است. این همان چیزی است که اصلاحات پروتستان روی آن بنا شد. نجات توسط فیض الهی به انسان عطا می‌شود نه بر اساس و طریق اعمال بشر. می‌خواهید در این زمینه مثالی قدیمی بشنوید؟ در مورد آن فرد که آخرین نفسهای خود را

می‌کشید؟ کسی را که در ذهن دارم، فردی است که داشت روی صلیب جان می‌داد و در کنار صلیب خداوند ما عیسی به صلیب کشیده شده بود. صحنه یادتان آمد؟

می‌گفت: "وقتی که در ملکوت خود هستی، مرا به یاد بیاور!" این عبارات، کلمات ایمان هستند، بیانات ساده فردی که در تمام طول زندگی خود فردی بی‌ایمان بوده. به ناگاه در این لحظه آخر (که هیچ عمل مذهبی از دستش برنمی‌آمد، ... حتی نمی‌توانست تعمید گیرد) به سوی مسیح که در آن صلیب دیگر مصلوب است، بر می‌گردد و به او ایمان می‌آورد. ایمان و باوری را که به مسیح دارد، اعتراف می‌کند: "خداوندا ... مرا به یاد بیاور." و عیسی با این عبارات به او جواب می‌دهد: "به راستی که همین امروز تو با من در فردوس خواهی بود." ایمان این مرد بدون اینکه با عملی همراه و شرایطی به آن وصل باشد، با فیض مسیح پاداش گرفت.

باز به آیه ۲۰ رومیان فصل ۵ برگردیم، جاییکه می‌خوانیم "شریعت در میان آمد تا خطا زیاده شود..." واقعاً چنین شد! بعضی‌ها این آیه را درست نمی‌خوانند و فکر می‌کنند که اگر شریعت باعث ازدیاد خطایا می‌گردد، پس در شریعت چیزی غلط وجود دارد. این تصور کاملاً اشتباه است. بگذارید این را به صورتی دیگر برایتان بازگو کنم. زمانی که شریعت آمد، خطایا و تقصیرهای ما با آن مشخص شد. با خواندن این عبارات شریعت که "تو نباید... تو نباید... تو نباید..." متوجه می‌شویم که گناه چیست. آنچه که خدا از انسان می‌طلبد، صحیح است و فرامین او پاک و طاهرند. شریعت انتظاراتی است که خدا از قومی مقدس دارد. شریعت آمد و معیار و استاندارد الهی را جهت اینکه در حضور او چگونه صالح به حساب آییم، اعلان نمود. ولی ما از عهده این معیار الهی برنمی‌آمدیم. شریعت کماکان چکش می‌کوبید: "نباید... نباید... نباید" ولی بشر هنوز هم قاصر می‌آمد و شکست می‌خورد. شریعت آنچه را که کاملیت از ما می‌طلبد، به ما عرضه داشت، ولی تا همینقدر. نه کمکی به ما می‌کرد و نه تشویقی می‌نمود. بالاترین کار شریعت این بود که گناه را مشخص کند و بار گناهان ما را شدید گرداند. در واقع همین الآن هم چنین می‌کند. تا به امروز شریعت به شکل دردناکی ما را از وضعیت غلط ما آگاه می‌کند.

در ایام نوجوانی به در خانه‌ها روزنامه پخش می‌کردم. شغل خوبی بود، سرم را گرم می‌کرد، ولی بعد از مدتی خسته کننده شد. یک روز بد از ظهر، بعد از تا کردن و پخش ۲۰۰ روزنامه به در خانه‌ها، به یاد دارم که با دوچرخه‌ام به سوی خانه می‌آمدم که به حیاط پشتی خانه بزرگی که در نبش خیابان ما بود، رسیدم. حیاطی بزرگ با چمنی وسیع بود. با خود فکر کردم: «خسته‌ام... لزومی ندارد که تا به انتهای این خیابان بروم و این خانه بزرگ را دور بزنم. از حیاط پشتی میان‌بر می‌زنم و سریعتر به خانه می‌رسم.» میانبری راحت و سریع بود. اولین دفعه که اینکار را کردم و با دوچرخه‌ام روی آن چمن صاف و قشنگ همسایه رفتم، قدری در خودم احساس خطا می‌کردم.

حیات چمن بسیار قشنگی داشت و تازه صاحبخانه هم نسبت به چمنش بسیار وسواسی و حساس بود. بارها دیده بودم که چطور هفته‌ها پشت سر هم با دقت به آنها می‌رسد. با این وجود فکر می‌کردم که کار من چندان ضرری هم نخواهد رسانید. بعد از ظهر روز بعد باز به طرف خانه سرازیر شدم و در فکر بودم که آیا باز هم از حیات همسایه میانبر بزنم یا نه. باز هم میانبر زدم... ولی این بار حسّ خطا کمتر از روز پیش بود. از نظر تئوری، چیزی در مغز من می‌گفت که نباید این کار را بکنم. ولی در عمل من اینکار غلط را برای خود منطقی می‌گردانیدم.

در عرض کمتر از یک‌هفته روی چمن همسایه اثر چرخهای دوچرخه من به شکل مشهودی جاز باز کرده بود. تا آن موقع خود منم دیگر به این نتیجه رسیده بودم که باید تا انتهای خیابان بروم و دور بزنم. ولی این کار را نکردم. تنها کاری که کردم این بود که به نحوی آن حسّ خطا را در خود مخفی کنم و نگذارم کسی ببیند. در انتهای هفته سوم در قسمت شروع چمن حیات همسایه تابلویی با این مضمون زده شده بود: "لطفاً روی چمن نروید، مخصوصاً با دوچرخه!" در روی آن تابلو همه چیز بود جز اسم من. اعتراف می‌کنم که باز هم ندیدم گرفتم. تابلو را دور زدم و در حالیکه نگاهم به نوشته‌های آن بود، باز وارد چمن همسایه شدم. احساس بدتری نسبت به دیروز داشتم. چرا؟ آن تابلو نوشته شده گناه مرا مشخص کرد که آن هم به نوبه خود خطای مرا تشدید نمود. ولی از همه جالبتر اینکه آن تابلو مانع نشد که دیگر وارد حیات خانه همسایه نشوم. درست برعکس نوعی جذابیت هم در من ایجاد کرد و به طریقی مرا به انجام بیشتر آن کار غلط کشانید.

این همانند تابلو "رنگی نشوید" است. من بارها به رنگ خیس صرفاً به این خاطر دست زده‌ام که کسی چنین تابلویی را کنار آن نوشته است. شما چطور؟ بارها با خود فکر کردم که اگر کسی آن رنگ را به عنوان خیس مشخص نمی‌کرد، من به آن دست نمی‌زدم. ولی وقتی که می‌گوید: "دست نزنید، رنگی نشوید" من مجبورم دست بزنم. چیزی در درون من بر انگشت من فشار آورده آن را به جلو می‌راند و رنگ خیس را لمس می‌کند. این مطلب اخلاقیات فاسد شده گناه آلود خواننده می‌شود. گذاشتن تابلو و علامت کوچکترین کمکی نمی‌کند.

یکی از دوستان من از سفر خود به سان فرانسیسکو آمریکا صحبت می‌کرد و می‌گفت که در آنجا تابلوی اعلان عجیبی دیده است. روی چمن کسی این اعلان به چشم می‌خورد: "سعی کنید روی چمن نروید." همان چیزی که می‌گفتم، اینطور نیست؟ زمانی که علامتی می‌بینید، آن علامت به هیچ قدرتی برخوردار نیست که شما را وادار به اطاعت نماید. یقیناً گناه را در ما مشخص می‌کند و زمانی که آن را ندید می‌گیریم، خطا را برایمان مشخص می‌نماید، ولی برای ممانعت ما کاری نمی‌کند.

شریعت نیز به همین شکل است. شریعت آمد و در خود حروفی را داشت که با انگشت خدا نوشته شده بود و اینطور می‌گفت: "قدوسیت یعنی این! با رعایت قوانین من، اسم مرا عزت بدارید." ولی واقعیت این است که هیچ کس قادر به رعایت آن نبود و همین خود آنچه را که در رومیان ۵: ۲۰ تحت عبارت "جایی که گناه زیاده گشت" می‌فرماید، توضیح می‌دهد. شریعت گناه را برمی‌خیزاند، ولی هرگز نمی‌تواند آن را دست بسته نگه دارد. پس این دور خود چرخیدن چطور خواهد ایستاد؟ چه امیدی وجود دارد؟ جواب این سؤال در همان آیه پیدا می‌شود: "... جایی که گناه زیاده گشت، فیض بی‌نهایت افزون گردید." عالی نیست! فیض با سایه خود گناه را پوشانید، آن را از جبروت خود انداخت و به این ترتیب امید آورد.

بگذارید صدای آنچه را که کتابمقدس می‌گوید، بلندتر کنم. زمانی که گناه از زیادتی سرریز شد، موج فیض چون سیل فرو ریخت. زمانی که گناه به شکل شمردنی زیاد شد، فیض به شکلی زیاد شد که غیر قابل شمارش بود. جایی که گناه متناهی بود، فیض نامتناهی بود. جایی که گناه بزرگ بود، فیض بسیار عظیم بود. جایی که گناه زیاد می‌گردد، فیض بی‌نهایت زیاد می‌گردد. گناه که توسطی شریعت مشخص شد، نتوانست به هیچ عنوان جلوی جاری شدن فیض خدا را بگیرد. مرگ عیسی در روی صلیب تاوان کافی برای گناه بود و فیض را که نه فقط کافی بلکه بی‌نهایت زیاد هم بود، فعال نمود. "آگوستوس تاپلیدی" این مطلب را چنین می‌نویسد:

وحشت از شریعت را،

وحشت از خدا را با من کاری نیست؛

اطاعت منجی من تا به حد خون تمامی خطاهای مرا از نظر مخفی می‌دارد.

توضیح: فیض برای گنهار

برای چند لحظه به پراگراف زیر که سراپا حقیقت است، دقت کنید. این پراگراف از نامه پولس به افسسیان گرفته شده است. با دقت بخوانید و فکر کنید. عجله نفرمائید.

و شما را که در خطایا و گناهان مرده بودید، زنده گردانید که در آنها قبل، رفتار می‌کردید بر حسب دوره این جهان، بر وفق رئیس قدرت هوا یعنی آن روحی که الحال در فرزندان معصیت عمل می‌کند. که در میان ایشان همه ما نیز در شهوات جسمانی خود قبل از این زندگی می‌کردیم و هوسهای جسمانی و افکار خود را به عمل می‌آوردیم و طبعاً فرزندان غضب بودیم، چنانکه دیگران. لیکن خدا که در رحمانیت دولتمند است، از حیثیت محبت عظیم خود که با ما نمود، ما را نیز که در خطایا مرده بودیم با مسیح زنده گردانید، زیرا که محض فیض نجات یافته‌اید. و با او

برخیزانید و در جایهای آسمانی در مسیح نشانید. تا در عالمهای آینده دولت بی‌نهایت فیض خود را به لطفی که در ما در مسیح عیسی دارد، ظاهر سازد. زیرا که محض فیض نجات یافته‌اید، بوسیله ایمان و این از شما نیست، بلکه بخشش خداست. و نه از اعمال تا هیچکس فخر نکند.

افسیان ۲: ۱-۹

به این کلمات بیشتر دقت کنید: "محض فیض نجات یافته‌اید، بوسیله ایمان و این از شما نیست، بلکه بخشش خداست."

یکی از چیزهایی که آرزو دارم، این است که روزی جایی بنشینم که در آن فخرفروشی و گنده‌گویی نباشد، صحبت از نام و نشان نباشد، صحبت از خودخواهی نباشد. حدس بزنید چنین جایی کجا خواهد بود؟ آسمان. آنجا دیگر حتی از شهادتهای خودنمایانه افراد هم خبری نخواهد بود که انگار چه دست آوردهای بزرگی به دست آورده‌اند. هیچکدام از اینها نخواهد بود. روی زندگی همه این نوشته به چشم خواهد خورد: "فیض".

"تو چطور به اینجا آمدی؟" "فیض". "چه چیزی این امکان را برایت فراهم کرد؟" "فیض". "اسم تو چیست؟" "فیض".

در آسمان نام فیض پرطرفدارترین نامها خواهد بود. همه جا فیض، فیض، فیض! زمانی که در دانشکده تحصیل می‌کردم، یکی از دانشجویان واقعاً زیر فشار درسها خرد شده بود. این دوست حتی امید نداشت که دیپلم دبیرستانش را هم قبول شود. هنوز به یاد دارم روزی را که همه به سراغ جعبه نامه‌های رسیده رفتیم تا نمرات ما را که با پست ارسال شده بود، ببینیم. هر یک از دیگری می‌پرسید: "چند گرفتی؟" "د" "ای بابا، منم همان جابها را دادم، ولی برایم غلط گرفت." ولی در میان ما یک نفر بود که اصلاً از این مقایسات احمقانه نکرد. نامه خود را به آرامی برداشت و جواب امتحانات خود را بیرون کشید و قبل از اینکه به نمرات خود نگاه کند، در بالای صفحه نوشت: "ف - ی - ض" اگر امتحان را خراب می‌کرد: "فیض". اگر خوب می‌داد: "فیض". اگر قبول می‌شد، همان کافی بود: "فیض". از این دوست خود درس گرانبهایی آموختم. فیض تنها چیزی است که حق همه ماست.

"چیزی در دست ندارم که به حضورت تقدیم کنم.

خود را به صلیب تو می‌چسبانم."

و زمانی هم که فیض تنها چیزی است که حق ماست، جلال را چه کسی می‌گیرد؟ همان کسی که روی صلیب رفت. و حال به آن سوال بزرگ می‌رسیم: چرا کشندگان فیض به این حقیقت بزرگ اینقدر حمله می‌کنند؟ چرا که نه! فیض قلب انسان را از اتکا به اعمال و زنده باد مذهب برمی‌دارد. درست همانطور که در زمان لوتر هم کردند، این افراد در هر نسلی ظاهر می‌شوند و با بحث‌های

قانع کننده می‌گویند: "می‌دانی، باید واقعاً تلاش کنی." و یا "لازم است که فلان و بهمان را کنار بگذاری." و یا "باید فلان و بهمان را انجام دهی." و یا "خالص بودن ایمان خود را باید ثابت کنی." و یا "قبل از اینکه خدا این را در زندگی تو انجام دهد، لازم است که قبلاً تو فلان و بهمان کنی." این چیزها را فراموش کنید! خدا در فیض خود هدیه مجانی بخشش را عطا می‌کند. تنها کاری که باید بکنید، این است که این هدیه را از دستهای او بگیرید. زمانی که این هدیه را گرفتید، به شما قدرت داده خواهد شد که تلاش کنید، کنار بگذارید، انجام دهید. شروع کنید، تمام کنید - هر چه که باشد. ولی در رابطه با موضوع نجات گنج نشوید. نجات فقط بر اساس هدیه مجانی و بلاعوض خدا مال شما می‌گردد. برعکس تمامی آن چیزهایی که ممکن است بشنوید، تأکید روی آنچه که ما برای خدا انجام می‌دهیم نیست. تأکید روی چیزی است که خدا برای ما انجام داده است.

آیا واقعاً می‌توانید مسیح را به عنوان ناخدای جان و آقای سرنوشت خود بپذیرید؟ حرف مرا بپذیرید، نام او تنها نامی است که که شما را زمانی که بمیرید، از زمین به آسمان خواهد برد. دست آورد و شهرت و بخت شما، شما را به آنجا نخواهد برد. به شما اجازه ورود داده خواهد شد، زیرا که هدیه مجانی حیات جاودان را از او پذیرفته‌اید؛ نه بیشتر، نه کمتر، و نه هیچ چیز دیگر.

برای ورود به آسمان تنها یک نام وجود دارد: فیض.

درک فیض خدا

از جین گتز

زیرا که محض فیض نجات یافته‌اید به وسیله ایمان و این از شما نیست، بلکه بخشش خداست و نه از اعمال تا هیچکس فخر نکند. زیرا که صنعت او هستیم؛ آفریده شده در مسیح عیسی و برای کارهای نیکو که خدا قبل مهیا نمود تا در آنها سلوک نماییم.

افسیان ۲: ۸ - ۱۰

نتایج فیض خدا چیست؟

پولس در این متن خود که در رابطه با فیض می‌نویسد، از دو نتیجه سخن می‌راند:

هدیه نجات خدا

در این پاراگراف ما با دو آیه بسیار روشن عهد جدید روبرو هستیم که در عین حال بیشتر از هر آیه دیگر عهد جدید به غلط تفهیم شده است. پولس اینطور نوشته است: «زیرا که محض فیض نجات یافته‌اید به وسیله ایمان و این از شما نیست، بلکه بخشش خداست و نه از اعمال تا هیچکس فخر نکند.» (افس ۲: ۹ - ۱۰)

این بار اول نیست که پولس در این نامه در رابطه با نجات ما به فیض اشاره می‌کند. در آیه ۶ فصل ۱ پولس این صفات را به عنوان «فیض پر جلال» قلمداد می‌کند؛ فیضی که به ما به شکل مجانی و بلاعوض در کسی که دوستش می‌دارد، عطا کرده است. پولس ادامه داده و می‌فرماید: «که در وی به سبب خون او فدیة یعنی آمرزش گناهان را به اندازه دولت فیض او یافته‌ایم. که آن را به فراوانی به ما عطا فرمود در هر حکمت و فطانت.» (۱: ۷ - ۸)

نجات یک هدیه است. آن را نمی‌توان خرید. کاری نیست که بتوانیم با انجام آن این نجات را صاحب گردیم. این را تنها می‌توانیم از طریق ایمان دریافت کنیم.

نجات توسط فیض که از طریق ایمان صورت می‌گیرد، همان چیزی است که مسیحیت واقعی را از تمامی مذاهب و کیشها و مکتبهای دیگر جدا می‌سازد. همه این مذاهب و مکاتب، بدون استثنا، «نجات از طریق اعمال» و یا ترکیبی از اعمال و ایمان را مطرح می‌کنند.

آیا شده است که انجیل را با کسی در میان گذارید و در پاسخ به شما بگوید که همه مذاهب اساساً یکی هستند؟ اگر بخواهیم کلی صحبت کنیم، این دیدگاه صحیح است ولی با یک استثنا. کتابمقدس چنین تعلیم می‌دهد که انسان به توسط فیض خدا و از طریق ایمان نجات پیدا می‌کند، نه اعمال. حال آنکه بسیاری از مذاهب تعلیم می‌دهند که نجات انسان از طریق اعمال و یا ترکیبی از اعمال و ایمان میسر است. در نتیجه، فردی که تا حدی با دینهای مختلف این دنیا آشنایی پیدا کرده است، این شباهت را می‌بیند و درباره مسیحیت حقیقی متأسفانه این حقیقت اساسی را درک نکرده است.

اعمال خوب فرد مسیحی

پس جای اعمال کجاست؟ پولس در آیه ۱۰ به این سؤال جواب می‌دهد: «صنعت او هستیم؛ آفریده شده در مسیح عیسی و برای کارهای نیکو که خدا قبل مهیا نمود تا در آنها سلوک نماییم.» پولس با این سخن به این مطلب اشاره دارد که توبه و ایمان واقعی به انجام «اعمال خوب» منتهی می‌گردد. در واقع، نقشه خدا این است. علاوه بر آن، کسی که حقیقتاً فیض خدا را درک می‌کند و آن را تجربه کرده است، در مقابل این فیض پاسخ و عکس‌العمل نشان می‌دهد. بنابراین امتحان اینکه آیا ما فیض خدا را تجربه کرده‌ایم یا نه، در آن اثری است که این امر در زندگی مان می‌گذارد. کتابمقدس این مطلب را به روشنی بیان می‌دارد که ایمان حقیقی به انجام اعمال خوب منتهی می‌گردد. در واقع، یعقوب در این مورد این مطلب را هم اضافه می‌کند که «ایمان بدون اعمال مرده است.» (یعقوب ۲: ۲۶). اگر ما حقیقتاً نجات یافته‌ایم فیض خدا ما را و خواهد داشت تا زندگی خود را با زندگی عیسی مسیح مطابق گردانیم.

چگونه باید در مقابل فیض خدا پاسخ دهیم؟

این قسمت از کلام خدا دو سؤال در مقابل هر کدام از ما قرار می‌دهد:

۱- آیا من در مقابل محبت، رحمت، و مهربانی خدا پاسخ مثبت داده و به توسط فیض او

هدیه نجات را از طریق ایمان دریافت کرده‌ام؟

برای اینکه بتوانید در مورد این سؤال عمیقتر فکر کنید، تجربه‌ای را که با یک پلیس راهنمایی داشتم، با شما در میان می‌گذارم. این افسر زمانی که مرا به کنار کشید و با آن لحن مؤدبانه آمرانه پلیس وار برایم توضیح داد که چطور پشت سر هم چهار قانون رانندگی را نقض کرده‌ام، از تعجب خشکم زده بود. من خود به این گمان بودم که همیشه قانون را رعایت می‌کنم. راستش را بخواهید،

زمانی که ماشین من به موازات ماشین پلیس پیش می‌رفت، در دل نسبت به نحوه رانندگی قانونی‌ای که داشتم، به خود می‌بالیدم! ولی باور خود من بر اینکه قانون را نمی‌شکنم، به این معنی نبود که مقصر نیستم و آن را نقض نکرده‌ام. علاوه بر آن، در یک مورد، حتی از خود قانون هم بی‌اطلاع بودم و نمی‌دانستم که در آن جاده بخصوص سرعت من چقدر باید باشد. از این رو هم قانون را زیر پا می‌گذاشتم. ولی در هر حال من مقصر بودم. می‌بینید، عدم اطلاع از قانون نمی‌تواند بهانه قرار گیرد!

یک چنین وضعیتی را می‌توان امروزه به میلیونها نفر که قوانین خدا را نقض می‌کنند، تعمیم داد. برخی از مردم فکر می‌کنند که با رعایت ده فرمان موسی کاری محشر می‌کنند. این افراد به این گمان هستند که در حضور خدا صالح و مقبولند. حال آنکه، بر اساس تعلیم کتابمقدس، اگر ما در طول زندگی خود فقط یک امر را نقض کرده باشیم، به همان اندازه مقصر هستیم که گویی همه اوامر خدا را زیر پا گذاشته‌ایم. خدا نمی‌تواند به هیچ گناهی نظر کند. به همین دلیل هم بود که عیسی به عنوان پسر کامل خدا آمد و در روی صلیب گناهان ما را بر خود گرفت.

از این جهت اگر بر آن هستید که با نگاهداشتن شریعت و قوانین خدا به آسمان راه یابید و مقبول خدا گردید، هیچوقت به آن نخواهید رسید. هیچ کس به غیر از خود عیسی مسیح شریعت و قانون الهی را به طور کامل رعایت نکرد. از این جهت هم هست که او منجی کامل است. تنها طریق دستیابی به حیات جاودان این است که گناه خود را قبول کنید و عیسی مسیح را به عنوان منجی خود بپذیرید و سپس هدیه بلاعوض نجات را دریافت دارید.

در تجربه‌ای که با آن افسر پلیس داشتم، مطلب دیگری هم هست. وقتی که افسر به من گفت که قصد ندارد برایم برگ جریمه صادر کند، چه می‌شد اگر می‌گفتم: «قربان، اصلاً نمی‌شود. بنده این پیشنهاد آزادی را قبول نمی‌کنم! من قانون را نقض کرده‌ام و مقصر هستم. بنده را توقیف بفرمایید! مرا جریمه کنید! پشت میله‌های زندان بیندازید!»

رد کردن تصمیم آن افسر را احمقانه می‌بود و مطمئنم که شما نیز آن را تصدیق می‌کنید. به نظر عاقلانه نمی‌آمد که کسی چنین کاری بکند.

ولی به همان اندازه هم عاقلانه به نظر نمی‌رسد که تصمیم خدا را در نجات بلاعوض خود رد کنیم. با اینحال، میلیونها نفر در مقابل خبر خوش این نجات و آنچه که خدا مجانا به آنها عرضه می‌دارد، می‌گویند: «مرا محاکمه کن. تاوان گناهان مرا از من بستان. مرا برای همیشه پشت میله‌های زندان بینداز!»

درست است، خیلی‌ها هستند که از نقشه نجات خبر ندارند. خیلی‌ها هستند که مجانی و بلاعوض بودن این هدیه را درک نمی‌کنند. ولی در عین حال خیلی‌ها هم هستند که با اینکه از حقیقت خبر

دارند، ولی باز در مقابل آنچه که خدا به آنها عرضه می‌دارد، پاسخ مثبت نمی‌دهند. این، البته که به عقل جور در نمی‌آید. این تصمیم کاملاً احمقانه است. بدین ترتیب اگر شما حقیقت را می‌دانید، و مسلماً می‌دانید اگر تا به این نقطه خوانده‌اید، خدا را تحت فشار نگذارید که شما را به میز محاکمه کشد. هدیه بلاعوض و مجانی نجات الهی را از او بپذیرید. چنانکه کتاب مقدس هم می‌گوید: «امروز اگر آواز او را بشنوید، دل خود را سخت مسازید.» (عبر ۴: ۷)

۲- اگر شما مسیحی هستید، آیا به فیض خدا اجازه می‌دهید که شما را تعلیم دهد و به

صورت پسر او عیسی مسیح درآورد؟

سالها قابل در شهر «بیلینگز» مونتانا به دانشکده می‌رفتم و در عین حال خدمت هم می‌کردم. هرچند وقت یکبار با قطار مسافت ۱۶۰۰ مایلی بین شیکاگو و بیلینگز را سفر می‌کردم. از این رو هم وقت زیادی برای کتاب خواندن داشتم. در یکی از این سفرها کتابی به نام «انضباط دهی فیض» را خواندم. این کتاب را «جی. اف. استرامبک» نوشته است. این کتاب در واقع توضیحی بود بر آنچه که پولس به تیطس می‌نویسد: « زیرا فیض خدا به‌ظهور رسیده است، فیضی که همگان را نجات‌بخش است و به ما می‌آموزد که بی‌دینی و امیال دنیوی را ترک گفته، با خویشنداری و پارسایی و دینداری در این عصر حاضر زیست کنیم، در حینی که منتظر آن امید مبارک، یعنی ظهور پر جلال خدای عظیم و نجات‌دهنده‌مان عیسی مسیح هستیم، که خود را فدای ما ساخت تا از هر شرارت بازخریدمان کند و قومی برای خود طاهر سازد که از آن خودش باشند و غیور برای کار نیکو.» (تیط ۲: ۱۱ - ۱۴)

توجه خواهید داشت که «فیض» نه فقط نجات را به افراد غیر مسیحی عرضه می‌دارد، بلکه مسیحیان را تعلیم هم می‌دهد. دکتر استرامبک در کتاب خود می‌گفت که حقیقت بیان شده در این آیات زندگی او را عوض کرد، مخصوصاً هم با آن زمینه شریعتگرایی‌ای که او از آن می‌آمد. دکتر استرامبک می‌گوید که اثر شگرف آگاهی و تجربه حقیقی از فیض خدا را در زندگی مسیحی دیده است؛ اثری که به مراتب بالاتر از انجام یک سری قوانین مذهبی است. و بلاخره این واقعیت را با این سخن خلاصه می‌کند:

«کافی نیست که فقط معنی فیض را بدانیم، لازم است وسعت این فیض را زمانی که به زندگی شخص ایماندار پا می‌گذارد، هم درک کنیم. درک این مطلب به عنوان زمینه جهت درک انضباطی که فیض الهی به زندگی شخص ایماندار می‌آورد، ضروری است. بسیاری از انسانها فیض را صرفاً وسیله‌ای می‌دانند که خدا به توسط آن گناه را می‌بخشد و از درک این مطلب عاجز می‌مانند که فیض طریقی است که خدا بدان با شخصی که مسیح

را در قلب خود می‌پذیرد، عمل می‌نماید، نه فقط در این تجربه زمینی، بلکه در طول تمامی ابدیت. از این کوتاه اندیشی‌ای که در رابطه با فیض وجود دارد، و از این عدم تعلیم به شکل کامل آن صدمات زیادی ناشی شده است. علت اینکه مسیحیان از نظر رفتار مسیحایی تا به این حد ضعیف هستند نیز در همین عدم تعلیم کامل فیض می‌باشد. این عدم تعلیم در ذهن خیلی‌ها فیض را تبدیل به مجوزی جهت ارتکاب گناه کرده است و تنها زمانی از بین می‌رود که موضوع فیض را به طور کامل تعلیم دهیم و وعظ کنیم.»

و بدین ترتیب هر فرد مسیحی باید از خود بپرسد: «آیا اجازه می‌دهم که فیض خدا، که با آن مرا نجات داده است، طرز داشتن زندگی مسیح‌وار را در این دنیا نیز به من تعلیم دهد؟»

شکل بخشی به پاسخ

به شکلی کوتاه توضیح دهید که جهت نجات دانستن و یا انجام دادن چه چیزی ضروری است؟

۱- چه فرقی می‌کند اگر مردم از پیام انجیل کم کنند و یا بر آن بیفزایند؟

۲- نقش توبه (تصمیم به بازگشت از گناه به سوی خدا) در نجات چیست؟ عقیده خود را در این مورد به شکل کوتاه توضیح دهید و دلایلی را هم که در تأیید این نظر دارید، بیان کنید.

بحث موضوع

۱- براساس کلام خدا عنصر «مرکزی» انجیل چیست؟

۲- شخص برای نجات خود باید بر چه باوری باشد و یا چه اعمالی انجام دهد؟ از کجا می‌دانید که این برای نجات کافی است؟

۳- چه عناصری را مردم اغلب به پیام انجیل اضافه می‌کنند و گمان دارند که آنها هم برای نجات ضروری هستند؟

۴- به چه شکل عیسی مسیح جوهر انجیل است؟ شخصیت واقعی او و اینکه کی هست، کار او را با دیگران چگونه متفاوت می‌کند؟

۵- نقش توبه در نجات چیست؟

۶- فیض چیست؟ این مطلب را به یک کودک چطور توضیح می‌دهید؟

۷- این حقیقت که خدا چقدر به ما فیاض بوده است، چطور باید روی روابطی که با دیگران داریم، اثر گذارد؟

گامهایی به جهت اطاعت

۱- بحث روی این مطلب چطور روی دیدگاه اصلی شما و باوری که در این مورد داشتید، اثر گذاشت؟ در زیر افکار خود را خلاصه کنید.

۲- این مطلب را چگونه می خواهید در زندگی خود به کار گیرید (کی، چه کسی، کجا، و غیره)؟

۳- خود را متعهد کنید. بر اساس ایمان خود در رابطه با موضوع اهدافی را مشخص و آن را با گروه و یا فرد سرگروه در میان بگذارید.

با کمک خدا، من:

موقعیت و مقام ما در مسیح

نگاهی کلی به موضوع

درک درست موقعیتی که در مسیح داریم، در داشتن زندگی مسیحی خداپسند، پرثمر و شاد بسیار بنیادی است. خواهید دید که این مطلب چطور می‌تواند زندگی شما را به طور کامل تغییر دهد.

در این مطلب، موارد زیر را کشف خواهیم کرد:

- رابطه جدید ما با خدای پدر
- موقعیت جدید ما در مسیح
- تدارک جدید روح القدس در ما
- اهمیت این حقایق در ارتباط با زندگی مسیحی ما

هضم موضوع

«زیرا کاهن اعظم ما چنان نیست که نتواند با ضعفهای ما همدردی کند، بلکه کسی است که از هر حیث همچون ما وسوسه شده است، بدون اینکه گناه کند. پس با اطمینان به تخت فیض نزدیک بیاییم تا رحمت بیاییم و فیضی را حاصل کنیم که به هنگام نیاز یاریمان دهد.»

عبر ۴: ۱۵ - ۱۶

وقتی که به عیسی مسیح به عنوان منجی خود اعتماد و توکل می‌کنید، این امر چه نتایجی به همراه دارد؟ چه فرقی می‌کند که به مسیح به عنوان منجی خود توکل بکنید و یا نکنید؟ موقعیت و مقام جدید شما در مسیح چیست؟ رابطه شما با خدا به چه شکل عوض شده است؟

کوچک ولی مقوی:

(بیاناتی هستند که شما را در رابطه با مطلب به فکر وا خواهند داشت. این بیانات ممکن است در چارچوب تفکر کتابمقدس بگنجد و یا نگنجد.)

«زمانی که دعا کردم و اعتماد و توکل خود را بر عیسی مسیح گذاشتم، چیزی احساس نکردم. آیا درست اعتماد نکردم؟ آیا این کار من در امر اعتماد کارگر بود؟ آیا واقعاً مسیحی هستم؟»

«دلیل اینکه بسیاری از مسیحیان هرگز زندگی پرثمر و شاد مسیحی را ندارند، این است که موقعیت و مقامی را که در مسیح دارند، درک نمی‌کنند.»

«از وقتی که به مسیح ایمان آورده‌ام، زندگی به نظرم به مراتب سختتر می‌رسد. الآن با چیزهایی دست و پنجه نرم می‌کنم که قبلاً در موردشان بی‌خیال بودم.»

نمونه به جهت مطالعه

هوشنگ

«در آن اوایل ایمانم به مسیح همه چیز هیجانبخش بود. عاقبت به آن آرامی و شادی‌ای که مدتها به دنبال آن بودم، رسیده بودم و برای کلام خدا هر روز در خود گرسنگی احساس می‌کردم. ولی چندی نگذشت که همه چیز عوض شد. قسمت اعظم آن آرامش و شادی جای خود را به استیصال و شک داده بود. واقعاً می‌خواهم که زندگی پاک و پارسایی داشته باشم و بدین ترتیب خدا را از خود خشنود کنم، ولی از دستم بر نمی‌آید. عاداتهای گناه‌آلود کماکان به دنبالم هستند؛ هنوز دلم به شهوت آلوده می‌گردد، هنوز دروغ می‌گویم، هنوز هم گاهگاهی به سر فرزندانم هوار می‌کشم. در مبارزه با این گناهان هر چه که می‌دانستم، کرده‌ام، ولی هنوز هم شکست می‌خورم. هر بار که شکست می‌خورم، بیشتر در استیصال و یأس فرو می‌روم. واقعاً می‌خواهم که زندگی مقدسی داشته باشم، ولی نمی‌دانم به این مقصود چطور برسم. می‌خواهم که خدا از من خشنود باشد. ولی مطمئن هستم که هر وقت به حضور او می‌آیم، حال او را از وضعیت روحانی خود به هم می‌زنم. چقدر خود را بی‌ارزش و مقصر می‌بینم! آیا روزی خواهد رسید که خدا از طریق من کاری مفید انجام دهد؟ آیا اصلاً من نجات پیدا کرده‌ام؟»

موضوع اصلی مطرح برای ما چیست؟

مطالعه کتاب مقدس

رومیان ۶: ۱ - ۱۴

«پس چه گوییم؟ آیا به گناه کردن ادامه دهیم تا فیض افزون شود؟ هرگز! ما که نسبت به گناه مردیم، چگونه می‌توانیم به زندگی در آن ادامه دهیم؟ آیا نمی‌دانید که همه ما که در مسیح عیسی تعمید یافتیم، در مرگ او تعمید یافتیم؟ پس با تعمید یافتن در مرگ، با او دفن شدیم تا همان‌گونه که مسیح به وسیله جلال پدر، از مردگان برخیزانیده شد، ما نیز در زندگی نوینی گام برداریم. پس اگر در مرگی همچون مرگ او، با وی یگانه شده‌ایم، به یقین در رستاخیزی همچون رستاخیز او نیز با او یگانه خواهیم بود. زیرا می‌دانیم آن انسان قدیم ما، با او بر صلیب شد تا پیکر گناه درگذرد و دیگر گناه را بندگی نکنیم. چون آن که مرده است، از گناه آزاد شده است. حال اگر با مسیح مرده‌ایم، ایمان داریم که با او زندگی نیز خواهیم کرد. زیرا می‌دانیم چون مسیح از مردگان برخیزانیده شده است، دیگر هرگز نخواهد مرد و مرگ دیگر بر او تسلطی ندارد. او با مرگ خود، یک بار برای همیشه نسبت به گناه مُرد و در حیات کنونی خود برای خدا زندگی می‌کند. به همین‌سان، شما نیز خود را نسبت به گناه مرده انگارید، اما در مسیح عیسی نسبت به خدا، زنده. پس مگذارید گناه در بدنهای فانی شما فرمان براند تا امیال آن را اطاعت کنید. اعضای بدن خود را تسلیم گناه نکنید تا ابزار شرارت باشند، بلکه همچون کسانی که از مرگ به زندگی بازگشته‌اند، خود را تسلیم خدا کنید. و اعضای بدن خود را به او بسپارید تا ابزار پارسایی باشند. زیرا گناه بر شما فرمان نخواهد راند، چون زیر شریعت نیستید بلکه زیر فیضید.»

در رساله رومیان، پولس بهترین توصیفی را که ممکن است، از حقایق نجات بیان می‌دارد. در پنج فصل اول، ما توصیفی کامل از آن چیزی می‌بینیم که قبل از ایمان آوردن به مسیح بودیم و این فصول نشان می‌دهند که چگونه هر طریق دیگری به جز طریقی که خدا پیش می‌گیرد، برای نجات ما مؤثر نبوده است. در فصول ۶ - ۸ پولس آنچه را که در نجات اتفاق می‌افتد، بیان می‌دارد و نتایج عملی این حقیقت را توصیف می‌کند.

در رومیان ۶، پولس با دو سوء تفاهم احتمالی خود را درگیر می‌کند که ممکن است در اثر درک صحیح حقیقت نجات به توسط فیض و از طریق ایمان (آیات ۱ و ۱۵) در اذهان ایجاد شود. اولین سوء تفاهم این است که ما دیگر عمداً به ارتکاب گناه ادامه دهیم تا به خدا بیشتر فرصت داده باشیم که فیض خود را متجلی گرداند. پولس با تأکید روی این مطلب صحه می‌گذارد که ما نسبت به گناه مرده و نسبت به مسیح زنده هستیم. در حالی که رومیان ۶: ۱ - ۱۴ را می‌خوانید، دو لیست تهیه کنید:

کاربرد آن	موقعیت ما در مسیح « »
مثال - دیگر نمی‌توانیم در گناه زندگی کنیم	مثال - ما نسبت به گناه مردیم (آیه ۲)

در رومیان ۸ پولس رابطه جدیدی را که با روح‌القدس داریم، توصیف می‌کند. همانطور که رومیان ۸: ۱ - ۱۷ را می‌خوانید، لیستی از آنچه که در این رابطه جدید با روح‌القدس از آنها بهره‌مند شده‌ایم، تهیه کنید. (مثلاً، آزاد از شریعت گناه و مرگ [آیه ۲] و کنترل شده به توسط روح‌القدس [آیه ۹] و غیره.)

دیگر منابع

«جنگ داخلی جان» از ماکس لوکیدو

فصل ۱۴ کتاب «در چنگ فیض»

من که هستم؟ از نیل آندرسون

اقتباس از دو فصل از کتاب «پیروزی بر ظلمت»

جنگ داخلی جان

از کتاب «در جنگ فیض» اثر ماکس لوکیدو

«زمانی من جدا از شریعت زنده بودم؛ اما چون حکم آمد، گناه زنده گشت و من مُردم. همان حکم که می‌بایست به حیات راهبر شود، در عمل به مرگ من انجامید. پس این قانون را می‌یابم که وقتی می‌خواهم نیکویی کنم، بدی نزد من است.

من در باطن از شریعت خدا مسرورم، اما قانونی دیگر در اعضای خود می‌بینم که با شریعتی که ذهن من آن را می‌پذیرد، در ستیز است و مرا اسیر قانونِ گناه می‌سازد که در اعضای من است. آه که چه شخص نگونبختی هستم! کیست که مرا از این پیکر اسیر مرگ رهایی بخشد؟»

رومیان ۷: ۹ - ۱۰، ۲۱ - ۲۴

مطالب زیر نشان می‌دهند که نویسنده چطور به فعالیت‌های جنایی کشیده شد. آنچه که در زیر می‌آید، حقیقت محض است و حتی نامها هم در آن عوض نشده اند. اعتراف می‌کنم که قانون را زیر پا گذاشته‌ام. و بدتر از آن، نمی‌خواهم از اینکار دست بردارم!

می‌دانید همه چیز ابتدا با شکلی معصومانه صورت گرفت. مسیری که هر روز صبح جهت رفتن به اداره می‌گرفتم، اول به سمت جنوب می‌رفت و سپس به جهت شرق تغییر مسیر می‌داد. هر روز صبح در این جاده شلوغ، پشت چراغ قرمزی که گویی خیال سبز شدن ندارد، پشت صدها ماشین صف می‌بستم و دقایق بسیاری را تلف می‌کردم و همیشه هم این غرغر بر زبانم بود: «باید یک راه بهتری وجود داشته باشد!» این راه بهتر را چند روز پیش پیدا کردم. نیم مایل پیش از رسیدن به آن چراغ راهنما، پشت مرکز خرید کوچه میانبری قرار داشت. به امتحانش می‌ارزید. راهنما زدم و به سرعت به سمت چپ پیچیدم و از آن صف طولانی اتومبیلها خود را خلاص نمودم. می‌بایست بخت خود را امتحان می‌کردم. با چند بوق به رهگذران در آن کوچه و چند ویراژ به مقصود رسیده بودم. نقشه‌ام گرفت. این کوچه مرا بی آنکه در ترافیک گیر کنم، در مسیر شرقی انداخت.

یقین که لوئیس و کلارک هم از این کار من احساس غرور می‌کردند. من خود که از زرنگی‌ام به شدت باد کرده بودم! هر روز صبح از مسیر اصلی پیچیده و وارد این کوچه خصوصی می‌شدم و جلوتر از دیگران وارد سمت شرقی می‌گشتم. تعجب آور بود که کسی تا به حال این کوچه را کشف نکرده بود، ولی نباید استعدادی را که من در این جود کارها دارم، دست کم گرفت!

یک روز صبح همسرم «دینالین» هم با من در ماشین بود. همانطور که به آن کوچه میانبر نزدیک می‌شدیم به او گفتم: «قصد دارم تا لحظاتی چند باز به یادت خواهد آمد که چرا با من ازدواج

کردی. صف دراز ماشینها را ببین. ازدحام را نگاه کن. ولی البته اینها برای من نیست. یک لحظه صبر کن!» و بعد مثل شکارچی‌ای که گویی در بیابانهای آفریقا حیوانات وحشی را دنبال کرده است، از آن خیابان شش باندی به سرعت به آن کوچه باریک پیچیدم و در همانحال به همسرم راز موفقیت خودم را توضیح می‌دادم: «نظر تو چیه؟» و با این سخن منتظر تمجید و تعریف او بودم.

- فکر می‌کنم قانون را نقض کردی؟

- چی؟

- خیابانی که وارد شدی، از آن طرف یک طرفه بود.

- نخیر، ابداً اینطور نیست.

- برگرد و با چشمهای خودت ببین.

و این کار را کردم. حق با او بود. به نحوی علامت ورود ممنوع به چشم من نخورده بود. کوچه‌ای که فقط من هر روز از آن می‌رفتم، مجاز نبود. کنار آن ظرف بزرگ آشغال علامت بزرگ «ورود ممنوع» قرار داشت. عجیب نبود که مردم زمانی که به آن کوچه می‌پیچیدم، عصبانی نگاهم می‌کردند. مرا ببین که فکر می‌کردم از حسادت است!

ولی مشکل من آن چیزی نبود که پیش از آگاهی از قانون آن را مرتکب می‌شدم. مشکل من چیزی است که الآن می‌خواهم انجام دهم، الآن که دیگر از قانون هم خبر دارم. شاید فکر کنید که چون از «ورود ممنوع» بودن آن کوچه آگاهم، دیگر در من میل به استفاده از آن نیست. ولی هست! چیزی در درون من هنوز هم به من فشار می‌آورد که از آن میانبر استفاده کنم. هر روز صبح در درون من صداهایی چنین بحث می‌کنند:

«باید» من می‌گوید: «قانون شکنی است.»

«خواسته» من جواب می‌دهد: «ولی هیچ وقت پلیس مرا ننگرفته.»

«باید» من یادآور می‌شود: «قانون، قانون است.»

«خواسته» من به مخالفت برمی‌خیزد: «ولی قانون برای افرادی چون من که آن را به دقت مراعات می‌کنند، نیست! علاوه بر آن، آن پنج دقیقه‌ای را که جلو می‌افتم، به دعا اختصاص می‌دهم.»

«باید» من این بهانه را باور نمی‌کند و می‌گوید: «توی ماشین دعا کن.»

قبل از اینکه از قانون خبر داشته باشم، در آرامش بودم. حال که از قانون خبر دارم، عصیانی در من برخاسته است. مردی هستم از وسط دوپاره شده! از یک طرف آنچه را که باید بکنم می‌دانم، ولی نمی‌خواهم آن را بکنم. چشم من تابلوی «ورود ممنوع» را می‌بیند، بدن من نمی‌خواهد از آن اطاعت کند. آنچه که باید انجام دهم و آنچه که در نهایت انجام می‌دهم، دو چیز مختلف هستند. وضع من زمانی که از قانون خبر نداشتم، به مراتب بهتر بود.

این حرفها به نظرتان آشنا هست؟ می‌تواند باشد. برای خیلی‌ها این آتشی است که دائماً وجودشان را می‌سوزاند. قبل از ایمان آوردن به مسیح همه ما سهم خود را از اینگونه میانبرها داشته‌ایم. زیر پا گذاشتن اخلاقیات میانبری جهت لذتجویی بود. فریب دادن میانبری جهت رسیدن به موفقیت بود. گنده‌گویی و اغراق میانبری جهت محبوبیت بود. دروغ میانبری جهت رسیدن به قدرت بود. زمانی که مسیح را یافتیم، فیض را یافتیم و آن موقع علائم را دیدیم. آیا این در مورد شما اتفاق نیافتاده است؟ فردی تند مزاج هستید و زود جوش می‌آورید و سپس می‌خوانید: «هر که به برادر خود بی‌سبب خشم گیرد، مستوجب حکم باشد.» (متی ۵: ۲۲). عجب! من از این خبر نداشتم! با چشمانتان این سو و آن سو به دنبال چشم چرانی هستید و سپس می‌خوانید: «هر کس به زنی نظر شهوت اندازد، هماندم در دل خود با او زنا کرده است.» (متی ۵: ۲۸). وای! پس حالا چکار کنم؟

سعی می‌کنید در حرف زدن قدری غلو کنید و بدین ترتیب حرف خود را بیاورانید و آنگاه می‌خوانید: «سخن شما بلی بلی، و نی نی باشد زیرا که زیاده از این از شریر است.» (متی ۵: ۳۷). ولی من که سالهاست اینطوری حرف می‌زنم!

کیف می‌کنید که در مقابل چشم مردم کمک‌ها و خیرات خود را نمایش دهید. و سپس می‌خوانید: «چون صدقه می‌دهی، دست چپ تو از آنچه که دست راست می‌کند، مطلع نشود.» (متی ۶: ۳). عجب، نمی‌دانستم اینکار غلط است.

عادت دارید مدام مردم را در جعبه‌ها و چارچوب‌های شسته رفته ذهنی خود قرار دهید و به همین جهت هم دائم زندگی آنها را به قضاوت می‌کشید و بعد می‌خوانید: «حکم مکنید تا بر شما حکم نشود.» (متی ۷: ۱). پسر، هیچکس نشد به من بگوید که قضاوت کردن کار بدی است.

در تمامی این سالها شما دائم از میانبر استفاده می‌کرده‌اید و هرگز علامت «ورود ممنوع» را نمی‌دیدید. ولی الآن می‌بینید. الآن از این مطلب باخبرید. می‌دانم، می‌دانم ... خیلی راحتتر می‌بود اگر خبر نمی‌داشتید و علامت را نمی‌دیدید، ولی قانون الآن دیگر آشکار شده است. حالا چه می‌کنید؟

جنگ شما دقیقاً همانی است که در قلب پولس هم بود.

شریعت خوب است و اشکالی در آن وجود ندارد. اشکال در من است که همچون یک برده به گناه فروخته شده‌ام. بنابراین، من اختیار عمل خود را ندارم، زیرا هر چه می‌کوشم کار درست را انجام دهم نمی‌توانم، بلکه کاری را انجام می‌دهم که از آن متنفرم!

من بخوبی می دانم که آنچه می کنم، اشتباه است و وجدان ناراحت من نیز نشان می دهد که خوب بودن شریعت را تصدیق می کنم. اما کاری از دستم بر نمی آید، زیرا کننده این کارها من نیستم. این گناه درون من است که مرا وادار به ارتکاب این اعمال زشت می نماید، چرا که از من قویتر است.

اکنون دیگر برای من ثابت شده است که وجود من بخاطر این طبیعت نفسانی، از سر تا به پا فاسد است. هر چه تلاش می کنم، نمی توانم خود را به انجام اعمال نیکو وادارم. می خواهم خوب باشم، اما نمی توانم. می خواهم کار درست و خوب انجام دهم، اما قادر نیستم. سعی می کنم کار گناه آلودی انجام ندهم، اما بی اختیار گناه می کنم.

پس اگر کاری را انجام می دهم که نمی خواهم، واضح است که اشکال در کجاست: گناه هنوز مرا در چنگال خود اسیر نگاه داشته است. به نظر می رسد که در زندگی، این یک واقعیت است که هرگاه می خواهیم کار نیک انجام دهیم، بی اختیار کار بد از ما سر می زند.

رومیان ۷: ۱۴ - ۲۳

جنگ داخلی جان ما!

اعتراف پولس چقدر به دل می نشیند! چقدر تسلی می گیریم وقتی که می بینیم او هم مثل بقیه ما با این چیزها دست و پنجه نرم می کرد. آنهایی که از فیض خدا مات و حیران مانده اند به همان اندازه از میزان گناه خود نیز در تعجب اند. چرا یک روز به خدا بله بگوییم و روز دیگر به شیطان؟ وقتی که از اوامر خدا آگاه می گردم، چرا مشتاق نیستم که از آنها اطاعت کنم؟ اکنون که علامت را می بینم، مگر نباید این کشمکش درونی فروکش کند؟ آیا این کشمکش به این معنی است که من هنوز نجات نیافته ام؟

اینها سوالاتی است که در رومیان ۷ مطرح می شود. و در عین حال سوال بسیاری از مسیحیان هم هست. سالها قبل شاهد جنگ داخلی موجودی دیگر بودم:

پنجره دفتر کار من طوری بود که از جایی که می نشستم، خانه روبرویی را می دیدم. لب بام آن خانه پرند قرمزی نشسته بود. چه منظره قشنگی! سینه کشیده، تاجی از پرهای قشنگ که هر وقت اراده می کرد، راست می ایستادند. یک آواز را بارها و بارها می خواند؛ جیک بلند ممتد با چهار جیک کوتاه. آهنگ ابداً تغییر نمی کرد و جیک جیک ها هم هرگز عوض نمی شدند.

پرند به بالای بام خانه پرواز کرد و روی بلندترین نقطه آن نشست. سینه خود را جلو داده، پرهای گردن را سیخ کرد و ندا سر داد: «جییییی ک، جیک، جیک، جیک، جیک» سپس از خواندن ایستاد و منتظر به اینطرف و آنطرف نگاه کرد. انگار که منتظر پاسخ کسی است که با آن آواز او را

صدا کرده است. ولی هرگز جوابی نمی‌آمد. روزها پشت سر هم اینکار را تکرار کرد و می‌کند، ولی جوابی از آن طرف نیست.

و هر بار پس از مدتی خواندن پرواز کرده و پایین خواهد رفت. حین رفتن تصویر خود را در پنجره خواهد دید و تلاش خواهد کرد که به درون برود و بعد تصادم. صدای تصادم او به شیشه در منزل خواهد پیچید. پرنده عقب خواهد کشید. برای لحظه‌ای گیج است. نیروی خود را جمع خواهد کرد و دوباره تصویر خود را در شیشه خواهد دید و باز تصادم! برخورد گشت. نیروی خود را باز جمع خواهد کرد و باز تصادم. و این وضعیت اسفبار هنوز ادامه دارد.

من هم مثل همیشه سرم را تکان خواهم داد: «چرا آخه یاد نمی‌گیری؟» در عجبم! «چند دفعه باید خودت را به پنجره بکوبی تا بفهمی که پرنده‌ای که می‌بینی، واقعی نیست؟!» ولی پرنده کماکان به جانب پنجره می‌پرد و خود را به آن می‌کوبد.

دقایقی بعد مرد جوانی وارد دفتر کارم می‌شود؛ قدبلند و بسیار تیز و شیک‌پوش. محکم دست می‌دهد و لبخندی بزرگ به لب دارد. صحبت کوتاهی در رابطه با بسکتبال می‌کنیم و بعد در مورد اینکه چقدر برنامه‌اش شلوغ است و بعد هم فرودگاهها. در وسوسه هستم که به نوعی این صحبتها را درز بگیرم ... ولی نمی‌کنم. احتیاج دارد که با این حرفها دل و جرئت گفتن آنچه را که بخاطر آن آمده است، پیدا کند. علت آمدن او را به دفتر من هر دو می‌دانیم. این صحبت را قبلا هم داشتیم. زن دارد، معشوقه هم دارد. زن خود را ترک کرده و الآن با معشوقه خود زندگی می‌کند.

می‌پرسم: «پیش زنت برگشته‌ای؟»

آهی می‌کشد و در حالیکه از پنجره به خانه روبرو نگاه می‌کند، می‌گوید: «نه، سعی کردم ولی نرفتم.»

- با زنت حرف زدی؟

- جرئتش را نکردم

پیش خود می‌گویم: «بچه‌ای بیش نیست!» زیر آن کت شلوار ایتالیایی و صحبت تیز، بچه وحشت زده شش ساله‌ای است که از کار غلطی خود آگاه است ولی نمی‌داند که چطور آن را مانع گردد. این خلأ در زندگی او چیست که با ازدواج پر نمی‌شود؟ این هوس درونی او چیست که او را به رختخوابهای دیگر می‌کشاند؟

از پنجره به بیرون نگاه می‌کنم و پرنده قرمز را می‌بینم که کماکان خود را به پنجره می‌کوبد. از پشت میز به آن مرد چشم می‌دوزم که حالا با دو دست صورت خود را پوشانیده. «می‌دانم چه باید بکنم، ولی توانش در من نیست؟»

برای این مرد و آن پرنده چه باید بشود که هر دو دست بردارند؟ تا کی باید به خود صدمه زنند که بیدار شوند؟

روز بعد به دفتر آمدم و پرنده رفته بود. چند لحظه بعد به آن مرد تلفن کردم. او هم رفته بود. فکر می‌کنم که پرنده درسی یاد گرفت. ولی در مورد آن مرد مطمئن نیستم.

شاید شما هم سرتان به سنگ خورده باشد. آیا در وجود شما هم ضعفهایی هست که شما را سر درگم و متحیر می‌کند؟ سخنانتان؟ افکارتان؟ تند مزاجی‌تان؟ غرورتان؟ رنجیدگی‌تان؟ غیبتان؟ چیزهایی که قبل از آگاهی از قانون برایتان راحتتر بود. اما حالا دیگر می‌دانید. اکنون مبارزه‌ای هست که دیگر نمی‌توانید خود را از آن دور نگهدارید. در رابطه با فیض دو حقیقت به شما می‌دهم که با خود به این مبارزه ببرید.

۱- او هنوز هم شما را طالب است.

قبل از هر چیز مقام خود را به یاد آورید. شما فرزند خدا هستید. برخی وجود جنگ داخلی جان را اینطور تعبیر می‌کنند که گویی خدا ما را فراموش و ترک کرده است. این اشخاص در ذهن خود این فکر را دارند: «من فردی مسیحی هستم، ولی با اینحال امیال من با مسیحی بودنم نمی‌خواند. کسی که فرزند خداست، چنین کشمکشهایی نمی‌تواند داشته باشد. از این رو فکر می‌کنم که من فردی یتیم هستم. شاید خدا آن موقع برای من جایی داده بود، ولی الآن در نزد او جایی ندارم.» این شیطان است که این تخمهای خجالت و ننگ را می‌کارد. اگر نتواند شما را با گناهتان اغوا کند، شما را در حس خطایان غرق خواهد کرد. هیچ چیز به این اندازه به او لذت نمی‌دهد که شما را خجل در گوشه‌ای اندازد و در شرم اینکه هنوز هم با برخی از عاداتهای گذشته درگیر هستید، غرق کند. در گوش شما زمزمه می‌کند: «خدا از دست تو خسته شده. از دست خواهشها و التماسها و ببخشیدهای تو خسته شده.» شیطان دروغ می‌گوید.

و بسیاری حرفهای او را باور می‌کنند و سالها با این فکر هدر می‌رود که من دیگر لیاقت ملکوت خدا را ندارم. «مگر می‌شود دائم به فیض خدا دست یازم؟ لیاقت ندارم که باز از او بخشش بطلبم.» لطفاً فضولی مرا ببخشید، ولی چه کسی به شما گفته بود که لیاقت بخشش را داشتید؟ زمانی که نزد مسیح آمدید، آیا او از تمامی گناهی که تا به آن لحظه انجام داده بودید، خبر داشت؟ بلی. آیا مسیح می‌دانست که در آینده چه گناهی مرتکب خواهید شد؟ بلی، آن را هم می‌دانست. پس مسیح با اینکه از همه گناهان تمامی زندگی شما خبر داشت، شما را نجات داد؟ بلی. منظور شما این است که او با اینکه از تمامی اشتباهات گذشته و آینده شما باخبر است، هنوز هم می‌خواهد شما را فرزند خود بخواند؟ بلی.

به نظر من اینطور می‌رسد که خدا همین الانش هم نقطه نظر خود را اثبات کرده است. اگر گناه شما بزرگتر از قدرت فیض او بود، همان اولش هم شما را هرگز نجات نمی‌داد. وسوسه‌ای که در آن می‌افتید، در آسمان و در حضور خدا خبر تازه‌ای نیست. او وسوسه شما را می‌دید. آیا دلیلی هست که کسی که شما را برای دفعه اول قبول کرد، دیگر قبولتان نکند؟ علاوه بر آن، این واقعیت که شما زیر حمله هستید، خود نشان می‌دهد که در مسیر درستی قرار دارید. چه کس دیگری چنین کشمکشی را داشت؟ پولس. ببینید پولس تحت چه فشاری قرار دارد:

«پس، شریعت خوب است و اشکالی در آن وجود ندارد. اشکال در من است که همچون یک برده به گناه فروخته شده‌ام. بنابراین، من اختیار عمل خود را ندارم، زیرا هر چه می‌کوشم کار درست را انجام دهم نمی‌توانم، بلکه کاری را انجام می‌دهم که از آن متنفرم! من بخوبی می‌دانم که آنچه می‌کنم، اشتباه است و وجدان ناراحت من نیز نشان می‌دهد که خوب بودن شریعت را تصدیق می‌کنم. اما کاری از دستم بر نمی‌آید، زیرا کننده این کارها من نیستم. این گناه درون من است که مرا وادار می‌کند مرتکب این اعمال زشت گردم، زیرا او از من قویتر است.

اکنون دیگر برای من ثابت شده است که وجود من بخاطر این طبیعت نفسانی، از سر تا پا فاسد است. هر چه تلاش می‌کنم، نمی‌توانم خود را به انجام اعمال نیکو وادارم. می‌خواهم خوب باشم، اما نمی‌توانم. می‌خواهم کار درست و خوب انجام دهم، اما قادر نیستم. سعی می‌کنم کار گناه آلودی انجام ندهم، اما بی‌اختیار گناه می‌کنم.

پس اگر کاری را انجام می‌دهم که نمی‌خواهم، واضح است که اشکال در کجاست: گناه هنوز مرا در چنگال خود اسیر نگاه داشته است. به نظر می‌رسد که در زندگی، این یک واقعیت است که هرگاه می‌خواهیم کار نیک انجام دهیم، بی‌اختیار کار بد از ما سر می‌زند.»

پولس در زمان حال می‌نویسد. کشمکشی را که در گذشته داشته بیان نمی‌کند، بلکه از کشمکشی سخن می‌گوید که در حال حاضر بر جان دارد. تا آنجایی که می‌دانیم، پولس حتی در زمان نوشتن این سطور هم در نبردی روحانی درگیر بود. منظورتان این است که پولس حتی در زمان نوشتن یکی از کتابهای کتابمقدس هنوز هم با گناه مبارزه می‌کرد؟ آیا موقعی خطیرتر از این می‌توانید برای حمله شیطان مناسب بدانید؟ آیا این امکان هست که شیطان از ثمری که این رساله به رومیان قرار بود بیاورد، در ترس و وحشت افتاده باشد؟

آیا این امکان هست که از ثمر زندگی شما هم می‌ترسد؟ آیا ممکن نیست که زیر حمله بودن شما نه بخاطر ضعف شما، بلکه بخاطر نیرویی که قرار است کسب کنید، باشد؟ شیطان شاید امروز با

شکست دادن شما تلاش دارد که فردا با فردی مبشر و یا نویسنده و یا خادم مجبور به مبارزه نباشد.

۲- او هنوز هم شما را هدایت می‌کند

بگذارید دومین حقیقت را به شما بگویم تا بتوانید در این مبارزه پیروز گردید. اولین حقیقت مقام و منزلت شما بود: شما فرزند خدا هستید. دومین حقیقت اصلی است که با آن زندگی می‌کنید: کلام خدا.

زمانی که زیر حمله قرار داریم، این کشش در ما هست که اعتبار اوامر خدا را زیر سؤال قرار دهیم. ما هم به همان شکل که من در رابطه با آن خیابان یک طرفه دلیل و منطقی می‌تراشیدم، دلیل و منطقی می‌آوریم. *قانون برای دیگران است نه برای من. من راننده خوبی هستم.* با زیر سؤال گذاشتن اعتبار قانون، در ذهن خود از اقتدار قانون می‌کاهم.

از این رو هم پولس بدون معطلی به ما یادآور می‌شود: «شریعت مقدس است و حکم شریعت نیز مقدس، عادلانه و نیکوست.» (رومیان ۷: ۱۲) ریشه لغت مقدس کلمه هاگیوس می‌باشد که «متفاوت» معنی دارد. اوامر خدا مقدس است، زیرا از دنیایی متفاوت، جوی متفاوت و دورنمایی متفاوت ارسال می‌گردند.

به یک طریق می‌توان این را هم گفت که آن علامت «ورود ممنوع» در مقابل آن کوچه‌ای که من از آن می‌گذشتم، از دنیا و جوی متفاوت می‌آمد. افکار کسانی که قوانین شهر ما را منعقد می‌کنند، مانند افکار من نیستند. آنها خیریت همه مردم را در نظر دارند. من بیشتر به راحتی خود فکر می‌کنم. آنها بیشتر به این فکر هستند که چه چیزی برای شهر خوب است. من به دنبال منفعت و خیریت خود هستم. آنها می‌دانند که ایمنی در چیست. اما من به فکر این هستم که به چه شکل سریعتر به کارم برسم. اما آنها قانون را به جهت خوش‌آمد و بهره جویی من برقرار نمی‌کنند؛ قانون را برای ایمنی من برقرار می‌کنند.

این مطلب در مورد خدا هم مصداق دارد. آنچه که به نظر ما میانبر می‌رسد، در نظر خدا مصیبت است. او قانون و شریعت خود را جهت بهره جویی به ما عطا نمی‌کند؛ به جهت حفاظت ما عطا می‌کند. در مواقع سختی و کشمکش ما باید به حکمت او اعتماد کنیم نه حکمت خود. او این سیستم را طرحریزی کرد؛ اوست که می‌داند ما به چه چیزی احتیاج داریم.

ولی از آنجا که من شخصی کله‌شق هستم، فکر می‌کنم که خود من هم می‌دانم. زیر پا گذاشتن قانون «ورود ممنوع» که از جانب من صورت گرفت، جنبه‌ای کثیف و خودخواهانه از مرا هویدا ساخت. اگر آن قانون را نمی‌دیدم، هیچوقت متوجه نمی‌شدم که چقدر خودخواه هستم.

نمونه آنچه را که برایتان گفتم، ۱۷۰۰ سال قبل توسط آگوستین در کتاب اعترافات به قلم کشیده شد:

در نزدیکی تاکستان ما درخت گلابی‌ای بود مملو از میوه. در یک شب طوفانی ما با دیگر جوانان بر آن شدیم که میوه‌های آن را بدزدیم و در ببریم. گلابی زیادی چیدیم، نه فقط برای اینکه حسابی گلابی خورده باشیم، بلکه آنها را به خوکها هم بدهیم، گرچه تا آنجا خورده بودیم که اشتیاق درونی ما در امر خوردن آن میوه ممنوع ارضا شود. گلابی‌ها خوشمزه بودند، ولی آنچه که جان من بدان طمع می‌ورزید، گلابی نبود، چرا که بهتر از آن را در منزل داشتیم. من آنها را صرفاً به این جهت چیدم که دزد بشوم ... این میل به دزدی توسط ممنوعیتی که برای دزدی بود، در من بیدار شد.

این گلابی نبود که آگوستین را به جهت دزدی تشویق می‌کرد، چپر و حصار دور درخت بود. مگر در درون ما نیز صدایی دائم نمی‌گوید: «در عجبم چند تا گلابی می‌توانم کش بروم، بی‌آنکه کسی مرا ببیند؟ در عجبم چند دفعه می‌توانم از آن خیابان یک‌طرفه بروم، بی‌آنکه گیر پلیس بیافتم؟» به محض اینکه این سوالات را از خود شروع می‌کنیم، از خطی نامرئی که در محدوده ترس قرار دارد، می‌گذریم. فیض ما را از دست ترس خلاص کرد، ولی ببینید چقدر سریع به آن برمی‌گردیم. فیض به ما گفت که دیگر احتیاجی نیست که دائم از ترس مواظب پشت سر خود باشیم، ولی ببینید که چطور به پشت سر چشم دوخته‌ایم. فیض به ما گفت که ما از خطا آزاد هستیم، ولی ببینید چطور صورت ما به رنگ گلابی درآمده و وجدانمان به دست خطا اسیر شده.

آیا بهتر از این نمی‌دانستیم؟ به سر ما چه آمد؟ چرا ما اینقدر سریع به طرق گذشته خود برمی‌گردیم؟ چنانکه پولس هم می‌نویسد: «آه که چه شخص نگونبختی هستم! کیست که مرا از این پیکر اسیر مرگ رهایی بخشد؟» (رومیان ۷: ۲۴).

اگر به صورت ساده بخواهم برایتان بگویم: ما به تنهایی قادر به جنگ در این نبرد نیستیم. آیا خوشحال نیستیم که پولس خود به سؤال خویش جواب می‌دهد؟

«خدا را سپاس باد به واسطه خداوند ما عیسی مسیح!» (آیه ۲۵)

همان کسی که ما را اول نجات داد، هنوز هم هست که ما را نجات دهد. در زندگی شما هیچ نقطه‌ای وجود ندارد که در آن نسبت به دفعه اول که نجات پیدا کردید، کمتر نجات پیدا کرده باشید. چون صرفاً سر میز صبحانه غرغرو هستید، به این معنی نیست که محکوم هستید. دیروز که کنترل اعصابتان را از دست دادید و عصبانی شدید، به این معنی نیست که نجاتتان را از دست دادید. نام شما در دفتر حیات بر اساس وضعیت روحی و اعمال شما ناپدید و پدید نمی‌گردد. پیام

فیض این است. «برای آنان که در مسیح عیسی هستند، دیگر هیچ محکومیتی نیست.» (رومیان ۸: ۱). شما بخاطر آنچه که انجام می‌دهید، نجات پیدا نمی‌کنید. نجات شما بخاطر کاری است که مسیح انجام داد. و شما شخصی مهم هستید، نه بخاطر آنچه که انجام می‌دهید، بلکه بخاطر کسی که به او تعلق دارید؛ شما متعلق به خدا هستید.

و از آنجا که متعلق به او هستیم، بیایید میانبرها را فراموش کنیم و کماکان روی جاده اصلی بمانیم. او راه را می‌داند. نقشه را او کشیده است. راه رفتن به خانه را او می‌داند.

من کیستم؟

آنچه که در زیر می‌آید، خلاصه‌ای است از بسیاری از آنچه که خدا در مورد ما اعلان می‌کند. خدا این را زمانی اعلان می‌کند که ما به مسیح ایمان می‌آوریم و عضوی از خانواده الهی می‌گردیم.

من نمک جهان هستم (متی ۵: ۱۳)
 من نور جهان هستم (متی ۵: ۱۴)
 من فرزند خدا هستم (یوحنا ۱: ۱۲)
 من بخشی از تاک حقیقی هستم و حیات مسیح در من جاری است (یوحنا ۱۵: ۱ و ۵)
 من دوست مسیح هستم (یوحنا ۱۵: ۱۵)
 من توسط مسیح انتخاب و مقرر شده‌ام که ثمره او را به بار آورم (یوحنا ۱۵: ۱۶)
 من غلام عدالت و صالحیت هستم (روم ۶: ۱۸)
 من غلام خدا هستم (روم ۶: ۲۲)
 من فرزند خدا هستم؛ خدا پدر روحانی من است (روم ۸: ۱۴ و ۱۵، غلا ۳: ۲۶)
 من هم ارث با مسیح هستم و در میراث او شریک می‌باشم (روم ۸: ۱۷)
 من معبد خدا هستم؛ محل سکونت خدا. روح و حیات او در من ساکن می‌شود (اقرن ۳: ۱۶، ۱۶: ۱۹)
 من با خداوند متحد هستم و با او در یک روح (اقرن ۶: ۱۷)
 من عضوی از بدن مسیح هستم (اقرن ۱۲: ۲۷، افس ۵: ۳۰)
 من خلقت تازه‌ای هستم (۲ قرن ۵: ۱۷)
 من با خدا در آشتی هستم و خادم آشتی او با دیگران (۲ قرن ۵: ۱۸ و ۱۹)
 من فرزند خدا هستم و در مسیح با او یکی (غلا ۳: ۲۶ و ۲۸)
 چون فرزند خدا هستم، وارث او هم هستم (غلا ۴: ۶ و ۷)
 من مقدس هستم (افس ۱: ۱، اقرن ۱: ۲، فیل ۱: ۱، کول ۱: ۲)
 من صنعت دست خدا هستم، در مسیح متولد تا کار او را انجام دهم (افس ۲: ۲۰)
 من با دیگر خانواده الهی هموطن هستم (افس ۲: ۱۹)
 من زندانی مسیح هستم (افس ۳: ۱، ۴: ۱)
 من مقدس و صالح هستم (افس ۴: ۲۴)
 من شهروند آسمان هستم و الآن در جایهای آسمانی نشسته‌ام (فیل ۳: ۲۰، افس ۲: ۶)
 من با مسیح در خدا مخفی هستم (کول ۳: ۳)

من متجلی حیات مسیح هستم زیرا که او حیات من است (کول ۳: ۴)
 من برگزیده خدا هستم، مقدس و محبت شده (اتس ۱: ۴)
 من فرزند نور هستم نه ظلمت (اتس ۵: ۵)
 من شریک مقدس دعوت الهی هستم (عبر ۳: ۱)
 من با مسیح همکار هستم؛ من در حیات او شریک هستم (عبر ۳: ۱۴)
 من یکی از سنگهای زنده خدا هستم، در مسیح بنا شده به جهت یک عمارت روحانی (۱ پطرس ۲: ۵)
 من عضوی از یک نژاد منتخب هستم، کهنات ملوکانه، ملتی مقدس، قومی به جهت خود خدا
 (۱ پطرس ۲: ۹ و ۱۰)
 من در این دنیا غریب و اجنبی هستم و به شکل موقتی در اینجا زندگی می‌کنم (۱ پطرس ۲: ۱۱)
 من دشمن ابلیس هستم (۱ پطرس ۵: ۸)
 من فرزند خدا هستم و زمانی که مسیح برگردد، همانند او خواهم شد (ایوحنا ۳: ۳ و ۲)
 من از خدا مولود شده‌ام و شریر نمی‌تواند دست به من بزند (ایوحنا ۵: ۱۸)
 من «هستم آنکه هستم» نیستم (خر ۳: ۱۴، یوحنا ۸: ۲۴، ۲۸، ۵۸) ولی، به فیض خدا هستم آنکه
 هستم (اقرن ۱۵: ۱۰)

از کتاب «پیروزی بر ظلمت» اثر نیل آندرسون

شکل بنفشی به پاسخ

۱- اثر گناه را به صورتی کوتاه روی بنویسید

الف - مقام و منزلت ما در مسیح

ب - مشارکت ما با مسیح

۲- دعایی کوتاه بنویسید و از خدا برای رابطه جدید و مقام جدیدی که در مسیح که با او دارید، تشکر کنید. از او عطا کردن روح القدس به زندگی تان نیز تشکر کنید.

بحث موضوع

۱- در رابطه با داستان کوچه ورود ممنوع ماکس لوکیدو، شما خود را چگونه می بینید؟

۲- گناه روی مقام و منزلت ما در مسیح چه اثری می گذارد؟

۳- درک درست از مقامی که در مسیح داریم، چگونه می تواند روی طریق زندگی مسیحی ما اثر کند؟

۴- منظور از «نسبت به گناه مردن» چیست؟

۵- این حقیقت که ما نسبت به گناه مرده ایم، چگونه می تواند روی طریق زندگی مسیحی ما اثر گذارد؟

۶- وجود روح القدس در ما چگونه می تواند روی طریق زندگی مسیحی ما اثر گذارد؟

گامهایی به جهت اطاعت

۱- این بحث طرز تفکر اولیه شما را نسبت به موضوع چگونه تغییر داده است؟ افکار خود را به شکل خلاصه در زیر بنویسید.

۲- چگونه می‌خواهید به این امر جامه عمل بپوشانید (کی، چه کسی، کجا، و غیره)؟

۳- خود را متعهد کنید: مطابق آنچه که مطرح شدید، اهداف ایمان قرار دهید و آن را با گروه و یا سرگروه خود در میان گذارید.

با کمک خدا، من:

ویژگی تعمید

مرور کلی موضوع

تعمید فرمانی است که کتابمقدس به آن امر می‌کند و عملی است که در اطاعت از مسیح صورت می‌گیرد. با اینحال در رابطه با ماهیت و ویژگی آن و طریقی که باید صورت گیرد، و نیز رابطه آن با روح‌القدس نظریات مختلف وجود دارند.

در این مطلب ما:

- معنی و ویژگی تعمید را کشف خواهیم کرد.
- خواهیم دید که چطور تعمید در آب آنچه را که در نجات روی می‌دهد، تصویر می‌کند.
- عکس‌العمل خود را در مقابل این فرمان کتابمقدس ارزیابی خواهیم کرد.

هضم موضوع

«تمام اختیارات آسمان و زمین به من داده شده است. پس بروید و تمام قومها را شاگرد من سازید و ایشان را به اسم پدر و پسر و روح القدس غسل تعمید دهید...»

متی ۲۸: ۱۸ و ۱۹

تعمید امری است که مسیحیان از همان ابتدای آمدن مسیح به آن مبادرت می‌ورزند. چرا؟ در تعمید چه چیزی هست که آن را تا این حد مهم می‌سازد؟ کلیساها و فرقه‌های مسیحی در امر انجام تعمید با یکدیگر متفاوت هستند. آیا طریقی صحیح برای تعمید وجود دارد؟ آیا بچه‌ها هم باید تعمید بگیرند؟ در رابطه با «تعمید روح‌القدس» چطور؟ رابطه تعمید در روح‌القدس با تعمید در آب چیست؟ تعمید از چه چیزی سخن می‌راند؟

کوپک ولی مقوی

(بیاناتی هستند که شما را در رابطه با مطلب به فکر وا خواهند داشت. این بیانات ممکن است در چارچوب تفکر کتابمقدس بگنجد و یا نگنجد.)

«البته که مسیحی هستم؛ از همان بچگی که تعمید گرفتم، مسیحی هستم.»
 «در زمان کودکی تعمید گرفته‌ام و دیگر نیازی نمی‌بینم که حالا هم تعمید بگیرم.»
 «تعمید به جهت نجات بسیار ضروری است. اگر تعمید نگیرید، نمی‌توانید از نجات خود مطمئن باشید.»
 «مسیح به ما امر می‌کند که تعمید بگیریم. این چیزی نیست که به ترجیح ما گذاشته شود. از ما انتظار می‌رود که از آن اطاعت کنیم.»
 «مصیبت بزرگ این است که بسیاری از مسیحیان هرگز در روح‌القدس تعمید نگرفته‌اند.»

نمونه بهت مطالعه

رازمیک

رازمیک ده سال است که مسیحی است. او و زنش از اعضای قوی کلیسای شما هستند و هر دو در تعلیم کودکان در کلیسا شرکت دارند. روزی بعد از کلیسا در سر نهار در رابطه با دو تعمیدی که در جلسه صورت گرفت، صحبت می‌کنید. رازمیک با قدری خجالت این سؤال را مطرح می‌کند:
 «وقتی که بچه بودم، دو بار تعمید گرفتم؛ بار اول وقتی که نوزاد بودم و بار دوم وقتی که خانواده‌ام از کلیسای ارتدوکس ارمنی به کلیسای پروتستان آمدند. با اینحال در هیچکدام من خود مسیحی نبودم. از آنجا که تا به حال دوبار تعمید گرفته‌ام، به نظر شما آیا احتیاج است که باز هم تعمید بگیرم؟»

مطالعه کتاب مقدس

رومیان ۶: ۱ - ۷

«خوب، اکنون چه باید کرد؟ آیا باید به زندگی گذشته و گناه‌آلود خود ادامه دهیم تا خدا نیز لطف و بخشش بیشتری به ما نشان دهد؟ هرگز! مگر نمی‌دانید که وقتی به مسیح ایمان آوردیم و غسل تعمید گرفتیم، جزئی از وجود پاک او شدیم و با مرگ او، طبیعت گناه‌آلود ما نیز مرد؟ پس، حال، که قدرت گناه در ما نابود شده است، چگونه می‌توانیم باز به زندگی گناه‌آلود سابق خود ادامه دهیم؟ هنگامی که مسیح مرد، طبیعت کهنه ما هم که گناه را دوست می‌داشت، با او در آبِ تعمید

دفن شد؛ و زمانی که خدای پدر با قدرت پر جلال خود، مسیح را به زندگی بازگرداند، ما نیز در آن زندگی تازه و عالی شریک شدیم.

بنابراین، ما جزئی از وجود مسیح شده‌ایم. بعبارت دیگر، هنگامی که مسیح بر روی صلیب مرد، در واقع ما نیز با او مردیم؛ و اکنون که او پس از مرگ زنده شده است، ما نیز در زندگی تازه او شریک هستیم و مانند او پس از مرگ زنده خواهیم شد. آن خواسته‌های پیشین و ناپاک ما با مسیح بر روی صلیب میخکوب شد. آن قسمت از وجود ما که خواهان گناه بود، درهم شکسته شد، بطوری که بدن ما که قبلاً اسیر گناه بود، اکنون دیگر در چنگال گناه نیست و از اسارت و بردگی گناه آزاد است.

۱۲: ۱۲ - ۱۳

بدن یکی است، اما اعضای بسیار دارد. وقتی تمام این اعضا کنار هم قرار می‌گیرند، بدن تشکیل می‌شود. «بدن» مسیح نیز همینطور است. هر یک از ما عضوی از بدن مسیح می‌باشیم. بعضی از ما یهودی هستیم و بعضی غیریهودی؛ بعضی غلام هستیم و بعضی آزاد. اما روح القدس همه ما را کنار هم قرار داده و بصورت یک بدن درآورده است. درواقع ما بوسیله یک روح، یعنی روح القدس، در بدن مسیح تعمید گرفته‌ایم و خدا به همه ما، از همان روح عطا کرده است.

اعمال ۲: ۳۷ - ۴۱

سخنان پطرس مردم را سخت تحت تأثیر قرار داد. بنابراین، به او و به سایر رسولان گفتند: «برادران، اکنون باید چه کنیم؟»

پطرس جواب داد: «هر یک از شما باید از گناهانتان دست کشیده، بسوی خدا باز گردید و به نام عیسی تعمید بگیرید تا خدا گناهانتان را ببخشد. آنگاه خدا به شما نیز این هدیه، یعنی روح القدس را عطا خواهد فرمود. زیرا مسیح به شما که از سوی خداوند، خدای ما دعوت شده اید، و نیز به فرزندان شما و همچنین به کسانی که در سرزمینهای دور هستند، وعده داده که روح القدس را عطا فرماید.»

سپس پطرس به تفصیل درباره عیسی سخن گفت و تمام شنوندگان را تشویق نمود که خود را از گناهان مردم شرور آن زمانه آزاد سازند. از کسانی که گفته‌های او را قبول کردند، تقریباً سه هزار نفر تعمید گرفتند.

اعمال ۸: ۳۲ - ۳۶، ۳۸ - ۴۰

آن قسمتی که از کتاب آسمانی می‌خواند، این بود:

«همچنانکه گوسفند را بسوی کشتارگاه می‌برند، او را نیز به کشتارگاه بردند. او مثل گوسفندی که پشمهایش را می‌چینند، لب به اعتراض نگشود. او فروتن بود؛ از اینرو هرگونه بی‌عدالتی در حق او روا داشتند. چه کسی می‌تواند از نسل او سخن بگوید؟ زیرا حیات او از زمین برداشته شد.»
خزانه‌دار حبشی از فیلیپ پرسید: «آیا اشعیا این چیزها را درباره خودش می‌گفت یا درباره دیگری؟»

آنگاه فیلیپ از آن نوشته آسمانی شروع کرد و با استفاده از قسمت‌های دیگر کتاب آسمانی، پیام نجات بخش عیسی را به او رسانید. همچنانکه کالسکه پیش می‌رفت، به یک برکه آب رسیدند. مرد حبشی گفت: «نگاه کن! این هم آب! آیا امکان دارد حالا غسل تعمید بگیرم؟»
پس کالسکه را نگاه داشتند و هر دو داخل آب رفتند و فیلیپ او را تعمید داد. وقتی از آب بیرون آمدند، روح خداوند فیلیپ را برداشت و برد و خزانه‌دار حبشی دیگر او را ندید، ولی راه خود را با خوشحالی پیش گرفت و رفت. اما فیلیپ خود را در شهر اشدود یافت. پس هم در آنجا و هم در شهرهای سر راه خود، پیغام خدا را به مردم رساند تا به شهر قیصریه رسید.

در عهد عتیق ایمانداران ختنه می‌شدند و این علامت آن بود که آنها پیرو خدا و جزو اعضای ملت اسرائیل هستند. در عهد جدید، تعمید در آب هم هدفی مشابه را دنبال می‌کند و عملی است مشهود از اینکه شخص پیرو مسیح و عضوی از کلیسای اوست. همانطور که عیسی وعده داده بود، تعمید در آب با تعمید در روح‌القدس هم همراه بود. این دو شکل تعمید، تعمید در آب و تعمید در روح‌القدس با اینکه از یکدیگر متمایز هستند، با اینحال به یکدیگر بسیار مربوطند.

تعمید در روح عملی است نامرئی در امر نجات که در آن روح‌القدس در فرد ایماندار ساکن می‌شود (به زندگی او می‌آید) و فرد ایماندار را به خانواده الهی عیسی مسیح که کلیسا باشد، می‌آورد. در این واقعه «زندگی قبلی» ما می‌گذرد، و ما تبدیل به «خلقت جدیدی» می‌شویم. در تعمید روح، ما با مرگ مسیح (نسبت به زندگی سابق خود می‌میریم) و در قیامت او (به یک زندگی جدید چشم باز می‌کنیم) شریک می‌گردیم.

تعمید در آب سمبل ظاهری و مشهودی است که آنچه را که در نجات اتفاق می‌افتد، تصویر می‌نماید. تعمید در آب سمبلی از یگانگی ما با مسیح است، به ویژه زمانی که فرد تصمیم می‌گیرد با فرو رفتن کامل در آب تعمید گیرد تا با پاشیدن آن بر سر. فرو رفتن نشانه‌ای است از اینکه ما هم همراه مسیح می‌میریم (در مرگ او شریک می‌گردیم). زمانی که زیر آب هستیم، این امر

سمبلی است از تمیز شدن ما از گناه و کسب بخشش الهی، که در واقع زمانی که در زیر آب هستیم، انسانیت کهنه ما می‌میرد و دفن می‌گیرد. بیرون آمدن از آب سمبل رستاخیز ما به زندگی جدید است که در آن با تازگی زندگی کنیم، درست به همان شکل که مسیح از مردگان زنده شد. تعمید در آب عمل سمبلیک بسیار مهمی است و قدم مهمی از اطاعت برای هر فرد مسیحی به شمار می‌رود.

بر اساس رومیان ۶، ویژگی تعمید در آب چیست؟ کاربردهای تعمید در این متن چه هستند؟

ویژگی تعمید در ۱ قرن‌تیا ۱۲ چیست؟

در اعمال ۲ و ۸ از نجات افراد چقدر طول کشید تا در آب تعمید گیرند؟

در اعمال ۲ و ۸ قبل از تعمید آب چه روی می‌دهد؟ (شباهتها و تفاوتها را مرقوم دارید).

در اعمال ۲ و ۸ مردم چگونه تعمید یافتند؟

دیگر منابع

«تعمید»، به قلم گری اینریگ

فصل سیزدهم از کتاب «حیات در بدن او»، چاپ ۱۹۷۵

تعمید در آب

از کتاب «حیات در بدن او» به قلم گری اینریگ

یک کشیش بابتیست (تعمیدی) در حین سخنهای خود جماعت را تشویق و با این جملات از آنها دعوت می نمود: «بیاید، فرزندان من. بگذارید گناهان شما همه شسته شوند.» در این هنگام یک نفر از میان جماعت گفت: «مال من شسته شده است جناب کشیش، در کلیسای متدیست!» در این لحظه صدای برادر جونز خشن شد و با لحنی شدید گفت: «شما شسته نشده اید، خشکشویی شده اید!»

تمامی کسانی که عهد جدید را می خوانند، کاملاً با این حقیقت روبرو هستند که تعمید در آب جای بسیار مهمی در زندگی و عمل کلیسای اولیه قرار داشت. با این وجود آنچه که روزی مایه اتحاد در بین مسیحیان بود، اینک بیشتر باعث جدایی و شقاق و گوناگونی در تعلیم و عمل است. برخی از کلیساها بچه ها را هم تعمید می دهند، حال آنکه برخی کماکان به تعمید ایمانداران چسبیده اند. برخی از کلیساها به صورت پاشیدن آب تعمید می دهند و برخی با ریختن آب بر سر و برخی دیگر با فرو بردن ایماندار به زیر آب. برخی از مسیحیان به این گمان هستند که فرد تعمید نگرفته به هیچ عنوان به آسمان راه نخواهد یافت، حال آنکه برخی دیگر تعمید را وسیله ای جهت خلقت تازه گمان دارند و عده ای دیگر هم آن را صرفاً به عنوان یک سمبل تلقی می کنند. از میان این دیدگاههای مختلف رسیدن به یک نقطه روشن امری غیرممکن به نظر می رسد. با اینحال مطالعه دکتترین تعلیم در کتاب مقدس این مطلب را با مطرح کردن چهار سؤال و جواب ساده می کند:

۱- تعمید چگونه صورت می گیرد؟

۲- چه کسی تعمید می گیرد؟

۳- تعمید چه معنایی دارد؟

۴- چرا باید تعمید بگیریم؟

تعمید چگونه صورت می گیرد؟

گرچه تعمید در حال حاضر به سه صورت فرو بردن کامل در آب و یا ریختن آب بر سر و یا پاشیدن آب صورت می پذیرد، لیکن در این دکتترین این گوناگونی به هیچ عنوان سؤال اصلی نیست. این سخن به این معنی نیست که شیوه انجام تعمید مهم نیست. نه! این مطلب را از آن

جهت می‌گوییم، چرا که سوالات دیگری هم هستند که فشار آنها از این یکی به مراتب بیشتر است. کلمه «تعمید» و تعمید گرفتن از واژه یونانی «بتیسو» و «بتیسم» مشتق شده است. کلمه «بتیسو» در ادبیات اولیه یونانی بیشتر به کار می‌رفت و معنی آن «فرو بردن» بود، درست به همان شکل که برخی از ما هنگام چای خوردن، قند را در چای فرو برده و در دهان می‌گذاریم. بدین ترتیب اگر قایقی غرق می‌شد و به زیر آب می‌رفت، برای بیان این واقعه از لغت بتیسو استفاده می‌کردند که به فارسی انگار بگوییم: «تعمید گرفت.» زمانی که کسی در آب غرق می‌شد و یا در خزینه استحمام می‌کرد، برای بیان آن اغلب از واژه بتیسو استفاده می‌شد. بنابراین معنی خود کلمه بیشتر موافق این شیوه است که شخص به طور کامل به زیر آب برده شود.

در ترجمه سپتواجت، که ترجمه یونانی عهد عتیق است، کلمه بتیسو فقط دوبار در تمامی کتابهای آن استفاده شده است. در ۲ پادشاهان ۵: ۱۴ این کلمه در مورد نعمان به کار رفته است که خود را هفت بار در آب رود اردن فرو می‌برد، عملی که مطمئناً در آن نعمان کاملاً به زیر آب می‌رفت. در اشعیا ۲۱: ۴ این کلمه به شکل مجازی به کار رفته «... و دهشت مرا فرو گرفته است.» در کتابهای غیر الهامی (آپوکریفا) هم این واژه دو بار به کار رفته است که در هر دو آن منظور استحمام می‌باشد (جودیت ۱۲: ۲، سیراخ ۳۴: ۲۵). علاوه بر آن، یهودیان در زمان عهدجدید افرادی را که به یهودیت می‌گرویدند، تعمید می‌دادند. همانطور که محقق یهودی «ایسرائیل آبراهامز» در این مورد می‌نویسد: «جای هیچ شبهه نیست که تعمید یهودی در قرن اول میلادی به صورت فرو بردن کامل بدن در آب صورت می‌گرفته است.» آر.ئی. او وایت در رابطه با تعمید آنهایی که به یهودیت می‌گرویدند، این مطلب را اضافه می‌کند که یحیی تعمید دهنده این شکل از تعمید را ادامه داده و مردم را به آن تعلیم می‌داد.

«میزان گنجایش حوض تعمید مذکور در تلمود (حدود ۱۰۰ گالون) به خوبی نشان می‌دهد که تعمید اشخاصی که به یهودیت می‌گرویده‌اند به صورت فرو بردن کامل آنها در آب بوده است. در این امر لباس از تن بدر بود و بیشتر همان مدلی را که در لایوان می‌خوانیم، دنبال می‌کردند.»

بنابراین فرو بردن کامل بدن نه فقط معنی بنیادین واژه بتیسو است، بلکه عملی هم بوده است که یهودیان بدان مبادرت می‌ورزیده‌اند و مسیحیان اولیه با آن کاملاً آشنا بوده‌اند.

با اینحال این واژه چه در ادبیات غیر مذهبی و چه در عهد جدید به معنی فرو رفتن کامل در آب نبوده است. این کلمه به شکل مجازی در مواقع تعمید در روح القدس (متی ۳: ۱۱ و ۱۴، مرقس ۱: ۸، یوحنا ۱: ۳۳، اعمال ۱: ۵، اقرن ۱۲: ۱۳) و در موقع مرگ مسیح (مرقس ۱۰: ۳۸ و ۳۹، لوقا ۱۲: ۵۰) هم به کار رفته است. در لوقا ۱۱: ۳۸ تعمید صحبت از آیین شست و شو می‌کند که شاید قرار

دادن بازوان در آب را شامل می‌شده است. در عهد جدید نمونه‌ای در دست نیست که در آن واژه بپتیسو به کار رفته باشد و فرو رفتن کامل بدن در آب مناسبت نداشته باشد. از آن گذشته زبان یونانی برای پاشیدن آب بر سر (راتیزو) و ریختن آب بر سر (اپیکو، پراسکوسیس) واژه‌های واضح و روشنی دارد که از آنها استفاده نشده است. و نیز در مواقع تعمید در عهد جدید روی موجود بودن آب مکفی تأکید می‌گردد (مرقس ۱: ۹ و ۱۰، یوحنا ۳: ۲۳، اعمال ۸: ۳۶ - ۳۹)، حقیقتی که دیگر لازم نمی‌نمود، اگر قرار می‌بود که تعمید به صورت ریختن و یا پاشیدن آب بر سر صورت گیرد. «سوسی» توجه ما را به آنچه که در اعمال ۸: ۳۶ آمده است، جلب می‌کند، به جایی که خواجه‌سرا زمانی برای تعمید درخواست می‌کند که به میزان متناهی از آب می‌رسند و می‌گوید: «مطمئنأً خواجه‌سرا در کاروان خود به اندازه کافی آب داشت که با آن بتوان تعمید را هر وقت که می‌خواست با پاشیدن و یا ریختن آب بر سر انجام داد.»

در دوره آغازین قرن دوم «دیداخه» (تعالیم دوازده حواری) در رابطه با تعمید دستورالعمل‌های دقیقی داد. در این نوشته دستورالعمل چنین آمده است که تعمید باید در آب جاری صورت پذیرد. و اگر آب جاری در دسترس نباشد، از آب سرد استفاده گردد، و در نهایت می‌توان از آب گرم استفاده کرد. اگر کمبود آب بود، آنگاه می‌توان آب را سه بار به سر ایمانداران ریخت.

از این رو، بی‌هیچ شبهه‌ای فرو بردن کامل بدن در آب شیوه مرسوم تعمید بوده است. علاوه بر آن، از آنجا که برای ریختن آب بر سر واژه دیگری به کار رفته است (اکچه‌او)، کاملاً واضح است که واژه بپتیسو جهت بیان آن معنی به کار نرفته است.

با توجه به شواهد مختلف بالا کلیسای عهد جدید بدون شک تعمید را به شکل فرو بردن کامل بدن در آب انجام می‌داده است. و تنها به همین شیوه است که معنی و سمبول کتابمقدسی آن جامه عمل می‌پوشد. چنانکه جان کالون هم می‌گوید: «همین کلمه تعمید (بیتیسیم) خود مشخص کننده فرو بردن کامل بدن است. و یقین کامل وجود دارد که کلیسای قدیم تعمید را به شکل فرو بردن کامل بدن در آب انجام می‌داده است.»

چه کسی تعمید می‌گیرد؟

این سؤال که «چه کسی تعمید می‌گیرد»، به مراتب اساسی‌تر از شکل انجام تعمید است. قرن‌هاست که ایمانداران فرزندان خردسال خود را تعمید می‌دهند. ولی آیا کتابمقدس این امر را تأیید می‌کند؟ تعمید کودکان در الهیات جدید به مطلب داغی تبدیل شده و برای دکتترین کلیسا نتایج مهمی بار آورده است.

شکی نیست که عهد جدید در رابطه با این سوال فقط و فقط تعمید ایمانداران را مجاز می‌داند. تعمید کودکان را نمی‌توان به عنوان مطلبی که کتابمقدس به آن صحه گذارد، مطرح نمود. به آیات زیر توجه کنید:

متی ۲۸: ۱۹ «پس بروید و همه قومها را شاگرد سازید و ایشان را به نام پدر، پسر و روح‌القدس تعمید دهید.» تعمید برای ایمانداران بالغ است که قادر به دریافت تعلیم هستند.
اعمال ۲: ۴۱ «پس پیام او را پذیرفتند و تعمید گرفتند. در همان روز حدود سه هزار تن بدیشان پیوستند.»

اعمال ۸: ۱۲ «اما چون به بشارت فیلیپس درباره پادشاهی خدا و نام عیسی مسیح ایمان آوردند، همگی، مرد و زن، تعمید یافتند.»

در اعمال ۸: ۳۵ - ۳۹ گرچه آیه ۳۷ در بسیاری از متون یونانی اصیل یافت نمی‌شود، شکی نیست که خواجه‌سرا قبل از تعمید ایمان آورده بوده است.

اعمال ۹: ۱۸ «همان دم چیزی مانند فلس از چشمان سوگس افتاد و او بینایی خود را بازیافت و برخاسته تعمید گرفت.» می‌بینید که ایمان آوردن قبل از تعمید صورت می‌گیرد.

اعمال ۱۰: ۴۷ «حال که اینان روح‌القدس را درست همانند ما یافته‌اند، آیا کسی می‌تواند مانع از تعمیدشان در آب گردد؟»

اعمال ۱۶: ۱۴ و ۱۵ «در میان آنان زنی خداپرست از شهر تیاتیرا بود که به سخنان ما گوش فرا می‌داد. او لیدیه نام داشت و فروشنده پارچه‌های ارغوان بود. خداوند قلب او را گشود تا پیام پوگس را بپذیرد. چون او با اهل خانه‌اش تعمید گرفت.»

اعمال ۱۶: ۳۳ و ۳۴ «در همان ساعت از شب، زندانبان آنها را برداشته، زخمهایشان را شست، و بی‌درنگ او و همه اهل خانه‌اش تعمید گرفتند. او ایشان را به خانه خود برد و سفره‌ای برایشان گسترد. او و همه اهل خانه‌اش از ایمان آوردن به خدا بسیار شاد بودند.»

اعمال ۱۸: ۸ «اما کریسپوس، رئیس کنیسه، با تمام اهل خانه‌اش به خداوند ایمان آوردند. همچنین بسیاری از اهالی قرنتس چون پیام را شنیدند، ایمان آورده، تعمید گرفتند.»

اعمال ۱۹: ۴ و ۵ «پوگس گفت: تعمید یحیی، تعمید توبه بود. او به قوم می‌گفت به آن که پس از او می‌آمد ایمان بیاورند، یعنی به عیسی.»

چون این را شنیدند، به نام خداوند عیسی تعمید گرفتند.»

بر اساس آیات فوق جای هیچ باقی نمی‌ماند که ایمان آوردن امری بود که قبل از تعمید صورت می‌گرفت. این سخن صحیح است که بر اساس روایت کتابمقدس، در دوره رسولان هر که ایمان

می‌آورد، تعمید می‌گرفت. چنانکه مفسر و محقق بزرگ اف.اف. بروس می‌نویسد: «ایده فرد مسیحی تعمید نگرفته چیزی نبود که کلیسای عهد جدید را خوشایند باشد.»

این سخن هم صحیح است که در عهد جدید هیچ جایی سخن از تعمید کودکان نرفته است. از این رو نیز «بی.بی. وارفیلد» نظری قدری پرت را ارائه داده و می‌گوید: «برای تعمید کودکان نباید مطلب را در عهد جدید جست، بلکه در عهد عتیق!» سخن کورت آلد نیز صحیح است که بعد از تحقیق و مطالعه بسیاری از متون ادبیات کلیسای اولیه می‌نویسد: «تا قبل از سال ۲۰۰ میلادی هیچ مدرکی نمی‌توان یافت که بتواند تعمید کودکان را ثابت کند.»

آنهایی که در تأیید تعمید کودکان مباحثه می‌کنند، بر سه مطلب پافشاری دارند. اولین مطلب این است که معتقدند تعمید برای قوم جای ختنه را که نشانه عهد بود، گرفته است. آیه‌ای که فکر می‌کنند این ایده را حمایت می‌کند، کولسیان ۲: ۱۱ و ۱۲ می‌باشد. لیکن نوشته انتقادی آر.ئی.او. وایت در این امر قابل توجه است.

«خود همین باور که تعمید جای ختنه را گرفته است، جای بسی شبهه دارد. مطمئناً در نظر یهودیان این دو آیین با هم یکی نبوده‌اند و هر دو آنها از کسانی که به یهودیت می‌گرویدند، طلب می‌شده است. خود مسیح، تمامی اعضای کلیسا از پنطیکاست تا کورنلیوس همه هم ختنه شدند و هم تعمید گرفتند. در مورد تیموتائوس هم بعد از تعمید همینطور (اعمال ۱۶: ۳). «امری که قابل درک نمی‌باشد اگر فرض کنیم که پولس بر این باور بوده است که تعمید جای ختنه را گرفته است.» (ح. مارتین). مسیحیان یهودی نژاد دست از ختنه فرزندان خود برنداشتند... پولس در هیچ جا روی این مطلب صحبت نکرده که تعمید جای ختنه را گرفته است، حتی در جاهایی هم که بیان چنین مطلبی به سخن او کمک فراوانی می‌بوده است تا غیریهودیان را با یهودیان در عهد مساوی قرار دهد و یا با به این طریق با نظریه لزوم ختنه برای مسیحیان مبارزه کند. در نهایت، اعلان اینکه تعمید جای ختنه را گرفته است، مطلبی بوده که فی‌الفور در شورای اورشلیم مطرح می‌گشته است، لیکن هیچ اشاره‌ای به این مطلب نیست که هیچ یک از طرفین آن را مطرح کرده باشند...»

دومین مطلبی که طرفداران تعمید کودکان در تأیید این مطلب می‌آورند، این است که می‌گویند انکار تعمید کودکان در واقع رد کردن دعوت مسیح در متی ۱۹: ۴ است که «عیسی گفت: «بگذارید کودکان نزد من آیند و ایشان را بازمدارید، زیرا پادشاهی آسمان از آن چنین کسان است.» گفته شده است که یک نفر از کلیسای اسقفی با یک نفر از کلیسای باپتیست بحث می‌کرد و آیه بالا را دائم دلیل می‌آورد تا تعمید کودکان را توجیه کند. شخص باپتیست در جواب او از مزمو ۱۳۶: ۲۰ نقل قول می‌کند: «و عوج پادشاه باشان را، زیرا که رحمت او تا ابدالابد است.» فرد اسقفی از او

می پرسد که این آیه چه ربطی به تعمید کودکان دارد. فرد باپتیست جواب می دهد: «هیچی. درست مثل مال تو!» شاید منصفانه نباشد که ما با امری چنین جدی بدین شکل برخورد کنیم، ولی واقعیت این است که آیه متی ۱۹: ۴ هیچ ربطی به تعمید کودکان ندارد. تعمید ایمانداران مسلم است که دعوتی را که از کودکان به جهت نجات می آید، رد نمی کند!

آخرین بحث این گروه در تأیید تعمید کودکان اشاره به آیه هایی است که در آنها عبارت «اهل خانه» آمده است، آیه هایی چون اعمال ۱۶: ۱۴ و ۱۵ و ۳۳ و ۳۴ و افرنتیان ۱: ۱۶. در هیچ کدام از این آیات تعمید کودکان بالاخص ذکر نشده است و در اعمال ۱۶: ۳۴ بطور واضح بیان می شود که زندانبان فیلیپی «و همه اهل خانه اش از ایمان آوردن به خدا بسیار شاد بودند». علاوه بر آن، در اعمال ۱۸: ۸ تمامی اهل خانه کریسپوس (که شامل خادمین و بچه ها هم می شد)، ایمان آوردند. در مورد لیدیه (اعمال ۱۶: ۱۴ و ۱۵) ذکری از شوهر او به میان نمی آید. مسلماً لیدیه یا شوهر نداشته و یا اینکه بیوه بوده است و امکان اینکه فرزندی کودک داشته باشد، بعید به نظر می رسد. در هیچ کدام از مواردی که در آنها تعمید کل «اهل خانه» آمده است، چیزی نیست که نشان دهد که در آنها شیوه ایمان آوردن قبل از تعمید رعایت نشده است.

هیچ بحثی در رابطه با تعمید کودکان وجود ندارد که بتواند قانع کننده باشد. شواهد واضحی که در این مورد در عهد جدید وجود دارد و نیز ماهیت خود تعمید هر دو تعمید ایمانداران را حمایت می کنند. بعلاوه، تعمید در کلیسایی که رسولان خدمت می کردند، همیشه بعد از اعتراف به ایمان بی هیچ معطلی صورت می پذیرفت. به این دلیل است که عهد جدید ایده فرد مسیحی تعمید نیافته را نمی پذیرد. سخن ح. ویلر در این مورد چقدر بجاست که می گوید: «پولس هرگز با مشکل ایماندار تعمید نیافته روبرو نگردید.»

تعمید چه معنایی دارد؟

در رهیافت به ویژگی این آیین، مهم است که دو کاربرد کلمه «تعمید» را در عهد جدید از یکدیگر تشخیص دهیم. تعمید در روح القدس عملی است که روح القدس با انجام آن همه ایمانداران را در بدن مسیح قرار می دهد (اقرن ۱۲: ۱۳). این امر زمانی روی می دهد که فرد به مسیح ایمان می آورد و انجام آن وعده خداوند عیسی مسیح است (متی ۳: ۱۱، ۱۴ به موازات اعمال ۱: ۵). پنطیکاست در واقع روز تولد کلیسا (اعمال ۱۱: ۱۵ - ۱۷) و اولین تجلی کار تعمید در روح القدس بود. بدین ترتیب توسط تعمید در روح القدس ما با مسیح و بدن او یکی می شویم. این همان کار خداست که رومیان ۶: ۱ - ۱۰ و دیگر آیات مشابه به آن اشاره دارند.

تعمید در آب سمبل مشهود و ظاهری تعمید در روح القدس است. و بخاطر همین واقعیت هم هست که اینقدر نزدیک به هم استعمال می‌شوند تا این رابطه نزدیک بین واقعیت روحانی را با جنبه مشهود آن نشان دهند. به چند مورد باید توجه داشت:

۱- ضروری نیست که برای دریافت روح القدس، در آب تعمید گیریم، چنانچه در تجربه کورنلیوس می‌بینیم (اعمال ۱۰: ۴۳ - ۴۸).

۲- ضروری نیست که برای بخشش گناهان در آب تعمید گیریم (اعمال ۱۰: ۴۳ - ۴۸).

۳- با اینکه تعمید در آب با بخشش گناهان و تعمید در روح القدس رابطه بسیار نزدیکی دارد، ولی وسیله کسب بخشش به جهت گناهان و دریافت روح القدس نیست. اما از آنجا که اعتراف به ایمان فرد بلافاصله با تعمید او در آب همراه بود که بدین وسیله اعتراف به ایمان خود را به صورت مرئی بیان دارد، زمان تعمید در روح القدس و تعمید در آب تقریباً همزمان بوده‌اند.

تعمید در آب کسی را نجات نمی‌دهد. کلام خدا دائماً بر این مطلب صحه می‌گذارد که نجات تنها و صرفاً بر اساس و از طریق مرگ کفار کننده مسیح است. فقط اوست که می‌تواند گناهان را بشوید و به انسان حیات جاودان عطا کند. توسط اوست که با مسیح یکی می‌شویم و نتایج مرگ او و حیات در قیام او به ما عطا می‌گردد.

آن آیه‌ای که به نظر تعمید را در امر نجات به طریقی مربوط می‌نمایند، اگر تعمید را بنیاد به جهت نجات قرار می‌دهند، بدرستی درک نشده‌اند. تعمید صورت مشهود و مرئی و ظاهری اعتراف به ایمان است که در عمل بیان می‌شود نه در حرف. بدون ایمان تعمید در آب ارزشی ندارد. زمانی که ایمان واقعی و اصیل است، تعمید تجلی دراماتیک آن واقعیتی است که در درون انسان صورت می‌گیرد. در زمان رسولان، اعتراف به ایمان و امتناع از گرفتن تعمید، واقعیت آن اعتراف را در شک قرار می‌داد. «تعمید» ما را نجات می‌دهد (۱ پطرس ۳: ۲۱) به همان اندازه مصداق دارد که حلقه در انگشتان یکدیگر کردن ما را مزدوج می‌نماید. این حلقه عروسی نیست که ما را با همسرمان پیوند می‌دهد اگر با این سخنان همراه نباشد که «با این حلقه تو را ... به ازدواج خود درمی‌آورم.» حلقه نشانه مشهود عشق متعهدی است که به یار خود داریم، درست به همان شکل که تعمید نشانه مشهود ایمان ما به عیسی مسیح است که در حضور خدا، مومنین، و دنیا صورت می‌پذیرد. تعمید بیان ایمان ما به خداست که از وجدان خوب سرچشمه می‌گیرد، وجدانی که توسط عیسی مسیح خداوند از خطا و تقصیر شسته شده است (۱ پطرس ۳: ۲۱).

بخاطر هدفی که خداوند در تعمید دارد، نمی‌توان آن را از زندگی مسیحی جدا کرد. چرا که اینکار به همان اندازه غریب می‌نماید که سوگند ازدواج را از دادن حلقه به یکدیگر جدا کنیم. نشانه مرئی

و واقعیت غیر مرئی به شکلی بسیار عالی به همدیگر جورند. تعمید در آب، بر اساس کلام خدا، آیین نخستین ورود به زندگی مسیحی و جامعه مومنین است. تا بدینجا دریافتیم که تعمید در آب عملی است که مسیحیان همه جهان بدان عمل می‌کنند؛ اینکه هر فرد ایماندار بطور کامل به زیر آب برده می‌شود. از آنجا که شرایط برای ورود به کلیسای محلی و یکی شدن در بدن مسیح یکی است، تعمید نشانه مشهود ورود به جامعه مومنین نیز به شمار می‌رود.»

چرا باید تعمید بگیریم؟

تا بدینجا باید دیگر معلوم باشد که چرا مسیحیان باید تعمید بگیرند. به شکل خلاصه:

- ۱- خداوند عیسی مسیح در متی ۲۸: ۱۶ - ۲۰ به طور ویژه به انجام آن امر می‌کند. تعمید عملی است که عیسی آن را مستقیماً به شاگرد او بودن مربوط می‌کند و بر ما درک این مطلب لازم است که نمی‌توانیم شاگرد مسیح باشیم و در عین حال تعمید را رد کنیم.
- ۲- تعمید امری است که گرفتن آن را رسولان به هر فرد ایماندار امر می‌کنند. پولس از کورنلیوس صرفاً نخواست که در آب فرو روند، بلکه «دستور داد تا ایشان را در نام عیسی مسیح تعمید دهند.» (اعمال ۱۰: ۴۸).
- ۳- ماهیت تعمید به عنوان تعهد ما به خدا (۱ پطرس ۳: ۲۱) و اعلان مشهود و دراماتیک ایمان ما به مسیح، انجام آن را به عنوان آیین آغازین ایمان مسیحی امری ضروری می‌نماید.
- ۴- این امر توسط کلیسای اولیه انجام می‌شد، تا به آن حد که کوچکترین سخنی از ایماندار تعمید نگرفته در دست نداریم.

لیکن در تأکید امر تعمید نباید بیش از حد پافشاری کرده به افراط کشیده شویم. اگر تعمید برای نجات ضروری می‌بود، پولس نمی‌توانست منشی را که از او در اقرن ۱: ۱ - ۱۷ می‌بینیم، از خود نشان دهد. و زمانی که خود خداوند عیسی تعمید گرفت و شاگردان او هم به امر تعمید مبادرت ورزیدند (یوحنا ۴: ۱ و ۲)، لیکن در مورد معنی و ارزش تعمید مسیحی دستورالعمل مشخصی داده نشد و در ماموریتی که آن دوازده رسول و یا آن هفتاد نفر به آن ارسال شدند، دادن تعمید شامل نگردید. (و تا آنجا که می‌دانیم) از ایمان آورندگان چون لاوی، زگی، و مریم مجدلیه انجام آن طلب نشد. با این وجود، نه این سخن که تعمید صرفاً آیینی ظاهری است و نه اصرار بر این که تعمید جهت نجات ضروری است، می‌تواند از اقتدار بدون چون و چند تعمید بکاهد.

ایمانداری که تعمیم نیافته است، در وضعیتی خارج از قانون الهی قرار دارد. مسلماً نجات را دارد. لیکن دستور مستقیم منجی خود را ندید گرفته و از عمل غنی و پرمعنی کتابمقدسی آن محروم مانده است. بر اساس تعلیم کتابمقدس شخصی که به مسیح ایمان می‌آورد، هر چه سریعتر باید تعمیم بگیرد و زندگی‌ای در پیش گیرد که در اطاعت از خداوند اوست. اکنون کلامی که برای هر فرد ایماندار باقی است، این است: «حال منتظر چه هستی؟ برخیز و تعمیم بگیر.» (اعمال ۲۲: ۱۶).

شکل بفشی به پاسخ

با توجه به متنهایی که از کلام خدا دیدید و مقاله‌ای که در رابطه با تعمیم خواندید، معنی تعمیم را خلاصه کنید. عمل مشهود تعمیم در آب سمبل از چه چیزی است؟

اگر به عنوان شخص ایماندار تعمیم گرفته‌اید، در این مورد قدری توضیح دهید. (چرا اینکار را کردید؟ چه چیز بخصوصی برای شما در آن بود؟) اگر به عنوان فرد ایماندار تعمیم نیافته‌اید، ببینید آیا چیزی هست که شما را از انجام آن باز می‌دارد؟

قدری در دعا و پرستش به سر برید و از خدا بخاطر برکت عظیمی که در نتیجه تعمیم در روح القدس نصیب ما شده است، تشکر کنید.

بحث موضوع

۱- ویژگی تعمیم در آب در زندگی یک ایماندار چیست؟

۲- تعمیم در آب چگونه آنچه را که در توبه و ایمان ما به مسیح صورت می‌گیرد، تصویر می‌کند؟

۳- چرا به نظر شما مهم است که شخص به محض ایمان آوردن در آب تعمیم بگیرد و یا نگیرد؟

۴- شخص برای گرفتن تعمیم از چه شیوه‌ای باید تبعیت کند؟

۵- در توبه و ایمان رابطه بین تعمید در آب و تعمید در روح القدس چیست؟ رابطه بین تعمید در آب و عضویت در کلیسای محلی چیست؟

گام‌هایی به جهت اطاعت

۱- بحثی که روی این مطلب داشتیم، فکر اصلی و باوری را که در مورد این مطلب داشتید، چگونه عوض کرده است؟

۲- چگونه می‌خواهید این مطلب را به کار بندید؟ (کی، چه کسی، کجا، و غیره)

۳- خود را متعهد کنید: در رابطه با موضوع اهدافی برقرار، و آن را با گروه و یا سرگروه در میان گذارید.

با کمک خدا، من:

موضوع ۵:

زندگی به قدرت روح القدس**مرور کلی موضوع**

در حین رشد ما در فیض خدا، او تمامی آنچه را که ما به جهت یک زندگی خداپسند احتیاج داریم، برایمان مهیا کرده است. بارزترین آنچه که او برای ما مهیا کرده است، وجود شخص خود است که از طریق ساکن شدن روح القدس در ما صورت می پذیرد.

در تمرکز روی موضوع زندگی به قدرت روح القدس، ما:

- در خواهیم یافت که روح القدس کیست و نقش او در زندگی ما چیست.
- خواهیم فهمید که منظور از پری روح القدس چیست.
- تشویق خواهیم شد که زندگی خود را بیشتر به روح القدس متکی کنیم.

هضم موضوع

«اما می گویم به روح رفتار کنید که تمایلات نفس را به جا نخواهید آورد.»

غلاطیان ۵: ۱۶

زمانی که به مسیح توکل می کنیم، خدای پدر روح القدس خدا را می فرستد که در ما ساکن شود. روح القدس به ما فرمان می دهد که به قدرت روح القدس زندگی کنیم. این سخن به چه معنی است؟ تفاوت بین زندگی به قدرت روح القدس و ارضا کردن خواسته های جسم چیست؟ برخی از مردم با معنی واژه «جسم» موافق نیستند. سعی کنید در کتاب مقدس توصیف کوتاهی در رابطه با «جسم» پیدا کنید. منظور از «پری روح القدس» چیست؟

کوچک ولی مقوی

(بیاناتی هستند که شما را در رابطه با مطلب به فکر وا خواهند داشت. این بیانات ممکن است در چارچوب تفکر کتاب مقدس بگنجد و یا نگنجد.)

«شاید که نجات پیدا کرده باشید، حالا احتیاج دارید که از روح القدس پر شوید.»

«اگر از روح القدس پر نشده‌اید، پس از بسیاری از برکات عظیم خدا محروم هستید.»

«بدن (جسم) اساساً بد است؛ جسم مخالف با روح است. ما را لازم است که با بدن خود مخالفت کنیم.»

«روح القدس در مقایسه با عیسی مسیح که هسته مرکزی ایمان ماست، از اهمیت کمتری برخوردار است. موضوع مهم خود عیسی است. ما باید از سوآلاتی که در رابطه با روح القدس مطرح می‌شوند و فکر ما را منحرف می‌کنند، پرهیز کنیم.»

«اگر به زبانها صحبت نکنید، روح القدس را ندارید.»

«از زمان صعود عیسی به آسمان، روح القدس در ما حضور خدا در روی زمین است.»

نمونه به جهت مطالعه

روینا

روینا تمامی عمر خود از عیسی شنیده بود. با خانواده خود هر هفته به کلیسا می‌رفت و از مسیح می‌شنید. در سنین نوجوانی به مسیح ایمان آورد و او را شخصاً به عنوان منجی خود پذیرفت. در رابطه با خدای پدر در سر کلاس کلیسایی یکشنبه‌ها شنید و دعای خداوند را هم حفظ کرد. با این وجود چیزی در رابطه با روح القدس نشنیده بود. یکشب دیر وقت موج رادیوی خود را روی کانال مسیحی گذاشت. موضوع صحبت درباره روح القدس بود و اینکه چطور او مهمترین «یافته‌های» زندگی مسیحی است. شخص سخنگو شنوندگان را تشویق می‌کرد که «روح القدس را دریافت کنند.» و هرگونه نیرو و قدرتی را که به جهت زندگی مسیحی احتیاج دارند، کسب نمایند، حتی بتوانند معجزه هم بکنند. روینا از این قسمت سخنرانی خوشش نیامد، ولی در عین حال هیجان و شوری که در سخنان سخنگو در این رابطه وجود داشت، او را به خود می‌کشید. این سخنان روینا را به فکر انداخت؛ آیا بلاخره روح القدس را دارد یا نه. حتی در مورد شخصیت خود روح القدس

هم گیج شده بود. حضور روح القدس حقیقتاً چه تغییری به زندگی فرد می آورد؟ چرا اینقدر اندک در این مورد شنیده بود؟ چه باید بکند؟ شما چه فکر می کنید؟

سؤال و یا موضوع اصلی مطرح برای ما چیست؟

مطالعه کتاب مقدس

افسیان ۵: ۱۵ - ۲۱

پس، بسیار مراقب باشید که چگونه رفتار می کنید، رفتاری نه چون نادانان بلکه چون دانایان. فرصتها را غنیمت شمارید، زیرا روزهای بدی است. پس نادان نباشید، بلکه دریابید که خواست خداوند چیست. مست شراب مشوید، که شما را به هرزگی می کشاند؛ بلکه از روح پر شوید. با مزامیر، سرودها و نغمه هایی که از روح است با یکدیگر گفتگو کنید و از صمیم دل برای خداوند بسرایید و ترنم نمایید. همواره خدای پدر را به نام خداوند ما عیسی مسیح برای همه چیز شکر گوید. به حرمت مسیح، تسلیم یکدیگر باشید.

معبد آرتیموس یکی از بزرگترین و مهمترین معابد بت پرستی در زمان پولس رسول به شمار می آمد. این معبد در افسس قرار داشت و بت پرستان به آنجا می رفتند تا دیونیسیوس را که خدای شراب بود، پرستش کنند. پرستش کننده تا آنجا که می توانست شراب می نوشید، به طوری که از خود کاملاً بیخود می شد. این امر بر اساس این باور انجام می گرفت که زمانی که کلیه شعور خود را از دست دادی و از خود بیخود شدی، از خدایان پر خواهی شد. و نتیجه این پرستش مستی و رفتارهای غیراخلاقی گوناگون بود.

بسیاری از مسیحیان افسس از چنین زمینه ای می آمدند و همه آنها با نحوه پرستش معابد بت پرستی آشنا بودند. پولس با این شیوه رفتار به مخالفت برخاسته و می گوید به جای پر شدن از الکل که شخص را به رفتارهای غیراخلاقی می کشد، فرد ایماندار باید توسط روح خدا کنترل گردد.

به تفاوتی که بین مستی شراب و کنترل شدن از جانب روح القدس وجود دارد، توجه کنید. این نتایج باهم چگونه فرق می کنند؟

در آیات ۱۹ تا ۲۱ نتایج پری از روح القدس را مشخص کنید. آیا این نتایج معمولی است، یا چیزی ویژه؟ آیا به هم مربوط هستند؟

متون زیر را بخوانید. برای هر یک توصیفی کوتاه مرقوم داشته، مشخص کنید که کدام یک از آنها در رابطه با زندگی به قدرت روح القدس می باشد؟

رومیان ۸: ۵ - ۱۶، ۲۶ - ۲۷

غلاطیان ۵: ۱۶ - ۲۶

دیگر منابع

«مگر پر شدن از روح القدس اینقدر دنگ و فنگ دارد؟» اثر چارلز سویندال

«مگر پر شدن از روح القدس اینقدر دنگ و فنگ دارد؟»

از کتاب «پروازی نزدیک به شعله» اثر چارلز سویندال

آیا شده است که نسبت به حضور محسوس روح القدس در خود احساس نیاز کنید؟ من که کرده‌ام، و مطمئن هستم که شما هم این نیاز را احساس کرده‌اید. برای بسیاری از ما چنین مواقعی در بسته‌بندیهای مختلف می‌آید:

- با امتحانات و مشکلات ناجوری روبرو می‌شویم که نمی‌توانیم از دست آنها فرار کنیم.
 - دکتر به ما می‌گوید در عکس سینه ما موردی دیده شده است.
 - نصف شب تلفن زنگ می‌زند و ما را با خبر بدی مات و حیران و گیج رها می‌کند.
 - می‌خواهیم اراده خدا را در مورد مطلب مهمی که نتایج آن می‌تواند زندگی ما را عوض کند، بدانیم.
 - هدف حمله‌ای قرار گرفته‌ایم که زشت و پیچیده شده است.
- در چنین مواقعی است که نگرانی پا به میدان می‌گذارد و دل‌پیچه می‌گیریم و مغزمان به مرز ترکیدن می‌رسد. و یواش یواش احساس می‌کنیم که داریم هول می‌کنیم. احتیاج به کمک داریم... و نه از نوع آن کمکهایی که از دست شخصی دیگر برآید.
- ما احتیاج به خدا داریم. احتیاج داریم که خدا قدم به عرصه‌گذار و ترس‌های ما را آرام کند و کنترل وضعیت را او به دست بگیرد. بالاتر از همه محتاجیم مطمئن باشیم که خدا در آن لحظات با ما هست. این سخن به این معنی نیست که گویی منتظریم وسط آسمان باز شود و صدایی استریوفونیک به گوشمان رسد و یا آینده در مقابل ما به صورت تمام رنگی به نمایش در آید. اینطور نیست. آنچه که بیش از همه احتیاج داریم، آن اطمینان درونی است که او با ما هست و به ما اهمیت می‌دهد و تمامی کنترل را به دست دارد.

چند سال قبل در یکی از این جمعه‌ها، وسط روز، تلفن من به صدا درآمد. از مدرسه دختر بزرگم «کاریسا» بود و به من خبر می‌داد که حادثه‌ای برای دخترم پیش آمده است. در مدرسه گروه تشویق تیم می‌خواسته‌اند روی دوش یکدیگر سوار شوند و برجی درست کنند که پای آن کسی که در پایین قرار داشت، می‌لغزد و تمامی آن برج فرو می‌ریزد. کاریسا نفر بالای برج بوده و از آن بالا به پایین پرت می‌شود و سرش به چیز تیزی می‌خورد. دستها و پاهایش بی‌حس شده بودند و قادر نبود که حتی انگشتان خود را تکان دهد. اول به اورژانس و بعد به من خبر داده بودند.

آن روز همسرم «سینتیا» با من نبود، برای همین هم به تنهایی با عجله خود را به مدرسه رساندم و نمی‌دانستم که دخترم را در چه وضعیتی خواهیم یافت و حادثه چقدر جدی است. در راه با صدای

بلند دعا کردم. مانند کودکی که در چاهی عمیق و خالی افتاده است، به حضور خداوند دعا کردم. به خداوند گفتم که در چند مورد به کمکش احتیاج دارم: دختر مرا لمس کند، به من قوت دهد، به گروه پزشکی حکمت و مهارت لازم را عطا نماید. چشمهایم پر از اشک شده بود، از این رو از خداوند خواستم که مرا آرام گرداند و هول و وحشتی را که در من رشد می‌کرد، کنترل کند. همانطور که پشت فرمان دعا می‌کردم، به شکل بی‌سابقه‌ای حضور خدا را احساس کردم. بغضی که در گلو مرا می‌فشرده، از بین رفت. وقتی که به پارکینگ مدرسه رسیدم، چراغ آژیر آمبولانس هم که پشت سر قرمز و آبی می‌شد، آرامی مرا از بین نبرد. به طرف جایی که مردم جمع شده بودند، دویدم. تا آن موقع گروه اورژانس کارپس را روی برانکارد بسته و دور گردنش محافظ گذاشته بودند که تکان نخورد. کنار دخترم زانو زدم، پیشانی او را بوسیدم، و صدایش به گوشم رسید که می‌گفت: «از شانه به پایین چیزی حس نمی‌کنم. چیزی پشت من درست پایین گردن گیر کرده.» کارپس با چشمانی مملو از اشک به من پلک می‌زد.

معمولاً در چنین مواقعی من از کنترل خارج می‌شوم، ولی در آن لحظه کاملاً در کنترل بود. معمولاً در چنین مواقعی من به جمعیت داد می‌زدم که کمی عقبتر بروند و یا به راننده آمبولانس فشار می‌آوردم که فوراً دخترم را به بیمارستان برساند! ولی اینکار را نکردم. با آرامی بی‌سابقه‌ای موهای دخترم را از جلوی چشمان او کنار زدم و در گوشش زمزمه کردم: «کنارت هستم دخترم، خداوند هم همینجا هست. مهم نیست چی پیش بیاید، در این وضعیت با هم خواهیم بود. دوست دارم، کارپس.» در حالی که چشمانش را می‌بست از گوشه‌های آن قطرات اشک جاری شد.

با آرامی بلند شدم و با افراد تیم اورژانس صحبت کردم. توافق کردیم که به کدام بیمارستان و از چه مسیری برود. با ماشین خودم آمبولانس را دنبال کردم و باز حضور مسلط روح القدس را احساس نمودم. سبتیا در بیمارستان به من پیوست و منتظر شدیم تا نتیجه عکسبرداری و رادیولوژی مشخص شود. با هم دعا کردیم و به همسرم گفتم که چطور حضور روح القدس را تجربه کردم.

چند ساعت بعد فهمیدیم که یکی از استخوانهای پشت کارپس شکسته و دکترها نمی‌توانستند مشخص کنند که اعصاب نزدیک شکستگی تا چه حد در اثر ضربه سقوط و شکستگی صدمه دیده است. حتی این را هم نمی‌دانستند که این بی‌حسی دست و پا چه وقت از بین خواهد رفت و آیا اصلاً از بین خواهد رفت. دکترها در حرفهایشان دقت می‌کردند. و هنوز هم قیافه گرفته هر دوی آنها به یادم هست. چیزی نبود که به آن امید ببندیم، از دست علم پزشکی هم چیزی بر نمی‌آمد، چیزی هم نبود که باعث دلگرمی باشد... فقط روح خدا که در تمامی لحظات با ما بود.

یکشنبه نزدیک بود (انگار همیشه هست). تا شنبه شب هیچ نیرویی در من باقی نمانده بود، ولی باز روح خدا قوت و توان مرا حفظ کرد. روز یکشنبه در ضعف انسانی خود و کاملاً متکی به خدا در

کلیسا موعظه کردم. خداوند به من کلمات را می‌داد و در ضعف من قدرت خود را ثابت می‌کرد. (بخش توزیع کاست کلیسا به من گزارش داد که موعظه آن روز در میان تمامی سالهایی که از ۱۹۷۱ به بعد موعظه کرده‌ام، متقاضی بیشتری داشته است.)

حیرت‌آور است. خدای روح‌القدس مرا پر کرد، کنترل کامل را خود به دست گرفت، فیض عظیمی به من عطا کرد، ترسهای مرا آرام نمود، و در نهایت به طرز عجیبی پشت شکسته کاریسا را شفا داد. امروز او همسر و مادر دو بچه است و قسمت بالای پشت او تنها زمانی درد می‌گیرد که سرفه می‌کند. در این مواقع معمولاً از او می‌پرسم: «درد گرفت؟» و معمولاً او سری تکان داده و می‌گوید: «آره، درد گرفت.» من لبخند می‌زنم و در جواب او هم لبخند می‌زند و در یک لحظه هر دو به آن ساعت حادثه برمی‌گردیم که چطور هم او و هم من، هر دو حضور واقعی روح‌القدس را احساس کردیم.

زندگی مسیحی زندگی‌ای است که در یک هواپیمای روحانی صورت می‌گیرد - حیطه‌ای که در خود بعدها بی دارد که برای افراد غیرمسیحی ناآشناست. برای آنها آن حسی که توصیف نمودم، غیرواقعی و غیرقابل قبول است. شاید هم احمقانه جلوه می‌کند. این امری است قابل درک، زیرا که آنها در خود روح‌القدس را ندارند. آنچه را که پولس به قرن‌تین نوشت، به یاد دارید؟

«اما انسان نفسانی امور مربوط به روح خدا را نمی‌پذیرد زیرا در نظرش جهالت است، و قادر به درکشان نیست، چرا که قضاوت درست درباره آنها تنها از دیدگاهی روحانی میسر است.»

۱ قرن‌تین ۲: ۱۴

کلمه یونانی که «جهالت» ترجمه شده است، واژه «موروس» می‌باشد که از آن کلمه انگلیسی «مورانیک» می‌آید، که بیشتر به معنی «ابله» است. چقدر قشنگ جفت و جور می‌شود. برای شخص بی‌ایمان شکاک «امور مربوط به روح خدا» کاملاً ابلهانه و تماماً مسخره است. وقت تلف کردن. ولی برای ماها که این مطلب را درک می‌کنیم، باعث شگفتی است از اینکه می‌بینیم در این بعد چه‌ها می‌گذرند. در واقع. بیایید به برخی از «اصول بنیادین» برگردیم.

مسیحیت یک به یک

برای ورود به زندگی مسیحی فرد باید از جای صحیح شروع کند: توبه. این سخن به این معنی است که ما باید به شکلی صحیح با خداوند عیسی مسیح رابطه داشته باشیم. مهم نیست که زمینه‌ای که از آن می‌آییم، چیست؛ می‌خواهد اسم باشد، جنسیت، وضعیت اجتماعی، زبان، رنگ، و یا

فرهنگ. همه زندگی مسیحی را از یک نقطه شروع می‌کنند: در ایمان به نزد مسیح می‌آیند و قربانی او را در روی صلیب به عنوان تاونی کافی برای گناهانشان می‌پذیرند.

عیسی به او گفت: «من راه و راستی و حیات هستم؛ هیچ کس جز به واسطه من، نزد پدر نمی‌آید.»

یوحنا ۱۴: ۶

«زیرا به فیض و از راه ایمان نجات یافته‌اید، و این از خودتان نیست، بلکه عطای خداست. و نه از اعمال، تا هیچ کس نتواند به خود بی‌الد.»

افسیان ۲: ۸ - ۹

«و آن شهادت این است که خدا به ما حیات جاویدان بخشیده، و این حیات در پسر اوست. آن که پسر را دارد، حیات دارد و آن که پسر خدا را ندارد از حیات برخوردار نیست.»

یوحنا ۵: ۱۱ - ۱۲

پس، برای داشتن زندگی مسیحی فرد را لازم است که تحت کنترل قدرت صحیحی زندگی کند؛ قدرت روح القدس. برای ورود به این ابعاد زندگی روحانی، ما باید به شکل صحیح با روح القدس رابطه داشته باشیم.

«پس همان‌گونه که مسیح عیسای خداوند را پذیرفتید، در او سلوک کنید.»

کولسیان ۲: ۶

ما مسیحی هستیم زیرا «عیسی مسیح خداوند را پذیرفته‌ایم». همانطور که «در او سلوک» می‌کنیم، از روح القدس پر شده قدرت می‌یابیم.

اگر می‌خواهیم از مزایای زندگی مسیحی به شکل کامل بهره ببریم، هر دوی اینها اساسی است. زیرا این امکان هست که فرد به مسیح ایمان بیاورد، ولی هنوز در آن هواپیمای روحانی زندگی نکند. مسیحی بودن یک چیز است، و مسیحی پر از روح القدس بودن چیزی دیگر. مصیبت در اینجا است که تعداد افرادی که مسیحی شده‌اند، بسیار زیاد است و تعداد افرادی که از روح پر هستند، بسیار کم! وقتی چنین مصیبتی روی می‌دهد، شخص از بهترین آن چیزهایی که خدا در این دنیا به ایماندار عطا می‌کند، محروم می‌ماند.

روح القدس برای فرد ایماندار همانند بنزین برای اتومبیل است. ما را قدرت می‌بخشد که در مسیر کماکان به پیش رویم. زمانی که با موانع روبرو می‌شویم، به ما انگیزش می‌بخشد. زمانی که جاده خاکی و پر از دست انداز است، کماکان ما را به پیش می‌برد. این روح القدس است که در مواقع تنگی به ما تسلی می‌بخشد، در زمان مصیبت ما را آرام می‌گرداند، در زمان تنهایی و غم، غمخوار ماست و آرزوهای درونی ما را جامه عمل می‌پوشاند. روح القدس است که در مواقع تصمیم به ما بصیرت می‌بخشد. خلاصه کنم، روح القدس بنزین روحانی ماست. زمانی که بر آن می‌شویم که بدون او عمل کنیم و یا از بنزینهای جانشین استفاده کنیم، تمامی سیستم از حرکت باز می‌ایستد.

کی هستیم و به چه کسی تعلق داریم

گرچه تمثیل اتومبیل و بنزین در درک مطلب نجات و زندگی روحانی کمک شایانی است، لیکن در یک نکته مهم کم می‌آورد. ما مالک اتومبیل خود هستیم، ولی ما مالک خودمان نیستیم. توسط شخصی دیگر خریداری شده‌ایم و بهای آن مرگ مسیح در روی صلیب بود. خون مسیح به طور کامل بهای گناه ما را پرداخت.

«آیا نمی‌دانید که بدن شما معبد روح القدس است که در شماست و آن را از خدا یافته‌اید، و دیگر از آن خود نیستید؟ به بهایی گران خرید شده‌اید، پس خدا را در بدن خود تجلیل کنید.»

اقرنتیان ۶: ۱۹ - ۲۰

ما به خود تعلق نداریم، مستقل از روح خدا هم به پیش نمی‌رویم. حال که به مسیح ایمان آورده‌ایم، متعلق خداوند هستیم و او ارباب ماست. او کاملاً برحق است که به هر طریقی که می‌خواهد، از ما استفاده کند. در انجام زندگی مسیحی فقط یک هدف اصلی داریم: «خدا را در بدن خود جلال دهیم.»

از آنجا که بدن شخص ایماندار به عنوان «معبد و مسکن روح القدس» تلقی می‌شود، این سخن به این معناست که او باید در این بدن و از طریق آن عزت و احترام یابد. او مالک بدن ماست. این مطلب دلیل بودن ما را کاملاً عوض می‌کند. زمانی که حیات خود را از این زاویه زندگی می‌کنیم، همه چیز عوض می‌شود. همین امر خود توضیح می‌دهد که چرا باید هر روزه، از طلوع آفتاب تا

غروب آن، زندگی خود را از این بعد روحانی ببینیم. زمانی که چنین کنیم، دیگر هیچ چیز تصادفی، شانسی، بی معنی و سطحی نخواهد بود. چیزهایی که بر ما اتفاق می افتند، تحت نظر خداوند خواهند بود، چرا که متعلق به او هستیم و بر ماست که او را جلال دهیم. از آنجا که به او تعلق داریم و روح او در ما زندگی می کند، جای محکمی ایستاده ایم. در واقع، محکمترین جایی که می توان در روی زمین سراغ داشت.

این سخن به این معنی است که دیگر کلماتی چون «تصادفی» و «شانسی» باید از فرهنگ لغات ما بدر رود. در گفتن این حرف جدی هستیم. زمانی که حوادث غیرقابل درک یا توصیف روی می دهند، یادآور می شویم که به خود تعلق نداریم. به جای اینکه غمگین و افسرده و مستأصل و گیج شویم، باید بگذاریم که روح خداوند ما را با آن بنزین الهی که بدان نیاز داریم، پر کند تا بدین ترتیب در آن لحظات او را خدمت کنیم، محترم داریم و موجب عزت او گردیم.

بگذارید به شما خاطرنشان کنم که در مقام فرد مسیحی از روح القدس برخوردار هستید. احتیاج نیست که دعا کرده، از او بخواهید که به زندگی شما بیاید. همین الآن هم او در زندگی شما هست. زمانی که به مسیح ایمان آوردید، روح القدس آمد که در شما ساکن گردد، حتی اگر از این موضوع با خبر هم نبوده باشید. به یاد دارید که چطور پولس این مطلب را در آیاتی که بدان اشاره کردیم، توضیح داد؟

«آیا نمی دانید که بدن شما معبد روح القدس است که در شماست و آن را از خدا یافته اید، و دیگر از آن خود نیستید؟ به بهایی گران خریده شده اید، پس خدا را در بدن خود تجلیل کنید.»

اقرنتیان ۶: ۱۹

در همان نامه، قدری بعد می خوانیم که ما به توسط روح القدس به «بدن» جهانی مسیح «تعمید» یافته ایم. این کلمات را آهسته و به دقت بخوانید:

«زیرا همه ما، چه یهود و چه یونانی، چه غلام و چه آزاد، در یک روح تعمید یافتیم تا یک بدن را تشکیل دهیم.»

اقرنتیان ۱۲: ۱۳

هر کدام از فرزندان خدا با این «مشخص» و عضو بدن گشته اند. دیگر این مطلب را به هیچ عنوان زیر شک و شبهه قرار ندهید. رومیان ۸: ۹ همان مطلب را به گونه ای دیگر می نویسد:

«اما شما نه در سیطره نفس، بلکه در سیطره روح قرار دارید، البته اگر روح خدا در شما ساکن باشد. و اگر کسی روح مسیح را نداشته باشد، او از آن مسیح نیست.»

این حقیقت دولایه را یکبار برای همیشه در ذهن خود جای دهید: اگر مسیحی هستید، روح القدس را دارید که در شما دائم زندگی می‌کند. اگر مسیحی نیستید، روح القدس را ندارید.

بخش عجیب و عالی تمامی این مطالب در این است که با داشتن روح القدس، من و شما تمامی آن «بنزینی» را که محتاج هستیم، داریم. از آنجا که او در ما ساکن می‌شود، او در ما هست و آماده است که ما را نیرو بخشد و هر لحظه به ما قدرت عطا کند.

زمانی که در رابطه با دخترم از مدرسه به من تلفن شد، از خدا نخواستم که «روح خود را بفرست ... به او احتیاج دارم که با من باشد و مرا قوت بخشد و سر پا نگهدارد.» نه. این را قبول کردم که او در من هست و دانسته و آگاهانه به او میدان دادم که کنترل وضعیت را به طور کامل در دست گیرد. چرا؟ زیرا می‌خواستم در بطن تمامی آن حوادث خدا را «عزت» بخشم. از این رو از او خواستم که مرا با نیرویی پویا و جدید پر کند ... که کرد.

مکاشفه اساسی آئینه که داریم

با اینکه هر فرد ایماندار روح القدس را دارد، این امکان کماکان هست که زندگی خود را خارج از کنترل او بسر کند. ولی زمانی که چنین می‌شود - که در زندگی بسیاری از مسیحیان هر روزه اتفاق می‌افتد - آنچه که از دست می‌دهیم، کمتر از مصیبت نیست. زمانی که تحت کنترل او عمل می‌کنیم، قوه آرامش و شادی، خونسردی و تسلی، هدایت و بصیرت، اطمینان و شجاعت را حد و مرزی نیست. این سخن غلو نیست؛ حقیقت محض است. برای همین نیز مهم است که منظور و معنی پر شدن از روح القدس را درک کنیم.

چگونه از روح القدس پر می‌شویم؟

برگردیم به آن تمثیلی که گفتم. باک بنزین ما پر است. ما نه احتیاج به بنزین بیشتر داریم و نه احتیاج هست که از بنزین جانشین استفاده کنیم. ما در مقام ایمانداران به تمامی بنزینی که جهت

قدرت، بصیرت، تسلی، هدایت، شجاعت و پویایی احتیاج داریم، مالک هستیم. سؤال این است که «چگونه کاری کنیم که بنزین جریان داشته باشد، بطوری که بتوانیم زندگی خود را چنانکه خدا می‌خواهد پیش ببریم؟» و یا اگر بخواهیم از اصطلاحات کتابمقدس استفاده کنیم، «چگونه می‌توانیم از روح‌القدس پر شویم؟ آیا تکنیک بخصوصی وجود دارد؟»

بیاید اولین جایی را که در آن صحبت از پر شدن از روح‌القدس می‌گردد، بررسی کنیم؛ افسسیان ۵ که مطلب را چنین آغاز می‌کند:

«پس همچون فرزندان عزیز، از خدا سرمشق بگیرید. و با محبت رفتار کنید، چنان که مسیح هم ما را محبت کرد و جان خود را همچون قربانی و هدیه‌ای عطرآگین در راه ما به خدا تقدیم نمود. شما زمانی تاریکی بودید، اما اکنون در خداوند، نور هستید. پس همچون فرزندان نور رفتار کنید.»

افسسیان ۵: ۱-۲، ۸

افسسیان با سه فرمان قوی شروع می‌شود:

- «از خدا سرمشق بگیرید»
- «با محبت رفتار کنید»
- «همچون فرزندان نور رفتار کنید»

شکی نیست که زندگی مسیحی آن نوع زندگی است که خدا را عزت و احترام می‌بخشد و شبیه مسیح بودن را متجلی می‌کند. آنهایی که از خدا سرمشق می‌گیرند، از طریق رفتار محبت‌آمیز و در نور هر دو آنها را انجام می‌دهند. عجیب نیست که به ما اخطار می‌شود:

«پس، بسیار مراقب باشید که چگونه رفتار می‌کنید، رفتاری نه چون نادانان بلکه چون دانایان. پس نادان نباشید، بلکه دریابید که خواست خداوند چیست.»

افسسیان ۵: ۱۵، ۱۷

«خواست خداوند» چیست؟ این سؤال به وضوح در آیه بعد جواب داده می‌شود:

«مست شراب مشوید، که شما را به هرزگی می‌کشاند؛ بلکه از روح پر شوید.»

افسسیان ۵: ۱۸

جالب است که در کلام خدا به ما گفته نمی‌شود که «در روح تعمید بگیرید!» و یا «روح در شما ساکن شود!»، و یا «عطا داشته باشید!» و یا «مهر شوید!» در اینجا در متنی که در آن فرامین مختلف جای دارد، به ما به وضوح دستور داده می‌شود که «از روح پر شوید!»

بنابراین، این دستور چیزی است که باید از آن اطاعت کنیم. در واقع، دو فرمان وجود دارند. اولین فرمان، منفی است «مست شراب مشوید.» و دومین فرمان، مثبت است «از روح پر شوید.» از بعضی‌ها این تعلیم به گوشم خورده است که این دو فرمان باید به طریقی باهم تلفیق گردند. مثلاً، برخی می‌گویند که پری از روح‌القدس همانند مستی روحانی است ... مثل نوعی «مستی الهی». این پری به این شکل است که فرد ایماندار عملاً تحت نفوذ روح‌القدس از کنترل خارج می‌شود. زمانی که فرد «مست شراب» است، وجود او از الکل پر شده است؛ زمانی که «مست روح» است، فرد از نظر روحانی با او متحد می‌باشد.

من بر اساس آنچه که در متن می‌آید، درستی این تفسیر را زیر سؤال می‌گذارم. آیه فوق این دو را با هم مقایسه نمی‌کند: بلکه آن دو را در تباین با هم قرار می‌دهد. پولس این مطلب را با اضافه کردن این سخن تأکید می‌کند که مستی اسراف است، یعنی زیاده‌روی است، از کنترل خارج شدن است. لیکن فردی که از روح‌القدس پر است، هرگز «از کنترل خارج نیست». برعکس، به یاد آورید که در لیست ثمره روح‌القدس خویشتمندی نیز جای دارد (غلا ۵: ۲۲). به جای آنکه ما این دو را به هم تشبیه کنیم، پیشنهاد می‌کنم که آنها را در تباین با هم قرار دهیم. «آر. وی. استات» در این مورد چنین می‌گوید:

«می‌توانیم روی این مطلب توافق کنیم که هم در مستی و هم در پری از روح‌القدس دو نیروی نفوذی قوی در درون ما کار می‌کنند، الکل در رگهای خونمان و روح‌القدس در قلوب مان. ولی جایی که الکل بیش از حد انسان را به لجام گسیختگی و رفتارهای نامعقول می‌کشاند و در نتیجه فرد مست را به یک حیوان تبدیل می‌کند، پری روح‌القدس انسان را به رفتار اخلاقی تحت کنترل و معقول می‌کشاند و فرد مسیحی را به شباهت مسیح تبدیل می‌کند. از این رو، نتایج اینکه تحت نفوذ ارواح باشیم و یا تحت نفوذ روح‌القدس باشیم، باهم کاملاً فرق دارند. یکی ما را شبیه حیوان درنده می‌کند و دیگری شبیه مسیح.»

از آنجا که بحث پولس در این متن با فرمان «از روح پر شویم» به اوج خود می‌رسد، بگذارید مطلب را عمیقتر بکاویم. چندی بعد به شما نشان خواهم داد که چقدر این امر معقول است. دکترا استات با آن چهار موردی که در رابطه با این آیه اشاره کرد، مرا واقعاً مرهون خود نمود.

اول، این فرمان به شکل امری آمده است: «از روح پر شوید!» این سخن، پیشنهادی پیش پا افتاده، مؤدب و ملایم نیست، فرمانی است مستقیم. به همان اندازه که نمی‌توانیم دیگر فرامین اخلاقی این متن را ندید بگیریم، فرامینی چون «سخت کار کنید»، «حقیقت را بگویید»، «مهربان باشید»، «بخشید»، این فرمان را هم نمی‌توانیم ندید بگیریم. «از روح پر شوید» همانند بقیه آن فرامین است. بنابراین، دوست مسیحی من، بگذار تو را نصیحت کنم که از فرمان قوی خدا اطاعت کنی. جمله امری اطاعت می‌طلبد!

دوم، فعل «پر شوید» به شکل جمع آمده است. پولس رسول این سخن را خطاب به یک گروه بخصوص و یا یک دسته از ایمانداران سوپر روحانی در کلیسای افسس نمی‌نویسد و حتی برای چنین افرادی در کل کلیساها. او این مطلب را به همه ما خطاب می‌کند، هم به شکل فردی و هم به شکل جمعی، اینکه ما به عنوان بدن جهانی مسیحیان باید از روح خدا پر شویم.

سوم، این سخن به شکل مجهول آمده است. این مطلب را شما هم توجه کردید؟ دستور پولس «پر شوید» است، «خود را از روح خدا پر کنید» نیست. در برخی از ترجمه‌ها این را بدین شکل هم ترجمه کرده‌اند: «بگذارید روح‌القدس شما را پر کند.» ولی دیگر آن را با هزار دنگ و فنگ همراه نکنید. درست همانطور که فرد با نوشیدن الکل مست می‌شود، به همان شکل هم فرد ایماندار با قرار دادن خود در جریانی که بدان منتهی می‌شود، از روح پر می‌گردد.

مثلاً، من نمی‌توانم از روح‌القدس پر شوم، اگر در من گناهی هست که می‌دانم و هنوز آن را اعتراف نکرده‌ام. نمی‌توانم از روح‌القدس پر شوم اگر زندگی خود را به شکلی پیش می‌رانم که بیشتر بر جسم و جسمانیات متکی است. نمی‌توانم از روح‌القدس پر شوم اگر مخالف اراده خدا زندگی می‌کنم و بر خود متکی هستم. باید مطمئن باشم که ترتیب گناهیانی را که به زندگی من پا گذاشته‌اند، داده‌ام و آنچه را که به غلط در حضور خدا و دیگران انجام داده‌ام، ندید نگرفته‌ام. مرا لازم است که هر روزه در اتکای کامل به خداوند زندگی کنم. عیسی مسیح در یوحنا ۱۵ بر همین ایده تأکید کرده و به ما دستور می‌دهد که در تاک بمانیم. چرا؟ برای اینکه «جدا از من هیچ نمی‌توانید کرد.» (یوحنا ۱۵: ۵). و وقتی که عیسی می‌گوید «هیچ»، یعنی واقعاً هیچ. بسیاری از روزها چشم از خواب که باز می‌کنم، کنار تخت می‌نشینم و اینطور دعا می‌کنم:

«امروز روز توست خداوندا. خود را جهت استفاده در اختیار تو می‌گذارم. ابدأ نمی‌دانم که در بیست و چهار ساعت آینده قرار است چه روی دهد. ولی قبل از اینکه شروع کنم، قبل از اینکه اولین قطره چای به زبانم بخورد، حتی قبل از اینکه لباس بپوشم، می‌خواهم بدانم که از این لحظه به بعد، در سراسر روز من به تو تعلق دارم، خداوندا. کمکم کن شاخه‌ای باشم که در تاک می‌ماند و به تو متکی است و قوت از تو می‌گیرد و تمام فکر و اندیشه‌ام تو باشی. کنترل تمامی وجود مرا تو در اختیار بگیر تا واقعاً با حضور، قوت و پویایی تو پر شوم. می‌خواهم امروز ابزاری در دست تو باشم. من خود نمی‌توانم کاری صورت دهم. بدون تو هیچ کاری از دست من بر نمی‌آید. برای همین هم می‌گویم، خداوندا، امروز مرا از روح‌القدس پر کن.»

از آنجا که این دعا در مورد من کارگر است، پیشنهاد می‌کنم که شما هم امتحانش کنید. چهارم، دستور «پر شوید» در زمان حال است. این سخن به این معنی است که این پر شدن جریانی است مداوم. این نیست که انسان یکبار در زندگی خود نوعی قدرت و قوت روحانی احساس کند و نعشه شود و بعد از آن دائم در آن نعشگی باقی بماند و این امر هرگز از بین نرود. برعکس، ما باید دائماً دعا کنیم «خداوندا در این لحظه مرا پر کن، ... در این ساعت مرا پر کن ... حال که با این مشکل روبرو هستم، مرا پر کن.»

این سخن به این منزله است که بگوییم: «خداوندا می‌خواهم پر شوم. می‌خواهم تو از من استفاده کنی. می‌خواهم خود را در دسترس تو قرار دهم. آگاهانه و دانسته خود را متکی به تو می‌کنم.» پری روح‌القدس مانند راه رفتن است. زمانی که کودک تازه به راه می‌افتد، هر قدمی که برمی‌دارد، آگاهانه است و قبل از برداشتن آن تصمیم می‌گیرد و وقتی هم که برمی‌دارد، طوری است که انگار پیروزی بزرگی کسب کرده است. سپس یاد می‌گیرد که دو سه گام را با هم بردارد و بعد بیفتد. و بعد از آن وقتی که تعداد گامها از پنج و شش گذشت، دیگر به آن فکر نمی‌کند. صرفاً راه می‌رود. راه رفتن بخشی از زندگی او شده است.

زمانی که بارها و بارها از روح خداوند پر می‌شویم، این امر بخشی از شعور و زندگی ما می‌گردد. ولی در مواقع اول این امر را آگاهانه، به آهستگی و به دقت انجام می‌دهیم. صبح به محض طلوع آفتاب به خداوند می‌گوییم: «خداوندا، امروز روز توست. در این ساعاتی که در پیش دارم، می‌خواهم با تو سالک باشم. به روح مقدس تو اجازه دهم که تمامی کنترل مرا او به دست گیرد. از آنجا که به تو تعلق دارم و هیچ روزی تلف شدنی نیست، مرا کمک کن که این روز را تحت اقتدار نیروبخش تو زندگی کنم.»

حال قدری مواظب باشید. من خود آگاهم که وقتی چیزی را می‌خوانم، مانند مهندسین می‌خوانم. افرادی که اینگونه‌اند، عاشق تکنیک‌اند. همه چیز را قدم به قدم و بر اساس جریانی معقول دوست دارند. از جزئیات خوششان می‌آید؛ مثلاً، «بله خداوندا، هر قدم من مال توست و برای توست (قدم ۱). خداوندا، مرا از روح‌القدس پر کن. امروز روز توست. (قدم ۲). پس خداوندا، مرا با ... کمک کن. (قدم ۳). لیکن زندگی در ایمان آنهم با پری روح‌القدس به این شکل مکانیکی نیست. برعکس زندگی ایمانی پر از روح‌القدس مثل این است که بگوییم:

«خداوندا در این چرخه قرار دارم که اراده تو را بجا آورم. می‌خواهم نام تو را جلال دهم. من متعلق به تو هستم. امروز با تو می‌ایستم. مرا قوت ببخش که در زندگی خود، آن را در اطاعت تو به پیش ببرم، نه در ناطاعتی از تو. هر جا که با چیزی غلط روبرو می‌شوم، تشخیص دهم و خود را از آن دور نگهدارم. مرا در زمان وسوسه‌ها قوی نگهدار. زبان مرا از گفتن آنچه که غلط گویی، پرگویی و تندگویی است، باز دار. مرا قوت بده که از کفرگویی ابا کنم و بر خشم خود مسلط باشم. خداوندا، در زندگی به من کمک کن. مرا از روح خود پر کن. چشمان مرا بگیر، زبان مرا بگیر، احساسات مرا بگیر، اراده مرا بگیر، و مرا بکار ببر، ای خداوند، زیرا می‌خواهم همیشه تحت کنترل تو باشم.» زندگی مسیحی این است.

زمانی که از روح‌القدس پر هستیم، چه می‌شود؟

حال به سوال مهم دیگری می‌رسیم: زمانی که از روح‌القدس پر هستیم، چه می‌شود؟ در افسسیان ۵، بعد از فرمان «از روح پر شوید»، از چهار نتیجه در زندگی مسیحی ما سخن می‌رود:

«مست شراب مشوید، که شما را به هرزگی می‌کشاند؛ بلکه از روح پر شوید. با مزامیر، سرودها و نغمه‌هایی که از روح است با یکدیگر گفتگو کنید و از صمیم دل برای خداوند بسرایید و ترنم نمایید. همواره خدای پدر را به نام خداوند ما عیسی مسیح برای همه چیز شکر گوید. به حرمت مسیح، تسلیم یکدیگر باشید.»

افسیان ۵: ۱۸ - ۲۱

اول، پری از روح‌القدس نحوه صحبت ما را عوض می‌کند.

بگذارید در همین ابتدای صحبت بگویم که ما «با یکدیگر صحبت می‌کنیم.» این بخش مهمی از آن چیزی است که مشارکت مسیحی خوانده می‌شود. پولس در نامه خود به کولسیان این مشارکت را چنین توصیف می‌کند:

«کلام مسیح بدولتمندی در شما ساکن شود؛ و با مزامیر، سرودها و نغمه‌هایی که از روح است، با کمال حکمت یکدیگر را پند و تعلیم دهید؛ و با شکرگزاری و از صمیم دل برای خدا بسرایید. و هرآنچه کنید، چه در گفتار و چه در کردار، همه را به نام خداوند عیسی انجام دهید، و به واسطه او خدای پدر را شکرگزاری.»

کولسیان ۳: ۱۶ - ۱۷

زمانی که از روح پر هستیم، با دیگر اعضای خانواده الهی رابطه ایجاد می‌کنیم. علاقه‌مند خواهیم بود که به حرفهای آنان گوش دهیم. دوست خواهیم داشت که از یکدیگر یاد بگیریم. و ما نیز مشتاق خواهیم بود که به رفاه دیگران کمک کنیم. اگر برادر و یا خواهر خود را در خطر و یا وضعیت خطیری ببینیم، به او در این مورد هشدار خواهیم داد.

دوم، پری از روح‌القدس قلب ما را از نغمه‌ها پر خواهد کرد.

ما نه فقط با یکدیگر صحبت خواهیم کرد، با هم در هماهنگی و اتحاد هم زندگی خواهیم کرد.

«... با مزامیر، سرودها و نغمه‌هایی که از روح است با یکدیگر گفتگو کنید و از صمیم دل برای خداوند بسرایید و ترنم نمایید.»

افسیسیان ۵: ۱۹

زندگی آهنگ بخصوصی به خود می‌گیرد. شادی دوباره برمی‌گردد. «هووی استیونسن» شبان پرستش کلیسای ما در حین هدایت پرستش دائم ما را تشویق می‌کند که هر آنچه می‌کنیم، «از دل» کنیم. این یکی از واژه‌های مورد علاقه اوست. و یکی از واژه‌های بجای کتابمقدس هم هست، زیرا پری از روح‌القدس دل‌های ما را می‌گشاید و ما را به پرستشی بسیار هیجان آور رهنمون می‌شود. یکی از مشخصات ایمانداران پر از روح این است که جهت پرستش منتظر نمی‌شوند که یکشنبه فرا رسد. هر روز در زندگی آنها پرستش صورت می‌پذیرد. شاید صدایمان خوب باشد. شاید در جمع بخوانیم و یا نخوانیم. ولی همه ما می‌توانیم در حیات درونی خود نغمه‌هایی داشته باشیم که دائم از درون به بیرون جاری می‌شوند. اغلب متوجه شده‌ام که زمانی که در پری روح‌القدس

زندگی می‌کنم، همیشه سرودی بر زبان من هست، زیرا نغمه‌ای در دل من دائم می‌نوازد. و شور عجیبی دارم که در هماهنگی و اتحاد با دیگر خواهران و برادران خود زندگی کنم.

سوم، پری از روح‌القدس ما را به افرادی شکرگذار تبدیل می‌کند.

« همواره خدای پدر را به نام خداوند ما عیسی مسیح برای همه چیز شکر گوئید.»

افسیان ۵: ۲۰

شکرگزاری یکی از نشانه‌های بارز زندگی پر از روح است. تو فردی غرغرو به من نشان بده، من هم فردی را به تو نشان می‌دهم که چطور بین خود و روح خدا فاصله انداخته است! زمانی که ما از روح‌القدس پر هستیم، مالمال از روح شکرگزاری هستیم. دیگر شخصی غرغرو و سختگیر نیستیم. به هر چه که خدا مهیا می‌کند، قناعت می‌کنیم. دیگر لوس و نر و بهانه‌گیر نیستیم.

چهارم، پری از روح باعث می‌شود که مطیع یکدیگر باشیم.

«... به حرمت مسیح، تسلیم یکدیگر باشید.»

افسیان ۵: ۲۱

زمانی که از روح‌القدس پر هستیم، به آنهایی که در زندگی ما هستند، بیشتر مطیع می‌گردیم. اگر در منصب رهبری قرار داریم، شیوه خدمتی‌مان از روح ریاست‌عاری و جای آن را به خدمتی خواهد داد که از قلبی خادم‌وار ناشی می‌گردد؛ از فروتنی‌ای که خدا به انسان عطا می‌کند. اگر ازدواج کرده‌ایم، قلب پر از روح ما را قوت خواهد بخشید که همسران خود را به جای کنترل خدمت کنیم.

شاید قبول این سخن برای برخی از مردها قدری دشوار باشد، ولی در ازدواج، اطاعت دو طرفه از همدیگر باید موجود باشد. زن و شوهر باید از یکدیگر یاد بگیرند و نسبت به هم باز باشند. این چیزها نه فقط باید از جانب زن صورت گیرد، بلکه مرد هم باید در مقابل همسر خود چنین باشد.

«ای شوهران، زنان خود را محبت کنید، آن‌گونه که مسیح نیز کلیسا را محبت کرد و جان خویش را فدای آن نمود.»

افسیان ۵: ۲۵

درست همانطور که مسیح کلیسا را محبت کرد، شوهر پر از روح هم زن خود را محبت می‌نماید. اطاعت خیابان یکطرفه نیست.

چندی پیش «جک هیفورد» در رابطه با زوجی می‌گفت که در کنفرانس یکی از همین معلمین که دائم از برتری و سروری مرد در منزل دم می‌زند، شرکت کرده بودند. تعلیم این شخص از آن تعلیم بسیار وحشتناکی است که زن را تبدیل به پادری می‌کند. خوب، شوهره که از این تعلیم کیف کرد! تا به حال در طول این همه سال زندگی چنین چیزهایی به گوشش نخورده بود و تمامی آن تعلیم را کلمه به کلمه در ذهن خود قورت می‌داد. با اینحال زن او حالیکه از عصبانیت کف کرده بود، ساعتها به این اراجیف گوش داد.

زمانی که از جلسه بیرون رفتند، شوهر سرمست از این تعلیم تازه، به قدرت تمام، پشت فرمان جهید. همانطور که به طرف خانه می‌راند، از همسر خود همینطوری پرسید: «خوب، تو چه فکر می‌کنی؟» همسرش حتی یک کلمه هم نگفت ... شوهر ادامه داد: «فکر می‌کنم، تعلیم بسیار خوبی بود!» وقتی که به منزل رسیدند، زن از ماشین پیاده شد و در سکوت به دنبال شوهر وارد خانه گردید. وقتی که به درون رفتند، شوهر در را به هم کوبید و گفت: «وا ایستا... همونجا بایست.» زن در حالیکه لبه‌هایش را به هم دوخته بود، ایستاد و به او خیره شد. «در مورد آنچه که امشب شنیدیم فکر می‌کردم و از این به بعد در منزل ما هم به همان شکل خواهد بود، که او گفت.» به محض اینکه این حرف از دهنش درآمد، به مدت دو هفته همسرش را ندید. تازه بعد از دو هفته بود که می‌توانست از گوشه کبود شده یکی از چشمانش همسرش را ببیند!

در طول سالیان متوجه شده‌ام که مردی که اطاعت را صرفاً محدود به زن می‌کند، مخش عیب کرده است. در عین حال این را هم متوجه شده‌ام که برای مردی که قلبی مطیع در مقابل خدا دارد، در اطاعت از همسر خود بندرت دچار اشکال می‌گردد. دلیل این امر بسیار روشن است: با داشتن قلبی مطیع در برابر خدا، فردی که از روح‌القدس پر است، همسر خود را حقیقتاً دوست دارد، درست همانطور که مسیح کلیسا را دوست داشت ... در روی زمین هیچکس دیگری نیست که این شوهر او را به اندازه زن خود دوست بدارد. و این محبت را با گوش دادن به حرفهای او، با احترام گذاشتن به عقاید او، با توجه نشان دادن به او و با فدا کردن بسیاری از حقوق خود بخاطر او نشان می‌دهد. یکی از بخشهای محبت و عشق، شریک شدن است. زمانی که زن می‌داند که با چنین محبت احترام گذار احاطه شده است، در اطاعت از شوهر خود هیچ مشکلی نخواهد داشت.

زندگی پر از روح نه فقط حیات شخص را تغییر خواهد داد، بلکه در چرخه خود محیط خانه را هم عوض خواهد کرد.

پاسفی عملی نسبت به اینکه بطور زندگی می‌کنیم

بگذارید سخن خودم را بار دیگر با یادآوری این مطلب جمع‌بندی کنم که لازم نیست برای حضور خدا التماس کنیم. احتیاج نیست که ساعتها فکر خود را با این مطلب مشغول کنیم که چرا بعضی‌ها همیشه بر سر قدرتند. این را ما هم داریم. لازم نیست ساعتها سر در گم باشیم و بیخواب و مستأصل از اینکه چرا ما نمی‌توانیم همانند آن واعظین تلویزیونی سوپر روحانی از خود قدرت متجلی کنیم. بگذارید تکرار کنم؛ شما در مقام مسیحی همین الان هم از روح خدا برخوردارید. ولی گرچه این سخن صحیح است، چند سؤال کماکان بجا به نظر می‌رسند:

- آیا ارتباط را برقرار می‌کنید؟
- آیا لیست چیزهایی را که رفاقت شما را با خدا قطع می‌کنند، کوتاه نگه می‌دارید؟
- آیا با اتکایی آگاهانه بر خداوند زندگی می‌کنید؟
- آیا در شروع روز و در اثنای آن به خداوند دائماً می‌گویید که «خداوندا، زندگی من متعلق به توست»؟

در پایان می‌خواهم در رابطه با زندگی پر از روح سه مطلب را به ایمانداران یادآوری کنم. اول، تجربیات نامعمول برای رشد و بلوغ روحانی ضروری نیستند. در میان گروههای بشارتی، برخی از گروهها روی تجلی استثنایی و پدیده‌وار روح‌القدس تأکید زیادی دارند. و برخی دیگر خود را با این شکل از تجلی راحت نمی‌بینند؛ حتی ممکن است به این فکر هم باشید که چنین چیزی را کلام خدا تأیید هم نمی‌کند. بگذارید شما را تشویق کنم، مهم نیست از نظر تعلیمی در این مورد از چه زمینه‌ای می‌آید، فیاض، با محبت و صبور باشید. در واقع می‌خواهم اشاره کنم به نصیحتی که غملائیل به دوستان خود که از دست رسولان و کارهای آنان به تنگ آمده بودند، داد.

«پس در خصوص این مسئله نیز به شما توصیه می‌کنم که دست از این افراد بردارید و آنان را به حال خود واگذارید. زیرا اگر قصد و عملشان از انسان باشد، بی‌گمان راه به جایی نخواهند برد. اما اگر از خدا باشد، نمی‌توانید آنان را از میان بردارید، زیرا در آن صورت با خدا می‌جنگید!»

اعمال ۵: ۳۸ - ۳۹

بنابراین خواهش من از همه آنها که در این مورد از نظر بخصوصی تبعیت می‌کنند و با نظر دیگران جور نیستند (من به شخصه خود را از اینگونه برجسته‌ها درو نگه می‌دارم)، این است که صبور باشند.

زمانی که تازه از دانشکده فارغ‌التحصیل شده بودم، احساس می‌کردم که لازم است تمامی چیزهایی را که با آنها موافق نبودم، اصلاح کنم. احساس می‌کردم که این، جنگ مقدس من است که با هر چیزی که به عقیده من نمی‌خواند، در بیفتم و آن را اصلاح کنم. ولی در طول سالیان دریافتم که اینکار، بزرگترین طریق در اتلاف انرژی است. خدا مرا نخواند که تمامی دنیا را تمیز کنم (به این معنی که دیگران را به راه راست بیاورم به طوری که با باورهای من گام بردارند. در طول سالیان به خوبی یاد گرفته‌ام که بیشتر صبور باشم و کمتر حکیم.

دوم، پری روح‌القدس برای همه ماست، همه ما ایمانداران که از مواهب بودن با او بهره‌مند گردیم، ولی اینکه در هر کدام از ما به چه شکل و چطور عمل می‌کند، خود مطلب دیگری است.

لذا آن دسته از افراد که روی چیزهای مافوق طبیعه بیش از حد تأکید می‌گذارند، باید بنخاطر داشته باشند: در آن تسلی که روح‌القدس و زندگی با او به حیات شما به ارمغان آورده، شادی نمایید. ولی تلاش نکنید که تجربه شخصی خود را به زور به دیگران بقبولانید. دست از این احساس بردارید که باید در این مورد غیرتی باشید و تمامی تجربیات زندگی مسیحی را در چارچوب قرار ندهید. اگر به سادگی بپذیرید که این فقط تجربه شخصی شماست، در زندگی و سلوک خود با روح‌القدس ارضای بیشتری خواهید داشت و در خانواده مسیحی راحتتر قاطی خواهید بود. ولی لطفاً دماغ خود را بالا نگیرید که انگار چیزی دارید که دیگران ندارند و همین شما را فردی سوپر روحانی کرده است. بیایید علیرغم تجربیات متفاوتمان با یکدیگر در صمیمیت و صفا زندگی کنیم ... حتی با تجلی مختلف پری روح‌القدس در زندگی‌مان.

سوم، بیایید به دنبال این باشیم که از این زمینه وسیع مشترکی که داریم، لذت ببریم، تا اینکه دور عقاید خودمان دیواری قلعه‌وار بکشیم و به دفاع بایستیم.

در طول سالیان بارها و بارها روی این مطلب تأکید گذارده‌ام که چیزهایی که ما را به هم نزدیک می‌کنند، به مراتب بیشتر از چیزهایی هستند که ما را از هم دور کنند. ما باید از این زمینه مشترکی که داریم، لذت ببریم و به دنبال این نباشیم که از برخی از عقاید تئولوژیکی بخصوص و یا تجربیات شخصی خود دفاع نماییم. راحت باشید. شما به دنبال انجام مسئولیتهایی که در قبال خداوند دارید، باشید و بگذارید که خواهران و برادران شما هم به مسئولیتهای خود برسند. بیایید بگذاریم که خدا، خدا باشد و این مطلب را در ذهن خود حک کنیم که همه ما اعضای خانواده او هستیم.

سی.اس.لوئیس در سال ۱۹۲۹، چندی بعد از ایمان آوردن به مسیح، به دوست خود چنین نوشت: «بعد از اینکه در رابطه با تقسیمات و چند دستگی‌ها گفتنی‌ها تماماً گفته شد، تازه آن موقع می‌بینیم که به فیض خدا، چه زمینه مشترکی برای همه ما باقی مانده است.»

از آنجا که این زمینه مشترک تا به این حد وسیع است، پیشنهاد می‌کنم که از روح خدا بطلبیم که در رابطه با همدیگر به همه ما «تحمل بیش از حد» عطا کند که شامل شادی عظیم در حضور او هم هست. تا بدین ترتیب احساس نکنیم که دیگران باید به همان شکل که ما زندگی می‌کنیم و هستیم، زندگی کنند و باشند.

در زندگی مسیحی من زمانهایی بود که اگر کسی آنچه را که پیشنهاد کردم، به خود من پیشنهاد می‌کرد، او را فردی بدعت‌گذار و از نظر الهیاتی بی‌بنیه فرض می‌کردم. ولی الآن دیگر چنین احساسی ندارم. به این درک رسیده‌ام که خدا نه تنها از خیل عظیمی از افراد استفاده می‌کند، بلکه از کسانی هم استفاده می‌کند که من از آنها اصلاً خوشم نمی‌آید. و در مقابل تعجب همه آنها که از من خوششان نمی‌آید، باید بگویم که او از من هم استفاده می‌کند. ما ممکن است که از نظر ذهنی کوچک باشیم، ولی پدر آسمانی ما چنین نیست. او کیف می‌کند از اینکه قوم او از برکات آسمانی به شکلی کاملاً بر خوردار باشند.

آیا از اینکه خدا نیستید، خوشحال نمی‌شوید؟ آیا از این مطلب شاد نیستید که پدر مهربان ما هنوز هم منبع سوخت و هستی ماست، هنوز هم بر تخت نشسته است و هنوز هم بر آن است که برای جلال خود از هر یک از ما استفاده کند؟

باشد که «این زمینه مشترک وسیع» برای ما به جای اینکه میدانی به جهت نبرد باشد و ما را از هم جدا نماید، همچون پایه‌ای جهت تقویت و استواری عمل کند. می‌پرسید سر رسیدن به چنین جایی چیست؟ پری از روح‌القدس ... نه چیزی بیش، نه چیزی کم و نه چیزی دیگر، فقط پری روح‌القدس.

روح حیّ خدا، بر من تر و تازه بریز! در روح مطیع من تو عزت بیاب. در قلب نغمه‌خوان من فقط صدای تو شنیده شود، صورت تو دیده شود. در تشکرات من تو متجلی شو. در آن رفاقتی که با دیگر اعضای خانواده تو دارم، در آن پرستشی که همراه آنها دارم، ای روح‌القدس عزیز، تو جلال بیاب.

شکل بنفشی به پاسخ

۱- به طور خلاصه توضیح دهید که منظور از «پری روح القدس» چیست (یعنی از روح القدس چگونه می‌شوید؟ و نتایج پری روح القدس چیست؟)

۲- در کدام جنبه از زندگی خود نیاز می‌بینید که به روح خدا بیشتر متکی باشید؟ در نظر دارید به این مقصود چگونه عمل کنید؟

بحث موضوع

۱- روح القدس کیست؟ نقش او در انجام زندگی مسیحی ما چیست؟

۲- تفاوت عملی بین «زندگی در روح» و «زندگی در جسم» چیست؟

۳- منظور از پر شدن از روح القدس چیست؟

۴- پر بودن از روح القدس و یا پر نبودن از او چه تغییری به وجود می‌آورد؟

۵- چگونه از روح القدس پر می‌شویم؟

۶- در فرد پر از روح چه مشخصاتی می‌بینیم؟ نتایج پری از روح القدس چیست؟

۷- در افسسیان ۵: ۱۸ چه مورد ویژه‌ای در دستور پولس وجود دارد که «پر شدن از روح القدس» را امر می‌کند و در آن فعل را به صورت جمع استفاده می‌نماید (نه به شکل مفرد، ولی به تمامی کلیسا)؟

گامهایی به جهت اطاعت

۱- بحث این موضوع در فکر و باور اصلی شما چه تغییری به وجود آورده است؟ فکرهای خود را به شکل خلاصه بیان دارید.

۲- این مطلب را چگونه می‌خواهید جامه عمل بپوشانید (کی، چه کسی، چطور، غیره)؟

۳- خود را متعهد کنید: برای خود هدفهایی مشخص دارید و آن را با گروه و یا سرگروه در میان گذارید.

به کمک خدا، من:

موضوع ۶:

صمیمیت با خدا: انضباط در مطالعه کلام او

مرور کلی موضوع

دنیای ما همانند نهری روان به سرعت در جریان است. همه ما به راحتی در مشکلات و انحرافات آن به تله می‌افتیم. در بطن تمامی اینها، کلام خدا است که زندگی ما را محکم و استوار نگه می‌دارد، بطوری که افرادی خدادوست و صادق باشیم. کلام خدا در عین حال به عنوان مهمترین شکل ارتباطی خدا با فرزندان خود عمل می‌کند و مطمئن‌ترین وسیله‌ای است که می‌توان با آن با خدا در رابطه‌ای نزدیک و صمیمی قرار داشت.

در این موضوع، ما:

- اهمیت کلام خدا را در زندگی خود مطالعه خواهیم کرد.
- فنونی را خواهیم دید که مطالعه کلام خدا را برای ما بیشتر پربار خواهد نمود.
- ترتیبات را در زندگی خود طوری قرار خواهیم داد که نسبت به خواندن کلام خدا بیشتر وفاداری داشته باشیم.

مرور کلی موضوع

«این کتاب تورات ازدهان تو دور نشود، بلکه روز و شب در آن تفکر کن تا برحسب هر آنچه در آن مکتوب است متوجه شده، عمل نمایی زیرا همچین راه خود را فیروز خواهی ساخت، و همچین کامیاب خواهی شد.»

یوشع ۱: ۸

کتابمقدس را چگونه توصیف می‌کنید؟ مردم صحت و اقتدار کتابمقدس را به طرق مختلف توصیف می‌کنند. هر کدام از آنها را شما چگونه دسته‌بندی می‌کنید؟ در رشد روحانی ما نقش کتابمقدس چیست؟ به شکل عملی چگونه می‌توانیم مجذوب کلام شویم؟ چگونه می‌توانیم مطالعه کتابمقدس را در زندگی خود به عادت تبدیل کنیم؟ به کتابی کهن چون کتابمقدس چگونه باید نزدیک شد؟

کوچک ولی مقوی

(بیاناتی هستند که شما را در رابطه با مطلب به فکر وا خواهند داشت. این بیانات ممکن است در چارچوب تفکر کتابمقدس بگنجد و یا نگنجد.)

«کتابمقدس کلام الهام شده و مصون از خطای خداست که در تمامی جنبه‌های زندگی ما اقتدار خود را حاکم می‌کند.»

«کتابمقدس توسط افرادی چون من و تو نوشته شده است. برخی از این افراد تجربه‌ای بی‌مانند با خدا داشتند. کتابمقدس، کتاب دینی بزرگی است، ولی توسط خدا دیکته نشده است.»

«کتابمقدس همانند دستورالعمل به جهت زندگی است. برای تعمیر اتومبیل خود از کتاب راهنما استفاده می‌کنم و برای برنامه‌های کامپیوتری از پرونده‌های کمکی آن. به همان نحو، برای زندگی از کتابمقدس استفاده می‌کنم.»

«هر آنچه که روزی بدان نیاز پیدا کنید، در کتابمقدس است. ما احتیاج به مشتی کتابهای دیگر به قلم انسان نداریم که علت چیزها را برایمان توضیح دهند.»

نکته: «کتابمقدس سخن خداست. آن را باور می‌کنم. در این زمینه همینقدر برایم کافی است.»
ضد نکته: «کتابمقدس سخن خداست. همینقدر کفایت می‌کند؛ چه باور بکنی، چه باور نکنی.»

«سعی کردم کتابمقدس را بخوانم، ولی توی کله‌ام فرو نمی‌رود. شاید نباید توقع درک مطالب آن را داشته باشم. چرا که عده‌ای هستند که تمامی زندگی خود را به مطالعه آن صرف کرده‌اند و با آنچه که کتابمقدس می‌گوید، مخالف‌اند.»

نمونه به جهت مطالعه

شیوا

دخترخاله شما شیوا تازگی‌ها دانشکده خود را در رشته زبان و ادبیات شروع کرده است. تابستان گذشته که او را دیدید، بسیار هیجان زده بود و می‌گفت که قرار است ترم بعد دوره‌ای در رابطه با زبان و ادبیات کتابمقدس بردارد. شیوا در خانه‌ای مسیحی بزرگ شده است و پدر و مادر او در زمان کودکی شیوا به مسیح ایمان آورده بودند و خود او هم در همان بچگی مسیح را به قلب خود راه داده بود. شیوا فکر می‌کرد که این دوره او را در درک بهتر کتابمقدس کمک خواهد کرد. با این وجود پروفیسوری که این دوره را درس می‌داد، به محض اینکه دهان خود را باز کرد، شیوا شدیدترین شوک زندگی خود را گرفت.

پروفیسور کتابمقدس را به عنوان یک کتاب دینی بزرگ قبول کرد، ولی پس از آن به گفته خود ادامه داده و خاطرنشان نمود که در آن از نظر تاریخی اشتباهات فاحشی وجود دارند، برخی از آیات باهم ضدّ و نقیض‌اند و از نظر علمی نمی‌توان روی آن حساب کرد. بعد قضیه به مراتب بدتر شد. استاد به برخی از مشکلات اخلاقی اشاره کرد که در برخی از مزامیر از خدایی که انسانها را به قتل می‌رساند، سخن می‌راند. استاد در صحبت‌های خود این مطلب را هم علاوه کرد که بسیاری از داستانها عهد عتیق عاریه گرفته از افسانه‌های ملتهایی کهن چون آکد و سومر هستند. استاد حتی مدعی بود که بخش اعظم ده‌فرمان از قوانین کهن دیگر کپی شده و از جانب خدا نیامده است! داستان نوح و سیل عظیم در روی زمین را مسخره کرد و اصرار بر آن داشت که معجزات عیسی چیزی جز افسانه نبوده‌اند و توسط برخی از تندروان مذهبی خلق شده‌اند. احتیاج به گفتن نیست. شیوا از این سخنان به خود لرزیده است. از خوابگاه دانشجویی به شما زنگ زده، چرا که یقین دارد که فقط شما می‌توانید در چنین وضعیتی او را کمک کنید. آیا می‌توانیم به کتابمقدس اطمینان کنیم و زندگی خود را بر آن بنا نماییم؟

مسعود

مسعود دو سال است که مسیحی شده و اینطور که به نظر می‌آید، به شکلی وفادارانه از عیسی پیروی می‌نماید. از آمدن به کلیسا کیف می‌کند و در گروه کوچک شما نیز شرکت دارد. مسعود در گروه انتظامات کلیسا خدمت می‌کند و اگر وقت کند در برنامه‌های بچه‌ها هم داوطلبانه کمک می‌نماید. رابطه او با همسر و بچه‌هایش بهتر از همیشه است و در طول روز زیاد دعا می‌کند. از این جهت بر این باور است که از لحاظ روحانی رشد می‌نماید.

با اینحال هرگز لای کتابمقدس خود را باز نمی‌کند. مردم را دوست دارد، ولی هیچوقت کتابخوان خوبی نبوده است. در واقع، در زمان بچگی‌هایش کتاب خواندن برایش عذابی بوده. دوره مدرسه

را به خوبی تمام کرد ولی نه با علاقه. واقعاً بر آن است که بداند به زن خود مینو چه جواب دهد. مینو دائم مثل صاعقه بر او نازل می‌شود و از او می‌خواهد که کتابمقدس را بخواند. به خود می‌گوید: «بابا، یه خورده راحتم بذار. برای او راحتی که به خواندن کتابمقدس بیشتر وقت بده، ولی من وقتشو ندارم. علاوه بر آن، مینو در جلسات خواهران هم شرکت می‌کند و با هم کتابمقدس می‌خوانند. نه اینکه ایرادی در خواندن کتابمقدس هست، نه. فقط انگاری واسه من نیست. بعلاوه، من که از شنیدن موعظه در روز یکشنبه به اندازه کافی کتابمقدس می‌شنوم و در ماشین هم که هستم، به برنامه‌های مسیحی گوش می‌دهم.»

مسعود و مینو این مطلب را با شما در سر میز شام مطرح می‌کنند. در جواب به آنها چه خواهید گفت؟

سوال و یا موضوع اصلی مطرح برای ما چیست؟

۲ تیموتائوس ۳: ۱۴ - ۴: ۴

«اما تو در آنچه آموخته و بدان ایمان آورده‌ای پایدار باش، چرا که می‌دانی آنها را از چه کسان فراگرفته‌ای، و چگونه از کودکی کتب مقدس را دانسته‌ای که می‌تواند تو را حکمت آموزد برای نجاتی که از راه ایمان به مسیح عیسی است. تمامی کتب مقدس الهام خداست و برای تعلیم و تأدیب و اصلاح و تربیت در پارسایی سودمند است، تا مرد خدا به کمال برای هر کار نیکو تجهیز گردد.»

در برابر خدا و مسیح عیسی که بر زندگان و مردگان داوری خواهد کرد، و نظر به ظهور او و پادشاهی‌اش، تو را مکلف می‌سازم که کلام را موعظه کنی و به‌گاه و به‌بیگاه آماده این کار باشی و با صبر بسیار و تعلیم دقیق، به اصلاح و توبیخ و تشویق پردازی. زیرا زمانی خواهد آمد که مردم به تعلیم صحیح گوش فرا نخواهند داد، بلکه بنا به میل خویش، معلمان بسیار گرد خود خواهند آورد تا آنچه را که گوشه‌ایشان طالب شنیدن آن است، از آنان بشنوند؛ و از گوش فرادادن به حقیقت رویگردان شده، به سوی افسانه‌ها منحرف خواهند گشت.»

پولس در انتهای خدمت خود به تیموتائوس که جانشین احتمالی اوست، این نامه را می‌نویسد. پولس تیموتائوس را تشویق می‌کند که در بطن مشکلات گوناگونی که قرار بود با آنها روبرو گردد، وفادار باشد. نصیحت او به تیموتائوس این است که علیرغم فشارهایی که جهت سازش از همه جوانب بر اوست، کماکان به کلام خدا وفادار باقی بماند. درست همانطور که کتابمقدس

تیموتائوس را هدایت کرده بود که به مسیح ایمان آورد، این کلام اینک می‌بایست بنیاد و مسیر خدمت او باشد. پولس به تیموتائوس می‌گوید که کلام خدا «نفخه خدا» است و از دهان خود خدا بیرون آمده است و به آنها اقتداری الهی می‌بخشد. از این رو هم برای هرگونه خدمت مفید است. تأکیدی که پولس در این سخن خود به تیموتائوس دارد، غیرقابل تصور است: او تیموتائوس را در حضور خدا و مسیح عیسی و در نور داوری آینده و ملکوت آتی او در روی زمین به این کار می‌گمارد. مأموریت تیموتائوس برای وعظ کلام خدا، مخصوصاً، آن هم در زمانی که بنا به سخن نبی مردم گوش فرا نخواهند داد، به همان اندازه که برای آن روز مصداق داشت، برای امروز هم دارد.

در ۲ تیموتائوس ۳: ۱۵ - ۱۶ پولس کلام خدا را چگونه توصیف می‌کند؟

چرا به نظر شما مأموریت او به تیموتائوس در ۴: ۱ - ۲ تا این حد شدید و قوی است؟

در آیات نهایی پولس طرز برخورد مردم را با کلام خدا چگونه مشخص می‌کند؟ این طرز برخورد به نظر شما خود را امروزه چطور نشان می‌دهد؟ آیا از چنین نشانه‌ای در زندگی شما هم اثری هست؟

آیات زیر را بخوانید. همانطور که هر قسمت را می‌خوانید، از خود بپرسید که اگر در مقابل کلامی که می‌خوانید، عکس‌العمل درست از خود نشان دهید، چه چیزی عاید شما خواهد شد؟ در جاهای خالی جواب خود را بنویسید.

مزمور ۱

متی ۷: ۲۴ - ۲۷

۱ تسالونیکیان ۲: ۱۳

عبرانیان ۴: ۱۲

یعقوب ۱: ۲۲ - ۲۵

دیگر منابع

«چرا کتابمقدس را مطالعه کنیم؟» اثر هاوارد و ویلیام هندریکس
فصل دوم از کتاب «زندگی بر اساس دستورالعمل»

«شادی و ارزش مطالعه بنیادی کتابمقدس» اثر کی آر تور
مقدمه کتاب «کتابمقدس خود را چگونه مطالعه کنید.»

چرا کتابمقدس را مطالعه کنیم؟

از کتاب «زندگی بر اساس دستورالعمل» به قلم هاوارد و ویلیام هندریکس

در فصل پیش به شش دلیل عمومی اشاره کردیم که چرا مردم خود در کلام خدا غوطه نمی‌خورند. بگذارید دلیل هفتم را هم به آن اضافه کنم: برای اینکه کسی به آنها هرگز نگفته که از این امر چه چیزی عایدشان خواهد شد. فواید مطالعه کتابمقدس چیست؟ در کتابمقدس برای من چه چیزی هست؟ اگر وقت خود را بدین شکل سرمایه‌گذاری کنم، چه سودی عاید خواهد شد؟ این امر در زندگی من چه تفاوتی ایجاد خواهد کرد؟

زمانی که وقت خود را روی خواندن کتابمقدس سرمایه‌گذاری می‌کنید، به نظر من سه سود عاید شما می‌گردد، سه سودی که در هیچ جای دیگر نصیب شما نخواهد شد. و صادقانه بگویم، خواندن کلام خدا امری دلخواهی نیست، بلکه ضرورتی است که در زندگی به آن نیاز داریم. بیایید به سه متن از کتابمقدس رجوع کنیم و صحبت خود را در مورد اهمیت خواندن کتابمقدس روی این سه متن قرار دهیم. همانطور که گفتم، خواندن کلام خدا امری دلخواهی نیست، بلکه ضرورتی است که در زندگی به آن نیاز داریم.

مطالعه کتابمقدس برای رشد ضروری است

اولین متن در ۱ پطرس ۲: ۲ یافت می‌شود:

«و همچون نوزادگان، مشتاق شیر خالص روحانی باشید تا به مدد آن در نجات خود نمو کنید.»

۱ پطرس ۲: ۲

جهت بیرون کشیدن حقیقتی که در این متن نهفته است، بگذارید به سه کلمه اشاره کنم. می‌توانید این سه کلمه را در حاشیه کتابمقدس خود درست در کنار این آیه بنویسید. اولین کلمه «طرز برخورد» است. پطرس در اینجا طرز برخورد یک کودک را توصیف می‌کند. درست به همان شکل که کودک به شیشه شیر می‌چسبد، شما هم به همان شیوه باید به کتابمقدس بچسبید. کودک برای ابقای زندگی جسمانی خود لازم است شیر بخورد؛ شما هم برای ابقای زندگی روحانی خود لازم دارید از کتابمقدس تغذیه کنید.

من چهار فرزند داشتم و از همان ابتدا به خوبی یاد گرفتم که کودک در هر سه یا چهار ساعت به شیر احتیاج دارد؛ و به نفعتان هست که به این مطلب بی توجه نباشید. به نفعتان هست که هر چه سریعتر شیشه شیر را آماده کرده و به کودک برسانید. به محض انجام اینکار، آرامی عظیمی برقرار خواهد شد. پطرس از این تمثیل گویا استفاده می کند و اشعار بر آن دارد که طرز برخورد ما نیز باید چنین باشد.

ولی در عین حال در مورد «اشتهای» شما به کلام خدا نیز صحبت می کند. شما باید به آن «اشتیاق» داشته باشید. شما را لازم است که با تمامی وجود شیر روحانی کلام خدا را بکنید. اگر بخواهم صادق باشم، باید بگویم که این، طرز برخورد کسی است که خود را با شیر رشد داده و از مزه آن به خوبی با خبر است. هر چند مدت یکبار فردی پیش آمده و می گوید: «می دانید استاد، من چیز زیادی از کتابمقدس دستگیرم نمی شود.» اما این سخن بیشتر از آنکه در مورد کتابمقدس بگوید، در مورد خود شخص حرف می زند.

مزمور ۱۹: ۱۰ می گوید که کلام خدا از عسل شیرینتر است، ولی اگر بخواهید بر اساس قضاوت برخی از مسیحیان تکیه کنید، آنچه را که داود می گوید، هرگز تجربه نخواهید کرد. ببینید، کتابمقدس کلا سه نوع دانش آموز دارد: نوع اول آنهایی هستند که کتابمقدس برایشان «روغن کرچک» است، بسیار تلخ! ولی برای مورد بخصوصی که مصرف می شود، فایده دارد. گروه بعدی از آن نوع هستند که کتابمقدس برایشان «کرون فلکس» صبحانه است، باعث رشد و قوت آنهاست، ولی حیف که خشک است. انگار که آدم گاه می خورد.

ولی نوع سوم هم هستند که من آنها را دوستداران «توت فرنگی با خامه» می خوانم. هرگز از آن سیر نمی شوند. اینها چگونه این اشتها را در خود پدید آوردند؟ با تغذیه مرتب از کلام خدا. آنها این اشتها را در خود توسعه داده اند، درست همانطور که پطرس می گوید، اشتهای سیری ناپذیر به جهت حقیقت روحانی. شما به کدام نوع از این گروه متعلق هستید؟

برای همه اینها هدفی هست که ما را به کلمه سوم می رساند؛ «هدف». هدف کتابمقدس چیست؟ متن فوق این را برای ما آشکار می کند: «تا به مدد آن رشد کنید.» لطفاً به یاد داشته باشید، هدف کتابمقدس این نیست که شما چیزهایی را بدانید. مطمئناً بدون دانستن نمی توانید رشد کنید. ولی در عین حال می توانید بدانید و رشد نکنید. کتابمقدس برای این نوشته نشد که کنجکاوی شما را ارضا کند. برای این نوشته شد که شما را در تبدیل به شباهت مسیح یاری نماید. نه اینکه شما را گناهکاری با معلومات نماید، بلکه شما را شبیه منجی آسمانی گرداند. نه اینکه مغز شما را با حقایق کتابمقدس پر کند، بلکه زندگی شما را تبدیل نماید.

زمانی که بچه‌های ما هنوز کوچک بودند، پشت در کمد یک نمودار رشد چسبانده بودیم. همانطور که رشد می‌کردند، دائم به ما التماس می‌نمودند که آنها را پهلوی آن نمودار بایستایم و ببینند که چقدر رشد کرده‌اند. مهم نبود که رشدشان چقدر میلیمتری است. از اینکه رشدشان را می‌دیدند، از هیجان بالا و پایین می‌پریدند. روزی وقتی دخترم را اندازه کردم، از من همان سوآلی را کرد که هیچوقت طالب آن نیستیم، مخصوصاً از جانب فرزندانمان؛ «بابا، چرا بزرگها دیگه رشد نمی‌کنند؟» چطور می‌توانستم به او توضیح دهم که ما بزرگسالان از رشد باز نمی‌ایستیم، بلکه در مسیری متفاوت رشد می‌کنیم. نمی‌دانم به او چه جوابی دادم، ولی تا به امروز خداوند هنوز از من می‌پرسد: «هندریکس، آیا به سوی پیری رشد می‌کنی، یا به سوی بالا؟»

در مورد شما چطور؟ چند سال است که مسیحی هستید؟ نه ماه؟ هفت یا هشت سال؟ سی و نه سال؟ مطلب اصلی این است که چقدر رشد کرده‌اید؟ در کنار نمودار رشد خدا بایستید، و رشد خود را اندازه بگیرید. این آن چیزی است که آیه بالا تعلیم می‌دهد. بنابراین اولین دلیل برای مطالعه کتابمقدس این است که مطالعه کتابمقدس وسیله رشد روحانی ماست. جدا از کلام خدا رشد روحانی به هیچوجه میسر نیست. کلام خدا اولین ابزار خدا در رشد و توسعه فردی شماست.

مطالعه کتابمقدس جهت بلوغ روحانی ضروری است

دومین متنی که باید به آن نگاه کنیم، عبرانیان ۵: ۱۱ - ۱۴ است:

«در این خصوص، مطالب بسیار برای گفتن داریم، اما شرح آنها دشوار است، چرا که گوشهای شما سنگین شده است. برآستی که پس از گذشت این همه وقت، خود می‌بایست معلم باشید. و با این حال نیاز دارید کسی اصول ابتدایی کلام خدا را بار دیگر از اوّل به شما بیاموزد. شما محتاج شیرید، نه غذای سنگین! هرکه شیرخوار است، با تعالیم پارسایی چندان آشنا نیست، زیرا هنوز کودک است. اما غذای سنگین از آن بالغان است که با تمرین مداوم، خود را تربیت کرده‌اند که خوب را از بد تشخیص دهند.»

در رابطه با مطالعه کلام خدا، این متن تعلیمی است. نویسنده می‌گوید که حرف زیادی برای گفتن دارد ولی «شرح آنها دشوار است.» چرا؟ آیا دشواری در رابطه با مکاشفه کلام است؟ نه، مشکل در

دریافت کننده کلام است. از نظر یادگیری دریافت کننده معلول است: «گوشه‌های شما سنگین شده است.» یعنی «دیر یاد می‌گیرید.»

کلمه کلیدی در این متن «زمان» است. در کتابمقدس خود زیر آن خط بکشید. نویسنده می‌گوید که پس از گذشت این همه وقت شما باید الآن در صندلی دانشگاه می‌نشستید، ولی حیف که باید باز به مهد کودک برگردید و الفبا را از سر نو یاد بگیرید. پس از گذشت این همه سال، شما می‌بایست حقیقت را با دیگران در میان گذارید، ولی حیف که فردی دیگر باید حقیقت را با شما در میان گذارد.

در واقع، نویسنده می‌گوید، شما احتیاج به شیر دارید نه غذای سفت. غذای سفت برای افراد بالغ است. بالغین کیستند؟ آیا آنهایی هستند که به دانشکده علم الهی می‌روند؟ اینگونه افراد که دیگر باید استاد باشند؟ چه کسی به اندازه آنها آیات بلد خواهد بود؟

نه. نویسنده می‌گوید که اگر در تشخیص خوب و بد از یکدیگر خود را با استفاده دائمی کلام خدا تمرین داده‌اید، بالغ هستید. نشانه بلوغ روحانی در قدرت درک زیاد شما نیست، بلکه در این است که از این درک چقدر استفاده می‌کنید. در حیطه روحانی، نقطه مقابل جهالت، دانش و معرفت نیست، اطاعت است.

بدین ترتیب این دومین دلیل در مطالعه کتابمقدس است. کتابمقدس ابزار الهی در رشد و بلوغ روحانی است. طریق دیگری نیست.

مطالعه کتابمقدس برای ثمربخشی روحانی ضروری است

در این رابطه دلیل سوم هم وجود دارد؛ ۲ تیموتائوس ۳: ۱۶ - ۱۷.

«تمامی کتب مقدس الهام خداست و برای تعلیم و تأدیب و اصلاح و تربیت در پارسایی سودمند است، تا مرد خدا به کمال برای هر کار نیکو تجهیز گردد.»

۲ تیمو ۳: ۱۶ - ۱۷

«تمامی کتب» شامل ۲ تواریخ هم هست. روزی در جمعی این را گفتم، فردی از میان جمع گفت: «من حتی نمی‌دانستم که اولی‌اش هست، چه برسد به دومی.»

در مورد تنبیه چطور؟ اگر توانستید پیدایش کنید؟ آیا شده است یکبار قرائت روزانه شخصی خود را از این کتاب انتخاب کنید؟ زمانی که مسیح در بیابان مورد وسوسه قرار گرفت، شیطان را سه بار

با این جمله شکست داد: «نوشته شده است» و هر سه نقل قول از کتاب تشبیه بود. اغلب به این فکر می‌کنم که اگر زندگی روحانی من بر آن چیزهایی متکی می‌شد که من از کتاب تشبیه می‌دانم، چه چیزی از آب در می‌آمدم؟

پولس می‌گوید که تمامی کلام خدا سودمند است. ولی سودمند برای چه؟ او به چهار چیز اشاره می‌کند. اول، برای دکتترین و یا تعلیم. یعنی، کلام خدا تفکر شما را چارچوب خواهد داد. این امر حیاتی است، زیرا اگر به درستی فکر نمی‌کنید، به درستی هم زندگی نمی‌کنید. باورهای شما نحوه رفتار شما را تعیین خواهند کرد.

و نیز می‌گوید که کتابمقدس برای تأدیب هم سودمند است. یعنی به شما خواهد گفت که کجا هستید؛ خارج از محدوده. به شما می‌گوید که گناه چیست. به شما می‌گوید که خدا از زندگی شما چه می‌خواهد. برای زندگی شما معیار فراهم می‌کند.

سوم، برای اصلاح سودمند است. آیا شما هم کم‌دی دارید که تمامی آن چیزهایی را که دل‌دوراندختنشان را ندارید، در آنجا بگذارید؟ همه را در آن کم‌دی می‌چنانید و بعد فراموششان می‌کنید. و روزی در کم‌دی را باز می‌کنید و یکهوایی همه فرو می‌ریزند. به خود می‌گویید: «عجب شبی! بهتر است اینها را جمع و جور کنم.» کتابمقدس هم شبیه آن است. درها را در زندگی شما می‌گشاید و به شما کمک می‌کند که آن را جمع و جور کرده و از گناه پاک کنید و به همان صورت که خدا می‌خواهد، تبدیل گردید.

چهارمین سودمندی کتابمقدس در این است که جهت تربیت در داشتن زندگی صالح سودمند است. بعد از آنکه کلام خدا شما را از آن منفی‌ها تمیز می‌کند، به شما دستورالعمل‌هایی مثبت می‌دهد که در زندگی از آنها پیروی کنید.

هدف کلی از همه اینها چیست؟ در این است که شما برای انجام هر عمل نیکو مجهز شوید. آیا شده است بگویید: «کاشکی زندگی من برای عیسی مسیح بیشتر ثمربخش می‌بود؟» اگر واقعاً چنین است، برای آماده کردن خود چه کرده‌اید؟ مطالعه کتابمقدس اولین وسیله‌ای است که شما را به خادم مؤثر عیسی مسیح تبدیل می‌کند.

روزی از گروهی از بازرگانان پرسیدم: «اگر شما در رابطه با تجارتي که دارید، همانقدر می‌دانستید که در طول این سالیان که مسیحی هستید، در مورد مسیحیت می‌دانید، چه می‌شد؟» شنیدم یکی از آنها زیر لب گفت: «گونی بارم می‌کردند.»

درست می‌گفت. علت اینکه خدا نمی‌تواند بیشتر از این از شما استفاده کند، برای این است که آماده نیستید. شاید که در جلسات کلیسا به مدت پنج، ده، و یا بیست سال است که شرکت می‌کنید، ولی به هیچوجه لای کتابمقدس را به این مقصود باز نکرده باشید که خود را به عنوان

وسیله‌ای پرثمر جهت استفاده خدا آماده سازید. شما تحت اقتدار خدا بوده‌اید ولی برای شخص خودتان در آن غوطه نخورده‌اید.

حال توپ زیر پای شماست. خدا می‌خواهد که در این قرن بیست و یکم صحبت کند. او پیام خود را به صورت یک کتاب نوشت. و از شما می‌خواهد که بیایید و این کتاب را به سه دلیل بخوانید: این کلام برای رشد شما ضروری است. این کلام برای بلوغ روحانی شما ضروری است. این کلام برای تجهیز شما ضروری است تا شما را تعلیم دهد، به طوری که شما ابزاری در دسترس، تمیز و تیز در دست او باشید تا اهداف خود را جامه عمل بپوشاند.

لذا سوآلی که اکنون با آن روبرو هستید، این است: «تا کی می‌توانید بدون مطالعه کلام ادامه دهید؟»

آیا می‌توانیم به کتابمقدس اعتماد کنیم؟

نویسنده معروف «آین رند» بعد از سخنرانی خود در دانشگاه «ییل» با سوآل خبرنگاران روبرو شد. یکی از آنها پرسید: «به سر دنیای مدرن امروز چه آمده؟»

«آین» بی آنکه معطل کند در جواب به آن خبرنگار گفت: «دنیا تا به حال بدینقدر مستأصل به دنبال یافتن جواب برای سوآلات حیاتی خود نبوده. و در هیچ زمانی به اندازه امروز هم به این نتیجه نرسیده که هیچ جواب ممکن برای آن سوآلات نیست. اگر بخواهیم آیه کتابمقدس را به شکل مدرن ترجمه کنیم، منش جدید بشر این است که «پدر، ما را ببخش، زیرا که نمی‌دانیم چه می‌کنیم؛ و خواهش می‌کنیم به ما نگو!» شنیدن این سخن از دهان فردی که تفکرات ناستیکی دارد، قابل تعمق است. بسیاری از ما از خداوند سخنی می‌خواهیم، ولی کلام او را نمی‌خواهیم. اینقدر می‌دانیم که کتابمقدسی را مالک باشیم، ولی نه آنقدر که کتابمقدس ما را مالک گردد. از کتابمقدس دائم حرف می‌زنیم ولی زندگی خود را به آنچه که می‌گویید، متعهد نمی‌کنیم. در دنیایی که تنها حقیقت مطلق این است که هیچ چیزی مطلق نیست، جای اندکی برای هرگونه کلام مقتدر خدا آنطور که در کتابمقدس مکاشفه شده است، باقی می‌ماند. سوآل این است: «آیا می‌توانیم به کتابمقدس اعتماد کنیم؟ آیا کتابمقدس اعتبار دارد؟ قابل اطمینان هست؟ آیا در زندگی فعلی شما می‌تواند نقش تعیین کننده داشته باشد؟ ببینیم کتابمقدس در مورد خود چه می‌گوید:

کتابمقدس کتابی است یکپارچه

اگر موضوع پیچیده و بحث انگیزی را عمیقاً مطالعه کرده باشید، بخوبی می‌دانید که پیدا کردن دو یا سه نظری که با هم روی یکی و یا همه مطالب موافق باشند، چقدر استیصال آور است. چنین چیزی عملاً اتفاق نمی‌افتد.

در مورد کتابمقدس این مطلب صدق نمی‌کند. کتابمقدس در این مورد بی‌همتاست و تمامی اجزای آن واحدی یکپارچه را تشکیل می‌دهند. ببینید، کتابمقدس فقط یک کتاب نیست. شصت و شش کتاب است که با هم در یکجا جمع شده‌اند. این شصت و شش کتاب در طول هزار و ششصد سال توسط بیش از چهل نفر که از زمینه‌های مختلف بودند، نوشته شده است.

با اینحال کتابمقدس، واحدی است یکپارچه، که موضوع اصلی آن خدا و رابطه او با بشر است. هر یک از آیات، پاراگرافها، فصول و کتابها با هم دست به دست هم داده‌اند تا حقیقت خدا را آشکار سازند. برای همین هم جهت درک درست کتابها و بخشهای آن لازم است مطالب را با توجه به موضوع کلی آن مطالعه کرد.

کتابمقدس مکاشفه خداست

کتابمقدس خود را به عنوان کلام مکاشفه شده خدا ظاهر می‌کند. کلمه‌ای که کتابمقدس جهت «مکاشفه» به کار می‌گیرد، در واقع «پرده برداشتن» است، درست مثل اینکه پرده را کنار زنیم تا آنچه که در پشت آن است، در مقابل دید ظاهر گردد. در کتابمقدس خدا چیزهایی را آشکار کرده است، که اگر نمی‌کرد، این چیزها هیچوقت برای بشر آشکار نمی‌شد. خدا چیزهایی را آشکار کرده است حقیقت مطلق است؛ نه فرضیات. این حقیقت است که هیچوقت عوض نمی‌شود، سازش نمی‌پذیرد و یا با دیگر قسمت‌های مکاشفه شده متفاوت نمی‌نماید.

کتابمقدس توسط خدا الهام شده است

«بی.بی. وارفیلد» استاد معروف خداشناسی چنین گفته است: «کتابمقدس به چنان طریقی کلام خداست که وقتی که کتابمقدس سخن می‌گوید، انگار خدا سخن می‌گوید.» این سخن تعریف خوبی از الهام است. دلیل اینکه کتابمقدس را کلام خدا می‌خوانیم، زیرا هر آنچه که در آن آمده است، همانهایی است که خدا می‌خواست با ما در میان گذارد.

البته برخی با این مطلب مشکل دارند، زیرا این کلام توسط نویسندگان بشری به قلم کشیده شده است. اگر این کلام الهام شده است، الهام آن فقط به همان شکل بوده است که هنرمندان بزرگ جهت خلق آثار هنری بزرگشان «الهام» می‌یابند.

ولی زمانی که کتابمقدس از الهام صحبت می‌کند، چنین معنایی را در ذهن ندارد. ۲ تیموتائوس ۳: ۱۶ - ۱۷ را بخاطر دارید؟ «همه کتب الهام خداست.» کلمه‌ای که الهام ترجمه شده است از نظر لغوی به این معنی است که گویی خدا آنها را فوت کرده است و یا نفس خداست. این واژه این ایده را در خود دارد که خدا این کلام را به بیرون نفس داده است. و از آنجا که کلمه نفس کشیدن را می‌توان «روح» هم ترجمه کرد، به راحتی می‌توانیم روح‌القدس را ببینیم که چطور امر نگاشته شدن کتابمقدس را نظارت کرده است.

پس نویسندگان انسانی در این مورد چه نقشی بازی کردند؟ خدا به شکل مافوق‌طبیعه از آنها استفاده کرد که کلمات را طوری به قلم کشند که به کاملیت، صداقت، و یا پاکی کلام تمام شده خدش‌های وارد نیاید. در اینجا ما با دو مؤلف روبرو هستیم. درست چنانکه چارلز رابری می‌گوید: «خدا نویسندگان انسانی را نظارت کرد تا با بکار گرفتن شخصیت‌های انسانی خود مکاشفه او را به بشر بی‌هیچ اشتباهی در زبان اصلی آنها بنویسند و تنظیم کنند.»

پطرس جهت تصویر این مطلب لغت زیبایی را بکار برد، زمانی که گفت: «بلکه آدمیان تحت نفوذ روح‌القدس از جانب خدا سخن گفتند.» (۲ پطرس ۱: ۲۱) واژه‌ای که به فارسی «تحت نفوذ روح‌القدس» ترجمه شده است، همان کلمه‌ای است که برای کشتی‌ای که تحت قدرت وزش باد کشانیده می‌شود. استفاده می‌گردد. نویسندگان کتابمقدس در نوشته‌های خود به جایی کشیده می‌شدند که خدا می‌خواست و چیزی را تولید می‌کردند که خدا از آنها می‌خواست. بدون شک شخصیت، شیوه نگارش، دیدگاه و تمایزات آنها در کلماتشان منعکس می‌گردید. ولی روایت آنچه که این افراد می‌نوشتند از انسان نیست، بلکه کلام خداست.

آیا از پروژه‌ای به نام عیسی چیزی شنیده‌اید؟ برخی از محققین معلوم‌الحال در مورد اعتبار سخنان عیسی در چهار انجیل تردید دارند. برای همین هم هر سال جمع می‌شوند تا روی این متن‌ها با هم صحبت کنند. برای هر یک از سخنان عیسی بین خود رأی می‌گیرند که آیا مسیح این سخنان را عملاً گفته یا اینکه نویسندگان چهار انجیل آن را در دهان او گذاشته‌اند.

این رأی‌گیری می‌تواند به چهار طریق پیش رود. گروه فوق‌ممکن است به اتفاق آرا تصمیم بگیرد که آنچه که در آن متن بخصوص نوشته شده، عملاً از دهان عیسی بیرون آمده. و روی آن علامت قرمز می‌گذارند. اگر این گروه روی متنی علامت سیاه بگذارند، به این معنی است که به اتفاق آرا تصمیم گرفته‌اند که آن متن به هیچوجه از دهان عیسی بیرون نیامده است و نویسندگان اناجیل آن را در دهان او گذارده‌اند. اگر متنی رنگ صورتی به خود داشته باشد، به این معنی است که شاید عیسی آن سخنان را گفته، گرچه هنوز مورد سؤال است. رنگ خاکستری به این معنی است که عیسی احتمالاً این سخنان را بر زبان نرانده است، گرچه این امکان هم هست که گفته باشد.

هدف این عمل چیست؟ سخنگوی این گروه می‌گوید که هدف آنها از روشن کردن خلق نسبت به متون معتبر و غیر معتبر اناجیل است تا بدین ترتیب ایمان آنها را تقویت کنند. نمی‌دانم به نظر شما چگونه می‌رسد، ولی این پروژه به نظر من اگر خطرناک نباشد، مسخره که هست. چطور ممکن است که کمیته‌ای از مشکوکین دو هزار سال بعد از آن حقایق چنین احساس کنند که صلاحیت داوری روی اعتبار کلام خدا را دارند؟ حدس می‌زنم الهام برای آنها موضوع به اتفاق آرا است. ولی من الهام روح القدس را ترجیح می‌دهم. متن کتابمقدس الهام و ادراک انسان نیست بلکه محصول مافوق طبیعه خود کلام خداست.

کتابمقدس مصون از خطاست

کتابمقدس برای اینکه معتبر باشد، باید درست باشد، یعنی بدون هرگونه اشتباه. چنانکه یکی هم در این باره گفته است: «یا کتابمقدس به کلی عاری از هرگونه خطاست و یا به کلی عاری از خطا نیست.» در این باره حد وسط وجود ندارد. «کتابمقدسی که قسمتی از آن عاری از خطاست، کتابمقدسی است که در واقع خطا در آن وجود دارد.

«مصون از خطا» یعنی بدون هرگونه اشتباه. یعنی اینکه در آن نسخه اصلی هیچگونه اشتباه و خطایی وجود ندارد؛ در هیچ جای آن. این مفهوم برای هضم نسل ما بسیار سنگین است. ما تمایل به این داریم که در هر چیز نسبی‌گرا باشیم، کسی که برای او هیچ حقیقتی نمی‌تواند به شکل مطلق باشد. بعلاوه، فرهنگ ما، ما را چنان بار آورده که گمان کنیم علم امروز از کتابمقدس فرسنگها جلو افتاده.

واقعیت آن است که کتابمقدس در مقابل آزمایشات علم کماکان محکم و استوار ایستاده است. به راستی که بسیاری از عالمین و دانشمندان امروز بر آن هستند که در نور اکتشافات تازه، کتابمقدس را باز مورد بررسی قرار دهند.

باور این مطلب که کتابمقدس مصون از خطاست، به این معنی نیست که ما تمامی عبارات آن را به شکل خشک لغوی به مغز خود فرو می‌کنیم. همانطور که خود نیز دیده‌ایم، کتابمقدس در بسیاری از جاها به شکل مجازی سخن می‌گوید. بعلاوه، قبول می‌کنیم که در طول زمان در انتقال و نسخه برداری امکان اشتباه وجود دارد.

با این وجود کتابمقدس بر مصون از خطا بودن خود اشعار دارد. شاهد پر قدرت این امر خود خداوند عیسی مسیح است. در متی ۴: ۱ - ۱۱ تأکید بر آن دارد که کلام خدا کلمه به کلمه قابل اعتماد است. در متی ۵: ۱۷ و ۱۸ قابل اعتماد بودن کلام خدا را حتی به حروف آن هم شامل می‌گرداند.

در سراسر اناجیل، عیسی به قسمتهایی از کلام خدا که امروزه از سوی بعضیها زیر سؤال است، مستقیماً اشاره کرد و هیچ اشاره‌ای نیست که در مورد صحت، اعتبار، و درستی آنها شک کنیم. (فقط در خود متی می‌توان به ۸: ۴، ۱۰: ۱۵، ۱۲: ۱۷ و ۴۰، ۱۹: ۳-۵، و ۲۴: ۳۸-۳۹ مراجعه کرد.)

مصون از خطا بودن یعنی اینکه ما کتابمقدسی کاملاً مصون از خطا داریم، کاملاً معتبر و بدون هیچ اشتباه در نسخه اصلی. همانطور که آن را مطالعه می‌کنیم، می‌توانیم انتظار داشته باشیم که به سوالات اساسی خود جواب بیاوریم.

شادی و ارزش مطالعه عمیق کتابمقدس

از کتاب «کتابمقدس خود را مطالعه کنید» به قلم کی آرتور

کتابمقدس به این جهت نوشته شد تا هر کسی که طالب شناخت خدا باشد و بخواهد که زندگی خود را مطابق خواست او بسر برد، بتواند آن را بخواند و بفهمد.

خدا می‌خواهد که ما را با خود در یک رابطه صمیمی قرار دهد. می‌خواهد برای ما پدر باشد. با اینحال خدا برای داشتن چنین رابطه‌ای باید با ما صحبت کند. در عین حال می‌خواهد که ما از برکات اطاعت از کلام او بهره‌مند شویم و نتایج عدم اطاعت از او را در زندگی خود بدانیم. او می‌خواهد که ما را از حقیقت زندگی آگاه کند و آنچه را که در آینده قرار است روی دهد، بر ما آشکار سازد.

کتابمقدس هر آنچه را که در مورد زندگی باید بدانیم، به ما می‌گوید. و برای همین هم هست که دوست عزیز من، شما احتیاج دارید که خودتان کتابمقدس را مطالعه کنید.

برای مطالعه کتابمقدس طرق زیادی وجود دارند و کتابهای مفیدی هم هست که شما را در خواندن برخی از کتابهای آن کمک کند. ولی مهمترین چیزی که احتیاج دارید، این است که برای درک مطالب کتابمقدس خودتان باید آن را به طریقی مطالعه کنید که شما را در کشف آنچه که می‌گوید، کمک کند. تا بدین ترتیب بفهمید که مقصود از آن چیست و چگونه می‌توانید آن را در زندگی خود بکار گیرید. و بهترین شیوه این کار این است که آن را به شکل قیاسی مطالعه کنید. این نوع مطالعه به شما نمی‌گوید که انجیل چه معنی دارد و یا چه چیزهایی را باید باور کنید. بلکه در مطالعه کتابمقدس شیوه‌ای به شما می‌آموزد که می‌توانید آن را در زمان خواندن هر قسمت از کتابمقدس در هر زمان که بخواهید، بکار گیرید.

تنها چیزی که این نوع یادگیری طلب می‌کند، تمایل شماست در اینکه سرعت را قدری بکاهید و واقعاً به آنچه که کتابمقدس می‌گوید، دقت کنید. این امر ممکن است به نظر زیاد هم سخت نیاید، ولی با توجه به وقتی که داریم، شاید مشکلترین قسمت کل این فرایند است. و اگر بخواهم با شما دوست عزیز روراست باشم، مگر خود شما هم برخی اوقات به این نتیجه نرسیده‌اید که مشغولیات ما، حتی مشغولیاتی که جهت خدمت به خدا داریم، اغلب ما را مانع می‌شوند که نتوانیم همان کسی که خدا می‌خواهد باشیم؟

جهت یافتن اطلاعات در مورد کتابمقدس، مطالعه قیاسی کتابمقدس از خود کتابمقدس به عنوان منبع اصلی استفاده می‌کند. در مطالعه قیاسی کتابمقدس خود شما شخصاً کتابمقدس را برای خود کشف می‌کنید و کاری به یافته‌هایی که دیگر محققین در مطالعه کلام خدا رسیده‌اند، ندارید. گرچه

زحمت آنها با ارزش است، ولی تجربه بارها نشان داده است که مردم زمانی که خود در چرخه کشف کلام دخیل هستند، هم بهتر یاد می‌گیرند و هم بهتر به یاد می‌سپارند. در این مطالعه به کتابهای تفسیر، دیگر کتابها، نوارها، و دیگر منابع اطلاعاتی زمانی رجوع می‌شود که شما خود مطالعه کلام خدا را به پایان رسانیده و برای خود نتیجه‌گیری کرده‌اید. بدین شکل اینگونه وسایل کمکی در درک بیشتر کلام شما را به مراتب بهتر کمک خواهند کرد. نمی‌دانم در مدرسه درس زیست شناسی داشته‌اید یا نه. مسلماً در حین این درس قورباغه را مورد مطالعه قرار داده‌اید و مقداری از آن احتمالاً از طریق مشاهده بوده است. برای مطالعه قورباغه شما اول به کنار رودخانه‌ای که قورباغه‌ها در آن زندگی می‌کنند، می‌روید. تخم‌گذاری‌های آنها را می‌بینید و اینکه چطور از تخم بیرون می‌آیند. بعد از مشاهده قورباغه‌های نوزاد و اینکه در مقابل این حیات جدید از خود چه عکس‌العملی نشان می‌دهند، یکی از آنها را می‌گیرید و دقیقتر مورد مطالعه قرار می‌دهید. در نهایت آن را به آزمایشگاه برده، کالبد شکافی می‌کنید تا ببینید که در داخل او چه خبر است. پس از آن نتایج دیگر زیست‌شناسان را در مورد قورباغه مطالعه می‌کنید تا دست‌آوردهای خود را با مال آنها مقایسه کنید.

مطالعه قیاسی کتابمقدس همان چرخه را دارد: شما اول با خود کتابمقدس شروع می‌کنید، آن را در محیط خود مورد مشاهده قرار می‌دهید، و سپس آن را به گوشه‌ای می‌برید تا خود به شخصه آن را بفهمید. سپس، بعد از کشف تمامی آنچه که به نیروی خود می‌توانستید بدست آورید، مشاهدات خود را با آنچه که دیگر مردان و زنان خدادوست در طول اعصار نوشته‌اند، مقایسه می‌کنید. البته که نشستن و خواندن یک کتاب در مورد قورباغه‌ها به مراتب راحتتر است و آدم را به آن همه دردسر نمی‌اندازد. ولی آنچه که بدین ترتیب دستگیرتان می‌شود، به قول خودمان «دست دوم» است. می‌توانید از آنچه که دیگران در رابطه با قورباغه گفته‌اند، اطلاع حاصل کنید و برایتان ممکن است جالب باشد و امید داشته باشید که حقیقت هم داشته باشند. ولی با این شیوه خود شخصاً به هیچوجه با قورباغه سروکار نداشته‌اید.

مطالعه قیاسی کتابمقدس شما را به شکل شخصی با کلام خدا و در نتیجه با خدای این کلام مرتبط می‌کند، بطوری که باورهای شما بر اساس درک و الهام معتبر خود کلام است؛ حقیقتی که اگر با آن زندگی کنید، شما را عوض می‌کند.

اگر به شکل قیاسی مطالعه کنید، فواید این مطالعه بیش از تصور شما خواهد بود و آنچه را که از کلام خدا درک خواهید کرد، به مراتب بالاتر از آن چیزی خواهد بود که امید داشتید. در نتیجه مطالعه قیاسی کتابمقدس که در اینجا به شما پیشنهاد می‌شود، شما:

تجهیز خواهید شد که کلام خدا را برای خود مطالعه کنید

از هر گونه اتکا و وابستگی به تفسیر دیگران بی‌نیاز خواهید شد.
دانش خود را در رابطه با خدا و طرق او افزایش خواهید داد.
در ایمان شخصی خود به شکل بخصوصی تقویت خواهید شد.
در زندگی روزانه خود اقتدار کلام مصون از خطای خدا را خواهید پذیرفت.
و به شکل فزاینده‌ای آگاه خواهید بود که در مسیح بودن یعنی چه.

با اصول بنیادین شروع کنیم

مطالعه قیاسی کتابمقدس سه قسمت مجزا دارد که به هر کدام از آنها به شکل مجزا نگاه خواهیم کرد، ولی این سه قسمت در عمل دائم در هم تداخل می‌کنند. این سه قسمت عبارتند از: مشاهده، تفسیر، و کاربرد.

مشاهده - کشف آنچه که می‌گوید

مشاهده به این سؤال پاسخ می‌گوید: متن چه می‌گوید؟ برای اینکه بتوانید کلام خدا را به صحت تفسیر کرده و آن را به کار بندید، لازم است که پایه را درست بگذارید. آیا شده است، کتابی از کتابمقدس و یا فصل و بخشی از آن را خوانده باشید، و بعد از پنج دقیقه یادتان نباشد که چه خوانده‌اید؟ بسیاری از مواقع ما کلام خدا را با چشمان خود می‌خوانیم، نه با فکر و ذهن خود. برای این مطلب چند دلیل وجود دارند:

- فکر می‌کنیم که کلام خدا بدون اینکه از طرف ما تلاشی صورت پذیرد، در ما کاری سحرآمیز انجام خواهد داد. یا
- واقعاً باور نمی‌کنیم که قادر به درک آنچه که خوانده‌ایم، هستیم. یا
- منتظر هستیم که شبان‌کلیسا در رابطه با آن متن تعلیم دهد و بدان شکل آگاه خواهیم بود که چه چیزی را باور کنیم.

با این وجود ما اغلب آنچه را که خوانده‌ایم از این جهت فراموش می‌کنیم، زیرا که نمی‌دانیم در متن دنبال چه بگردیم. بنابراین، در قسمت اول این کتاب همین مطلب به شما تعلیم داده می‌شود؛ زمانی که کتابمقدس خود را می‌خوانید، در آن دنبال چه بگردید.
از آنجا که مشاهده، کشف آن چیزی است که متن می‌گوید، اینکار مستلزم زمان و تمرین می‌باشد. کشف خواهید کرد که هر چقدر بیشتر بخوانید و با کتابمقدس بیشتر آشنا باشید، حقایق آن بیشتر

بر شما آشکار خواهد شد. از عمق و عظمت غنای روحانی آن، حتی در کوچکترین بخش آن متحیر خواهید شد. و اینکه شما خود به تنهایی به آن دست یافته‌اید! خواهید دانست که می‌دانید.

تفسیر - کشف معنی و مقصود

تفسیر به این سؤال پاسخ می‌گوید: منظور و مقصود متن چیست؟ و البته که پایه و بنیاد به جهت تفسیر صحیح همان مشاهده دقیق است. تفسیر، روند کشف آن چیزی است که متن مقصود دارد. زمانی که متن را به دقت مورد مشاهده قرار می‌دهید، معنی و مقصود آن آشکار می‌شود. لیکن اگر بدون برقراری پایه‌های مشاهده دقیق، بخواهید عجولانه دست به تفسیر بزنید، فهم شما از متن تحت تأثیر پیشفرض‌هایتان قرار خواهند گرفت؛ اینکه شما چه فکر می‌کنید، شما چه احساس می‌کنید، و یا دیگران چه می‌گویند، تا اینکه کلام خدا چه می‌گوید.

تفسیر ضرورتاً گامی جدا از مشاهده نیست. زیرا که اغلب، همان لحظه که به دقت به مشاهده متن همت می‌گمارید، معنی آن برایتان واضح و آشکار می‌گردد. بدین ترتیب تفسیر از مشاهده ناشی می‌شود.

با اینحال تفسیر می‌تواند اعمال و گامهای جداگانه‌ای را شامل گردد که به مراتب خارج از حیطه مشاهده است. یکی از این تمرینات این است که به دنبال آن مطلب در جاهای دیگر کتابمقدس هم بگردیم. قبل از هر چیز، باید اجازه دهیم که خود کتابمقدس، خود را تفسیر کند. می‌توانید از منابع دیگر نیز کمک بگیرید، منابعی چون کتابهای تفاسیر، قاموس کتابمقدس و یا دیگر کتابهای کمکی که شما را در درک زمینه تاریخی و فرهنگی متن کمک کنند.

در اینجا اصول تفسیر کلام خدا را به شما عرضه می‌کنیم و بدین ترتیب یاد می‌گیرید که در متنهای مختلف کتابمقدس، متنهایی چون مثلها و کنایات و اصطلاحات چگونه عمل کنید. به شما مطالعه روی کلمه را هم یاد خواهیم داد. هم هیجان‌آور خواهد بود و هم روشنگر.

کاربرد - کشف اینکه چگونه کاربرد دارد

کاربرد به این سؤال جواب می‌دهد: معنی این متن به زندگی من چگونه مربوط می‌شود؟ معمولاً اولین چیزی که در موقع خواندن کتابمقدس می‌خواهیم بدانیم، ولی کاربرد صحیح با باور شروع می‌گردد که خود به بودن و عمل کردن منتهی می‌گردد. زمانی که از آنچه که متن می‌گوید، با خبر هستید، نه فقط این مسئولیت را دارید که آن را در زندگی خود به عمل کشید، بلکه اگر نکنید، مورد بازخواست خواهید بود! بنابراین هدف مطالعه شخصی کتابمقدس در نهایت این است که زندگی ما را تبدیل کند و رابطه‌ای عمیق و مانا با عیسی مسیح بوجود آورد.

کاربرد کلام، قدم سوم در روند مطالعه قیاسی کتابمقدس نیست. این امر زمانی جامه عمل می‌پوشد که شما با حقیقت روبرو می‌شوید و تصمیم می‌گیرید که از آن اطاعت کنید. پایه برای کاربرد در ۲ تیموتائوس ۳: ۱۶ - ۱۷ می‌باشد:

«تمامی کتب مقدس الهام خداست و برای تعلیم و تأدیب و اصلاح و تربیت در پارسایی سودمند است، تا مرد خدا به کمال برای هر کار نیکو تجهیز گردد.»

زمانی که می‌دانید خدا چه می‌گوید، چه منظور دارد، و چطور این حقیقت را در زندگی به عمل کشید، برای هرگونه شرایط در زندگی مجهز خواهید بود. تجهیز به جهت هر کار نیکو در زندگی، تجهیز کامل جهت دست و پنجه نرم کردن با هر شرایط دشوار زندگی به طریقی که خدا را عزت می‌بخشد، نه فقط امری ممکن است، بلکه اراده خدا هم هست. و این آن چیزی است که یاد می‌گیرید، البته اگر از اصول مطالعه تبعیت کنید. می‌توانیم صدها داستان از اشخاصی برایتان تعریف کنیم که چطور با دانستن کلام خدا بدین شیوه باعث شدند که خدا در زندگیشان کارهای عظیم صورت دهد. اگر بگوییم، مسلماً قلب شما را از هیجان پر خواهد کرد. ولی هدف ما الآن بیان داستانها نیست، یاد دادن شماست که چطور به شکل قیاسی کتابمقدس را مطالعه کنید. پس از آن شما خود می‌توانید داستان خودتان را تعریف کنید. و مسلماً از شنیدنش کیف خواهیم کرد.

مشاهده، تفسیر، و کاربرد چطور به یکدیگر مربوط می‌شوند

تفسیر دقیق و کاربرد صحیح به درستی مشاهده شما متکی است. از این رو ضروری است که مهارت‌های مربوط به مشاهده را توسعه دهید، حتی اگر در آغاز به نظر اتلاف وقت آید و یا برای انجام آن خود را کافی نبینید. مطالعه قیاسی کتابمقدس یک روند آموزشی است و یکشبه اتفاق نمی‌افتد. این امر تنها با تمرین و انجام امکان دارد تا به آنجا که این انجام تبدیل به عادت شود و چه عادت عالی‌ای هم خواهد بود.

در انجام روند این مطالعه برخی اوقات خواهید دید که مشاهده و تفسیر و کاربرد با هم در یک زمان اتفاق می‌افتند. خدا در هر مرحله از مطالعه می‌تواند به شما بصیرت دهد، از این جهت هم به هدایت او حساس باشید. زمانی که متنی و یا کلمه‌ای برای شما باز می‌شود، برای لحظاتی دست از مطالعه بردارید و روی آنچه که خدا به شما نشان داده است، فکر کنید. آنچه را که خدا به شما نشان داده است با زندگی خود مقایسه کنید.

زمانی که می‌دانید خدا چه می‌گوید، چه مقصود دارد، و چطور حقایق او را باید به عمل گذاشت، برای هرگونه شرایط زندگی مجهز خواهید شد.

از طریق مطالعه کلام خدا، تحت هدایت روح القدس در زندگی لنگری خواهید انداخت که شما را در طوفانهای زندگی محکم و استوار نگه دارد. خدای خود را خواهید شناخت. و زمانی که خدای خود را می‌شناسید، نه فقط قدرت پیدا می‌کنید بلکه خیلی چیزها را نیز به چنگ خواهید آورد. (دانیال ۱۱: ۳۲)

شکل بفشی به پاسخ

- ۱- اقتدار و اعتبار کتابمقدس را توصیف کنید. کتابمقدس به چه شکل با دیگر کتابها فرق دارد؟
 - ۲- مطالعه کتابمقدس و مطابق آن زندگی کردن دو چیز مختلف‌اند، خصوصاً هم در محیطی که داشتن زندگی خداپسند را تشویق نمی‌کند. در کدام حیطه از زندگی خود مشکل می‌بینید که از کلام خدا پیروی کنید؟
 - ۳- بسیاری از ما می‌دانیم که به مطالعه کلام خدا احتیاج داریم. تعداد آن افرادی که از شیوه عمل خود در این زمینه راضی باشند، بسیار کم است. برای خود در این رابطه طرحی بریزید که عملی باشد. در رابطه با کی، کجا، چطور، چقدر، و چه فکر کنید. برخی‌ها این ایده‌ها را مفید می‌دانند:
- | | |
|----------------------------------|--|
| داشتهن برنامه منظم | پیدا کردن زمان و مکان بخصوص برای اینکار |
| استفاده از کتابمقدس بصورت کاست | استفاده از برنامه‌های کامپیوتری کتابمقدس |
| استفاده از کتابچه‌های نور روزانه | استفاده از نوارهای سرود |

بحث موضوع

- ۱- چگونه می‌توانیم با خدا که قادر به دیدن او نیستیم، رابطه‌ای صمیمی بوجود آوریم؟
- ۲- زمان دادن به مطالعه کتابمقدس چگونه می‌تواند ما ایمانداران را تقویت کند و رشد روحانی ما را افزایش دهد؟
- ۳- چرا برخورد درست با کتابمقدس اینقدر مهم است؟ طرق اشتباهی که مردم معمولاً بدانها کتابمقدس را به غلط استفاده می‌کنند و یا بدرستی بکار نمی‌گیرند، کدامند؟
- ۴- با توجه به آنچه که در این موضوع مطالعه کرده‌اید، چه اصولی یاد گرفتید که به شما در مطالعه پرثمر کتابمقدس کمک می‌کنند؟

۵- در متن کلیدی، ۲ تیموتائوس ۳: ۱۴ - ۴: ۴، پولس تیموتائوس را تشویق می‌کند که زندگی و تعالیم خود را روی حقایق کلام خدا قرار دهد و از مخالفت دیگران ابایی نداشته باشد. آیا شما هم تحت چنین فشارهایی قرار داشته‌اید؟ در کدام حیطة از زندگیتان اطاعت از کلام خدا به نظرتان سخت می‌رسد؟

۶- گاهی می‌شود که از وضعیت خودمان در رابطه با خواندن کلام خدا رضایت نداریم. چه چیزی شما را مانع می‌شود که کلام خدا را مطالعه نکنید؟ تصمیم دارید در این مورد اولویتها و شیوه زندگی خود را چگونه عوض کنید تا بتوانید با کلام خدا بیشتر وقت بگذرانید؟

گامهایی به جهت اطاعت

۱- مباحثی که در این موضوع مطرح شد، طرز فکر و باور شما را چگونه عوض کرد؟ در زیر آن را به خلاصه بنویسید.

۲- تصمیم دارید این امر را چگونه در زندگی خود بکار گیرید (کی، چه کسی، کجا، و غیره)؟

۳- خود را متعهد کنید: در رابطه با موضوع اهدافی را مشخص کرده، آن را با دیگر افراد گروه و یا سرگروه در میان گذارید.

به کمک خدا، من:

موضوع ۷:

صمیمیت با خدا: انضباط در دعا**مرور کلی موضوع**

بخاطر کار عیسی مسیح من و شما اینک دسترسی کامل به حضور خدا را در هر زمان و مکان که بخواهیم داریم. ما به حضور خدا در مقام نوکران او نمی‌آییم، بلکه در مقام فرزندان او. او به عنوان پدر ما، ما را با خوشحالی و آغوش باز به حضور خود می‌پذیرد. چه فرصت بی‌نظیری!

در این موضوع، ما:

- ویژگی و اثر دعای حقیقی و مبتنی بر کتابمقدس را کشف خواهیم کرد.
- موانعی را بررسی خواهیم کرد که عموماً در دعا مانع ایجاد می‌کنند و بدین ترتیب دعاهای خود را بهبود خواهیم نمود.
- برنامه‌ای خواهیم ریخت که ما را در انجام دعای مؤثر کمک کند.

کسب درکی کلی موضوع

«با هشیاری و شکرگزاری، خود را وقف دعا کنید.»

کولسیان ۴: ۲

دعا گرچه تجربه مذهبی رایجی است، ولی با اینحال خواهیم دید که تعریف و توصیف آن به طریقی که همه جوانب آن را در برگیرد، مشکل می‌نماید. دعا با اینکه تجربه‌ای است رایج، ولی بسیاری از افراد در اینکه بتوانند به شکل مرتب دعا کنند، مشکل دارند. چرا؟ به مرتب بودن وقت دعاهای خود نگاه کنید. آیا دعاهای شما تغییری در خدا به وجود می‌آورد؟ آیا دعاهایتان چیزی را عوض می‌کند؟ دعا در زندگی فرد مسیحی چه نقشی بازی می‌کند؟ در مورد چه چیزهایی باید دعا کنیم؟ آیا طریقی هست که بدان طوری دعا کنیم که از نظر کتابمقدس صحیح باشد؟

کوچک ولی مقوی

(بیاناتی هستند که شما را در رابطه با مطلب به فکر وا خواهند داشت. این بیانات ممکن است در چارچوب تفکر کتابمقدس بگنجد و یا نگنجد.)

«دعا طریقی است بسیار عالی که شما را با احساسات و امیال درونی تان مرتبط سازد.»

«دعا دستی را به حرکت در می‌آورد که دنیا را به حرکت می‌اندازد.»

«ما باید در رابطه با چیزهایی که مهم هستند، دعا کنیم؛ نه برای برد و باخت تیم فوتبالها و یافتن جای پارکینگ خالی.»

«کلمات هر چه کمتر باشد، دعا به مراتب بهتر است.» - مارتین لوتر

«دعا در خدا تغییری به وجود نمی‌آورد، شخص دعا کننده را عوض می‌کند.» - سورن کیرکه‌گارد

«در ملکوت خدا بدون دعای وفادارانه قوم او، چیز زیاد و مهمی اتفاق نمی‌افتد.»

«شما را لازم است که هر روز صبح، بعد از بیدار شدن از خواب، قبل از هر غذا، و هر شب قبل از خوابیدن دعا کنید.»

«به تنهایی می‌توانم دعا کنم، ولی نمی‌توانم در گروه به صدای بلند دعا کنم. و واقعاً هم نمی‌دانم چرا؟»

نمونه به بهت مطالعه

خدمت خانم سیمین که روحانی هستند

بنده احتیاج به چند جواب دارم. قبلاً عادت داشتم که همیشه دعا کنم، ولی اخیراً از این کار دست برداشته‌ام. در واقع در عرض دو ماه گذشته یکبار هم دعا نکرده‌ام. فکر می‌کنم علت آن این است که برای دعا کردن دلیلی نمی‌بینم. می‌دانم که از من «انتظار می‌رود» که دعا کنم. ولی این مطلب دیگر برای انگیزش من کافی نیست.

روزی را بیاد دارم که به خواهرم گفتند که سرطان دارد. چقدر وقت گذاشتیم و برای او دعا کردیم! او را حتی در لیست دعای کلیسا هم گذاشتیم و مشایخ به خانه او رفتند و یکشب به مدت

دو ساعت برای او دعا هم کردند. بعد چه شد؟ خواهرم مرد و دو پسر خردسال را روی دست شوهرش گذاشت که به تنهایی بزرگ کنند! پس آن همه دعاهایی که شد، چی؟ آیا خدا صدای ما را شنید؟ آیا به صدای ما گوش داد؟ اگر گوش داد، پس چرا به آنها جواب نداد؟ چرا راضی شد که بچه‌های خواهرم بدون مادر بزرگ شوند؟

فردی که دیگر دعا نمی‌کند و گیج است

سوال و یا موضوع اصلی مطرح برای ما چیست؟

مطالعه کتاب مقدس

متی ۶: ۵ - ۱۳

«هنگامی که دعا می‌کنی، همچون ریاکاران مباش که دوست می‌دارند در کنیسه‌ها و سرِ کوچه‌ها ایستاده، دعا کنند تا مردم آنها را ببینند. آمین، به شما می‌گویم که اینان پاداش خود را به‌تمامی یافته‌اند. اما تو، هنگامی که دعا می‌کنی به اتاق خود برو، در را ببند و نزد پدر خود که در نهان است، دعا کن. آنگاه پدرِ نهان‌بینِ تو، به تو پاداش خواهد داد.

«همچنین، هنگام دعا، عباراتی توخالی تکرار مکنید، آن‌گونه که بت پرستان می‌کنند، زیرا می‌پندارند به سبب زیاده گفتن، دعایشان مستجاب می‌شود. پس مانند ایشان مباشید، زیرا پدر شما پیش از آنکه از او درخواست کنید، نیازهای شما را می‌داند.

پس شما این‌گونه دعا کنید: «ای پدر ما که در آسمانی، نام تو مقدّس باد. پادشاهی تو بیاید. اراده تو، چنانکه در آسمان انجام می‌شود، بر زمین نیز به انجام رسد. نان روزانه ما را امروز به ما عطا فرما. و قرضهای ما را ببخش، چنانکه ما نیز قرضداران خود را می‌بخشیم. و ما را در آزمایش میاور، بلکه از آن شرور رهاییمان ده. زیرا پادشاهی و قدرت و جلال، تا ابد از آن توست. آمین.»

افسیان ۶: ۱۸ - ۲۰

«و در همه وقت، با همه نوع دعا و تمنا، در روح دعا کنید و برای همین بیدار و هوشیار باشید و پیوسته با پایداری برای همه مقدّسان دعا کنید.

برای من نیز دعا کنید، تا هرگاه دهان به سخن می‌گشایم، کلام به من عطا شود تا راز انجیل را دلیرانه اعلام کنم، که سفیر آنم، هرچند در زنجیر! دعا کنید که آن را با شهامت اعلام کنم، چنانکه شایسته است.»

متی ۶ در واقع وسط «موعظه سر کوه» عیسی مسیح و در عین حال طولانی‌ترین تعلیمی است که از او ثبت شده است. در این موعظه، عیسی با نگاه به جوانب مختلف زندگی، رفتاری را که فرد صالح باید داشته باشد، به بحث می‌کشد. او تعلیم من‌درآوردی فریسیان را در رابطه با زندگی خداپسند رد می‌کند. او می‌چ فریسیان را بخاطر ریاکاریشان گرفت، آنها که بیشتر به ظاهر و رفتار ظاهری اهمیت می‌دادند و به دنبال شخصیت و صداقت درونی که با آن رفتار ظاهری جور باشد، نبودند. زمانی که عیسی روی مطلب دعا انگشت می‌گذارد، دعای فریسیانه (ریاکارانه) را رد می‌کند و خود تعلیم می‌دهد که چگونه دعا کنیم.

پولس رسول به همراه دیگر حواریون مسیح به اوقات مرتبی که عیسی به دعا می‌داد، دائم اشاره می‌کند و پولس خود به کلیساها می‌نویسد که برای آنها چگونه در دعاست و آنها را تشویق می‌کند که برای خود و دیگران دعا کنند. در افسسیان ۶ پولس از نبرد روحانی سخن می‌راند؛ از تلاش شیطان بر علیه رشد روحانی ما و خاطرنشان می‌سازد که دعا به جهت مقاومت در برابر شیطان و رشد ما علیرغم مخالفت‌هایی که وجود دارند، امری است حیاتی. ببینید پولس در اینکه چطور باید دعا کنیم، چه واژه‌ها و کلماتی را به کار می‌گیرد. اگر به این واژه‌ها دقت کنید، خواهید دید که درک آنها در تأثیر دعاهای شما چقدر ثمربخش خواهند بود.

عیسی در متی ۶: ۵ - ۸ به ما می‌گوید که چطور دعا نکنیم؟

به نمونه دعایی که از عیسی در متی ۶: ۹ - ۱۳ می‌بینیم، نگاه کنید. چه عناصر متفاوتی از دعا را در این دعای نمونه می‌توانید، پیدا کنید؟ (مثل اعتراف به گناه، درخواست از حضور خدا)

متون زیر به درک ما از دعا چه کمکی می‌کنند؟

کولسیان ۴: ۲ - ۴

۲ تسالونیکیان ۳: ۱ - ۲

۱ تسالونیکیان ۵: ۱۷

یعقوب ۵: ۱۶ - ۱۸

دیگر منابع

«تربیت خود در دعا» به قلم ر. کنت هیوز
فصل هشتم از کتاب «تربیت یک مرد خدا»

تریت خود در دعا

از کتاب «تریت یک مرد خدا» به قلم ر. کنت هیوز

ئی.ام. باندز گفته است: «اگر به شکل مرتب در حضور خدا وقت نگذرانیم، بال و پر فرشته دعای ما می‌ریزد و چنان از ریخت می‌افتد که دیگر چنگی به دل نزنند.» در فصل گذشته در این مورد صحبت کردیم که چطور به شکل مرتب در حضور خدا حاضر شویم و با او وقت بگذرانیم. حال که بدین شکل فرشته دعای ما بال و پر خود را جهت پرواز گشوده است، می‌توانیم «درخواستها» و «استغاثه‌های» خود را به حضور خدا تقدیم کنیم. امید من این است که این مطالعه ما را چنان آموزش و انگیزش دهد که بالهای تقاضاهای خود را در دعا بگشاییم و بدین ترتیب قدرت خدا را به زندگی و به کلیسای خود بیاوریم.

متنی که در کتاب مقدس جهت دعاها و استغاثه‌ها وجود دارد، متنی است دراماتیک و سربازی را تصویر می‌کند که به جهت جنگ آماده می‌شود. قلب او در زیر سینه‌بند فلزی‌اش چنان می‌تپد که صدایش را به راحتی می‌توانی بشنوی. همانطور که خود را آماده می‌کند، با یکدست کمر بند خود را که سلاح از آن آویخته است می‌گیرد و همانند بازیگران فوتبال زمین را زیر چکمه‌های خود درمی‌نوردد که آمادگی آنها را جهت نبرد بیازماید. مکررا بدن خود را به زیر سپر برزگ خود می‌کشد تا بدین ترتیب خود را از تیرهای آتشین احتمالی دشمن حفاظت کند. کلاهخود خود را دائم روی سر جابجا می‌کند. لبه شمشیر خود را می‌آزماید که از تیزی آن مطمئن گردد و سپس آن را در نیام قرار می‌دهد.

دشمن نزدیک می‌شود. شمشیرها از غلاف خود بیرون می‌آیند و در هوا می‌رقصند. جنگجویان محکم و بی‌حرکت ایستاده‌اند و نفسها به سختی پایین می‌روند.

و سپس جنگجوی ایماندار کاری بسیار حیرت‌انگیز می‌کند. به ناگاه به زانو می‌افتد و به شکلی عمیق به حضور خدا به استغاثه در می‌آید. برای اینکه از فرمان خداوند و آقای خود اطاعت کرده و اسلحه دعا را به کار انداخته است. خود کتاب مقدس این اسلحه را چنین تصویر می‌کند: «و در همه وقت، با همه نوع دعا و تمنا، در روح دعا کنید و برای همین بیدار و هوشیار باشید و پیوسته با پایداری برای همهٔ مقدّسان دعا کنید.» (افسیان ۶: ۱۸).

در اینجا پنج عنصر موجود در دعا به ما نیرو می‌بخشد تا بتوانیم قدرت دعا را در عمل تجربه کنیم.

دعای در روح

پولس با این سخن شروع می‌کند: «... در روح دعا کنید.» و اولین عنصر در دعا را در پیش چشمان ما می‌گذارد - دعایی که در روح است و یا توسط روح هدایت می‌شود. دعای در روح چگونه اتفاق می‌افتد؟ رومیان ۸: ۲۶ و ۲۷ این مطلب را بسیار عالی بیان می‌کنند:

«و روح نیز در ضعف ما به یاریمان می‌آید، زیرا نمی‌دانیم چگونه باید دعا کنیم. اما روح با ناله‌هایی بیان‌ناشدنی، برای ما شفاعت می‌کند. و او که کاوشگر دلهاست، فکر روح را می‌داند، زیرا روح مطابق با اراده‌ی خدا برای مقدّسان شفاعت می‌کند.»

روح‌القدس به علت سکونت خود و از طریق آگاهی برتری که دارد، هم برای ما دعا می‌کند و هم در دعا به ما ملحق می‌شود و دعا‌های خود را با دعا‌های ما همراه می‌نماید، بطوری که ما «در روح» دعا می‌کنیم. یهودا ۲۰ ما را تشویق می‌کند که چنین پدیده را در دعا رشد دهیم: «اما شما ای عزیزان، خویشتن را بر ایمان بس مقدّس خود بنا کنید و در روح‌القدس دعا نمایید.» در روح‌القدس دعا کردن خواست و اراده خداست، و آنچه را که خدا اراده کند، ما را برای انجام آن هم قدرت می‌بخشد به شرطی که به او اجازه دهیم.

در اینجا دو چیز مافوق‌طبیعه روی می‌دهند: اول، روح‌القدس به ما می‌گوید که برای چه چیزی باید دعا کنیم. اگر کمک روح‌القدس نباشد، دعا‌های ما محدود به منطق و تعقل و احساسات ما خواهد بود. ولی با کمک روح‌القدس دعا‌های ما موضوعات خود را از آسمان و از درگاه خدا خواهند گرفت. اگر به دنبال گرفتن کمک از روح‌القدس باشیم، او با ما از طریق کلام خدا صحبت خواهد کرد. کلام خدا فکر خدا را در رابطه با اصل هر موضوع برای ما آشکار می‌کند. بنابراین در دعا در روح فکر خدا در ما خواهد بود و از فکر خدا تبعیت خواهیم کرد. امیال او امیال ما، انگیزه‌های او انگیزه‌های ما، و اهداف او اهداف ما خواهند بود.

علاوه بر آن، روح‌القدس در قلب ما آنچه را که باید برای آن دعا کرد، نشان می‌دهد، و ما را کاملاً مطمئن می‌کند که این چیزها در اراده خدا هستند. اسوالد ساندرز رئیس اسبق جمعیت میسیونری آنسوی دریاها (که قبلاً میسیون داخل سرزمین چین نام داشت) در این مورد چنین می‌گوید:

«خود همین حقیقت که خدا در قلب ما نسبت به دعا کردن بار می‌گذارد و ما را جهت دعا به زانو در می‌آورد، بارزترین شاهد بر این است که او قصد دارد به دعا جواب دهد. زمانی که از جورج

مولر اهل بریستول در رابطه با آن دو نفری که بیش از پنجاه سال برای نجات آنها دعا می‌کردند، پرسیدند، جواب چنین بود: «چه فکر می‌کنید، اگر خدا نمی‌خواست آنها را نجات دهد، آیا مرا وامی‌داشت که این همه سال برای آنها دعا کنم؟!» این دونفر یکی بعد از دیگری درست بعد از مرگ مولر به ایمان آمدند و نجات یافتند.»

چنین مسیر مطمئن در حیظه دعای شخصی امری نامعمول نیست. من هم در درون خود یقین داشتم که برادرم هم مثل خود من به مسیح ایمان خواهد آورد، برای همین هم به مدت ۳۰ سال برایش دعا کردم! زمانی که قوم خدا در روح دعا می‌کنند، چنین یقین و مسیر را نه فقط نسبت به افراد، بلکه نسبت به وقایع و پروژه‌ها و حتی کل ملت هم به دست می‌آورند.

دومین فایده دعای در روح این است که این گونه دعا نیروی انرژی بخش روح‌القدس را به دعا عطا می‌کند، خستگی را از بین می‌برد، بدن را قوت می‌بخشد، و شخص را از یأس بیرون می‌کشد تا با قوت و یقین بر کار خدا دعا کند.

مردان و زنان یاد می‌گیرند که در روح دعا کنند! از آن جهت که خود را در این مورد کمک کنم، در بالای لیست دعای خود این جمله را نوشته‌ام: «در روح دعا کن.» این جمله دائم به من یادآور می‌شود که با صبر و شکیبایی منتظر خدا باشم و از روح‌القدس بخواهم که به من دعاها عطا کند. در لیست من دعاها و استغاثه‌های متعدد هست که برای آنها دائماً دعا می‌کنم، ولی در عین حال دانسته و آگاهانه می‌خواهم که نسبت به روح‌القدس باز باشم تا هر طور که می‌خواهد این لیست را خود مسیر و جهت دهد و مرا در دعا نیرو بخشد.

جان بنیان چنین می‌گوید:

«دعا یعنی اینکه انسان قلب و یا جان خود را خالصانه، معقول و با عطوفت از طریق مسیح و در قوت و همیاری روح‌القدس به حضور خدا خالی کند، آنهم برای چیزهایی که خدا وعده داده است و یا بر اساس کلام خداست، و یا به جهت خیریت و بنای کلیساست. این دعا در اطاعتی که ایمان در شخص نسبت به اراده خدا به وجود می‌آورد، انجام می‌گیرد.»

بیاید یاد بگیریم که چگونه در روح دعا کنیم و از قوت و همیاری روح‌القدس برخوردار باشیم.

دعای مداوم

دومین عنصر در دعا مداوم بودن آن است؛ «در همه وقت دعا کنید.» این عنصر بخش بارز در کلیسای رسولان بود که اعمال ۱: ۱۴ به آن اشاره دارد: «جمیع اینها با زنان و مریم مادر عیسی و برادران او به یکدل در عبادت و دعا مواظب می‌بودند.» (و ۲: ۴۲ نیز). پولس به کلیسای تسالونیکه

سفارش می‌کند: «همیشه دعا کنید.» (اتسا ۵: ۱۷) و به فیلیپیان توصیه می‌نماید که: «برای هیچ چیز اندیشه مکنید، بلکه در هر چیز با صلوات و دعا باشکرگزاری مسولات خود را به خدا عرض کنید.» (۶: ۴).

آیا دعای مداوم امری ممکن است؟ هم بله و هم نه. البته که داشتن مکالمه مداوم در حینی که سر کار هستیم و یا به کارهای دیگری مشغولیم، غیرممکن است، لیکن دعایی که در اینجا از آن سخن می‌رود، گذاشتن یک سری کلمات در پهلوی یکدیگر نیست که بدانسان وضعیت دل ما را نشان دهد.

توماس کلی این مطلب را در کتاب «عهد سرسپردگی» چنین تشریح می‌کند:

«طریقی هست که بدان می‌توانیم اندیشه خود را در یک زمان روی چند سطح مختلف متمرکز کنیم. در یکی از سطوح می‌توانیم فکر کنیم، بحث نماییم، ببینیم، جمع‌بندی کنیم و خواسته‌هایی را که از ما طلب می‌شوند، برآورد نماییم. لیکن در عمق وجود، در سطحی بسیار محکم می‌توانیم در عین حال در دعا و نیایش باشیم، سرود بخوانیم و پرستش کنیم و دم ملایم و نوازشگرانه الهی را دریافت نماییم.»

برادر لورنس، راهب پرشور دوره قرون وسطی در مورد تجربه خود از دعای مداوم در کتاب «عمل و حضور خدا» چنین می‌نویسد:

«برای من زمان انجام کارهای روزمره و زمان دعا هیچ فرقی ندارد. در محیط شلوغ آشپزخانه هم که افراد با هوار چیزهای مختلف از هم می‌خواهند، چنان حضور خدا را در خود احساس می‌کنم که گویی در گوشه‌ای خلوت به زانو در حضور او هستم.»

تجربه جان ولسلی هم چیزی شبیه به این بود که به شکل سوم شخص از او توصیف می‌شود:

«قلب او همیشه و در هر جا در حضور خدا بود. در این مطلب هیچکس نمی‌توانست او را مانع گردد و یا تمرکز او را بهم بریزد. چه در خلوت چه در جمع، چه در وقت فراغت و چه در وقت کار قلب او با خداوند است. چه در حال استراحت چه در حال کار در فکر او تنها خداست؛ او دائماً با خدا راه می‌رود و چشمان پر محبت فکر خود را روی او متمرکز کرده است و هر جا که می‌رود او را که نامرئی است، به چشم می‌بیند.»

بدین ترتیب می‌بینیم که دعای مداوم نه تنها امری ممکن است، بلکه کسانی هم هستند که آن را در زندگی خود عمل می‌کنند. پولس به ما یادآور می‌شود که این مطلب فقط مختص به چند نفر بخصوص و یا افراد سوپر روحانی نیست، بلکه مختص همه ماست. دعای مداوم، خواست و اراده خدا برای هر فرد مسیحی است و در این مورد استثنایی وجود ندارد. من می‌توانم آن را انجام دهم، شما می‌توانید آن را انجام دهید. تاجرین، دانش‌آموزان، والیدین جوان - همه می‌توانند به آن دست

یازند. ما را لازم است که بطور مداوم با خدا مکالمه داشته باشیم. همیشه لازم است به آسمان نگاه کنیم حتی زمانی هم که پشت فرمان اتومبیل و یا سر کار هستیم.

دعاهای مختلف

سومین جنبه‌ای که در مورد دعا می‌توان بدان اشاره کرد، مختلف بودن آن است؛ «با همه نوع دعا و تمنا». بعدها پولس به تیموتائوس مطلبی بسیار شبیه به این را باز یادآور می‌گردد: «بنابراین، پیش از هر چیز، سفارش می‌کنم که مؤمنان درخواستها، دعاها، شفاعتها و شکرگزاری‌ها را برای همه مردم به‌جا آورند.» (۱ تیمو ۲: ۱). دعاهای مختلف از بطن همان دعایی که در مورد آن خواندید، یعنی دعای مداوم بیرون می‌آیند، زیرا اگر مداوما دعا کنیم، وضعیهای گوناگونی که با آنها مواجه می‌شویم، از ما گوناگونی و تفاوت در دعا را نیز طلب خواهد کرد. چند لحظه به وضعیهای گوناگون زندگی فکر کنید- دعا به جهت مقاومت در وسوسه‌ها، دعا به جهت داشتن حکمت، قدرت، خویشتنداری، حفاظت از دیگران، رشد، یقین و اطمینان.

فلوید پیرسون خادم بازنشسته سازمان میسیونری برای آفریقائیان فردی بود که «در همه وقت، با همه نوع دعا و تمنا، در روح» دعا می‌کرد. این دعا چنان برای او عادت شده بود که در سن هفتاد سالگی زمانی که برای امتحان رانندگی رفت، به فرد ممتحن چنین گفت: «من همیشه قبل از رانندگی دعا می‌کنم. لطفا اول سر خود را خم کرده دعا کنیم.» فرد ممتحن در تعجب بود که مگر قرار است چه جور رانندگی‌ای در پیش داشته باشند که باید برای آن اول دعا کرد! می‌توانیم به راحتی صورت او را در ذهن خود تصور کنیم که چطور تسمه ایمنی صندلی خود را چک می‌کند و دو دستی دستگیره در را می‌چسبد. فلوید پیرسون از امتحان قبول شد.

به جز جنبه مزاح آن، در اینجا چیزی کاملاً زیبا هم وجود دارد. شهادت دست نخورده و بکر یک واقعیت درونی ملتهب که «در همه وقت، با همه نوع دعا و تمنا، در روح» به بیرون جریان می‌یابد.

دعای پایدار

چهارمین جنبه دعای مؤثر، پایدار بودن آن است. «برای همین بیدار و هوشیار باشید و پیوسته با پایداری برای همه مقدسان دعا کنید.» در فصل ۱۷ خروج موسای پیر را می‌بینیم که در بالای تپه‌ای ایستاده و دستهای خود را به طرف آسمان بلند کرده و برای قوم اسرائیل که در پایین کوه در نبردی سهمگین با عمالقه درگیر بود، شفاعت می‌کند. تا زمانی که دستهای او بالا بود، قوم اسرائیل محافظت می‌شد، ولی زمانی که از خستگی به تدریج این دستها پایین می‌افتاد، عمالقه بر جنگ

مسلط می‌گردید. موسای بیچاره بخاطر نیروی جاذبه و خستگی بازوان در عذاب بزرگی بود! در اینجاست که هارون و حور به نزد او می‌آیند و سنگی برای نشستن موسی در زیر او می‌گذارند و در پهلوی او ایستاده، دستهای او را به هوا می‌گیرند و به جانب خدا تا غروب بالا نگاه می‌دارند و پیروزی عاید می‌شود (آیات ۱ - ۱۳) این داستان به خوبی قوت مرموز دعای پایدار را تصویر می‌کند. این سخن به این معنی نیست که خدا دعا را کاری مرموز و سحرآمیز قلمداد می‌کند و از این رو هم زمانی که به اندازه کافی دعا شده است، به دعا جواب می‌دهد. نه، اینطور نیست. او در حاکمیت خود تصمیم می‌گیرد که دعای پایدار و مصر را بخاطر جلال ابدی خود پاسخ گوید. عیسی مسیح در یکی از مثلثهای خود که آن را در رابطه با دعا بیان می‌کرد، مطلب فوق را چنین تصویر می‌کند:

«در شهری قاضی‌ای بود که نه از خدا ترسی داشت، نه به خلق خدا توجهی. در آن شهر بیوه‌زنی بود که پیوسته نزد او می‌آمد و از او می‌خواست دادش از دشمن بستاند. قاضی چندگاهی به او اعتنا نکرد. اما سرانجام با خود گفت: «هرچند از خدا نمی‌ترسم و به خلق خدا نیز بی‌توجهم، اما چون این بیوه‌زن مدام زحمت می‌دهد، دادش می‌ستانم، مبادا پیوسته بیاید و مرا به ستوه آورد!» پایداری کردن در دعا انگیزه‌ای بود که عیسی در تعالیمی که در رابطه با دعا می‌داد، بارها و بارها به آن اشاره کرد. در باغ جتسیمانی زمانی که شاگردان پایداری خود را از دست دادند، عیسی به آنها گفت: «بیدار باشید و دعا کنید تا در آزمایش نیفتید. روح البته راغب است لیکن جسم ناتوان.» (مرقس ۱۴: ۳۸).

عیسی در انتهای موعظه سر کوه خود پیروان خود را در رابطه با دعا چنین تشویق نمود: «بخواید، که به شما داده خواهد شد؛ بجوید، که خواهید یافت؛ بکوید، که در به رویتان گشوده خواهد شد.» (متی ۷: ۷). ببینید زبان این آیه چطور در رابطه با دعا پایداری طلب می‌کند! به افعال «بخواید» و «بجوید» دقت کنید. خواستن و طلبیدن اشاره به درخواست کمک و همیاری در نیازی را دارد. و در عین حال فروتنی را هم طلب می‌کند، چرا که واژه یونانی استفاده شده در اینجا از جانب کسی استفاده می‌شد که به حضور فردی والاتر از خود بار می‌یابد. «جستن» عنصر خواستن و تقاضا را در خود دارد، لیکن عمل را هم به آن می‌افزاید. این ایده صرفاً بیان یک احتیاج نیست، بلکه اینکه انسان از جای خود برخیزد و به جهت کمک به اطراف خود بنگرد. «کویدن» نه تنها شامل تقاضا کردن و جستن هست، بلکه عنصر اصرار و ابرام را هم در بر دارد. مثلاً اینکه انسان در بسته‌ای را به جهت باز شدن بکوید. طرز قرار گرفتن این افعال، آیه فوق را بسیار کوبنده می‌کند و این حقیقت هم که افعال فوق همه امری هستند، بر قوت آن بیش از پیش می‌افزاید. سخنان عیسی در واقع چنین خوانده می‌شوند: «به خواستن ادامه دهید، زیرا که به شما داده خواهد شد. به جستن

ادامه دهید، زیرا که خواهید یافت. به کوبیدن ادامه دهید، زیرا که برایتان باز کرده خواهد شد.» پولس زمانی که کلیسا را به دعا دعوت می‌کند، چنین نگرشی به دعا دارد، آنجا که می‌گوید: «... بیدار و هوشیار باشید و پیوسته با پایداری برای همه مقدّسان دعا کنید.» خواهران و برادران من، آیا برای خانواده‌های خود بدین شکل که کتابمقدس می‌گوید، با اصرار دعا می‌کنیم؟ برای کلیسا؟ آیا افراد، گروهها، وقایع و یا جانمایی هستند که لازم است آنها را بدین شکل به حضور خداوند در دعا بیاوریم؟ باید باشد، زیرا خدا دعای با پایداری را جواب می‌دهد.

دعای شفاعت

پنجمین جنبه دعا، دعای شفاعت است: «برای همه مقدّسین». استغاثه‌های عزیز و با ارزش زیادی هست که بتوان به حضور خدا آورد، لیکن «مقدّسین»، مؤمنین به عیسی مسیح باید در دعاهاى ما جای وسیعی به خود اختصاص دهد. توجه دارید که این دعوت پولس جهت دعا برای همه مقدّسین، با تقاضای دعا به جهت خود او هم همراه است: «برای من نیز دعا کنید، تا هرگاه دهان به سخن می‌گشایم، کلام به من عطا شود تا راز انجیل را دلیرانه اعلام کنم، که سفیر آنم، هرچند در زنجیر! دعا کنید که آن را با شهادت اعلام کنم، چنانکه شایسته است.» (آیات ۱۹ و ۲۰) پولس به خوبی با خبر بود که دعای دیگران در زندگی و خدمت او چه تأثیری دارد. دعای استغاثه و تمنا به زندگی دیگران فیض خدا را می‌ریزد. عده کمی می‌دانند که موفقیت بی‌نظیر ویلیام کری در هندوستان به شکل زیادی مدیون خواهر زمینگیر اوست که به مدت بیشتر از پنجاه سال برای او دعا کرد.

این پنج جنبه دعا که از آن سخن رفت، چقدر زیبا هستند. دعای در روح؛ «در روح دعا کنید»، دعای مداوم؛ «پیوسته دعا کنید»، دعای مختلف؛ «با هر نوع دعا و تمناً دعا کنید»، دعای پایدار؛ «با پایداری دعا کنید»، دعا شفاعت؛ «برای همه مقدّسان دعا کنید.» یقیناً که این پنج جنبه ما را نسبت به دعا تشویق کرده است. ولی سؤال مطرح این است که چطور بدین شکل دعا کنیم؟ حال به چند مورد عملی می‌پردازیم.

چطور بدین شکل دعا کنیم؟

لیست دعا

داشتن لیست دعا برای دعای مؤثر امری اساسی است. این مورد را پیش از همه از آن جهت آوردم که خود من اثر آن را به شخصه تجربه کرده‌ام. مثلاً فرض کنیم که می‌خواهم برای مادرم دعا کنم. به محض اینکه چشمان خود را می‌بندم، به یاد خانه قدیمی‌مان می‌افتم، به یاد دوچرخه پدال کج خود که حکایت از زمین خوردن‌های من دارد، به یاد کوچه خاکی‌مان که در آن بازی می‌کردیم. حتی بوی کوچه را هم می‌توانم در مشامم احساس کنم. به ناگاه به دوازده سالگی برگشته‌ام، با آن شلوار سرمه‌ای داکرون و بلوز کاموایی راه راه. چقدر برای مادرم دعا کردم!

برای همین هم هست که به لیست دعا احتیاج دارم. با داشتن لیست دعا حواس آدم پرت می‌شود، چه برسد به اینکه آن را نداشته باشیم. لیست دعا مرا مطمئن می‌کند که حواس من پرت نخواهد شد و زمانی هم که پرت شود، به راحتی می‌توانم باز به مسیر دعای خود برگردم.

فرد ایماندار باید لیست دعا داشته باشد که علاوه بر موارد دیگر، اسامی خانواده خود او هم در آن نوشته شده باشد. لیست را کلی تهیه نکنید. موارد دعا را مخصوصاً با جزئیات بنویسید. لیست دعای من موارد زیر را شامل می‌گردد:

خانواده

کارمندان، منشیان، مراجعه کنندگان

مریضان

ماتمیان

وقایع مهم

مشکلات فعلی

خادمین

پرستش هفتگی

ایمانداران جدید

لیست خدمات بشارتی

علاوه بر این لیست دعای روزانه، چهار لیست هفتگی هم دارم:

لیست ۱

مریضه‌هایی که بیماری‌شان تداوم دارد

درخواست‌های شخصی اشخاص

بشارت

جنگ روحانی

لیست ۲

جهان

ایران

زندگی شخصی

صفاتی که خود به آن احتیاج دارم

لیست ۳

رهبران مسیحی

شبانان

خدمات آتی و رویاها

لیست ۴

رهبران در حکومت

بگذارید رک و پوست کنده به شما بگویم. بدون این لیست‌ها دعای من اثر چندانی نخواهد داشت و به جایی نخواهد رسید. ولی داشتن این لیست نمی‌گذارد که حواس من پرت شود و چیزهای مهم در دعا از یاد برود، خصوصاً هم درخواستهایی که افراد از من دارند. بدون داشتن این لیست، قول من به افراد که «برایتان دعا می‌کنم»، وعده‌ای توخالی خواهد بود. علاوه بر آن، داشتن لیست دعا باعث می‌شود که از آنهایی هم که جواب گرفته‌اند، با خبر باشیم.

اگر لیست دعا ندارید، با لیست کوچک شروع کنید و مسائل و روابط مهمی را که احتیاج به دعا دارند، روی آن بنویسید. این لیست را با خود به همراه داشته باشید. داشتن این لیست، به دعای شما عمق و وسعت خواهد بخشید.

وقت «ساکت»

حال به وقتی ساکت احتیاج دارید. از این مطلب به خوبی باخبر هستم که واژه ساکت در دنیای امروز واژه‌ای نسبی است. بسیاری از ما هرگز چنین چیزی را تجربه نمی‌کنیم. با صدای رادیو و اخبار صبح از خواب بیدار می‌شویم. صدای ضبط ماشین در حین رفتن به سر کار و صدای ازدحام و بوقهای ممتد ترافیک و بعد از آن هم که به اداره‌ای شلوغ و پر سروصدا پای می‌گذاریم. غروب دوباره در آن ازدحام و ترافیک به منزل برمی‌گردیم و نهایت هم جلوی تلویزیون «تلف» می‌شویم و با صدای بنگ بنگ نوار موسیقی دیگر افراد در منزل به خواب می‌رویم.

علاوه بر آن، گاهگاهی هم که چنین وقت ساکت گیرمان می‌آید، صداهای حواس پرت کن بیشتر و بیشتر مشخص‌تر می‌شوند. راهب معروف توماس مرتون می‌گوید که سکوت سنگین یک دیر را چند سرفه پشت سر هم به خوبی می‌تواند بهم بریزد و افکار جمع را مخدوش کند. سکوت بعضی مواقع پر سروصداتر از سروصدایی است که سعی به ندید گرفتن آن دارید! از این رو هم لازم است چنان وضعیتی را انتخاب کنید که برای شما کارگر است. این وضعیت ممکن است در خود سروصدای خیابان را در بر داشته باشد، ولی اگر باعث می‌شود که بهتر متمرکز شوید، همان را بکار گیرید.

مکان

همراه با این، باید مکانی را هم پیدا کنید که کسی در آنجا مزاحم شما نشود. در آن روزهای آغازین خدمت، دفتر من از آن اتاقکهای چرخداری بود که به پشت ماشین می‌بندند، چیزی نزدیک به شش متر. منشی نیمه وقت من پشت دیوار کاذب چوبی کار می‌کرد، و هر صحبتی که در این اتاقک می‌شد، می‌شنیدم. اینکه چیزی نبود. با باز و بسته شدن در، همه اتاقک از بنیان می‌لرزید! برای حل این مشکل راههای زیادی داشتم؛ کلیسای همیشه باز زیبا در همسایگی، پارک محل، پارکینگ بزرگ بازار شهر. حتی اکنون هم که دفتری ساکت و آرام دارم، اغلب به جهت دعا به این پارکینگ و بازار می‌روم.

زمان

این سعی را هم دارم که بهترین وقت خود را به دعا اختصاص دهم که البته برای من زمانی نیست که جهت خواب به رختخواب می‌روم. آخرین لحظات بیداری فرد که دیگر جان و قوتی در او نیست، نباید به اینگونه دعاها اختصاص داد. عادت عیسی در این مورد بسیار آموزنده است: «بامدادان که هوا هنوز تاریک بود، عیسی برخاست و خانه را ترک کرده، به خلوتگاهی رفت و در

آنجا به دعا مشغول شد.» (مرقس ۱: ۳۵). سوال مطرح برای شما این است: بهترین زمان برای شما کدام است؟ برای برخی ممکن است در زمان ناهار باشد و برای عده‌ای در زمان شام.

حالت

شخصی نمی‌توانست حالت درست را در دعا بیابد. سعی کرد روی زانوان دعا کند، ولی راحت نبود. علاوه بر آن شلوارش چروک می‌شد. سعی کرد ایستاده دعا کند، ولی چندی نگذشت که پایهایش درد گرفت. سعی کرد نشسته دعا کند، ولی به این حالت دعا کردن زیاد هم به نظر باحرمت نمی‌آمد. روزی زمانی که از وسط مزرعه‌ای می‌گذشت، با کله توی چاه افتاد. بهترین جا برای دعا را پیدا کرده بود و بلاخره دعا کرد!

درست است که در کتابمقدس در رابطه با حالت در دعا نمونه‌های مختلفی داریم، ولی هیچکدام از آنها تجویز نمی‌شود. مطلب مهم آن است که حالت شما توجه و تمرکز احترام آمیزتان را وسعت دهد. بعضی مواقع زانو می‌زنم، بعضی وقتها هم در اتاق راه می‌روم، اغلب پشت میز می‌نشینم و از روی لیست دعا می‌کنم. زمانهایی هست که سر خود را بلند می‌کنم و زمانهایی هم هست که صورت خود را خود را می‌پوشانم. منش و طرز برخورد قلبی در این مورد عامل کلیدی است.

آمادگی

در رابطه با آماده شدن به جهت دعا از نظر عملی صادق بودن بسیار مهم است. بعضی وقتها شخص احتیاج دارد که دوش بگیرد و ریش خود را اصلاح کند. اگر شما هم مثل من عادت به خوردن قهوه داشته باشید، یک فنجان قهوه برایتان عطیه آسمانی خواهد بود. باز در اینجا هم وضعیت فیزیکی چندان مهم نیست تا وضعیت قلبی شما. هر چیزی که باعث می‌شود روی خداوند متمرکز شوید، از آن استفاده کنید.

اندازه

بهترین دعاها اغلب آنهایی هستند که کوتاه و با احساس‌اند. لوتر خود چنین گفته است: «همیشه مواظب باشید که همه را یکجا نکنید و بیش از حد نکنید، و گرنه روحتان ساییده خواهد شد.»

تربیت در دعا

تمامی آنچه که در بالا گفته شد، یعنی وقت ساکت، مکان، زمان، حالت، آمادگی و اندازه، جملگی به یک چیز اشاره دارند: تربیت و دیسیپلین.

کار

دعا ورزش نیست، کار است. چیزی نیست که اگر دوست داشته باشید، بکنید و یا از وقت اضافه‌تان به آن وقت دهید و یا اگر در دعا کردن خوب هستید، آن را انجام دهید. دعا کار صحیح روح و جانی است که مسیح را دوست دارد (افسیسیان ۶: ۱۸)

«و در همه وقت، با همه نوع دعا و تمنا، در روح دعا کنید و برای همین بیدار و هوشیار باشید و پیوسته با پایداری برای همه مقدّسان دعا کنید.»

این دعوتی است برای کار!

ما نباید جهت دعا کردن منتظر بمانیم که وقتی عشق به دعا داریم، آن را انجام دهیم. اگر چنین کنیم این احتمال هست که هرگز دعا نکنیم. مگر اینکه با کله در چاه بیافتیم. محتوای آنچه که پولس در افسسیان ۶ می‌گوید، جنگ روحانی است - و دعا هم همین است! مردان و زنان مسیحی با دنیا روبرو می‌شوند و به زانو می‌افتند؛ کار و جنگ، جنگ و کار. اینها کلماتی است که باید دائم بخاطر داشته باشیم، اگر می‌خواهیم که مردان و زنان دعا باشیم.

کار سنجیده شده

حال که این مطلب را فهمیدیم، این را نیز باید بفهمیم که نباید بیش از حد خود را به این کار متعهد کنیم، مخصوصاً هم اگر تازه شروع کرده‌ایم. تمایل انسان به دعا زمانی از نظر عملی زیر سؤال قرار می‌گیرد که شخص بگوید: «می‌خواهم خودم را متعهد می‌کنم که روزی دو ساعت دعا کنم، دوبار در سال تمامی کتابمقدس را بخوانم، و انضباط در دعا را هر روزه تمرین نمایم. چنان لیست دعایی داشته باشم که همتا نداشته باشد.» این تعهد در عمل شاید سه روز بیشتر دوام نیاورد. شاید بهتر باشد که ابتدا خود را فقط به پانزده دقیقه متعهد کنید و آن را رعایت نمایید؛ شاید پنج دقیقه کتابمقدس بخوانید، پنج دقیقه تفکر کنید، و پنج دقیقه روی تمرین انضباط در دعا متمرکز گردید. این کار بعد از مدتی تبدیل به عادت خواهد شد و این عادت به زندگی روحانی شما پر و بال خواهد داد.

دکتر «جی. سیدلو بکستر» یکبار زمانی که در مجمع شبانان صحبت می‌کرد، از دفتر خاطرات خود در این مورد چیزهایی را با دیگران در میان گذاشت. می‌گفت در سال ۱۹۲۸ که وارد خدمت می‌شد، تصمیم داشت که «شبانترین شبان کلیساهای متدیست» باشد، مرد دعا. ولی چندی نگذشته بود که مسئولیتهای شبانی و وظایف اداری چنان وقت او را پر کرد که دیگر وقتی برای دعا

نگذاشت. فراتر از آن، بکستر چنان به این وضع عادت کرد که از آن به عنوان بهانه‌ای برای دعا نکردن استفاده می‌نمود.

تا اینکه یک روز صبح همانطور که در مقابل میز کار انباشته از کار ایستاده بود، به خود آمد. صدای روح‌القدس را می‌شنید که او را به دعا فرا می‌خواند. و در عین حال صدایی خفیف به او می‌گفت که فردی عملی باشد و نامه‌های رسیده را جواب دهد و آنجا بود که مجبور شد با حقیقتی تلخ روبرو شود: او نمی‌توانست از «آن نوع اشخاص روحانی» باشد. فقط عده اندکی می‌توانستند چنان باشند. بکستر می‌گوید که «آن عبارت آخر مثل دشنه به قلبم فرو رفت. نمی‌توانستم این حقیقت تلخ را تحمل کنم.» او دقیقاً همان چیزی را از خدمت خود حذف کرده بود که بیش از هر چیز به آن نیاز داشت.

بکستر آن روز صبح نگاه دقیقی به قلب خود انداخت و متوجه شد که قسمتی از او می‌خواهد دعا کند و قسمتی دیگر نمی‌خواهد. آن قسمت که طالب دعا نبود، احساسات او بود؛ قسمتی که طالب دعا بود، شعور و اراده او بود. این تجزیه و تحلیل راه را برای پیروزی هموار کرد. دکتر بکستر در این مورد چنین می‌نویسد:

«من و اراده‌ام آن روز صبح چنان روبروی هم ایستادیم که تا به حال آن را تجربه نکرده بودم. از اراده خود پرسیدم: اراده جان، آیا حضری یک ساعت دعا کنی؟ اراده پاسخ داد: البته که حاضرم، اگر تو حضری.

بدین ترتیب اراده و من دست به دست هم داده برای یک ساعت به دعا رفتیم. به ناگاه تمامی احساسات من شروع به اعتراض کرد: ما نمی‌آییم دیدم که اراده قدری دودل شد. برای همین هم پرسیدم: اراده جان، شل دادی؟ می‌خواهی به تصمیم خود ادامه دهیم؟ اراده جواب داد: اگر تو بتوانی.

پس رفتیم و تمامی آن احساسات مخالف را هم با خود کشیدیم و بردیم. در یک نقطه از دعاهای شفاعت ما، به ناگاه متوجه شدم که یکی از این احساسات خائن، یواشکی وارد ذهن من شده و ذهن مرا به زمین فوتبال کشانیده. و تنها کاری که می‌توانستم بکنم، این بود که این بچه تخس را از گوش بگیرم و به دعا برگردانم. در یک نقطه دیگر از دعا متوجه شدم که یکی از افکار بازیگوش دو روز جلوتر از موعد روی منبر رفته که موعظه‌ای را که هنوز آماده کردن آن تمام نشده بود، موعظه کند.

در پایان آن ساعت دعا اگر از من می‌پرسیدی که «آیا وقت خوبی داشتم یا نه؟» جوابی که می‌دادم، این بود: «نه! از همان اول با احساسات مخالف و افکاری که دائم فرار می‌کردند، مبارزه‌ای جانفرسا

داشتم. حتی بیشتر از آن، این مبارزه تا دو سه هفته کماکان ادامه داشت و اگر در پایان این سه هفته از من می‌پرسیدی: «آیا در دعاهای روزانه‌ات وقت خوبی داشتی؟» مجبور بودم اعتراف کنم که «نه، زمانهایی بود که آسمان را به روی خود کاملاً بسته می‌دیدم. خداوند خیلی از من دور می‌نمود که بشنود. مسیح هم به شکل عجیبی ساکت بود و دعا چیزی را به ثمر نرسانید.»

با اینحال چیزی داشت اتفاق می‌افتاد. مثلاً اراده و من به احساسات خوب درس دادیم که از آنها مستقل هستیم. تازه، بعد از دو هفته که من و اراده با هم دعا داشتیم، یک روز صبح که برای دعا می‌رفتیم، شنیدم که یکی از احساسات به آن دیگری می‌گوید: «بچه‌ها مقاومت با اینها فایده نداره. بیاید وقت را تلف نکنیم و با آنها برویم. مثل همیشه تصمیمشان را عمل خواهند کرد.» آن روز صبح احساسات گرچه هنوز همکاری نمی‌کردند، ولی لاقلاً ساکت بودند و مجالی بود که من و اراده بتوانیم بدون مزاحمت دعا کنیم.

سپس، دو هفته بعد، فکر می‌کنید چه شد؟ در خلال یکی از دعاهای ما، که دیگر نه من و نه اراده به فکر احساسات بودیم، به ناگاه یکی از آن احساسات برخاست و با صدای بلند فریاد کشید: «هاله‌لویاه» و در جواب به او بقیه احساسات فریاد کشیدند: «آمین!» و برای اولین بار تمامی وجود من - شعور، اراده و احساسات همه دست در دست هم دعا می‌کردند.

شکل بفشی به پاسخ

با توجه به آنچه که در این درس و نیز از مقاله کنت هیوز یاد گرفتید، به سوالات زیر جواب دهید:

۱- دعایی که کتابمقدس بر آن صحه می‌گذارد، چیست؟ در این رابطه به اختصار بنویسید.

۲- با استفاده از نمودار پایین، عادت دعا‌های خود را عمق و پهنا دهید

لیست دعای شما	نقشه و طرح دعای شما	
		زمان
		مکان
		اندازه
		چند وقت به چند وقت
		حالت
		آمادگی

بیش موضوع

منظور کتابمقدس از به کارگیری عباراتی نظیر عبارات زیر چیست؟

«در روح دعا کنید.»

«پیوسته دعا کنید.»

«با هر نوع دعا و تمنا دعا کنید.»

۱- در عهد جدید در رابطه با دعا بسیاری از نمونه‌ها و فرامین، به کلیساهای محلی است تا

افراد. کاربرد و عملکرد این امر برای دعا‌های شخصی و کلیسایی چیست؟

- ۲- ویژگی دعا در چیست؟ زمانی که دعا می‌کنیم، چه چیزی روی می‌دهد؟
- ۳- در دعاهای شما چه زمانی برایتان از همه بخصوصتر بوده است؟ عواملی که به ویژگی آن کمک کرده‌اند، چیست؟
- ۴- با توجه به این همه فرصت که به جهت دعا وجود دارد، به نظر شما چرا دعا کردن به شکل مداوم اینقدر مشکل می‌نماید؟
- ۵- طرقی که تصمیم دارید بدانها به دعاهای خود عمق و وسعت دهید، چیستند؟

گام‌هایی به جهت اطاعت

- ۱- بحث روی این مطلب فکر و ایده اصلی شما را چگونه عوض کرده است؟ افکار خود را در زیر خلاصه کنید.
- ۲- چگونه می‌خواهید به این امر مبادرت ورزید (کی، چه کسی، کجا، و غیره)؟
- ۳- خود را متعهد کنید: در رابطه با موضوع اهدافی برقرار و آن را با بقیه گروه و یا سرگروه در میان گذارید.
- با کمک خدا، من:

موضوع ۱:

رشد در کلیسا**مرور کلی موضوع**

زمانی که خدا ما را نجات داد، ما را نجات نداد که زندگی خود را در انزوا بسر ببریم. نه، زمانی که نجات پیدا می‌کنیم، به خانواده او که کلیسا باشد، آورده می‌شویم. خدا کار اصلی و مقدماتی خود را در جهان از طریق کلیسا انجام می‌دهد.

در این موضوع موارد زیر را مورد مطالعه قرار خواهیم داد:

- ماهیت و عملکرد کلیسای محلی
- مأموریت کلیسا و نقش شما در آن
- تفاوت بین کلیسای سالم و کلیسای مریض
- نقش بی‌همتایی که خدا از شما در کلیسای محلی خود می‌طلبد

هدفم موضوع

«بیاید بی‌تزلزل، امیدی را که به آن معترفیم همچنان استوار نگاه داریم، زیرا وعده‌دهنده امین است. و در فکر آن باشیم که چگونه می‌توانیم یکدیگر را به محبت و انجام اعمال نیکو برانگیزانیم. و از گرد آمدن با یکدیگر دست نکشیم، چنانکه بعضی را عادت شده است، بلکه یکدیگر را بیشتر تشویق کنیم، بخصوص اکنون که شاهد نزدیکتر شدن آن روز هستیم.»

عبرانیان ۱۰: ۲۳ - ۲۵

در تولد جسمانی ما عضو خانواده‌ای می‌شویم که احتیاجات ما را فراهم می‌کند، ما را تر و خشک می‌کند، و کمکمان می‌نماید که رشد کنیم. همانطور که رشد می‌کنیم، مسئولیتهای ما نیز در خانواده زیادتر می‌شوند. نهایت ما خود نیز قادر می‌شویم که احتیاجات دیگران به ویژه فرزندان خود را فراهم کنیم و موجبات رشد آنها را فراهم آوریم. به همان شکل، زمانی هم که ما در مسیح «تولد تازه» پیدا می‌کنیم، عضوی از خانواده‌ای می‌گردیم که کلیسا باشد. در کلیسا، ما با دیگر خواهران و برادران روحانی‌مان در مسیح متحد و یک هستیم. ما با یکدیگر بدن او را تشکیل می‌دهیم.

کلیسا چیست؟ چگونه عمل می‌کند؟ کلیسای بالغ چه جور کلیسایی است؟ نقش و مسئولیت ما به عنوان اعضای کلیسای محلی مان چیست؟

کوپک ولی مقوی

(بیاناتی هستند که شما را در رابطه با مطلب به فکر وا خواهند داشت. این بیانات ممکن است در چارچوب تفکر کتابمقدس بگنجد و یا نگنجد.)

«چیزی به نام سلحشور مسیحی تنها وجود ندارد!»

«کلیسا تشکیلات نیست، ارگان و بدن زنده است.»

«من خود مسیحی هستم، ولی کلیسا مرده است، کسالت آور است. من احتیاجات روحانی خود را از طریق تلویزیونهای مسیحی، رادیو و خواندن کتاب برطرف می‌کنم. من واقعاً هم به کلیسا احتیاج ندارم.»

«کار اصلی و مقدماتی خدا در کلیسا و از طریق اوست.»

«کلیسا ساختمان نیست. مردم است.»

«ما تلاش کرده‌ایم که کلیسای خوبی پیدا کنیم، ولی چه کنیم که موفق نبوده‌ایم. اگر کلیسایی از نظر موسیقی پرستشی خوب است، می‌بینیم که موعظه‌ها خوب نیستند. اگر موعظه‌های خوبی دارند، می‌بینیم که بچه‌هایمان از آن کلیسا خوششان نیامده. اگر بچه‌ها پسند کرده‌اند، می‌بینیم که از نظر جای پارک ماشین مشکل داریم. کلیساها پس کی می‌خواهند وضع خود را درست کنند؟»

نمونه به بهوت مطالعه

گلناز

تا آنجا که یادتان می‌آید، گلناز همیشه فردی تودار بوده است و هیچ وقت از وجنات او پی نمی‌بری که در درون او چه می‌گذرد. با او زمانی آشنا شدید که در سر کار وقت نهار کتابمقدس می‌خواند. کتابش را با روزنامه جلد گرفته بود که کسی متوجه کتابمقدس بودن آن نشود. در عرض دو سه ماه گذشته دوستی خوبی بین شما به وجود آمده.

در مورد گلناز چیز عجیب این است که هر بار که از کلیسای خودتان صحبت می‌کنی و از اثری که در رشد ایمانت دارد، حرف می‌زنی، در او ابداً علاقه‌ای به آمدن نمی‌بینی. نکته عجیب در اینجاست که گلناز از نظر ایمان و رفتار مسیحی فردی بسیار متعهد می‌نماید ولی با اینحال کلیسا برای او ابداً اهمیت ندارد، حتی به صورت خانگی آن. او از طریق بشارت شخصی به خداوند ایمان آورد و گاهی هم به کلیسا رفته بوده است. ولی فقط همیتقدر. می‌خواهد تا آنجا که ممکن است از کلام تعلیم یابد و بداند، ولی ابداً نیازی به جهت مشارکت و یا تعهد به جمع کلیسا در خود احساس نمی‌کند. یکبار در یک کلیسای خانگی هم شرکت کرد، ولی این کلیسا برای او به مثابه افرادی بود که یکجا جمع شده بودند تا از مسائل و مشکلات خود صحبت کنند. این جلسه بود که تیر خلاص را شلیک کرد و علاقه او را به هرگونه مشارکت با افراد کلیسا از بین برد. کتابمقدس را می‌خواند، کتابهای مسیحی مطالعه می‌کند و گاهی هم برنامه‌های رادیویی را که از خارج از کشور به زبان فارسی پخش می‌شود، گوش می‌دهد؛ همیتقدر. گلناز بر این باور است که بدین شکل هرگونه کمکی که به جهت رشد در ایمان خود احتیاج دارد، برایش فراهم است. او حتی با اینکه خطرناک است، با دیگر همکارانمان هم در مورد عیسی مسیح صحبت می‌کند و بشارت می‌دهد. در مورد این تصمیم گلناز مبنی بر نرفتن به کلیسا چه فکر می‌کنید؟ در مورد رشد روحانی او چه فکر می‌کنید؟

در این موضوع مشکل و یا سوال اصلی مطرح برای ما چیست؟

مطالعه کتابمقدس

اعمال ۲: ۴۲ - ۴۷

آنان خود را وقف تعلیم یافتن از رسولان و مصاحبت و پاره کردن نان و دعا کردند. اما بهت و حیرت بر همه مستولی شده بود، و عجایب و آیات بسیار به دست رسولان به ظهور می‌رسید.

مؤمنان همه با هم به سر می‌بردند و در همه چیز شریک بودند. املاک و اموال خود را می‌فروختند و بهای آن را برحسب نیاز هر کس بین همه تقسیم می‌کردند. ایشان هر روز، یکدل در معبد گرد می‌آمدند و در خانه‌های خود نیز نان را پاره می‌کردند و با خوشی و صفای دل با هم خوراک می‌خوردند و خدا را حمد می‌گفتند. تمامی خلق ایشان را عزیز می‌داشتند؛ و خداوند هر روزه نجات‌یافتگان را به جمعشان می‌افزود.

زمانی که عیسی در روی زمین بود، مطلبی را عنوان کرد که نحوه خدمت و فعالیت او را بعد از مرگ و رستاخیز خود نشان می‌دهد: «من کلیسای خود بنا خواهم کرد و دروازه‌های جهنم بر آن غلبه نخواهند یافت.» عیسی درست قبل از صعود خود به آسمان فرمان حرکت را به پیروان خود صادر کرد. آنها می‌بایست تا آخرین گوشه‌های جهان شاهدان او می‌بودند و انجیل را موعظه کرده ایمان آورندگان را به عنوان کلیسا گرد هم جمع می‌نمودند. برای کلیسا جوان آن موقع که بیش از ۱۲۰ نفر نبودند، این وظیفه سنگینی بود. با اینحال به آنها جهت انجام اینکار قدرت هم عطا شد. در اعمال ۲ روح‌القدس بر کلیسا آمد و با قدرت و حکمت در مؤمنین ساکن گشت. این کلیسای کوچک در اورشلیم با قدرت روح‌القدس نهایت تمامی امپراطوری روم را تحت تأثیر خود قرار می‌داد.

نکته کلیدی جهت مؤثر بودن این گروه کوچک مسیحیان در اورشلیم چه بود؟ طرح و هدف کلی کلیسا چه بود؟

در اعمال ۲: ۴۲ - ۴۷ لوقا تصویری کوچک از کلیسای اورشلیم را برایمان توصیف می‌کند. آنچه که لوقا عرضه می‌دارد، تصویری از آن چیزی است که باید در ما هم به عنوان کلیسا صدق کند.

بر اساس اعمال ۲: ۴۲ مؤمنین خود را به چه وقف کرده بودند؟

به نظر شما کلیسا چرا در بین غیر مسیحیان تا بدین حد محبوب و عزیز گشته بود؟

متون زیر را بخوانید و در در رابطه با آنچه که هر کدام از آنان در مورد نقش فرد ایماندار بالاخص و کلیسا بالاغم بیان می‌دارد، مختصراً توضیح دهید.

رومیان ۱۲: ۱-۱۳

اقرنتیان ۱۲: ۱۲-۲۷

افسیان ۴: ۱-۶، ۱۱-۱۶

تیطس ۲: ۱-۱۵

استعاره‌هایی را که پولس جهت توصیف کلیسا در این متون استفاده می‌کند، کدامند؟

دیگر منابع

«ما در جوئی آکنده از محبت رشد می‌کنیم.» به قلم وارن ویرزبی

ما در جوی آکنده از محبت رشد می‌کنیم

از کتاب «فرزند خدا بودن» به قلم وارن ویرزبی

در قرن گذشته در یکی از بیمارستانهای بزرگ نیویورک آزمایشی صورت گرفت که خیلی چیزها را روشن کرد. در یکی از بخش‌ها به مدت یک هفته همه بچه‌ها به شکل معمول و نرمال رسیدگی شدند، ولی به برخی از آنها به شکل عمدی محبت نشان داده نشد. پرستاران آنها را تر و خشک می‌کردند، ولی با آنها نه صحبت می‌کردند، نه برایشان آواز می‌خواندند و نه آنها را بغل می‌کردند. هیچگونه محبت خاصی به این بچه‌ها نشان داده نمی‌شد. به بچه‌ها رسیدگی می‌شد، ولی این رسیدگی از روی محبت لطیف نبود.

نتیجه؟ بچه‌هایی که به آنها محبت نشد، تر و خشک کردندشان بسیار دشوار گردید و مشکلات و بیماری‌های آنها بیشتر از بقیه بچه‌های بخش بود. دکترها به این نتیجه رسیدند که محبتی که به بچه‌ها نشان داده می‌شود، نقش مهمی در زندگی و رشد آنها داشته است و هیچ چیز دیگری نمی‌تواند جای آن را بگیرد. اگر قرار است که بچه‌ها سالم و خوشحال بزرگ شوند، باید محبت را تجربه کنند.

انسان‌شناس معروف مارگرت مید می‌گوید: «مهم نیست که چقدر زیاد جوامع انسانی اختراع کنیم، خانواده همیشه از همه آنها سر خواهد بود.» چرا؟ برای اینکه تنها در خانواده است که آن محبت تر و خشک کننده را تجربه می‌کنیم. یکی از دلایلی که خدا کلیسا را در این دنیا قرار داده است، هم همین است. کلیسا خانواده مخصوص اوست که فرزندان او را به جهت رشد کمک کند، زیرا مسیحیان در جوی آکنده از محبت رشد می‌کنند.

آگوستین می‌گوید که او نمی‌تواند خدایی را که از پذیرش کلیسا به عنوان مادر برای او امتناع می‌کند، به پدری بپذیرد. من بر آن نیستم که این جمله را طوری تفسیر کنم که گویی خدا فیض خود را از طریق کلیسا عطا می‌کند و یا عضویت در کلیسای محلی به مثابه عضویت در خانواده خداست. اینطور نیست. بسیاری از افرادی که در کلیساها عضو هستند، هرگز نجات از طریق ایمان به عیسی مسیح را تجربه نکرده‌اند.

آنچه که آگوستین در آن جمله سعی به بیان دارد، این است: هر آنکه که عضویت خانواده الهی را مدعی است، این ادعا را با دوست داشتن قوم خدا و مشارکت و رفاقت با آنان در جمعی محلی به ثبوت خواهد رسانید. مسیحیان به گوسفند تشبیه شده‌اند و گوسفندان با یکدیگر رمه می‌بندند. مسیحیان اعضای یک بدن روحانی هستند و از این جهت هم به یکدیگر تعلق دارند و به هم محتاجند. مسیحیان در انزوا رشد نمی‌کنند.

از این رو اعجاز عضوی از کلیسای خدا بودن را از دست ندهید. اگر نسبت به کلیسا جبهه بگیرید و این اعجاز را از دست بدهید، رشد روحانی شما باز خواهد ایستاد. زیرا ما در جوئی آکنده از محبت رشد می‌کنیم.

فراخوانده شدگان عیسی مسیح

از میان تمامی نامها و تصاویری که از قوم خدا در کتابمقدس یافت می‌شوند، نامی که من به شخصه از آن بسیار خوشم می‌آید، عنوانی است که پولس در نامه خود به رومیان از آن یاد می‌کند. او به مؤمنین با عنوان «فراخوانده شدگان عیسی مسیح» خطاب می‌کند (رومیان ۱: ۶).

«فراخوانده شدگان عیسی مسیح» یعنی چه؟ ابتدا اینکه قوم خدا «فرا خوانده» شده‌اند که رابطه ما را با سیستم دنیای اطرافمان مشخص می‌دارد. کلمه یونانی برای کلیسا، «اکلیسیا» است که از فعلی مشتق می‌گردد که به معنی فرا خوانده شدن می‌باشد. منظور از این فراخوانده شدگی این است که قوم خدا به توسط خدا از این سیستم دنیا فرا خوانده شده‌اند که تماما متعلق به او باشند. عیسی فرمود: «به دنیا تعلق ندارند، چنانکه من تعلق ندارم.» (یوحنا ۱۷: ۱۴). درست مثل عیسی، ما نیز از دنیا منزوی نیستیم، زیرا که به عنوان نور این خدمت را به گردن داریم که دنیای تاریک را روشن گردانیم. ولی خود را از دنیا جدا نگه می‌داریم (۲قرنیتیان ۶: ۱۴ - ۱۸) و دور از «آلایش این دنیا.» (یعقوب ۱: ۲۷). ما مواظب هستیم که «از فسادی که در نتیجه امیال نفسانی در دنیا وجود دارد» دور بمانیم. (۲پطرس ۱: ۴).

قوم خدا از سیستم دنیا فراخوانده شده‌اند، ولی در عین حال به همدیگر خوانده شده‌اند و این مطلب رابطه ما را با دیگر ایمانداران نیز تعریف می‌کند. در مورد اولین کلیسا چنین نوشته شده است: «مؤمنین همه با هم بسر می‌بردند» (اعمال ۲: ۴۴). در دوره رسولان زمانی که اشخاص به مسیح ایمان می‌آوردند و تولد تازه پیدا می‌کردند، در زندگی روحانی خود قدم بعدی را نیز برمی‌داشتند و تعمید می‌گرفتند و بدین ترتیب با کلیسا هم هویت می‌شدند. این شعار هیچوقت به گوش آنها نخورد که «عیسی بلی، کلیسا نه!»، شعاری که در دهه شصت طرفداران زیادی داشت. و اگر هم به گوششان می‌خورد، اهمیتی به آن نمی‌دادند. از اینها گذشته، اگر کلیسا بدن مسیح است و سر این بدن خود اوست، چطور می‌توانیم، یکی را بدون آن دیگری داشته باشیم!؟

مؤمنین زمانی که با هم جمع می‌شدند، چه می‌کردند؟ «آنان خود را وقف تعلیم یافتن از رسولان و مصاحبت و پاره کردن نان و دعا کردند... و خدا را حمد می‌گفتند. تمامی خلق ایشان را عزیز می‌داشتند؛ و خداوند هر روزه نجات‌یافتگان را به جمعشان می‌افزود.» (اعمال ۲: ۴۲ و ۴۷). آنها با یکدیگر پرستش و دعا می‌کردند، با یکدیگر به کلام گوش می‌دادند، با یکدیگر می‌خوردند، با

یکدیگر هدیه می‌دادند، با یکدیگر شهادت می‌دادند و نتیجه نهایی این بود که مردم هر روز به ایمان می‌گرویدند و بدین ترتیب بر تعداد کلیسا می‌افزود.

عهد جدید با مفهوم مقدسین تارک دنیا و انزوا گزیده که خود را صرفاً وقف به رشد و توسعه روحانی خود کرده باشند و دیگر مؤمنین و یا دنیای گمگشته را ندید بگیرند، بیگانه است. و در عین حال «مسیحیت تجاری» را هم به مردم اجازه می‌دهد که به کلیسا بروند و بی‌آنکه خود چیزی بدهند، هر چه را که می‌خواهند بردارند، تأیید نمی‌کند.

ما افرادی هستیم که فرا خوانده شده‌ایم و از این جهت هم مجزا هستیم. ما با یکدیگر فرا خوانده شده‌ایم و این رو هم مردمانی پرستش کننده و مشارکتی هستیم. ولی در عین حال برای شهادت به افراد دیگر هم خوانده شده‌ایم و همین مطلب رابطه ما را با میلیونها مردم این دنیا تعریف می‌کند. همانطور که کلیسا با هم پرستش می‌کند و با هم مشارکت دارد، خدا از میان این خانواده الهی مردان و زنانی را برمی‌گزیند که پیام او را به طرقی بخصوص به جاهایی بخصوص ببرند. عیسی فرمود: «همانگونه که پدر مرا فرستاد، من نیز شما را می‌فرستم.» (یوحنا ۲۰: ۲۱). این آن چیزی است که در کلیسای انطاکیه روی داد:

هنگامی که ایشان در عبادت خداوند و روزه به سر می‌بردند، روح‌القدس گفت: «برنابا و سوئس را برای من جدا سازید، به جهت کاری که ایشان را بدان فراخوانده‌ام.» آنگاه، پس از روزه و دعا، دست بر آن دو نهاده، ایشان را روانه سفر کردند.

اعمال ۱۳: ۲ - ۴

اگر مسیحیان هدف خود را بر این قرار دهند که خود را از سیستم دنیا جدا سازند و از مشارکت و پرستش با یکدیگر بهره‌مند شوند، در آن صورت کلیسا از رشد خود خواهد ایستاد و در انجام آنچه که برای انجام آن در این دنیا موجودیت دارد، شکست خواهد خورد. ما مدیون هستیم (رومیان ۱: ۱۴) که خبر خوش را در هر جا که هستیم، پخش کنیم و افرادی را بفرستیم تا خبر خوش را آنجاهایی که ما نیستیم، پخش کنند.

زمانی که به این مطلب فراخوانده شدن، با هم خوانده شدن و انجام آن وظیفه مهم فکر می‌کنم، به هیجان می‌آیم و می‌فهمم که عضوی از کلیسای مسیح بودن چه مزیت و افتخاری دارد. و سپس زمانی که به یاد می‌آورم که روزی به بالا خوانده خواهیم شد، بیشتر از پیش هیجان زده می‌شوم. عیسی مسیح باز خواهد گشت و قوم خود را پیش خود خواهد برد و تا به ابد با او خواهیم بود!

بنابراین اعجاز این امر را که عضوی از فراخوانده‌شدگان عیسی مسیح بودن چه معنی دارد، از دست ندهید. کلیسا علیرغم کامل نبودن و داشتن ضعفهای بسیار هنوز هم قوم خدا در این دنیاست: و کلیسا به شما احتیاج دارد، و شما به کلیسا احتیاج دارید.

سیستم گردش بدن

یکی از پدران کلیسا، کلیسای بشارتی را به کشتی نوح تشبیه می‌کند و چنین می‌گوید: «اگر بخاطر نزول داوری و خشم خدا بر افراد خارج از کشتی نبود، هیچکس نمی‌توانست در مقابل بویی که در درون کشتی پیچیده بود، دوام آورد!» کلیسا علیرغم دعوت والا و مقدسی که دارد، آن چیزی نیست که باید باشد. بلی، ایمانداران فراخوانده شده‌اند، ولی برخی از افراد همانند لوط (پیدایش ۱۹) و دیماس (۲ تیموتائوس ۴: ۱۰) هستند و برای این دنیای حاضر شریر زندگی می‌کنند. مؤمنین با یکدیگر خوانده شده‌اند، ولی بسیاری از مسیحیانی که مسیحی بودن خود را معترفند، در رابطه با اطاعت از عبرانیان ۱۰: ۲۵ دقت نمی‌کنند: «از گرد آمدن با یکدیگر دست نکشیم.» قوم خدا خوانده شده‌اند که جهت انجام مأموریت ارسال گردند، ولی ایمانداران زیادی هستند که اهمیتی به دنیای گمگشته نمی‌دهند. شنیده‌ام که حد متوسط بودجه بشارت کلیساها به بیش از ۰.۵٪ نمی‌رسد و بسیاری از مسیحیان در جاهایی که هستند، ابدأ بشارت نمی‌دهند، چه برسد به اینکه به جاهای دیگر دنیا مبشر بفرستند. و در رابطه با منتظر بازگشت خداوند بودن، بسیاری از مسیحیان ترجیح می‌دهند که او آمدن خود را به تأخیر اندازد تا نقشه‌هایشان بهم نخورد.

کلیسا آن چیزی نیست که باید باشد و یا می‌تواند باشد ولی این دلیل خوبی نیست که ما بخواهیم آن را ترک کنیم و یا بدنبال جانشین بگردیم. خانواده‌هایی که من و شما در آن بزرگ شدیم، ابدأ کامل نبودند ولی به هر نحو ما را کمک کردند که در جایی که الآن هستیم، باشیم. جاهایی که مسیحیان در آن کار می‌کنند، اماکنی کامل نیستند، ولی در هر حال وفادار باقی می‌مانند و وظیفه خود را به نحو احسن انجام می‌دهند و سعی به بهتر کردن وضعیت دارند. ازدواج‌هایشان کامل نیست، ولی زن و شوهر کماکان با هم می‌ایستند، بچه‌ها را بزرگ می‌کنند و علیرغم عدم کاملیتشان شادی زایدالوصفی را به دست می‌آورند. جامعه در گند به سر می‌برد، ولی ما به جای انزوا گزینی در کوه و دشت، کماکان به آن می‌چسبیم.

چرا چنین رویه‌ای را در مقابل کلیسا هم نداشته باشیم؟ دیدن اعجاب کلیسا اولین قدم در ایجاد ارتباط صحیح با مردم است، ولی قدم دوم نیز باید برداشته شود: اینکه با صداقت، با عدم کاملیت و قصور کلیسا روبرو گردیم و قوم خدا را علیرغم قصوراتشان دوست داشته باشیم. از همه گذشته،

آنها هم باید قصورات ما را تحمل کنند! و به یاد داشته باشید که مسیحیان در جوئی آکنده از محبت رشد می‌کنند.

دکتر هوارد هندریکس پروفیسور دانشگاه علم الهی دالاس محبت را «سیستم گردش خون بدن مسیح» خوانده است و من هم با نظر ایشان موافق هستم. عبارت «یکدیگر را دوست بدارید» حداقل دوازده بار در عهد جدید پیدا می‌شود و تأکید بر محبت در تمامی بیست و هفت کتاب عهد جدید وجود دارد.

در هر سه متن کلیدی در کلام خدا که در مورد «حیات کالبد» کلیسا صحبت می‌کند، یعنی رومیان ۱۲، اقرنتیان ۱۲ - ۱۴، و افسسیان ۴، اولویتی که به محبت داده شده است، به وضوح مشهود است. در قلب رومیان ۱۲ چنین می‌خوانید: «محبت باید بی‌ریا باشد. از بدی بیزار باشید و به آنچه نیکوست، سخت بچسبید. با محبت برادرانه سرسپرده هم باشید. در احترام گذاشتن به یکدیگر از هم پیشی بگیرید.» (آیات ۹ - ۱۰) مردم به اقرنتیان ۱۳ عنوان «نغمه زیبای محبت» را داده‌اند و در عروسی‌هایشان این متن را می‌خوانند، ولی هدف اصلی این متن این بود که مؤمنین قرن‌تس را تشویق نماید و آنها را انگیزش دهد که دست از یز بردارند و در محبت یکدیگر را خدمت کنند. در افسسیان ۴، پولس سه بار به محبت اشاره می‌کند که هر سه آنها اهمیت بسزایی دارند:

«بلکه با بیان محبت‌آمیز حقیقت، از هر حیث تا به قامت او که سر است، یعنی مسیح، رشد خواهیم کرد. او منشأ رشد تمامی بدن است، بدنی که به وسیله همه مفاصل نگاهدارنده خود، به هم پیوند و اتصال می‌یابد و در اثر عمل متناسب هر عضو رشد می‌کند و خود را در محبت بنا می‌نماید.» (آیات ۱۵ - ۱۶).

محبت ما را قادر می‌کند که یکدیگر را صبورانه تحمل کنیم، با یکدیگر با صداقت صحبت کنیم، و یکدیگر را از جان و دل خدمت کنیم؛ و همین منجر به این می‌گردد که کلیسا بنا شود. ما در جوئی آکنده از محبت رشد می‌کنیم؛ و زمانی که این محبت وجود ندارد، بدن ضعیف و مریض می‌شود و از رشد خود باز می‌ماند.

آن محبتی که کلیسا را تذهیب می‌کند از آن نوع محبت انسانی نیست که ما را قادر می‌نماید با افرادی که دوستشان داریم، تفاهم داشته باشیم. بلکه محبتی الهی است که ما را قادر می‌سازد تا به افرادی که شاید از آنها خوشمان نیاید، هم اهمیت دهیم و با آنها کار کنیم. محبت کردن آنهایی که دوستشان داریم و ما را دوست دارند، کلیشه خواهد ساخت ولی محبت کردن تمامی قوم خدا و خدمت به آنها کلیسا را بنا خواهد کرد. به خاطر داشته باشید که محبت مسیحی به این معنی است که با یکدیگر چنان رفتار کنیم که خدا با ما می‌کند؛ و آغوش خدا برای همه فرزندان او باز است و

ما را در مسیح قبول می‌کند. گرچه افرادی هستند که با او بسیار صمیمی‌اند، لیکن او نورچشمی ندارد.

همه مؤمنین «از خدا آموخته‌اند که یکدیگر را محبت کنند.» (۱ تسالونیکیان ۴: ۹) خدای پدر با فدا کردن فرزند خود به ما آموخت که محبت کنیم (یوحنا ۳: ۱۶)، و خدای پسر با دادن فرمان جدیدی در رابطه با محبت، به ما یاد داد که محبت کنیم (یوحنا ۱۳: ۳۴ - ۳۵) و سپس آن را با مرگ خود در روی صلیب در مقابل چشمان همه قرار داد (یوحنا ۳: ۱۶). خدای روح القدس با فروریختن نهر محبت در قلوب ما، به ما می‌آموزد که محبت کنیم (رومیان ۵: ۵) و در ما میوه و ثمره روح القدس را به وجود می‌آورد که اولین آن محبت است (غلاطیان ۵: ۲۲). رساله اول یوحنا در مورد این مطلب چنین می‌نویسد: «ما می‌دانیم که از مرگ به زندگی منتقل شده‌ایم، زیرا برادران را محبت می‌کنیم. هر که محبت نمی‌کند، در قلمرو مرگ باقی می‌ماند.» (یوحنا ۳: ۱۴)؛ آن که محبت نمی‌کند، خدا را نشناخته است، زیرا خدا محبت است.» (۴: ۸)

سلامتی بدن

زمانی که سیستم گردش محبت بدن به شکل صحیح کار می‌کند، سلامتی کلیسا در سه جنبه به شکل مشخص خود را نشان می‌دهد که هر سه جنبه در افسسیان ۴: ۱ - ۱۶ بیان می‌شوند: اتحاد (آیات ۱ - ۶)، گوناگونی (آیات ۷ - ۱۱) و بلوغ (آیات ۱۲ - ۱۶). این سه کیفیت برای سلامتی و رشد کلیسا ضروری است و شاهد بر این است که سیستم گردش محبت در بدن بدرستی کار می‌کند. افسسیان ۴: ۱ - ۱۶ حتی اگر برای شما آشنا هم هست، باز وقت بدهید و آن را دوباره بخوانید.

متوجه باشید که هر سه این عناصر مهم‌اند. اتحاد بدون گوناگونی تبدیل به همشکلی می‌شود، و همشکلی کشنده و کسالت آور است. در عین حال گوناگونی بدون اتحاد جز هرج و مرج چیز دیگری نیست. «هرکس چنان عمل می‌کرد که در نظرش درست می‌آمد.» (داوران ۱۷: ۶، ۲۱: ۲۵). و هرج و مرج خطرناک و ویران کننده است. همشکلی کلیسایی به وجود می‌آورد که همیشه یکجور است و هرگز عوض نمی‌شود. لیکن هرج و مرج کلیسایی به وجود می‌آورد که دائم در حال تغییر است. کلیسای همشکل، کلیسای ایمن و راحت است ولی هیچ خبری در آن نیست. کلیسای اسیر به هرج و مرج، کلیسایی است سرتا پا هیجان ولی امکان فروریزی آن هر لحظه وجود دارد.

خوشبختانه لزومی نیست که بین این دو یکی را انتخاب کنیم، زیرا هم وحدت و هم گوناگونی هر دو لازم‌اند. بسیاری از تصاویری که در عهد جدید از کلیسا پیدا می‌شوند، همه اهمیت و ویژگی

گوناگونی در وحدت، و وحدت در گوناگونی را تمثیل می‌کنند. کلیسا خانواده‌ای متشکل از افراد مختلف است که همه با هم همخونی دارند. کلیسا همانند ارتشی است (افس ۶: ۱۰ - ۲۰، ۲ تیموتائوس ۲: ۳ - ۴) که سربازان در آن جملگی با یک دشمن مشترک می‌جنگند و از یک فرمانده دستور می‌گیرند، لیکن هر کدام از این سربازان وظیفه و کار مخصوص به خود را جهت انجام دارند. کلیسا معبد و کهناتی مقدس است (۱ پطرس ۲: ۵ - ۹) که در آن هر سنگی در جای مخصوص خود قرار دارد. که در آن هر کاهن کاری را که خدا برایشان تعیین کرده است، انجام می‌دهد.

لیکن تصویری که این حقیقت را بیش از همه در مقابل چشم آشکار می‌کند، همان تصویر بدن است. زیرا هر کدام از ما بدنی داریم و به تجربه می‌فهمیم که اعضای گوناگون این بدن چطور با هم در اتحاد کار می‌کنند. زمانی که یکی از اعضای بدن «تصمیم می‌گیرد» که مستقل باشد، وجودمان به درد می‌آید و در سیستم وجود ما مشکل ایجاد می‌گردد. و برخی مواقع مشکل چنان وخیم است که جهت بازگرداندن سلامتی به بدن باید گامهایی بسیار شدید گرفته شوند. به عنوان عضوی از بدن مسیح، بر من لازم است که بفهمم روح القدس در این بدن چه خدمتی را برایم در نظر گرفته است. و من باید آن را با وفاداری به انجام برسانم. ولی آن را باید در محبت انجام دهم، زیرا بدون محبت، بدن آنطور که باید نمی‌تواند رشد کند.

بلوغ، وحدت و گوناگونی را در تعادل نگه می‌دارد و آنها را مانع می‌شود که یکدیگر و کلیسا را از بین نبرند. لیکن نشانه بلوغ روحانی همان محبت است. پولس در آن فصل بزرگ محبت اینطور می‌نویسد: «آنگاه که کودکی بیش نبودم، چون کودکان سخن می‌گفتم و چون کودکان می‌اندیشیدم و نیز چون کودکان استدلال می‌کردم. اما چون مرد شدم، رفتارهای کودکانه را ترک گفتم.» (اقرنتیان ۱۳: ۱۱). پولس اضافه می‌کند: «ای برادران، در درک و فهم کودک نباشید، بلکه در بدی کردن کودک باشید. برعکس، در درک و فهم بالغ باشید.» (اقرنتیان ۱۴: ۲۰). در متن افسسیان ۴ اتحاد روح و عطایای روح به جهت بلوغ روحانی هستند، «تا مقدسان را برای کار خدمت آماده سازند، برای بنای بدن مسیح، تا زمانی که همه به یگانگی ایمان و شناخت پسر خدا دست یابیم و بالغ شده، به بلندای کامل قامت مسیح برسیم. دیگر همچون کودکان نخواهیم بود تا در اثر امواج به هر سو پرتاب شویم و باد تعالیم گوناگون و مکر و حیلۀ آدمیان در نقشه‌هایی که برای گمراهی می‌کشند، ما را به این سو و آن سو براند. بلکه با بیان محبت‌آمیز حقیقت، از هر حیث تا به قامت او که سر است، یعنی مسیح، رشد خواهیم کرد.» (آیات ۱۲ - ۱۵)

از این رو، کلیسای محلی مشارکت مؤمنین است که رهبران روحانی آن، ایشان را کمک می‌کنند تا عطایای خود را کشف کنند و آنها را وسعت دهند و بکارشان گیرند، تا بدین ترتیب هر کس به

شکلی موثر تشویق شود و دیگر ایمانداران را به جهت خدمت تقویت کند و بدین شکل بدن مسیح را بنا نماید. ولی همه اینها باید در جوئی آکنده از محبت صورت پذیرد» چنانچه پولس هم بر آن صحه می‌گذارد: «بلکه با بیان محبت‌آمیز حقیقت.» (افسیان ۴: ۱۵)

اکنون می‌توانیم این مطلب را بهتر بفهمیم که چرا مؤمنین به شکل فردی و کلیساها به شکل جمعی اغلب دچار مشکلاتی می‌شوند که در نهایت به شقاق و جدایی می‌کشد. خودخواهی و گناه این سیستم گردشی را مسدود می‌کند و نتیجه آن به جای وحدت، جدایی است، به جای گوناگونی، رقابت و به جای بلوغ، بچه بازی است. زمانی که باید در بدن مسیح موجبات وحدت، گوناگونی و بلوغ را فراهم آوریم، به عدم بلوغ اجازه می‌دهیم که در کلیسا رقابت بوجود آورد و رقابت خود به عدم وحدت منجر می‌شود.

بچه‌ها اغلب با هم به رقابت می‌پردازند و از پس گوناگونی و چیزهای نابهنگام بخوبی بر نمی‌آیند. و مسئله عدم احساس امنیت هم کماکان وجود دارد؛ همان داستان قدیمی همیشگی. بچه‌ها همیشه زمانی خوشحالند که همه چیز بنا به خواسته آنان پیش می‌رود. بزرگان بچه‌اخلاق هم دقیقاً همینطورند! هر چه که بیشتر بزرگ می‌شویم، از تغییر کمتر خوشمان می‌آید و از این رو هم گوناگونی برایمان خطر محسوب می‌گردد. تنها طریقی که می‌توانیم از کلیسا لذت ببریم، این است که کلیسا را در همشکلی حفظ کنیم و اگر لازم هم باشد، برای این مطلب حتی جنگ و دعوا هم خواهیم کرد.

حقیقت در بدن

ما به عنوان قوم خدا از طریق حقیقتی که در محبت ابراز می‌گردد، رشد می‌کنیم و شبیه مسیح می‌شویم. نه فقط با حقیقت، بلکه با حقیقتی که در محبت ابراز می‌شود. این سخن چقدر صحیح است که حقیقت بدون محبت بیرحمی است، لیکن محبت بدون حقیقت ریاکاری؛ ما که نمی‌خواهیم مرتکب هیچ کدام از آنها گردیم. زمانی که از من خواسته می‌شود در جلسه‌ای صحبت کنم، صادقانه به حضور پدر دعا می‌کنم: «خواهش می‌کنم ذهن مرا با حقیقت و قلب مرا با محبت پر کن.» امیدوارم که خداوند این دعای مرا همیشه پاسخ داده باشد. دشمن وحدت و اتحاد، جدایی و شقاق است، و کلیسای بشارتی امروز دچار این شقاق و جدایی می‌باشد. زمانی که در رابطه با اتحاد در کلیساهایمان سرودها می‌خوانیم و ادعا می‌کنیم که با هم وحدت داریم، همه ما در عین حال این را هم می‌دانیم که واقعیت چیز دیگری است. بلی، از دید خدا کلیسا به راستی که یک بدن و یک وجود است. به وجود آورنده وحدت ما نیستیم؛ ما صرفاً آن را ابقا می‌کنیم (افسیان ۴:

۳. ولی از دیدگاه خدا کلیسا لشکری جدا شده از هم و حتی بالاتر از آن، لشکری است که با خود در حال جنگ می‌باشد.

احادیث حکایت از آن دارند که بت پرستان زمان کلیسای رسولان، اعضای کلیسا را مثال می‌آوردند و می‌گفتند: «ببینید چقدر یکدیگر را دوست دارند!» ولی تا زمان امپراطوری جولیان (۳۶۰ - ۳۶۱) وضعیت تغییر کرد و بت پرستان صادقانه می‌توانستند بگویند: «ببینید، چطور با یکدیگر جنگ و دعوا دارند!» بر اساس نگاشته «آمیانس مارسلینوس» مورخ قرن چهارم، امپراطور متوجه شده بود که وحشیگری و ددصفتی وحوش نسبت انسان به مراتب کمتر از ددصفتی بسیاری از مسیحیان نسبت به یکدیگر است.»

اگر مسیحیان حقیقت را در محبت ابراز نکنند، دروغ را با مکر و نفرت خواهند گفت. محبت بنا می‌کند، لیکن نفرت از بین می‌برد. حقیقت مردم را گرد هم جمع می‌کند، ولی دروغ آنها را از هم می‌پاشد. زمانی که حقیقت را باور می‌کنیم، روح حقیقت می‌تواند در ما و از طریق ما کار کند و کلیسا را تذهیب نماید. ولی زمانی که دروغ را باور می‌کنیم، دروازه را به روی شیطان می‌گشاییم که در جمع ما کار کند و جدایی و خرابی به بار آورد.

در طول سالیان خدمت خود، در کلیسایی صحبت کرده‌ام که ارتدکس بودند و به ارتدکس بودنشان هم افتخار می‌کردند. ولی زمانی که با آنها بودم، نتوانستم آن محبت فامیل وار را که با سرسپردگی به حقیقت خدا همراه هست، احساس کنم. در کلیساهایی هم صحبت کرده‌ام که از داشتن محبت بی‌حد و حصر دم می‌زدند، ولی برای یافتن اندکی حقیقت چه در دکترین و چه در شخص آنان مجبور بودی از ذره‌بین استفاده کنی! مردم از نوعی تملق مذهبی استفاده می‌کردند که آنها را از داشتن محبت صادقانه به یکدیگر و به خداوند مانع می‌شد. فدا کردن صداقت به جهت اینکه وحدت داشته باشیم و اسم آن را هم محبت بگذاریم، کناره‌گیری از حقیقت و نمو دادن ریاکاری است.

نوعی کلیسای دروغین وجود دارد که در رشد روحانی حقیقی کلیسا، خطری بزرگ به شمار می‌رود، زیرا در عین حال که حقیقت کلام خدا را تعلیم می‌دهد، آن را در جوی آکنده از محبت انجام نمی‌دهد. به جای وحدت، نوعی همشکلی بر کلیسا حکمفرما می‌شود که از کنترل قوی از بالا ناشی می‌گردد که فکر و زندگی مردم را در کلیسا به شکلی دیکتاتور منش کنترل می‌نماید. گوناگونی ابدأ مجاز نیست؛ رهبرانی که اغلب در جمع نیستند، کسانی هستند که از اراده خدا باخبرند و همه در کلیسا باید مطیع آنها باشند. اعضا به دلیل وجود جلسات تعلیمی در حالی که از نظر دانش کتابمقدسی رشد می‌کنند، در فیض ابدأ رشدی ندارند. جوّ شریعتگرایی حاکم بر کلیسا، آنها را کماکان وابسته نگه می‌دارد. موعظه‌های اینگونه کلیساها بیشتر روی خطا و تقصیر استوار

است تا محبت و فیض. و آنهایی هم که کلیسا را ترک و به کلیساهای دیگر می‌روند، به عنوان خائنین مارک می‌خورند و با آنها چون جذامیان رفتار می‌شود.

متأسفانه اینگونه کلیساهای دروغین رشد می‌کنند، زیرا بسیاری از افرادی را که نیازهای درونی پنهان دارند، به خود جذب می‌کند. این افراد از هرگونه تغییر در دنیایشان هراسانند و به دنبال جای امن می‌گردند؛ افرادی تنها که خود را دائم کم می‌بینند و احتیاج به هویت دارند. در وجود خود نسبت به زندگی خشمگین‌اند و به دنبال طرق مقبول و توجیه کننده‌ای می‌گردند که به نحوی این عداوت و خشم را از خود بیرون ریزند. و اینگونه کلیساهای دروغین، همه آن چیزهایی را که این افراد احتیاج دارند، برایشان فراهم می‌کنند: رهبران قوی و از همه چیز با خبر، به این افراد هراسان امنیت می‌بخشند. عضویت در چیزی موفق، به افرادی که دائم خود را کم می‌بینند، هویت عطا می‌کند، و در قبال ایمان مسیحی طرز برخورد «ما / آنها» گونه، برای افراد خشمگین و عصبانی این فرصت را پدید می‌آورد که به نحوی عصبانیت خود را روی آنها که با ایشان موافق نیستند، خالی نمایند. چنین جوئی با اینکه محیطی ایده‌آل جهت رشد نیست، ولی با اینحال اینقدر در آن تعلیم از کتابمقدس وجود دارد که در حلقه کلیساهای بشارتی احترام آنها را حفظ کند.

گونگونگی در بدن

برخی از شبانان مخصوصاً قدیمی‌ها انگار که در زمان اسیر شده‌اند. این شبانان بنا به دلایلی از هرگونه برخورد با گونگونگی امتناع می‌کنند و ابداً بر آن نیستند که برای کلیسای خود تغییراتی بنیادی موجب گردند. تنها کاری که به آن همت می‌گذارند، این است که بایستند و شاهد باشند که چطور اعضا به کلیساهای دیگر پناه می‌برند و کلیسای او روزبروز از قوت افتاده و تکیه می‌گردد. اگر آنها «حقیقت را در محبت» بیان می‌کردند، حقیقت ابدی را برای احتیاجات امروز مردم کارآ و مؤثر می‌نمودند. و مردم را هم تشویق می‌نمودند که ایمان خود را بطرقی پرمعنی و دور از هر بچه‌بازی ابراز دارند. به یاد داشته باشید که اعضای خانواده در حین رشد عوض هم می‌شوند.

خدا به من و همسرم چهار فرزند عالی عطا کرده است؛ همانطور که این بچه‌ها بزرگ می‌شدند، ما هم مجبور بودیم که در خانه تغییراتی لازم را انجام دهیم. لیست غذا عوض می‌شد، زمان انجام برنامه‌های مختلف عوض می‌شد، بودجه عوض می‌شد، وسایل خانه عوض می‌شد (مطمئناً انتظار ندارید که یک نوجوان در نونو بخوابد)، و حتی طریقی هم که ما بدان از اقتدار پدر و مادری استفاده می‌کردیم، عوض می‌شد. وقتی که فرزندانمان را دوست دارید، این محبت را با به کار بستن حقیقت به طریقی که آنها را در رشد خود تشویق کند، انجام می‌دهید.

کلیسای محلی خانواده‌ای است که از فرزندان مختلف در سطوح مختلف رشد تشکیل شده است و هر یک از این فرزندان عزیز خدا لازم است که به بهترین نحو تر و خشک گردند. پولس به گروه جدید از مومنین چنین می‌نویسد: «اما همچون مادری شیرده که از کودکان خود نگهداری می‌کند، با شما به نرمی رفتار کردیم. چنانکه می‌دانید، رفتار ما با یک‌یک شما چون رفتار پدری با فرزندان شما بود.» (۱ تسالونیکیان ۲: ۷ و ۱۱). شما می‌توانید ساعتها برای مردم موعظه کنید، ولی اگر واقعاً می‌خواهید آنها را خدمت کنید و در رشدشان یاری نمایید، لازم است با آنها در تماسی نزدیک و شخصی باشید. عیسی و پولس هر دو برای مردم وقت می‌دادند و ما هم باید چنین باشیم.

در عهد جدید حداقل چهل و پنج بار عبارت «یکدیگر» آمده است که دوازده بار آن، شامل «یکدیگر را محبت کنید» می‌باشد. اگر ما از این سخن تشویق، اطاعت می‌کردیم، در کلیساهای خود با مشکلات اندکی روبرو می‌گشتیم.

به عنوان مثال به مشکل حفظ وحدت در کلیسا نگاه کنیم، جایی که مردم روی رعایت آیین‌های مذهبی، نظیر چه بخوریم، چه بپوشیم، چه روزهایی را جشن بگیریم، و در کلیسا از چه نوع موسیقی استفاده کنیم، و غیره با هم موافق نیستند. این مسائل عملی به اندازه مسائل تعلیمی و دکترین اهمیت ندارند، با این وجود در میان قوم خدا همین چیزها موجب تفرقه و جدایی‌های بسیارند.

در یکی از کلیساهایی که صحبت می‌کردم، فردی میانسال نزدیک شد و گفت: «در کتابهایتان متوجه شده‌ام که شما اغلب از عبارت استفاده می‌کنید.» و از یک قسمت معروف از کتابمقدس نقل قول نمود.

جواب دادم: «زمانی که می‌نویسم، سعی می‌کنم از ترجمه‌ای (کتابمقدس) نقل قول کنم که مطلب مورد نظرم را به بهترین نحو بیان می‌کند. این مطلب به این معنی نیست که من هر آنچه را که در آن آمده است، تأیید می‌کنم.»

«حال که چنین است، من هم وقت ندارم که بنشینم و به کسی گوش دهم که در رابطه با کلام خدا در خود هیچ الزام و تعهدی نمی‌بیند!» این سخن را تقریباً با حالتی فریادگونه به زبان آورد و برگشته با عصبانیت از کلیسا بیرون رفت و از همان کتابمقدسی که اینقدر سنگ آن را به سینه می‌زد، ناطاعتی نمود. ایکاش که می‌ایستاد و در رابطه با مسئله ترجمه‌های مختلف کتابمقدس بیشتر صحبت می‌کردیم. شاید می‌توانستیم یکدیگر را کمک نماییم.

زمانی که در سازمان رادیویی مسیحی خدمت می‌کردم، اغلب از جانب شنوندگان در رابطه با نوع موسیقی استفاده شده در رادیو با انتقاد روبرو می‌شدیم. برخی از آنها موسیقی برنامه را بیش از اندازه سنتی می‌دانستند در حالیکه عده‌ای دیگر همان موسیقی را «معاصر و دنیوی» می‌خواندند و

از ما می‌خواستند که دست از پخش موسیقی با ارکستر کامل برداریم و به همان پیانو و یا ارگ خالی برگردیم. زمانی که برای اولین بار در برنامه موسیقی تهیه شده با «سینتی‌سایزر» را پخش کردیم، عکس‌العمل چنان بود که انگار تولد مسیح را از باکره انکار نموده‌ایم. چند نفر از شنوندگان برایمان چنین نوشتند: «به هیچ عنوان دیگر نه به برنامه‌های شما گوش خواهیم داد و نه خدمت شما را حمایت خواهیم کرد.»

قدم اول جهت حل مشکلاتی که از گوناگونی ناشی می‌شوند، درک این حقیقت است که خدا در حکمت خود صلاح دیده است که در کلیسا گوناگونی باشد. تا چنانکه بدن انسان و جامعه انسانی رشد و نمو می‌کند، کلیسا هم بتواند بدنی زنده باشد و رشد کند و بالغ گردد. نه صرفاً جسدی که روی آن کلمه «زنده» نوشته شده باشد، ولی در واقع مرده باشد. تا زمانی که گوناگونی و تفاوت با صداقت برخورد نگردد و با محبت با آن برخورد نشود، هیچ خانواده، ازدواج، کارخانه و یا کلیسایی بالغ نخواهد شد و کماکان عقب افتاده باقی خواهد ماند. زمانی که فصول ۱۴ و ۱۵ رساله به رومیان را می‌خوانید، می‌بینید که پولس جهت رشد و بلوغ چند «یکدیگر» را توصیه می‌کند تا بدین ترتیب گوناگونی را از بین ببریم و آن را با همشکلی عوض نکنیم. «یکدیگر را بپذیرید» (۱۴: ۱، ۷) به ما توصیه می‌کند که تفاوت‌های کوچک را جهت کلیسا، محک قرار ندهیم. یهودی ایماندار که از خوردن گوشت خوک هنوز هم ابا دارد، نباید توسط ایماندار غیریهودی که همه خوراکیها را پاک می‌شمارد، مورد انتقاد قرار گیرد. اینطور چیزها را ما برای کلیسا و ایمانداران محک قرار نمی‌دهیم.

سپس پولس ما را منع می‌کند که یکدیگر را مورد قضاوت قرار ندهیم (۱۴: ۴ و ۱۰ - ۱۳). ما قادر نیستیم که قلب برادر و یا خواهر خود را چنانکه خدا می‌بیند، ببینیم و خود ما هم خیلی چیزها داریم که در مقابل آنها باید به خداوند جواب پس دهیم. ما باید یکدیگر را تحمل کنیم (۱۵: ۱) و به دنبال آن باشیم که یکدیگر را خشنود نگهداریم (۱۵: ۲).

پولس ما را تشویق می‌کند که «پس بیایید آنچه را که موجب برقراری صلح و صفا و بنای یکدیگر می‌شود، دنبال کنیم.» (۱۴: ۱۹). علت اصلی محبت کردن به آنها که با نظرشان مخالف هستیم، این است که همه تذهیب شویم، رشد کنیم و از بلوغ مسیحی برخوردار گردیم. لی‌لی به لالای مسیحیان ضعیف نمی‌گذاریم که کماکان ضعیف باقی بمانند و یا مسیحیان نابالغ را دائم ناز و نوازش نمی‌کنیم که کماکان در رفتارهای بیج‌گانه خود ادامه دهند. ما آنها را دوست داریم و آنها را محافظت می‌کنیم. البته که مسیحی ضعیف، مسیحی قوی را مورد انتقاد قرار می‌دهد، لیکن مسیحی قوی باید مواظب باشد که مسیحی ضعیف را تحقیر ننماید و او را کوچک نشمارد. برخورد صحیح با گوناگونی باعث خواهد شد که همه ما رشد کنیم، اگر یکدیگر را دوست داریم.

در زیر به چند واژه «یکدیگر» اشاره می‌کنم که می‌توانیم از آنها اطاعت کنیم و محبت مسیحی خود را به یکدیگر نشان دهیم:

با محبت برادرانه سرسپرده هم باشید. در احترام گذاشتن به یکدیگر از هم پیشی بگیرید. (رومیان ۱۲: ۱۰)

به پند گفتن به یکدیگر نیز توانایی. (رومیان ۱۴: ۱۵)

با محبت، یکدیگر را خدمت کنید. (غلاطیان ۵: ۱۳)

با یکدیگر مهربان و دلسوز باشید. (افسیسیان ۴: ۳۲)

نسبت به یکدیگر بردبار باشید. (کولسیان ۳: ۱۳)

یکدیگر را پند دهید. (عبرانیان ۳: ۱۳)

از یکدیگر شکایت نکنید. (یعقوب ۵: ۹)

نزد یکدیگر به گناهان خود اعتراف کنید. (یعقوب ۵: ۱۶)

همه اینها را با هم کنار هم قرار دهید و بقیه را هم به آن اضافه کنید، خواهید دید که چطور همه آنها به «محبت نسبت به یکدیگر» اضافه خواهد کرد.

ما در جوئی آکنده از محبت رشد می‌کنیم.

شکل بفشی به پاسخ

۱- به شکلی خلاصه، اثر کلیسا را در رشد روحانی خود توضیح دهید. (آیا این امکان هست که انسان بدون کمک کلیسای محلی بتواند رشد کند؟) لطفا توضیح دهید.

۲- بر اساس مطالعه شخصی خود لطفا توضیح دهید که اگر کلیسا بخواهد همان چیزی باشد که خدا می‌خواهد، چگونه جایی خواهد بود؟

۳- چگونه نقش خود را در کلیسای محلی ارزیابی کنید. آیا به همان اندازه که در نظر دارید، در حیات کلیسا دخیل هستید؟ قدم بعدی شما در اینکه خود را بیشتر و عمیقتر دخیل کنید، چیست؟

بحث موضوع

۱- کلیسا را چگونه تعریف می‌کنید؟ به برخی از عناصری که در هر تعریف از کلیسا باید وجود داشته باشند، اشاره کنید.

۲- اگر کلیسا در همان معیار و محکی باشد که خدا می‌طلبد، به چه مانند خواهد بود؟ چه هدفی را به انجام خواهد رسانید؟

۳- آیا این امکان برای فرد مسیحی وجود دارد که بدون وجود کلیسای محلی رشد کند؟ لطفا توضیح دهید.

۴- مأموریت کلیسا را چگونه توضیح می‌دهید؟ آیا به نظر شما کلیسا در کل توجه خود را به مأموریت خود معطوف کرده است؟ توضیح دهید.

۵- در فرهنگ شما مردم چه نظری نسبت به کلیسا دارند؟ ما به عنوان کلیسا چگونه می‌توانیم در مردم نظری مثبت نسبت به کلیسا بوجود آوریم؟

۶- مسئولیتهای ما به عنوان اعضای یک کلیسای محلی چیست؟ نقش خود را در این مورد توضیح دهید.

گامهایی به جهت اطاعت

۱- آنچه که در این مطلب گذشت، دیدگاه اولیه شما را چگونه عوض کرد؟ نظریات خود را به شکل خلاصه بیان کنید.

۲- چگونه می‌خواهید این امر را به انجام برسانید (کی، چه کسی، کجا، و غیره)؟

۳- خود را متعهد کنید: مطابق با موضوع، اهدافی برای خود تعیین و آن را با رهبر و یا اعضای گروه در میان گذارید.

به کمک خدا، من:

موضوع ۹:

دشمنان فیض: جهان و جسم**مرور کلی موضوع**

ما در مقام مسیحیان در منطقه دشمن زندگی می‌کنیم. دنیا، جسم و ابلیس دائم بر علیه ما نبرد می‌کنند و به دنبال آن هستند که در رشد روحانی ما به نحوی خلل وارد آورند. در نگرشی که بر مطلب جهان و جسم خواهیم داشت:

- مفهوم دنیا و جسم را از دیدگاه کتابمقدس تعریف خواهیم نمود و خواهیم دید که چگونه جهت رشد ما مانع ایجاد می‌کنند.
- خواهیم دید که با جسم خود چگونه برخورد کنیم و در این دنیا به طریقی زندگی نماییم که موجب تقویت رشد ما گردد.

هضم موضوع

«زیرا هرچند در این دنیا به سر می‌بریم، اما به روش دنیایی نمی‌جنگیم. چراکه اسلحه جنگ ما دنیایی نیست، بلکه به نیروی الهی قادر به انهدام دژهاست. ما استدلالها و هر ادعای تکبرآمیز را که در برابر شناخت خدا قد علم کند ویران می‌کنیم و هر اندیشه‌ای را به اطاعت از مسیح اسیر می‌سازیم.» ۲قرنیتیان ۱۰: ۳ - ۵

چگونه می‌توانیم بر علیه این دو سردار زورمند دشمن که دنیا و جسم باشند، مبارزه کنیم و پیروز گردیم؟ هر یک از آن دو چگونه بر علیه رشد روحانی ما کار می‌کنند؟ خدا جهت پیروزی در این جنگ روحانی چه تدارکی برای ما مهیا دیده است؟ جهت پیروزی و براندازی دشمن چه استراتژی می‌توانیم داشته باشیم؟

کوچک ولی مقوی

(بیاناتی هستند که شما را در رابطه با مطلب به فکر وا خواهند داشت. این بیانات ممکن است در چارچوب تفکر کتابمقدس بگنجد و یا نگنجد.)

«لازم است که در دنیایی واقعی زندگی کنید. یا باید با مقررات بازی، بازی کنید و ببازید و یا همان کاری را بکنید که دیگران هم می‌کنند و سبقت گیرید.»

«این امر کاملاً امکان‌پذیر است که شخص مدت زیادی بدون گناه زندگی کند.»

«هیچکس نمی‌تواند در مقابل وسوسه‌هایی که با آنها روبرو هستم، بایستد.»

«برخی از مردم تمام فکر و ذهنشان چنان با آسمان پر است که به درد زمین نمی‌خورند!»

«در مقابل هر چیزی می‌توانم بایستم، مگر وسوسه!» از اسکار وایلد

نمونه به بهوت مطالعه

یاور

زمینه زندگی یاور زمینه‌ای بسیار بت‌بندوبار بوده و در گذشته خود را با هر بی‌عفتی آلوده کرده بوده، برای همین هم می‌خواست همه چیز با گذشته کاملاً فرق کند. در مقطعی، زندگی خود را زیر ذره‌بین گذاشت و متوجه شد که زندگی‌اش بیش از اندازه دنیوی است. حال یاور هر چیز دنیوی را خوار می‌شمارد، فقط به موسیقی مسیحی گوش می‌دهد، تنها از مغازه‌های مسیحی خرید می‌کند، وقت خود را با مسیحیان می‌گذراند و فقط ادبیات مسیحی مطالعه می‌کند. او تصمیم خود را بر این هم گذاشته که ماشین اروپایی لوکس و گرانبه‌ای خود را به دلیل اینکه بیش از اندازه دنیوی است، بفروشد. حتی در سر کار خود منصب پایین‌تری را انتخاب کرده که با خانواده خود بیشتر وقت بگذراند. یاور بر این باور است که در آوردن پول بیش از اندازه کار غلطی است، مخصوصاً اینکه برای بدست آوردن آن باید از وقتی که به خانواده می‌دهی، بزنی. علاوه بر آن، خانواده‌اش همین الان هم به اندازه‌ای دارند که راحت زندگی کنند.

کاملاً آشکار است که یاور می‌خواهد از دنیاگرایی فرار کند. آیا به نظر شما دیدگاهی که او نسبت به دنیا دارد، دید متعادلی است؟ نامتعادل است؟ چرا و چرا نه؟

کیوان

کیوان واقعاً می‌خواهد که از نظر روحانی رشد کند و در اطاعت از مسیح زندگی نماید. مشکل در اینجاست که انگار نمی‌تواند خود را از دست برخی از عاداتهای گذشته خلاص کند. متأسفانه در آن اوان جوانی به پورنوگرافی و مجلات و عکسها و مطالب سکسی عادت پیدا کرد و از آن موقع به بعد به نحوی به این عادت بسته باقی مانده است. آنطور که معلوم است، نمی‌تواند در مقابل اینگونه مجلات و فیلمها مقاومت کند. حتی زمانی هم که با دشمن خارجی مبارزه می‌کند و مقاومت می‌نماید، دشمن داخلی از طریق افکار و تصاویر ذهنی زندگی او را فلج می‌نماید. کیوان به شکل وحشتناکی در خود احساس گناه و تقصیر دارد ولی از همه بدتر اینکه احساس عجز و ناتوانی هم می‌نماید و آماده است که دیگر از مبارزه با آن دست بردارد. فکر می‌کند که در این رابطه دیگر کاری از دستش بر نمی‌آید و هرگز از اسارت پورنوگرافی خلاص نخواهد شد. شاید جسم او بیش از اندازه ضعیف است که مقاومت کند.

آیا برای کیوان نصیحتی دارید؟

موضوع و یا سوال اصلی مطرح برای ما چیست؟

مطالعه کتاب مقدس

ایوحنا ۲: ۱۲ - ۱۷

ای فرزندان، به شما می‌نویسم، زیرا گناهانتان به خاطر نام او آمرزیده شده است. ای پدران، به شما می‌نویسم، زیرا او را که از آغاز است، شناخته‌اید. ای جوانان، به شما می‌نویسم، زیرا بر آن شرور غلبه یافته‌اید. ای بچه‌ها، به شما نوشتم، زیرا پدر را شناخته‌اید. ای پدران، به شما نوشتم، زیرا او را که از آغاز است، شناخته‌اید. ای جوانان، به شما نوشتم، زیرا تواناییید و کلام خدا در شما ساکن است، و بر آن شرور غلبه یافته‌اید.

دنیا و آنچه را در آن است، دوست مدارید. اگر کسی دنیا را دوست بدارد، محبت پدر در او نیست. زیرا هرچه در دنیاست، یعنی هوای نفس، هوسهای چشم و غرور ناشی از مال و مقام، نه از پدر بلکه از دنیاست. دنیا و هوسهای آن گذراست، اما آن که خواست خدا را به جا می‌آورد، تا ابد باقی می‌ماند.»

یوحنا خوانندگان خود را از رابطه‌ای که با خدا از طریق عیسی مسیح دارند، مطمئن می‌نماید. یوحنا همانطور که رشد روحانی آنان را تأیید می‌کند، به دشمنان سه‌گانه فرد مسیحی هم اشاره دارد: شرور (ابلیس)، دنیا و جسم. در کتاب مقدس اغلب به این دشمنان اشاره می‌شود، ولی در آیه ۱۷ این متن همانطور که یوحنا اشاره دارد، سخن از پیروزی نهایی ما دارد و این مطلب می‌تواند ما را بسیار تشویق نماید.

به نظر شما منظور یوحنا از این عبارت «بر آن شرور غلبه یافته‌اید.» که در آیات ۱۳ و ۱۴ به آن اشاره می‌کند، چیست؟

در آیه ۱۶ جهت توصیف جسم ما، از کدام سه عبارت استفاده می‌کند؟ چه چیز بخصوصی در هر کدام از آنها وجود دارد؟

آنچه را که یوحنا در این متن در رابطه با دنیا می‌گوید، خلاصه کنید.

رومیان ۷: ۱۴ - ۸: ۱۷ را بخوانید. به نظر پولس چگونه باید با جسم روبرو شد؟

رومیان ۱۲: ۱ - ۲ و ۲ قرتیان ۶: ۱۴ - ۱۸ را بخوانید. هرکدام از این متون در مورد رابطه ما با دنیا چه می‌گویند؟

دیگر منابع

«دشمنان شخص مسیحی» و «پیروزی بر هوا و هوسهای نفس» به قلم کنت پرایر
فصول ۱۳ و ۱۴ از کتاب «طریق قدوسیت»

دشمنان شخص مسیحی

از کتاب «طریق قدوسیت» به قلم کنت پرایر

زندگی مسیحی نبردی است. در کلام خدا آن الگوی زندگی را که خدا از ما می‌طلبد، می‌بینیم، لیکن نیروهای مخالف دائم ما را به جهت‌های مخالف می‌کشند. در حالیکه از یک سو وجودمان به جهت انجام آنچه که سرورمان می‌طلبد، بال می‌زند، نیرویی انگار که دائم ما را به پایین می‌کشد. و بارها و بارها اعمالی را انجام می‌دهیم، حرفهایی را بر زبان می‌رانیم، و افکاری را به فکر راه می‌دهیم که بعداً از آنها پشیمان می‌شویم و یا حتی از آنها شرمسار می‌گردیم. نباید از اینکه زندگی مسیحی را چنین می‌بینیم، تعجب کنیم. کتابمقدس در این باره به ما هشدار داده است. ولی ماهایی که به دنبال قدوسیت هستیم، با صدای فرمانده به پیش می‌رویم که می‌گوید: «جنگ نیکوی ایمان را بکن.» (۱ تیموتائوس ۶: ۱۲). ما «با لشکر روحانی شرارت در جایهای آسمانی» (افسیان ۶: ۱۲) به نبرد ایستاده‌ایم.

اگر می‌خواهیم در این مبارزه پیروز باشیم، لازم است تا آنجا که امکان دارد، در مورد دشمن بدانیم و اطلاعات داشته باشیم. و خوشبختانه کتابمقدس در این مورد اطلاعات زیادی در اختیار می‌گذارد. از کتابمقدس در می‌یابیم که دشمن ما، دشمنی است سه‌لایه که اغلب با این عنوان مشخص می‌گردد: «دنیا، جسم، و شریر.»

شریر

دشمن اصلی‌ای که باید با آن مقابله کنیم، شریر است و کتابمقدس به هیچ عنوان ماهیت و مقاصد هولناک او را دست کم نمی‌گیرد. دزدی است که فقط می‌آید تا «بزددد و بکشد و هلاک کند.» (یوحنا ۱۰: ۱۰). هدف او چیزی نیست جز هلاکت و ویرانی کامل ما. در کتابمقدس اسامی مختلفی به او داده شده است، اسامی نظیر «شیطان» (که معنی تحت‌اللفظی آن یعنی دشمن)، «آن شرور»، «و خدای این جهان» (۲ قرن ۴: ۴). اینها چند نام از نامهای بیشمار این دشمن هستند. اگر بخواهیم در مورد قدرت او صحبت کنیم، کتابمقدس او را به شیری غران تشبیه می‌کند که «در گردش است و کسی را می‌جوید تا ببلعد.» (۱ پطرس ۵: ۸). از قدرت شیطان است که احتیاج به رهایی داریم. (اعمال ۲۶: ۱۸).

با اینحال ما نه فقط با قدرتی شیطانی روبرو هستیم، بلکه با فکری مگار و فتنه‌انگیز هم که در ورای این قدرت شیطانی قرار دارد. کتابمقدس در جایی دیگر او را به ماری تشبیه می‌کند که از «همه حیوانات وحشی که خدا ساخته بود، زیرکتر بود.» (پیدایش ۳: ۱). او حوا را «فریب» داد (۲ قرنیتان

۱۱: ۳). او «ترفندها» به کار می‌گیرد (۲قرن‌تیاں ۲: ۱۱)، از «حیله‌ها» استفاده می‌کند (افسیان ۶: ۱۱). کتابمقدس به درستی او را نمونه آن فکر و ذهن تصویر می‌کند که به فساد و خرابی کشیده شده است. همانگونه که خداوند ما فرمود، او پدر همه دروغهاست (یوحنا ۸: ۴۴). می‌تواند از انسانها جهت انجام اهداف خود سواستفاده کند (مثلاً اعمال ۱۳: ۱۰) و حتی می‌تواند قلب ایماندار معترف به ایمان را هم پر کند (اعمال ۵: ۳). شاهکار فریب و نیرنگ او این است که خود را به شکل و شمایل فرشته نور در می‌آورد (۲قرن‌تیاں ۱۱: ۱۴).

به دلیل فعالیت جهانگیر ابلیس، وسوسه امری آشنا برای بشر است (۱قرن‌تیاں ۱۰: ۱۳). هیچ فرد مسیحی از آن مستثنی نیست. حتی آنهایی هم (شاید مخصوصاً بیشتر از همه) در قدوسیت بیشتر ریشه دوانیده‌اند، در مرکز توجه شریر قرار دارند. عیسی از آنجا که واقعاً انسان بود، خود را در مقابل وسوسه باز گذاشت و در اناجیل تجربه او را در مقابله با وسوسه می‌بینیم. نباید اجازه دهیم که این وسوسه افتادن‌ها حس تقصیر و خطا را بر ما مستولی گرداند. وسوسه زمانی به گناه تبدیل می‌شود که آن را خوراک دهیم، و بزرگش کنیم، و به آن تسلیم شویم.

با این وجود، قدرت شیطان نامحدود نیست. در فصل اول ایوب در این رابطه تصویری بسیار گویا داریم، جایی که برای لحظه‌ای پرده کنار می‌رود و ما واقعیت نامرئی در آسمان را که ورای تمامی برخوردها و ستیزها قرار دارد، می‌بینیم. در اینجا شیطان را می‌بینیم که به دنبال گرفتن مجوز از خدا جهت وسوسه ایوب است. پولس نیز به ذکر این نکته همت می‌گمارد که خدا انسان را بیش از طاقت او نمی‌آزماید (۱قرن‌تیاں ۱۰: ۱۳). شیطان هم اکنون هم توسط عیسی شکست خورده و هلاکت نهایی‌اش امری یقین است. هر وقت که مژده انجیل در قدرت بیان می‌گردد، ما از تقدیر و سرنوشت نهایی او بیشتر مطمئن می‌شویم (لوقا ۱۰: ۱۸ - ۱۹) که «خدای صلح و سلامت بزودی شیطان را زیر پایهای شما پایمال خواهد کرد.» (رومیان ۱۶: ۲۰)

بنابراین شهادت عهد جدید کاملاً روشن است. شیطان واقعیتی پست و بدخواه است و همیشه نسبت به خدا و قوم او عداوت می‌کند. ولی همین اکنون هم توسط حیات، مرگ و رستاخیز مسیح شکست خورده و شکست او در انتهای این عصر آشکار و کامل خواهد گردید.

دنیا

شیطان به عنوان منبع اصلی وسوسه دو مکان را برای خود نگه می‌دارد: دنیا و جسم. ابلیس به عنوان خدای این جهان (۲قرن ۴: ۴)، و رئیس این جهان (یوحنا ۱۲: ۳۱، ۱۴: ۳۰، ۱۶: ۱۱) معرفی شده است. ابلیس زمانی که تمامی پادشاهی‌های این دنیا را به عیسی پیشنهاد می‌کرد، فرض خود را بر این قرار داده بود که این پادشاهی‌ها همان لحظه هم به او تعلق دارند (متی ۴: ۸ - ۹).

کتابمقدس همیشه از دنیا در وضعیت امروزی خود سخن می‌گوید، مکانی که موقتا توسط دشمن اشغال شده است. یوحنا می‌نویسد: «ما می‌دانیم که از خدا هستیم و تمامی دنیا در آن شرور لمیده است.» (یوحنا ۵: ۱۹). این دنیا در مخالفت با خدا ایستاده است و خدا در آن جایی ندارد، برای همین هم عیسی را فرستاد که قوم خدا را بازخیرد کند.

با توجه به آنچه که در رابطه با دنیا گفتم، لازم است که بین دنیا و زمین که آفریده خداست، فرق گذاریم. در رابطه با زمین چیزی بد و شیطانی وجود ندارد. «زمین و پری آن از آن خداوند است. ربع مسکون و ساکنان آن.» (مزمور ۲۴: ۱) از این رو است که پولس این فکر را که از هر چیز زمینی باید دست کشید، رد می‌کند و آن را انحراف از ایمان می‌داند. «زیرا هرآنچه خدا آفریده است، نیکوست و هیچ چیز را نباید رد کرد، هرگاه با شکرگزاری پذیرفته شود. (۱ تیموتائوس ۴: ۴). با این وجود دنیای روابط انسانی توسط گناه فاسد گشته است و تا آنجا که به یک مسیحی مربوط می‌شود، او با این دنیا اجنبی و بیگانه است.

فرد مسیحی از طریق تقدس خود، با دنیا در ارتباط خواهد بود. عیسی برای شاگردان خود در این دنیا چنین دعا کرد: «... آنان را در حقیقت تقدیس کن.» (یوحنا ۱۷: ۱۴ - ۱۷). در یوحنا ۱۷ عیسی در این مورد قانون بنیادین را برای فرد مسیحی برقرار می‌کند که او «در جهان است، لیکن از این جهان نیست.» در اینجا دو حقیقت هست که باید آن دو را با هم در تعادل نگه داشت. ما این مطلب را در کاربرد کلمه اورشلیم در دو نغمه معروف می‌بینیم. یکی از این دو نغمه توسط برنارد اهل کلون نوشته شده که در اواخر قرن گذشته توسط «جی. ام. نیل» به عنوان «اورشلیم، آن شهر زرین» ترجمه گردیده است. این اورشلیم مطمئناً نه در این دنیاست، و نه از آن است. ولی اورشلیم «ویلیام بلیک» بیشتر در این جهان است. او «آسیابهای بادی ظلمت ابلیس» را که توسط انقلاب صنعتی حاکم شده بود، مشاهده کرد و کمان آتشین زرین، تیرهای خواست و اراده و ارابه‌های آتشین خود را فرا خواند. و در ادامه چنین می‌گوید: «دست برنخواهم داشت از این جنگ ذهنی، شمشیر هم در دست من به خواب نخواهد رفت، تا آن زمان که اورشلیم را در زمینهای کشیده و سبز انگلیس بنا کنیم.»

در این دنیا عیسی برای شاگردان خود چنین دعا کرد: «درخواستم این نیست که آنها را از این دنیا ببری، بلکه می‌خواهم از آن شرور حفظشان کنی.» (یوحنا ۱۷: ۱۵)، برای اینکه در این دنیاست که شخص مسیحی باید شاهد عیسی مسیح باشد و مطابق این شهادت زندگی کند. در این دنیاست که شخص مسیحی باید نور و نمک باشد و در مقابل انسانها بدرخشد (متی ۵: ۱۳ - ۱۶).

برخی از مسیحیان چنین تصور می‌کنند که با تارک دنیا شدن می‌توانند از دنیا و مشکلات آن خود را بدور نگه دارند. بسیاری از مقدسین خدا که داستان آنها را در کتابمقدس می‌بینیم، این خواسته را

به حضور خدا آورده‌اند که از این دنیا برده شوند، که در میان آنان داوود، موسی، ایلیا و یونس هم هست. با این وجود، خدا حقیقتاً این خواسته آنان را بجا آورد: به جای بردن آنان از این دنیا، به ایشان قدرت بخصوصی عطا کرد که شرایطی را که در آنها چنین احساسی را برمی‌انگیخت، تحمل کنند. اگر تصور می‌کنیم که با تارک دنیا شدن از گناه پرهیز خواهیم کرد، پس مطلب را درست نمی‌بینیم. دیرهای قرون وسطایی بر این سخن من شاهد هستند. «توماس اکمپیس» در این زمینه چنین می‌نویسد: «هیچ سیستمی آنچنان مقدس نیست، هیچ جایی آنچنان پنهان نیست که در آن وسوسه نتواند راه پیدا کند.» در هر حال خدا قوم خود را فرا می‌خواند که در این دنیا شاهد باشند، در همان بطن شرارت: قدر فیض را به نمایش گذارند و ایمان، شجاعت و تحمل خود را در مقام سربازان عیسی مسیح از خود نشان دهند. ما خوانده شده‌ایم تا همانند دانیال در بابل و یا خاندان اهل خانه قیصر روم باشیم.

البته، دلیل اصلی اینکه فرد مسیحی باید در دنیا باشد و مسئولیتهای خود را بجا آورد، این است که با انجام آن از نمونه عیسی پیروی می‌کند. عیسی دعا کرد: «همان‌گونه که تو مرا به جهان فرستادی، من نیز آنان را به جهان فرستاده‌ام.» (یوحنا ۱۷: ۱۸). او کلمه بود که جسم گردید و در میان ما ساکن شد (یوحنا ۱: ۱۴). او با انسانها قاطی شد. به عنوان دوست باجگیران و گناهکاران معروف گشت. او این فکر را که خود را از دیگران جدا نگهداریم، چنان بهم ریخت که حتی به او اتهام شرابخوار و شکم‌پرست را دادند (متی ۱۱: ۱۹). او فقط به یک طرف توجه نداشت، با فریسیان هم قاطی می‌شد (مثلاً لوقا ۷: ۳۶ - ۵۰). عیسی کاملاً از این مطلب خبر داشت که بودنش در این دنیا به جهت انجام مأموریتی است که هرگز جامه عمل نمی‌پوشد، اگر با آن افرادی که به جهت کمکشان آمده است، قاطی نشود. در دعای عیسی کاملاً واضح است که می‌خواهد شاگردان خود را هم در این مأموریت شریک کند؛ برای همین مقصود آنها توسط حقیقت، تقدیس شده و جدا گشته‌اند.

نه از این دنیا. مسیحیانی که زندگی مقدس دارند، بعد از مدتی درخواهند یافت که با این دنیا جور نیستند، چرا که به این دنیا واقعاً تعلق ندارند. همانطور که مسیح در مورد شاگردان خود می‌فرماید: «اما دنیا از ایشان نفرت داشت، زیرا به دنیا تعلق ندارند.» (یوحنا ۱۴: ۱۷). باز می‌بینیم که فرد مسیحی در اثر قدمهای آقای خود گام برمی‌دارد، زیرا که مسیح می‌افزاید: «چنان که من تعلق ندارم.»

فرد مسیحی همانند سفیری است که در سرزمینی بیگانه زندگی می‌کند، سرزمینی که از مردم خود رفتارهای بخصوصی را می‌طلبد. ولی آن سفیر تحت اقتدار و حاکمیت حکومت خود می‌باشد، حکومتی که جهت وفاداری به آن سوگند خورده است. «ای برادران من، تعجب مکنید اگر دنیا از

شما نفرت گیرد.» (ایوحنا ۳: ۱۳)، کماکان سخنان خداوندمان را که در انجیل ثبت شده است، به یادمان می‌آورد. فرد مسیحی در این دنیا همانند مسافر و زوار است (۱ پطرس ۱: ۱۷، ۲: ۱۱). مسیحیانی که این مطلب را می‌فهمند با آنهایی که در اطرافشان هستند، کاملاً فرق می‌کنند. به راستی که دنیا چنان با خدا در مخالفت ایستاده است که شخص نمی‌تواند هر دو آنها را باهم دوست داشته باشد. مسیحیانی که در منزل دنیوی خود از همان معیارهای دنیای اطراف خود پیروی می‌کنند، خود را مانند آنان در همان وضعیت بی‌ثبات قرار می‌دهند. آنان را لازم است که سخن یوحنا را کاملاً جدی بگیرند: «دنیا و آنچه را در آن است، دوست مدارید. اگر کسی دنیا را دوست بدارد، محبت پدر در او نیست.» (ایوحنا ۲: ۱۵)، و نیز خطاری را که یعقوب می‌دهد: «آیا نمی‌دانید دوستی با دنیا دشمنی با خداست؟ هر که در پی دوستی با دنیاست، خود را دشمن خدا می‌سازد.» (یعقوب ۴: ۴).

برای همین هم هوس مداوم به جهت لذات دنیوی نشانگر این است که شخص مسیحی در وضعیت صحیحی نیست و حتی در تطابق با وضعیت دنیا و پیشرفت آن باید مواظب بود که زندگی روحانی‌مان را فدای آن نکنیم. اگر فردی متأهل، با زنان دیگر بپرد و به قول خودمان سرگوشش بجنبد، حتی در دنیای مدرن امروز هم این تصور بوجود می‌آید که در ازدواج او مشکلی هست. اگر هم تا آن موقع نبوده باشد، چندی بعد به وجود خواهد آمد! به همین شکل است زمانی که فرد مسیحی با دنیا گرایایی بپرد. فرمان خداوند بسیار واضح است و سازش برنمی‌دارد:

«از میان ایشان بیرون آید و جدا شوید. هیچ چیز ناپاک را لمس نکنید. و من شما را خواهم پذیرفت.» (۲قرننتیان ۶: ۱۷)

«از هرگونه بدی دوری کنید.» (۱تسالونیکیان ۵: ۲۲).

بنابراین فرد مسیحی باید در دنیا باشد، ولی متعلق به آن نباشد. به وضوح می‌بینیم که چنین زندگی مسیحی، ما را با کشمکشی پایان‌ناپذیر با دنیا قرار خواهد داد. خود را در بطن رودی خواهیم یافت که تلاش به بردن ما دارد. ولی ما باید به خلاف جهت آن شنا کنیم و از اینکه همانند ماهی مرده در مسیر جریان آن برده شویم، امتناع ورزیم. این را باید بکنیم تا حیاتی بودن ایمان خود را ثابت نماییم. خود را به انجام اعمال نیکو خواهیم سپرد، تا بدین شکل واقعی بودن ایمان خود نشان دهیم. «دینداری پاک و بی‌لکه در نظر پدر ما خدا، آن است که یتیمان و بیوه‌زنان را به وقت مصیبت دستگیری کنیم و خود را از آرایش این دنیا دور بداریم.» (یعقوب ۱: ۲۷).

این دنیا چگونه بر ما لکه می‌زند؟ پولس در رومیان ۱۲: ۲ اشعار بر آن می‌دارد که ما از طریق تازه کردن ذهن خود عوض می‌شویم. برای لکه‌دار شدن کافی است که هیچ کاری نکنیم، برای اینکه لکه‌دار شدن زمانی اتفاق می‌افتد که ذهن، عوض نشده باقی بماند و ما از فرضیات ذهنی عوض نشده پیروی کنیم.

برای مثال، جاه‌طلبی دنیوی، ما را بر آن می‌دارد که در پی منصب باشیم. برخی از مردم برای رسیدن به منصب بالا حاضرند همه چیز خود را فدا کنند؛ ازدواجشان را، سلامتی فیزیکی و روحانی‌شان را. «برای انسان چه سود دارد که تمام دنیا را ببرد، ولی جان خود را ببازد؟» (مرقس ۸: ۳ و ۶) و یا شاید هم هوس زندگی لوکس امروز بر ما مسلط گردد، و مسلماً امروزه برای این امر فرصتهای زیادی هست، مخصوصاً هم در کشورهای غربی. کتابمقدس به ما هشدار می‌دهد که ثروت می‌تواند مخل زندگی روحانی ما گردد و بسیار از ما مسیحیان بهتری می‌گشتیم، اگر شیوه زنده ساده‌تری را اتخاذ می‌کردیم. لذت دوستی و سرگرمی‌های دنیوی سوّمین سنگ لغزش است و برای بسیاری بهره‌جویی‌های آنی، اولین چیزی است که در نظر دارند. برای برخی دیگر نظر و قضاوت دوستان است که شیوه زندگی آنها را تعیین می‌کند. با این وجود، عیسی به شاگردان خود هشدار می‌دهد: «وای بر شما آنگاه که همگان زبان به ستایشان بگشایند، زیرا نیاکان آنها نیز با انبیای دروغین چنین کردند.» (لوقا ۶: ۲۶). البته که باید تلاش کنیم که «در حضور خدا مورد تأیید وجدان همه باشیم.» (۲قرنثیان ۴: ۲)، ولی هرگز نباید بخاطر کسب محبوبیت، استاندارد و معیار خود پایین بیاوریم. خدا ما را دعوت می‌کند که متفاوت باشیم و از آنهایی که در اطراف ما هستند و مسیح را در زندگی خود کنار گذاشته‌اند، مشخص باشیم. تنها بدین شیوه است که می‌توانیم به عنوان افرادی مسیحی، در جامعه خود اثر بگذاریم، افرادی که مسیح آنها را به نمک تشبیه کرد و اشاره نمود که اگر نمک خاصیت خود را از دست دهد، دیگر فایده‌ای برای هیچکس و هیچ چیز نخواهد داشت. (متی ۵: ۱۳).

جسم

دشمن سوم ما که جسم باشد، بیشتر از آن می‌تواند مورد نظر عمل تقدیس باشد. این امر، واقعیت طبیعت خود ما را در مقابل چشم ظاهر می‌کند، همان طبیعتی که روح‌القدس آن را تقدیس می‌نماید.

«جسم» می‌تواند به سادگی اشاره به بدن فیزیکی ما باشد، آن قسمت از بدن شخص که از زمین است. ولی در اینجا زمانی که از «جسم» سخن می‌گوییم، مقصود این است که به دلیل ذات خود جدا از مسیح چی هستیم. و از کلام خدا یاد می‌گیریم که بدن ما، در نفس خود، در زمینه روحانی

ابداً کمکی نیست. کسی که «از جسم مولود شده است»، نمی‌تواند در چیزهایی که مربوط به عالم روحانی هستند، کمکی باشد. «روح است که زنده می‌کند؛ جسم را فایده‌ای نیست. سخنانی که من به شما گفتم، روح و حیات است.» (یوحنا ۶: ۶۳). درست همانطور که عیسی به پطرس بعد از اعتراف به اینکه او همان مسیح موعود است، یادآوری می‌نماید: «این حقیقت را جسم و خون بر تو آشکار نکرد.» (متی ۱۶: ۱۷). برای درک حقیقت در مورد شخصیت مسیح، ما به چیزی بیشتر از قوای مغز انسانی احتیاج داریم.

ضعف جسم. حتی زمانی هم که از روح القدس تولد تازه یافته‌ایم، جسم ما با ضعفی که دارد، باز ما را مانع می‌شود. عیسی در باغ جتسیمانی به پطرس خاطرنشان شد که «روح راغب است، لیکن جسم ناتوان» (متی ۲۶: ۴۱). پطرس علیرغم تمامی نیت خود مبنی بر اینکه به عیسی وفادار خواهد ماند، به آسانی اراده‌اش در هم شکست. نویسنده مزامیر فخر می‌کند، چرا که بر خدا اعتماد کرده است. «انسان به من چه می‌تواند کرد؟» (مزمور ۵۶: ۴).

بخاطر ضعف جسم بشر است که شریعت به تنهایی قادر به نجات نیست. چنانکه رسول خداوند هم می‌نویسد: «آنچه شریعت قادر به انجامش نبود، از آن رو که به سبب انسان نفسانی، ناتوان بود» (رومیان ۸: ۳)، خدا آن را در مسیح برای ما انجام داده است. در واقع پولس اینطور می‌نویسد: «من در باطن از شریعت خدا مسرورم.» (رومیان ۷: ۲۲). پولس زمانی که در مسیح بود، می‌توانست حقیقت و صالحیت شریعت خدا را درک نماید. ولی در عین حال این را هم می‌دانست که جسم ضعیف او عملاً چگونه در مقابل انجام این شریعت، مانع ایجاد می‌کند.

طبیعت انسان از نظر اخلاقی خنثی است. در حینی که تلاش داریم در امر تقدیس رشد کنیم و در می‌یابیم که جسم در این مورد مشکلی است، باید به این مطلب توجه داشته باشیم که جسم در نفس خود شریر و بد نیست. در این زمینه در طول تاریخ دو نقطه نظر افراطی بوجود آمده است. از یک طرف این ایده که بدن به شکل موروثی شریر و جهت رهایی و بازخرید غیرممکن است، باعث شده است که افراد به جهت ارتکاب گناه، مجوز داشته باشند. و از سویی دیگر هم به این ایده منتج شده است که از هر چیز دنیوی باید پرهیز نمود و تارک دنیا شد. البته که هر دو این نظریات با آنچه که کتاب مقدس می‌فرماید، مغایرت دارند. خداست که جسم ما را آفریده است و جسم پوشیدن عیسی هم همین مطلب را تأیید می‌کند. و قیامت مردگان که در آینده صورت خواهد گرفت، رهایی و بازخرید آن را وعده می‌دهد.

ولی جسم با اینکه از نظر اخلاقی خنثی است، بدلیل ضعفی که دارد، جای پای خوبی جهت ابلیس در خود نگه می‌دارد. گناه می‌تواند فعالیت کاملاً طبیعی و خدا آفریده بدن را گرفته و آن را به «شهوت‌های جسم» تبدیل کند. خوردن و نوشیدن می‌تواند به پرخوری تبدیل گردد. عمل جنسی

می‌تواند خود را به صورت زنا و دیگر صور آن متجلی سازد. و خوابیدن می‌تواند تنبلی گردد. اگر به گناه فرصت دهیم که بر بدن ما حاکمیت کند، از ضعف ما سوءاستفاده خواهد کرد و زندگی ما را به یغما خواهد برد (رومیان ۶: ۱۲). از این جهت هم هست که بسیاری از گناهان ما که پولس آنها را «اعمال جسم» می‌خواند، عناصری روانی در خود دارند. مثلاً در بین آنها که در غلاطیان ۵: ۱۹ - ۲۱ آمده است، می‌بینیم که کینه و حسد و خشم می‌تواند به دلیل وجود احساساتی چون خود-کم بینی و یا عدم امنیت به وجود آید، که ضعفهایی بدنی هستند.

مخالفت آن با روح. جسم از آن جا که مورد سوءاستفاده گناه قرار گرفته است (پولس بیشتر بدین شکل سخن می‌گوید)، مستقیماً با روح‌القدس مخالفت می‌کند و این تنها چیزی که می‌خواهد در زندگی فرد مسیحی رشد دهد. «زیرا تمایلات نفس برخلاف روح است و تمایلات روح برخلاف نفس؛ و این دو برضد هم‌اند.» (غلاطیان ۵: ۱۷). زمانی که با فرمان «از روح‌القدس پر شویم» مواجه می‌گردیم، می‌بینیم که جسم با تمامی امیال خود در مقابل تحقق این امر صف‌آرایی کرده است. هر فرد مسیحی دائماً با این انتخاب روبرو می‌گردد: یا خود را به کنترل روح‌القدس تسلیم کند، و یا اینکه بدنالارضای امیال خود باشد.

در این میدان نبرد عوامل دیگری هم درکار هستند. پولس در رومیان ۷ به این مطلب اشاره می‌کند. شریعت خدا به ذهن او خوشایند است: «من در باطن از شریعت خدا مسرورم.» (رومیان ۷: ۲۲). «شریعت مقدس است و حکم شریعت نیز مقدس، عادلانه و نیکوست.» (رومیان ۷: ۱۲). پولس تمامی این نبرد را در آیه آخر فصل ۷ خلاصه می‌کند: «باری، من با ذهن خود شریعت خدا را بندگی می‌کنم، اما با نفس خود قانون گناه را.» او بین این دو پاره گشته است.

گناه البته که می‌خواهد بر ذهن هم همانند دیگر جاهای جسم حاکمیت یابد. پولس از ذهن جسمانی (رومیان ۸: ۵ - ۸) و ذهن اسیر به دست احساسات (کولسیان ۲: ۱۸) سخن می‌راند. در اینجا جسم حاکمیت دارد و نه فقط اعمال، بلکه افکار پشت آن اعمال را نیز تحت سلطه خود می‌گیرد. پولس وضعیت مسیحیان غیر یهودی را در زمانی که هنوز به مسیح ایمان نیاورده بودند، چنین توصیف می‌کند و می‌گوید: «ما نیز جملگی زمانی در میان ایشان می‌زیستیم، و از هوای نفس خود پیروی می‌کردیم و خواسته‌ها و افکار آن را به‌جا می‌آوردیم؛ ما نیز همچون دیگران، به‌طبع محکوم به غضب خدا» (افسیسیان ۲: ۳).

تقدیس آن. در داشتن زندگی مقدس لازم است باز به اهمیت ذهن و فکر تأکید کنیم. از واعظی شنیدم که می‌گفت برای اینکه مقدس زندگی کنید، باید فکر و ذهن خود را کنار بگذارید. چیزی غلط‌تر از این سخن نمی‌تواند باشد. زمانی که فکر کار نمی‌کند، این روح‌القدس نیست که کنترل بدن را به دست می‌گیرد، بلکه جسم. فکر و روح‌القدس در مبارزه با جسم با هم در یک صف

هستند. و روح القدس به فکر فرد مسیحی احتیاج دارد که کلام خدا را درک و آن را در زندگی خود به کار برد (رومیان ۷: ۲۵ و غلاطیان ۵: ۱۷). ببینید پولس چگونه به ضعف خوانندگان خود در درک تعالیمی که می‌دهد، اشاره دارد؛ وضعی که از ذهن آنها نیست، بلکه از شرارت جسم آنهاست. (رومیان ۶: ۱۹). اگر ما چنان رشد نمی‌کنیم که دست از شیر برداشته و با غذاهای مقوی خود را سیر کنیم، چرا که عزم را جزم کرده‌ایم که از فکر خود استفاده نکنیم، باید بخاطر آوریم که تنبلی گناه جسم است.

کلیسای قرن‌تس فکر می‌کرد که خیلی روحانی است. ولی پولس مجبور بود آنها را با حقیقت مواجه کند. و به آنها می‌گوید: «ولی من ای برادران، نمی‌توانم با شما همانند انسانهای روحانی صحبت کنم، بلکه جسمانی.» چرا؟ نه فقط به این دلیل که قادر به خوردن غذای سنگین و مقوی از کلام خدا نبودند، بلکه به دلیل حسادت، عداوت و دیگر شواهد عدم رشد که در میان آنان بود. برای افرادی که با احساسات خود زندگی می‌کنند، خطر زمانی به مراتب زیادتر می‌شود که در جامعه‌ای که تابع احساسات است، زندگی می‌کنند. از این رو هم آنچه که در اینگونه افراد دیده می‌شود، اغلب از احساساتشان سرچشمه می‌گیرد، تا از بلوغ روحانی. ولی تاریخ، وقایع اسفباری را در خود ثبت کرده است، وقایعی که در آن نهضت‌ها فکر و ذهن را کنار گذاشتند و موجب گناهان و بی‌عفتی‌های شرم‌آور گشتند.

دشمن نهایی

پس دشمنان فرد مسیحی اینها هستند. دشمن غائی ما شیطان می‌باشد. دنیای اطراف ما محل خدمت ماست، ولی در عین حال مکانی است آلوده که باید خود را از آلودگی آن حفظ کنیم و پاک نگهداریم. ولی بزرگترین دشمن ما جسم است؛ ذات و طبیعت مان که متأسفانه دشمن در آن برای خود ستون پنجم دارد. لیکن بدن را امکان تقدیس هم هست. جسم هم می‌تواند نجس گردد (یهودا ۸) و هم می‌تواند پاک گردد (عبرانیان ۹: ۱۳). سخن پولس مبنی بر اینکه هدف خدا مقدس گردانیدن تمامیت وجود ما است، در ادامه خود روح و جان و بدن را هم در این تمامیت شامل می‌گرداند. (۱ تسالونیکیان ۵: ۲۳). بدن حتی «معبد روح القدس» هم خوانده شده است (۱ قرنتیان ۶: ۱۹) رومیان ۱۲: ۱ ما را تشویق می‌کند که بدنهای خود را همانند قربانی‌های زنده به خداوند تقدیم کنیم.

کشتن هوا و هوسهای نفس

از کتاب «طریق قدوسیت» به قلم کنت پرایر

در کتاب مقدس به شکل مستقیم در دو متن با این ایده روبرو هستیم. این دو متن شخص را به هسته مرکزی مبارزه فرد مسیحی می‌برد، جایی که از او انتظار می‌رود که بدن خود را قربانی زنده برای خدا بگذراند. ما نه فقط با وسوسه که دشمنی خارج از وجود ماست، مبارزه می‌کنیم، بلکه با گناهی که در ذات ما هم لانه کرده است، به مبارزه ایستاده‌ایم. این دو متن چنین می‌گویند:

«زیرا اگر بر طبق نفس زندگی کنید، خواهید مرد؛ اما اگر به واسطه روح، اعمال گناه‌آلود بدن را بکشید، خواهید زیست. (رومیان ۸: ۱۳) پس، هرآنچه را در وجود شما زمینی است، بکشید، یعنی بی‌عفتی، ناپاکی، هوی و هوس، امیال زشت و شهوت پرستی.» (کولسیان ۳: ۵)

در هر دو این متن، صحبت از کشتن است و به عملی بسیار خشونت‌بار اشاره دارد که شاید بتوان آن را با قطع کردن دست و پا و در آوردن چشم مذکور در مرقس ۹: ۴۳ - ۴۸ مقایسه کرد. به این مطلب هم توجه کنید که این کار، عملی مداوم است؛ کار برد افعال هر دو متن در زمان حال، بر این مطلب دلالت دارد که فرد مسیحی باید دائماً گناه را در وجود خود بکشد.

یک خادم مسیحی در باغچه حیات خود بوته‌ای داشت که برگهای سمی تولید می‌کرد. در آن موقع فرزند کوچکش عادت داشت که هر چیزی را در دهان خود گذارد. طبیعتاً این خادم بوته فوق را کند و از جا درآورد. ولی ریشه این بوته آنقدر عمیق بود که او نمی‌توانست همه را از جای درآورد. برای همین هم دوباره سبز شد. گرچه همیشه آن را از جا می‌کند، ولی بوته سمی دوباره رشد می‌کرد. تنها کاری که از دست این خادم بر می‌آمد، این بود که مرتباً زمین را بپاید و هربار که بوته سر از زمین درمی‌آورد، آن را باز برکند. گناه نیز در وجود ما همانند این بوته ریشه دوانیده است. برای فرد مسیحی دائم مشکل آفرین است و از این رو هم کشتن آن دائم به گردن ماست.

ما باید هر روز و در هر کاری به این عمل مبادرت ورزیم. گناه نخواهد مرد مگر اینکه دائم قدرتش ضعیفتر گردد. اگر به او مجال دهید، زخم‌های خود را شفا خواهد داد و قدرت خود را باز خواهد یافت. ما را لازم است که دائم فعالیت این اصل از گناه را زیر نظر داشته باشیم؛ در وظایفی که به گردن داریم، در دعوتان، در گفتگوهایمان، در اوقات فراغتمان، در تنگی‌هایمان، در خوشی‌هایمان، در تمامی آنچه که انجام می‌دهیم. اگر در هر مورد کوتاهی ورزیم، از همانجا ضربه خورده و عذاب خواهیم کشید؛ هرگونه اشتباه و قصور عواقب سنگینی دارد.

عملکرد شریعت فردا

شریعت خدا نقش مهمی در تقدیس و کشتن طبیعت گناه‌آلودمان دارد. در رومیان ۷: ۷-۱۳ پولس نشان می‌دهد که قبل از اینکه مسیحی شود، شریعت برای او چه مفهومی داشت. سپس در آیه ۱۴ زمان فعل از گذشته به حال تبدیل می‌گردد و پولس به سخن خود ادامه داده، صحبت از این می‌کند که شریعت اکنون برای او چه معنایی دارد. پولس به هیچ عنوان از تجربه‌ای که پشت سر دارد، در مقامی پایتتر صحبت نمی‌کند. به نوان فردی صحبت می‌کند که یاد گرفته است که «در باطن از شریعت خدا مسرور» باشد (آیه ۲۲). پولس در اینجا از روی تجربه غنی فیض خدا صحبت می‌کند. چنانکه «هندلی مول» هم به آن اشاره دارد آنجا که می‌گوید: «کسی که بتواند با یک چنین رضایتی درونی، با خشنودی‌ای این چنین در مورد شریعت مقدس خدا حرف زند، ابداً نیمه مسیحی نیست: مطمئناً نه از دیدگاه پولس حواری.»

آنچه که شریعت به انجام آن قادر نیست. با اینکه می‌توانیم در شکوه و جلال شریعت خدا غرق گردیم، ولی با اینحال نباید محدودیتهایی را که دارد، فراموش کنیم. نه اینکه در خود شریعت خدا عدم کفایت وجود دارد. نه! اگر از سخن خود پولس استفاده کنیم، شریعت «به سبب انسان نفسانی ناتوان بود» (رومیان ۸: ۳). به این دلیل، مجموعه‌ای از قوانین، حتی از جانب خود خدا نمی‌تواند نه برائت بخشد و نه تقدیس نماید.

در کتاب سیاحت مسیحی، فرد مسیحی در همان اوان سفر خود دریافت که شریعت نمی‌تواند او را برائت بخشد. این مطلب را او به طریقی سخت یاد گرفت، آنهم زمانی که نصیحت دنیوی جناب حکمت زاده را گوش کرد و از طریقی که به جانب صلیب می‌رفت، خارج شده برای دیدن جناب شریعت زاده به جانب کوه سینا رفت.

«بدین ترتیب مسیحی از راه خود منحرف شد و جهت کمک به جانب خانه شریعت زاده رفت. ولی به محض اینکه رسید، خود را با تپه‌ای مواجه دید. تپه به نظر بسیار بلند می‌رسید و روی جاده تونل‌وار چنان خوابیده بود که مسیحی ترسید به راه ادامه دهد مبادا که تپه بر سر او فرود آید. آنجا بود که حاج و واج ایستاد و نمی‌دانست که چه بکند. در حالی که باز به جاده درست برمی‌گشت، باری که بر دوش داشت، بیشتر سنگین می‌نمود. «هیچ انسانی تا به حال نتوانسته است به قدرت خویش، خود را از دست این بار رهایی بخشد. و انگار که از این به بعد هم نخواهد شد. تو نمی‌توانی با اتکا به اعمال شریعت برای خود برائت کسب کنی.»

با این جسم ضعیفمان نمی‌توانیم کوه قوانین و مقررات خدا را بالا رویم؛ در واقع هر چقدر شریعت او کاملتر باشد، به همان اندازه یأس و دلسردی ما در مواجهه با آن بیشتر خواهد شد. «هیچ بشری از راه انجام اعمال شریعت صالح شمرده نمی‌شود.» (غلاطیان ۲: ۱۶).

شریعت ایماندار را تقدیس هم نمی‌تواند بکند. حتی می‌تواند اثر عکس داشته باشد. «اما گناه با سوءاستفاده از این حکم شریعت، فرصت یافت تا هر نوع طمع را در من پدید آورد. زیرا جدا از شریعت، گناه مرده است. زمانی من جدا از شریعت زنده بودم؛ اما چون حکم آمد، گناه زنده گشت و من مُردم.» (رومیان ۷: ۸ - ۹). به دلیل ضعیف بودن جسم انسان، همان خود شریعت خدا که «می‌بایست به حیات راهبر شود، در عمل به مرگ من انجامید.» (رومیان ۷: ۱۰). سخن پولس واقعیت را چقدر روشن بیان می‌کند. نهی و منع خدا در فرامین شریعت که به راستی تحریک کننده هم هست، می‌تواند در انسان کششی غیرقابل مقاومت جهت انجام آن تولید کند. این امر را به هیچ عنوان نمی‌توان تأثیر تقدیس کننده نام نهاد!

قهرمان ما در کتاب سیاحت مسیحی درس دیگری را هم می‌بایست می‌آموخت و این در خانه مفسر صورت گرفت. به اتاقی برده شد که همه جای آن را خاک گرفته بود. زمانی که مفسر شروع به جارو کرد، گرد و خاک چنان به هوا بلند شد که نزدیک بود مسیحی را خفه کند. قبل از اینکه اتاق جارو شود، لازم بود قدری آب روی آن بپاشند تا جلوی بلند شدن گرد و خاک به هوا را بگیرد. مفسر چنین توضیح داد:

«وضعیتی که می‌بینی، در واقع نشانگر وضعیت قلب انسانی است که هرگز به توسط فیض شیرین انجیل، تقدیس نگشته است. گرد و خاک، آن گناه اصلی و ریشوی اوست، آن فساد درونی که تمامیت وجود او را آلوده کرده است. کسی که در ابتدا دست به جارو زد، شریعت بود، ولی آنکه که آب آورد و روی گرد و خاک آب پاشید، انجیل بود. لیکن همانطور که خودت نیز شاهد بودی، جارو گرد و خاک را به هوا بلند کرد و با آن نمی‌شد اتاق را تمیز کرد. در واقع گرد و خاک را چنان به هوا بلند کرد که نزدیک بود تو را خفه کند. این را از آن جهت کردم که به تو نشان دهم که شریعت به جای تمیز کردن قلب (به توسط اعمالش) از گناه، دوباره به آن جان می‌بخشد و قدرت آن را تقویت کرده، به وسعت آن در جان آدمی می‌افزاید. حتی با اینکه گناه را می‌شناسی و آن را نهی می‌کنی، ولی باز شریعت به تو این قدرت را نمی‌دهد که از آن اطاعت کنی.»

بدین جهت است که پولس می‌تواند بگوید: «نیش مرگ گناه است و نیروی گناه، شریعت.» (اقرنتیان ۱۵: ۵۶). تا زمانی که شریعت با انجیل همراه نیست، دقیقاً همان چیزی است که می‌تواند زندگی ما را خفه کند.

چرا شریعت خدا نه قادر به برائت ماست و نه قادر به تقدس ما؟ جواب به این سؤال، جوابی صرفاً آکادمیک نیست، ولی جهت قدوسیت ما مطلبی بسیار حیاتی است. اگر به سخن پولس استناد کنیم، شریعت خدا توسط جسم تضعیف شد؛ به عبارت دیگر، در خود شریعت چیزی ضعیف وجود ندارد، ضعف در ما است. پولس در رومیان ۷: ۱۴ - ۲۳ تجربه تلخ شکست خود را بیان نموده است. او بارها و بارها خود را در انجام شریعت خدا که در درون خود آنقدر از آن کیف می‌کند، ضعیف و بی‌قدرت می‌بیند. و در نهایت، در استیصال خود ضجه می‌زند: «آه که چه شخص نگویند هستم! کیست که مرا از این پیکر اسیر مرگ رهایی بخشد؟» (آیه ۲۴). و باری که پولس بر دوش دارد، با دانستن اینکه گناه چه امر خطیری است و چه عواقب هولناکی دارد، به هیچ وجه سبکتر نمی‌شود؟

شریعت چه می‌تواند و باید بکند. حال می‌توانیم نقش مهمی را که شریعت خدا باید در تقدیس بخشی ما بازی کند، ببینیم. شریعت گرچه نمی‌تواند ما را تقدیس بخشد، لیکن می‌تواند ما را تشویق کند که طبیعت گناه‌آلود خود را بکشیم. چنانکه «هربرت کرگ» هم در اجلاس کزیک در انگلیس اشعار می‌دارد:

«پولس چیزی را یافت که جهت زندگی مقدس امری بسیار اساسی بود. به نظر من او این مطلب را یافت که این ضجه پریشانی و استیصال، بر تاروپود همان زندگی مقدس نوشته شده است. این بحرانی نیست که بگذرد. بخشی از همان زندگی مقدس است. پولس هرگز نشد که وقتی به خود نگاه می‌کند، خجالت نکشد و از آن نفرت نکند و در این نفرت باز به طرف عیسی ننگرد.»

در اینجا یکی از نشانه‌های رشد در فیض را می‌بینیم: نه شعارهای بلندبالای پیروزی، بلکه نفرت از طبیعت گناه‌آلودی که هنوز در ما باقی است.

جان استات هم به این موضوع اشاره کرده و می‌گوید:

«براستی که اولین گام در راه رسیدن به قدوسیت، تشخیص صادقانه و فروتنانه شرارت بیچاره کننده‌ای است که در جسم ما حتی بعد از تولد تازه نیز هست. اگر بخواهم بی‌پرده صحبت کنم، بسیاری از ما صرفاً به این دلیل زندگی مقدس نداریم، چرا که در مورد خود بسیار بالا فکر می‌کنیم. فرد اگر فلاکت و بیچارگی خود را نبیند، چگونه می‌تواند جهت خلاصی از آن فریاد برآورد. به دیگر سخن، تنها طریقی که در ایمان می‌توان به قدرت روح‌القدس رسید، طریق خود-استیصالی است. هیچ وسیله‌ای نیست که بتواند این مشکل را به نحوی خوب حل کند. قدرت و مکر جسم چنان است که حتی یک لحظه هم نمی‌توان جرئت فراغت به خود راه داد. تنها امید این است که بلا انقطاع بیدار و هشیار و وابسته باشیم.»

جان اوون از خواننده اثر خود چنین طلب می‌کند: «بار خطا و گناه خود را بر دوش وجدانت قرار ده و شریعت مقدس خدا را هم به آن وجدان بیاور و فساد وجودت را هم به آن اضافه کن، و دعا نما که همه اینها بر وجدانت اثر کند!»

عملکرد انبیل

تا به حال دیدیم که مرگ مسیح برای شخصی که توسط گناه آلوده شده و از خدا جدا گشته است، تنها زمینه می‌باشد. جان اوون این مطلب را «علت با ارزش» جهت کشتن هوا و هوس خواننده است، چرا که به خوبی منش و طرز برخورد فرد مسیحی را با گناه نشان می‌دهد.

دوباره به کتاب رومیان برگردیم. فصل ششم این کتاب را پولس با توصیف مخالفتی شروع می‌کند که به شکل اعم در مقابل خبر خوش بخشش بلاعوض او قدعلم می‌کند. به ویژه در مقابل آن دو آیه باب ۵ که این مفهوم را در بردارد. به راستی اگر آنطور که او بیان می‌کند که «هرجا که گناه زیاد گشت، فیض هم به مراتب افزونتر شد»، این فکر در اذهان قوت خواهد گرفت که اگر ما زیادتر گناه کنیم، فیض خدا را هم بیشتر تجربه خواهیم کرد. اینجاست که پولس می‌پرسد که آیا به دلیل اینکه بخشش اینقدر آسان حاصل می‌شود، باید کماکان به زندگی غرق در گناه ادامه دهیم؟

و با تأکید به این سوال جواب منفی می‌دهد. فهم درست مرگ و رستخیز مسیح و رابطه صمیمی فرد ایماندار با آنها باید منتج به این گردد که فرد چنین پیشنهادی را انکار نماید. فرد مسیحی در اتحادی شخصی با مسیح بسر می‌برد، وضعیتی که از نظر درونی توسط ایمان خلق شده و از نظر ظاهری خود را در تعمید آب متجلی نموده است، که در آن مرگ مسیح به مثابه مرگ فرد مسیحی است. این امر چنان است که گویی فرد مسیحی عذاب مرگ را که مجازات گناه می‌باشد، خود متحمل شده است. و بخاطر همین هم، گناه دیگر ادعایی بر او ندارد. از آنجا که چنین شخصی در قبال گذشته گناه‌آلود خود همان منش را به خود گرفته است که خدا دارد، می‌تواند و باید این پرونده از زندگی خود را بسته تلقی کند.

این مطلب به سه قدم منطقی مذکور در آیه ۶ که در مورد کشتن هوا و هوس صحبت می‌کند، چطور مربوط می‌شود؟ ترجمه تفسیری در اینجا مطلب را بسیار گویا بیان می‌کند: «آن خواسته‌های پیشین و ناپاک ما با مسیح بر روی صلیب می‌خکوب شد. آن قسمت از وجود ما که خواهان گناه بود، درهم شکسته شد، بطوری که بدن ما که قبلاً اسیر گناه بود، اکنون دیگر در چنگال گناه نیست و از اسارت و بردگی گناه آزاد است.»

آن انسانی که قبلاً بودیم، مکان مناسبی جهت انسان قدیم بود، ولی خود «بدن گناه» که بعداً به آن اشاره می‌شود، نبود. رساله به کولسیان با ذکر «انسان قدیم» در واقع به آن شیوه زندگی اشاره دارد

که شخص ایماندار در دوران قبل از ایمان خود بدن می‌زیسته است، شیوه‌ای که دیگر نیست. بر اساس این فرض، از مسیحیان زندگی مقدس طلب می‌گردد، چرا که «آن انسان قدیم را با کارهایش از تن به در آورده‌اید.» (کولسیان ۳: ۹). پولس بر اساس چه چیزی چنین فرض می‌کند؟ جواب این سؤال در رومیان ۶: ۶ آمده است: «آن انسان قدیم ما، با او بر صلیب شد» جزای شیوه زندگی قبلی ما را مسیح پرداخت و مسیحیان زمانی که به مسیح ایمان می‌آورند، مرگ او را مرگ خود می‌گردانند.

پولس به سخن خود ادامه و می‌گوید که هدف آن مرگ این بود «تا پیکر گناه درگذرد.» از دیگر جاهایی که این عبارت در آنها به کار رفته است، می‌فهمیم که منظور از آن، این نیست که طبیعت گناه‌آلود ما به کلی از بین می‌رود. نه، از بین نمی‌رود، بلکه قدرت آن در هم شکسته می‌شود و همین نیز به نوبه خود به این معنی است که «ما دیگر در بندگی گناه زندگی نکنیم.»

مرگ مسیح تمامی اینها را به سر گناهان ما آورد. حال پولس در آیه ۱۱ می‌گوید: «شما نیز خود را نسبت به گناه مرده انگارید.» به سخنی دیگر ما باید حقیقت را قبول کرده و بر اساس آن زندگی کنیم. البته در اینجا تضادی هم هست که «اف اف بروس» هم به آن اشاره دارد:

«تضاد آشکاری که ما مکرراً در نوشته‌های پولس می‌بینیم، این است که در جاهایی که ایمانداران از موقعیت خود به عنوان اعضای بدن مسیح بهره می‌برند و بر آن هستند که بر اساس همین موقعیت خود زندگی کنند، در جاهایی به آنها گفته می‌شود که باید «انسان تازه را بپوشند (کول ۳: ۹) و در جاهایی تشویق می‌شوند که «انسان قدیم را از تن بدر کنند» و «انسان تازه را بپوشند.» (افسیسیان ۴: ۲۲ و ۲۴).

به همان شکل پولس مسیحیان را دعوت می‌کند که گناه را با دو همدست خود که جسم و دنیا باشند، مصلوب کنند.

«آنان که به مسیح عیسی تعلق دارند، نفس را با همه هوسها و تمایلاتش بر صلیب کشیده‌اند. (غلاطیان ۵: ۲۴). «اما مباد که من هرگز به چیزی افتخار کنم جز به صلیب خداوندمان عیسی مسیح، که به واسطه آن، دنیا برای من بر صلیب شد و من برای دنیا.» (غلاطیان ۶: ۱۴)

مصلوب کردن چیزی است که فرد مسیحی انجام داده است، نه اینکه برای او انجام داده شده است. با اینحال ایده بنیادی همان است. پولس با بکارگیری فعل در زمان گذشته چنین فرض می‌کند که خوانندگان او توسط فضیلتی که در رابطه خود با مسیح دارند، نسبت به گناه و جسم و دنیایی که در آن زندگی می‌کنند، همان منش و طرزبرخورد خدا را دارند. زیرا آن فرد مسیحی که تحت سلطه

جسم و یا در دوستی و رفاقت با دنیا زندگی می‌کند، همان رابطه‌ای را که با مسیح مصلوب دارد، رد می‌کند. آیه دوم روی این مطلب تأکید دارد.

مسیحیانی که در محبت خود به عیسی مسیح رشد می‌کنند، دائماً با بهایی که نجاتشان داشته است، تأثیر می‌پذیرند و از این باخبرند که «به بهایی گران خرید شده‌اید، پس خدا را در بدن خود تجلیل کنید.» (اقرنتیان ۶: ۲۰). بگذارید این مطلب را به شکل دیگری بیان کنم: مسیحیان هر چقدر بیشتر بهایی را که گناهانشان برای منجی داشته است، در نظر داشته باشند، به همان میزان از گناه بیشتر زدوده خواهند شد.

هوا و هوس خود را به انجیل بیاور، نه به جهت تسکین، بلکه به جهت بار بیشتر خطای آن. نگاه کن به صورت آن کسی که نیزه‌اش زده‌ای، و زهرکام باش. به جان خود بگو: وای بر من، چه کرده‌ام؟ چه محبتی را، چه رحمتی را، چه خونی را، چه فیضی را تحقیر کرده‌ام و لگدمالشی نموده‌ام! آیا این است آن بازگشتی که من به جانب پدر جهت محبت او دارم، به پسر جهت خون او و به روح‌القدس جهت فیض او؟

طریق کشتن هوا و هوس

کشتن گناه ساکن در ما این است که دائم آن را تضعیف کنیم و از قوت بیاندازیم. این عمل را به سه طریق می‌توانیم انجام دهیم: بگذاریم گرسنگی بکشد، آن را از جا بکنیم، و دور و بر او را خالی کنیم. دنیا امروزه چیزهای زیادی دارد که طبیعت گناه‌آلود فرد را تغذیه کند. چیزهایی نظیر گاهنامه‌ها، کتابها، فیلمها، برنامه‌های تلویزیونی و حتی صحبتها. باید بیاد داشته باشیم که گناه مسکون در ذهن انسان، با افکار و تصورات رشد و نمو می‌کند. در آنجاست که حسادتها، رنجشها، شهوات و خودخواهیهای ما جان می‌گیرند. ما می‌توانیم کشتن این گناه را در ذهن خود شروع کنیم و ذهن را از این افکار و تصورات خالی نماییم. آن را گرسنگی دهیم و نگذاریم که تغذیه کند و قوت گیرد. اگر لذات، روابط و یا محیط‌هایی هستند که بر وسوسه‌های ما می‌افزایند، تا آنجا که ممکن است، باید از آنها پرهیز نماییم.

گناه به مثابه بوته‌ای سمی هر زمان که از خاک سر برون می‌آورد، باید از جا کنده شود. گناه را باید هر زمان که فرصت به جهت تجلی می‌یابد، انکار کرد و دست رد بر سینه‌اش زد. چنانکه پولس هم می‌گوید، «در پی ارضای امیال نفس خود» (رومیان ۱۳: ۱۴) نباید بود. و هر زمان که گناه صورت می‌گیرد، باید آن را قبول کنیم، اعتراف کرده و به کمک روح‌القدس دست رد بر سینه‌اش زنیم. این مسئولیتی آسان نیست و لازم است که در این مورد واقعگرا باشیم.

برخی از افراد این را وظیفه‌ای آسان تلقی می‌کنند. ولی در سخن روح‌القدس که اشعار بر کشتن آن دارد، آیا چیزی ساده و آسان می‌بینید؟ مطمئناً که در این باره باید کاملاً خشن بود. هر چیزی که جانش در خطر باشد، با تمامی قوا خواهد جنگید تا آن را حفظ کند. پس هیچکس چنین تصور نکند که با چند ضربه ساده و سبک می‌توان گناه را کشت. کسی که یکبار توسط مار نیش خورده است، می‌داند که اگر او را به کلی نکشد و از بین نبرد، پشیمان خواهد شد. به همان نحو کسی که به دنبال کشتن گناه است، اگر دائماً آن را به قصد کشت دنبال نکند، پشیمانی خواهد داشت: گناه قوت خود را باز خواهد یافت و شخص باید بمیرد.

برخلاف تعالیم بعضی‌ها، آنچه که گفتم، منش و طرز برخورد صحیح با طبیعت گناه‌آلودمان است. این به مراتب فراتر از اندرزی است که روانکاوان از آن داد سخن می‌رانند. اندرز روانکاوان تأکید بر آن دارد که حتی از روبرو شدن با امکان گناه هم امتناع کنی و دائم به خود القا کنی: «من از آن نوع اشخاص نیستم که به چنین کاری مبادرت ورزم، چرا که بدین طریق تحت وسوسه قرار نمی‌گیرم». این، همان چیزی است که روانکاوان توصیه می‌کنند. کشتن هوا و هوس یعنی اینکه فرد مسیحی بگوید: «من از آن نوع اشخاص هستم که به چنین گناهی مبادرت ورزم، ولی به توسط فیض خدا به آن مبادرت نخواهم ورزید.»

در بطن کشتن هوا و هوس، انکار نفس وجود دارد. قلب گناه، در منیت‌های ماست: عصیان بر علیه خدا و گذاشتن منیت خود بر تخت. این منیت است که مکرراً زندگی اشخاص را به تباهی می‌کشد و حتی می‌تواند این تباهی را با اعمال مذهبی هم انجام دهد. مگر نه این است که خدمات مسیحی توسط منیت‌های مصلوب نشده انسانها، خراب و ویران می‌گردند؟! عداوتها و شقاقهایی که بدین نحو در میان مسیحیان ظاهر می‌شوند، همه نشانه‌هایی از جسمانی بودنند که پولس در این زمینه به کلیسای قرن‌س می‌نویسد (۱قرن‌تیا ۳: ۳). ببینید مسیح به کسی که می‌خواهد شاگرد او شود، چه می‌گوید: «گر کسی بخواهد مرا پیروی کند، باید خود را انکار کرده، صلیب خویش را بگیرد و از پی من بیاید.» (متی ۱۶: ۲۴)

طریق سوم در کشتن طبیعت گناه‌آلودمان این است که آن را با هر چه که خوب و زیباست، خفه کنیم. زمینی که بایر افتاده باشد، بزودی با خار و خاشاک و علوف هرز پر خواهد شد. باغی که به خوبی طرحریزی شده باشد، با اینکه هنوز احتیاج به توجه و مراقبت دارد، ولی جای اندکی برای خار و خاشاک خواهد داشت. کتابمقدس فرد ایماندار را تشویق می‌کند که حتی در امر کشتن هوا هوس هم مثبت باشد. «به روح رفتار کنید که تمایلات نفس را به‌جا نخواهید آورد.» (غلاطیان ۵: ۱۶). فرد مسیحی همانطور که در مشارکت و مصاحبت با روح مقدس خدا زندگی می‌کند و در زندگی خود هر آنچه که خدا را خشنود می‌سازد، پیشه می‌گرداند، چیزهای کم ارزش، به خودی

خود از زندگی او کنار می‌روند. جان اوون این مطلب را «تضعیف سازی جسم از طریق رشد فیض مثبت» می‌خواند و خاطر نشان می‌کند که برای هرگناهی فضیلتی هست که می‌توان آن را جایگزین نمود. «بدین ترتیب با کاشتن و نمو فروتنی، غرور تضعیف می‌شود، با صبر، امیال، با پاکی ذهن و وجدان، آلودگی، با افکار آسمانی، دنیا دوستی.» افسسیان ۴: ۲۲ - ۳۲ این مطلب را به شکلی تصویری بیان می‌کند. رسول عیسی مسیح به ما می‌گوید که چه چیزهایی را بدر آورده، با چه فضایی عوض کنیم. مثلاً، فرد مسیحی نه تنها باید خود را از دزدی بدور نگهدارد، «بلکه به کار مشغول شود، و با دستهای خود کاری سودمند انجام دهد، تا بتواند نیازمندان را نیز چیزی دهد.» (آیه ۲۸). به دیگر سخن ما نباید سوراخهایی داشته باشیم که قبلاً در آنها گناه جای گرفته بوده. باید این سوراخها را با فضایل الهی پر ساخت.

یکی از طرقی که فرد مسیحی می‌تواند مثبت باشد، در آن طریقی است که افکار خود را خوراک می‌دهد. «زیرا چنانکه در دل خود فکر می‌کند خود او همچنان است.» (امثال ۲۳: ۷). با گرسنه نگهداشتن ذهنمان از آنچه که ممکن است ما را به وسوسه گناه بکشاند، ما را لازم است که آن را با آنچه که صالح و نیکوست، پر کنیم. ذهن فرد مسیحی با آنچه که دلپذیر است، پر می‌شود. بیایید نصیحت معروف پولس را در این زمینه به خود یادآور شویم: «در پایان، ای برادران، هرآنچه راست است، هرآنچه والاست، هرآنچه درست است، هرآنچه پاک است، هرآنچه دوست‌داشتنی و هرآنچه ستودنی است، بدان بیندیشید. اگر چیزی عالی است و شایان ستایش، در آن تأمل کنید.» (فیلیپیان ۴: ۸)

امید پیروزی

باید در رابطه با زندگی مسیحی واقعگرا باشیم. در این امر لازم است که خطیر بودن مبارزه‌ای را که در آن درگیر هستیم، درک کنیم و از مکر دشمنی که با او روبرو هستیم، آگاه باشیم و بدانیم که با سخت‌ترین کشتنی که خدا ما را به آن امر کرده است، روبرو هستیم. ولی با اینحال نباید تصور کنیم که در این کشمکش بیچاره و درمانده‌ایم.

شیطان ممکن است برآستی هم که دشمنی مکار و مرگبار باشد، ولی ما باید دائماً این وعده را به خود تکرار کنیم که «جایی که گناه افزون شد، فیض بی‌نهایت افزونتر گردید.» (رومیان ۵: ۲۰). لازم است مانند پولس فریاد برآوریم: «اگر خدا با ماست، کیست که بتواند برضد ما باشد؟» (رومیان ۸: ۳۱). مبارزه فرد مسیحی بر علیه دنیا، جسم و ابلیس کشمکش درمانده شخصی نیست که هنوز تحت اسارت گناه می‌باشد. مطمئناً فرد مسیحی را لازم است که هر روز با گناه مبارزه کند و برخی

مواقع این مبارزه واقعاً او را کلافه خواهد کرد ولی گناه دیگر در جسم فانی او سلطنت نمی‌کند که او را وادار به اطاعت از میال نفسانی خود کند. (رومیان ۶: ۱۲).

گناه در فرد مسیحی دیگر ارباب و آقا نیست. ابلیس همین الآن هم دشمنی شکست خورده است: هلاکت او با مرگ و رستاخیز مسیح برای همیشه رقم زده شده است. اگر تصمیم بگیریم که گناه را در زندگی خود هلاک کنیم و آن را توسط روح القدس انجام دهیم، کلام خدا ما را یقین می‌بخشد که خواهیم زیست (رومیان ۸: ۱۳).

شکل بفشی به پاسخ

۱- دنیا و جسم چگونه بر علیه رشد روحانی ما کار می‌کنند؟

۲- بزرگترین مانع در رشد روحانی خود شما چیست؟ تصمیم دارید این مانع را چگونه از میان بردارید تا بتوانید رشد کنید؟

۳- آیه زیر را حفظ کنید:

«هیچ آزمایشی بر شما نمی‌آید که نزد بشر عمومیت نداشته باشد. و خدا امین است؛ او اجازه نمی‌دهد بیش از توان خود آزموده شوید، بلکه به وقت آزمایش، راه‌گزینی نیز فراهم می‌سازد تا تاب تحملش را داشته باشید.» (اقرنتیان ۱۰: ۱۳)

بحث موضوع

۱- به سوالات زیر که در رابطه با جسم و دنیا است، جواب دهید:

زمانی که کتابمقدس هر کدام از این واژه‌ها را به کار می‌برد، چه منظوری دارد؟
هر کدام از آنها چگونه بر علیه رشد روحانی ما کار می‌کنند؟

چگونه با این موانع که در راه رشد روحانی ما مانع ایجاد می‌کند، با پیروزی مبارزه می‌کنیم؟

۲- در رابطه با مسیحیان در کتابمقدس گفته می‌شود که «از این دنیا نیستند» بلکه «بر این دنیا هستند.» برای یک فرد مسیحی، وضعیت متعادل در دنیا و دنیاگرایی به چه نحو است؟ آیا زندگی خودتان را در رابطه با دنیا، زندگی متعادل می‌بینید؟

۳- ما به عنوان یک جمع برای چه موانعی می‌توانیم با شما متحد شده و دعا کنیم؟

گام‌هایی به جهت اطاعت

۱- این بحث تفکر اولیه شما را در رابطه با موضوع چگونه تغییر داده است؟ افکار خود را به شکل خلاصه در زیر بنویسید.

۲- تصمیم دارید این امر را چگونه بکار بندید (کی، چه کسی، کجا و غیره)؟

۳- خود را متعهد کنید: در رابطه با موضوع اهدافی را مشخص و آن را با گروه و یا فرد سرگروه در میان گذارید.

به کمک خدا، من:

موضوع ۱۰:

دشمنان فیض: ابلیس**مرور کلی موضوع**

گرچه دنیایی که می‌بینیم، ممکن است به نظر به مراتب واقعی‌تر از دنیایی که نمی‌بینیم، برسد، حقیقت این است که نیروهای نامرئی در زندگی ما دخالت فراوان دارند. گرچه دشمن بزرگ ما شیطان دشمنی شکست خورده است، ولی هنوز هم قدرت دارد. شیطان و تمامی ارواح پلید تحت قدرت حاکم خدا و به اجازه او به دنبال آن هستند که «بدزدند» و «بکشند» و «هلاک کنند». قدرت شیطان عظیم است و اغلب موفق می‌شود که رشد روحانی ما را متوقف سازد. با اینحال شیطان تنها به آن کارهایی می‌تواند دست یازد که خدا به او اجازه داده باشد. علاوه بر آن، از طریق قدرت مسیح، من و شما می‌توانیم در مقابل او مقاومت کنیم و جنگ را ببریم.

در این موضوع ما:

- شخصیت، نقشه‌ها و مکرهای شیطان را تجزیه و تحلیل خواهیم کرد.
- در رابطه با شیطان و ارواح پلید او دیدی مبتنی بر کتابمقدس خواهیم داشت.
- یاد خواهیم گرفت که این جنگ را چطور با موفقیت به پایان رسانیم.

هضم موضوع

«زیرا هرچند در این دنیا به سر می‌بریم، اما به روش دنیایی نمی‌جنگیم. چرا که اسلحه جنگ ما دنیایی نیست، بلکه به نیروی الهی قادر به انهدام دژهاست. ما استدلالها و هر ادعای تکبرآمیز را که در برابر شناخت خدا قد علم کند ویران می‌کنیم و هر اندیشه‌ای را به اطاعت از مسیح اسیر می‌سازیم.» (۲قرن‌تیاں ۱۰: ۳-۵)

چه نیروهای روحانی برعلیه ما می‌جنگند؟ شیطان کیست و با ما چکار دارد؟ چگونه باید با شیطان و ارواح پلید او برخورد کنیم؟ اگر در محاربه‌ای روحانی هستیم، چه سلاحی در دسترس ما قرار دارد؟ استراتژی دشمن و نقشه‌های او چیست و چگونه می‌توانیم به شکلی مؤثر با آنها مبارزه کنیم؟

کوچک ولی مقوی

(بیاناتی هستند که شما را در رابطه با مطلب به فکر وا خواهند داشت. این بیانات ممکن است در چارچوب تفکر کتابمقدس بگنجد و یا نگنجد.)

«ابلیس مرا وادار به انجام آن کرد.»

«شیطان زنده هست و روی همین کره زمین ما هم هست. او حاکم این دنیاست و هرچه که بخواهد، می‌کند.»

«هر فکر بدی که در ذهن شماست، توسط شیطان کاشته شده است. شما باید ارواح پلید را از خود برانید و به آن افکار بد امر کنید که دور شوند.»

«شیطان وجود خارجی ندارد، قصه مادر بزرگهاست، قصه‌هایی مثل جن و پری و از این جور چیزها. باید دست برداریم از اینکه بچه‌های کوچک را با این جور داستانها بترسانیم که انگار هیولایی با دو شاخ بر سر، قصد گرفتن و خوردن آنها را دارد.»

«در رابطه با ابلیس دو مساوی و مخالف با هم وجود دارند که نسل بشر فعلی می‌تواند به دام آنها گرفتار شود. یکی از این دو نظر بر عدم باور موجودیت ابلیس و ارواح پلید اشعار دارد، و دیگری باوری بیش از اندازه به موجودیت آنها و علاقه‌ای بسیار ناسالم به آنها.» (سی. اس. لوئیس)

نمونه به جهت مطالعه

شهلا

«آیا شده که حس کنی شیطان تو را هدف اصلی خود قرار داده؟ این دو ماه آخر که برای خانواده ما چنین بوده؛ از همان موقعی که همسر من شهلا به مرض بدی دچار شد. این مرض طوری است که بعضی از روزها حتی از رختخواب هم نمی‌تواند بیرون بیاید. و زمانی هم که سر پاست، دائم فکر می‌کند که نه همسر خوبی است و نه مادر خوبی. سعی می‌کنم تشویقش کنم، ولی این مریضی او

را بیشتر از پیش افسرده کرده. پیش هر دکتری که می‌شناختیم، رفتیم. ولی هیچکدام نتوانستند علت این بیماری را تشخیص دهند. ماهها هر روز دعا کردیم، لیکن هنوز هم بهبودی نمی‌بینیم. شهلا این روزها به این فکر افتاده که آیا خدا اصلاً به وضعیتی که او دارد، اهمیت می‌دهد. هفته گذشته یکی از دوستان مسیحی‌مان به ما پیشنهاد کرد که شهلا را به نزد واعظی ارواح پلید را بیرون می‌کند و آن هفته در کلیسای ما مهمان است، ببریم. دوست من واقعاً بر این باور است که مریضی شهلا توسط ارواح پلید به وجود آمده. من خودم در رابطه با همه این قضایا شک دارم، ولی باید قبول کنم که به بیچارگی رسیده‌ایم و هر پیشنهادی را به ناچار می‌پذیریم. چند روز پیش شهلا در وجود خود خدا هم شک کرده بود. در رابطه با شیطان چطور؟ آیا این امکان هست که مریضی و افسردگی شهلا را او سبب شده باشد؟ آیا به اخراج ارواح پلید از او تن در دهیم؟

سوال و یا مطلب اصلی مطرح برای ما چیست؟

مطالعه کتاب مقدس

افسیان ۶: ۱۰ - ۲۰

«باری، در خداوند، و به پشتوانه قدرت مقتدر او نیرومند باشید. اسلحه کامل خدا را بر تن کنید تا بتوانید در برابر حیل‌های ابلیس بایستید. زیرا ما را کشتی گرفتن با جسم و خون نیست، بلکه ما علیه قدرتها، علیه ریاستها، علیه خداوندگاران این دنیای تاریک، و علیه فوجهای ارواح شریر در جایهای آسمانی می‌جنگیم. پس اسلحه کامل خدا را بر تن کنید، تا در روز شر شما را یارای ایستادگی باشد، و بتوانید پس از انجام همه چیز، بایستید. پس استوار ایستاده، کمربند حقیقت را به میان ببندید و زره پارسایی را بر تن کنید، و کفش آمادگی برای اعلام انجیل صلح را به پا نمایید. افزون بر این همه، سپر ایمان را بگیرید، تا بتوانید با آن، همه تیرهای آتشین آن شرور را خاموش کنید. کلاه خود نجات را بر سر نهید و شمشیر روح را که کلام خداست، به دست بگیرید. و در همه وقت، با همه نوع دعا و تمنا، در روح دعا کنید و برای همین بیدار و هوشیار باشید و پیوسته با پایداری برای همه مقدسان دعا کنید. برای من نیز دعا کنید، تا هرگاه دهان به سخن می‌گشایم، کلام به من عطا شود تا راز انجیل را دلیرانه اعلام کنم، که سفیر آنم، هرچند در زنجیر! دعا کنید که آن را با شهامت اعلام کنم، چنانکه شایسته است.»

پولس نامه به افسسیان را از زندانی در روم می‌نویسد. پولس در این زمان به علت اتهامی که مقامات یهودی در یهودیه به او زده بودند، در خانه خود زندانی بود و سربازی رومی تمام وقت با او به زنجیر بسته. این سرباز را برای او نگهبان قرار داده بودند و شاید هم وجود او بود که پولس در بیان اسلحه روحانی فرد مسیحی تا به این حد به جزئیات می‌پردازد و «از اسلحه تام و کامل خدا» حرف می‌زند. پولس می‌دانست که مسیحیان در نبردی روحانی درگیر هستند که این نبرد برعلیه قوآت و نیروهای مرئی انسانی نیست، بلکه برعلیه قدرتهای نامرئی روحانی. این قوآت نیروهای مجرد غیر شخصی نیستند، بلکه موجودات واقعی هستند، فرشتگانی که عصرها قبل در عیسانی که شیطان برعلیه خدا داشت، با او ایستادند. حال لوسیفر و فرشتگان او که ارواح پلید خوانده می‌شوند، بر علیه خدا و قوم او محاربه می‌کنند و برآنند که کار خدا را از اهمیت انداخته، و آن را نابود کنند. پولس می‌خواست خوانندگان خود را از این امر مطمئن سازد که می‌توانند در این جنگ هم دوام بیاورند و هم پیروز گردند. از این رو هم نباید به نقشه‌های مکارانه او تسلیم شوند. ولی این زمانی میسر می‌بود که در قدرت خدا و به توسط اسلحه‌ای که خدا مهیا کرده است، در مقابل او بایستند.

پولس زمانی که این نامه را می‌نوشت، احتمالاً یک چشمش به سرباز در کنارش بود، به جوشن (عدالت)، کمر بند (راستی و حقیقت)، کفش (انجیل سلامتی)، سپر (ایمان)، کلاهخود (نجات) و شمشیر (کلام خدا) او. تمامی اجزا این سلاح ما را از تیرهای آتشین شیطان محافظت می‌کنند، مگر شمشیر که اسلحه تهاجمی ماست؛ شمشیر کلام خدا. زمانی که عیسی در بیابان با شیطان روبرو شد، از کلام خدا جهت مبارزه با وسوسه‌های او استفاده کرد. به همان شیوه، ایمان‌داری هم که به قدرت خدا اتکا می‌کند و اسلحه کامل خدا را می‌پوشد، می‌تواند با یقین و اطمینان در مقابل شیطان بایستد. در انتها پولس از عنصر بسیار حیاتی در این جنگ روحانی سخن می‌راند؛ دعا جهت کسب قدرت مقاومت.

برخی از نقشه‌های پلید شیطان را که پولس در افسسیان ۶: ۱۰ - ۲۰ به آن اشاره دارد، توصیف کنید.

تمامی جملاتی را که در افسسیان ۶: ۱۰ - ۲۰ به شکل امری آمده‌اند، به ترتیب بنویسید. اینکار به ما کمک می‌کند تا آنچه را که جهت پیروزی در این جنگ ضروری است، درک کنیم.

متون زیر را بخوانید. نویسندگان این متون هر یک در جنگ روحانی روی کدام عنصر حیاتی تأکید دارند؟

۲قرنتیان ۱۰: ۳- ۵

یعقوب ۴: ۷

۱پطرس ۵: ۸- ۹

دیگر منابع

«عظمت جهنمی او» به قلم جان وایت

عظمت جهنمی او

از کتاب «نبرد» به قلم جان وایت

در فصل اول این کتاب به این اشاره کردم که رابطه شما با ابلیس تغییر یافته است. مگر با او رابطه‌ای هم داشتید؟ شاید هیچوقت متوجه نشده باشید که اصلاً با او رابطه‌ای دارید (مگر اینکه با برخی از کیش‌های شیطان پرستی و منحرف در تماس بوده باشید). چه متوجه بوده باشید و چه نه، قدرت او در بدنهای شما در فعالیت بوده است (افسیان ۲: ۲). فریب او بدون آنکه باخبر باشید، فکر شما را مختل کرد و نوای موسیقی دلنوازش مراکز حسی شما را باد کرد و بر اراده‌تان تأثیر گذاشت. او خود را آقای شما حساب می‌کرد. ولی اینکار را چنان با استادی انجام می‌داد که شما فکر کنید که خود آقای خویش هستید.

«سی.اس. لوئیس» بر این صحه می‌گذارد که بشریت در رابطه با ابلیس به دو اشتباه مفرط مساوی و مخالف هم افتاده است. بر اساس گفته لوئیس، بشر ابلیس را یا بیش اندازه جدی تلقی می‌کند و یا اینکه او را اصلاً چیزی به حساب نمی‌آورد. شیطان به یکسان هم به افرادی چون «فاوست» و هم افرادی چون «هیوم» آغوش باز می‌کند. برای او یک بی‌خدا، با یک مسیحی لیبرال و یا یک جادوگر فرقی نمی‌کند. و حتی آغوش او بیشتر از دیگران برای آن فرد مسیحی باز است که تمامی فکر و ذکرش در مورد شیطان و ارواح او دور می‌زند.

ولی شیطان وجود دارد و بسیار سمی هم می‌باشد. هدف اصلی او صدمه زدن به مسیح و نهضت او می‌باشد. شخص شما برای او ارزشی ندارید. شما زمانی در نظر او مهم جلوه می‌کنید که به نحوی به مسیح مربوط گردید. قبل از اینکه به مسیح ایمان آورید، ابلیس تنها به دنبال این بود که چشم شما را نسبت به حقیقت مسیح ببندد و یا شما را با فریب خود بیشتر در چنگ داشته باشد. ولی این از آن جهت نبود که گویی شما ارزشی دارید. او صرفاً از شما استفاده کرده که به خدا توهین کند. به همان شکل حالا هم که مسیحی هستید، علاقه او به شما ربطی به شخص شما ندارد، بلکه به دنبال آن قوه‌ای است که شما در این نهضت مسیح دارید. خودتان را گول زنید. شما برای خدا بسیار مهم هستید. ولی برای شیطان چیزی بیشتر از یک میکرب مفید نیستید.

ولی چه میکرب باشید و چه نباشید، او می‌تواند به شما صدمه زند. او و همدستانش می‌توانند شما را با طرق زیر آسیب رسانند: شما را **وسوسه** خواهند کرد، شما را **متهم** خواهند نمود، شما را **فریب** خواهند داد و شما را خواهند **باعید**.

وسوسه بدون دهشت

شما وسوسه خواهید شد. نوع وسوسه ممکن است فرق کند: آب نبات برای بچه‌ها، هوا و هوس برای جوانان، ثروت برای میانسالان، و قوت برای کهن سالان. ابلیس می‌تواند ماهرتر از هر کمپانی تبلیغاتی، محصولات خود را دلفریب گرداند. او از نقاط ضعف همه ما آگاه است. شما مداوم وسوسه خواهید شد. در مواقع بحران به شکلی بسیار شدید وسوسه خواهید شد. خود عیسی هم در همه موارد درست مثل ما وسوسه شد (یعنی اینکه زنا کند، بدزدد، دروغ بگوید، بکشد و غیره و غیره)، ولی به وسوسه تسلیم نشد و گناه نکرد.

از این لحاظ خود وسوسه لازم نیست شما را به دهشت اندازد. اگر منجی شما مورد وسوسه قرار گرفت، شما نیز مورد وسوسه قرار خواهید گرفت. تا زمانی که زنده هستید، وسوسه خواهید شد. ولی اگر وسوسه شما را به دهشت نمی‌اندازد، به همان شکل بهانه‌ای هم برای گناه نباید باشد. در هیچ جای کلام خدا نمی‌بینیم که با دعا‌های نظیر این، گناه خود را توجیه کنیم: «خداوندا، بلی، درست است، گناه کرده‌ام. ولی این ابلیس بود که مرا وسوسه کرد.» این اولین دعای اعتراف بود که در باغ عدن بیان شد (مار مرا فریب داد و من خوردم. پیدایش ۳: ۱۳). ولی این اعتراف در حضور خدا کاری از پیش نبرد. یعقوب راه هرگونه توجیه گناه را به روی فرد ایماندار می‌بندد. «هنگامی که کسی وسوسه می‌شود، هوای نفس خود اوست که وی را می‌فریبد و به دام می‌افکند. هوای نفس که آستن شود، گناه می‌زاید و گناه نیز چون به ثمر رسد، مرگ به بار می‌آورد.» (یعقوب ۱: ۱۴ - ۱۵). بین این دو گفته که اگر کسی وسوسه می‌شود، توسط شهوات درونی خود وسوسه می‌شود و نیز اینکه وسوسه منشأ شیطانی دارد، مباحثی نیست.

آیا شده است با یک پیانو ور روید؟ در رویی آن را بردارید. پدال را فشار دهید. و سپس با صدای بلند نت‌ها را بخوانید. بعد بایستید و گوش دهید. حداقل یکی از سیمها در مقابل صدای شما ارتعاش خواهد داشت. شما می‌خوانید و یکی از سیمهای درون پیانو صدای شما را می‌گیرد و آن را برایتان می‌نوازد.

این تصویری است از وسوسه. شیطان ندا در می‌دهد و شما مرتعش می‌شوید. ارتعاش همان «هوای نفس» است که یعقوب از آن سخن گفت. میل درونی شما این است که کماکان به ندای شیطان پاسخ دهید. اگر پیانو احساسات می‌داشت، تصور می‌کنم در مقابل ارتعاش سیمها تحریک می‌شد. در رابطه با ارتعاش چیز بدی وجود ندارد. سیم برای آن در پیانو گذاشته شده که مرتعش شود و به قدرت هم مرتعش شود. ولی به این قصد در پیانو گذاشته شده که در مقابل ضربات کلیدهای پیانو از خود صدا در دهد.

بنابراین پاسخ و عکس‌العمل صحیح این نیست که در مقابل صدای ابلیس از خود بیخود شد و به ارتعاش درآمد. عکس‌العمل صحیح این است که پا را از روی پدال برداشت و در روئین پیانو را بست. چنانکه «لوتر» هم این مطلب را به شیوایی بیان می‌دارد، زمانی که می‌گوید: «نمی‌توانید پرندگان را از پرواز بر بالای سر خود مانع شوید، ولی می‌توانید آنها را از لانه نهادن بر سر خود مانع گردید.

به زبانی واضحتر، این ارتعاش چه بخاطر تحریک جنسی باشد، چه حس خشم، چه تمایل به جهت مالک شدن چیزی زیبا، و چه هر چیز دیگر، در ذات خود بد نیست. تحریک جنسی جای خود را دارد. سؤال این است که تحت چه شرایطی؟ و یا اینکه آیا این مورد و یا موقعیت، مورد و موقعیت صحیحی هست؟ اگر نیست، در بزرگ پیانو را ببندید و پای بزرگتان را از روی پدال آن بردارید!

شیطان با اینکه در این مقوله نتهای مختلف زیادی را می‌تواند بنوازد، ولی همه آنها را می‌توان تحت سه گروه، گروه‌بندی نمود: شهوت جسم، شهوت چشم، و غرور زندگانی.

این گروهها در زندگی مسیحی به یک مشکل بنیادین اشاره دارند. داشتن یک میل ممکن است مثل غلام شما را خدمت کند، لیکن شهوت آقای شما خواهد بود. شهوت جسم به این معنی است که امیال جسم بر شما مسلط شوند: گرسنگی، تشنگی، نیاز به خواب، نیاز به داشتن رابطه جنسی. البته که امیال جسمانی و فیزیکی خوش‌آیند هستند و آغوش ما برایشان باز است و معمولاً برای این هستند که ارضا گردند. لیکن ما در عصری زندگی می‌کنیم که خوردن، نوشیدن، و داشتن تجربه بزرگ از ارضای شهوت جنسی خود را به عنوان هدف برای ما می‌نمایاند. مردم در مقابل اینها سر تعظیم فرود آورده و آنها را می‌پرستند. به جای آنکه غذا و رابطه جنسی با قدردانی و در مکان و موقعیت صحیح خود پذیرفته شود، خود آنها تبدیل به هدف زندگی می‌شوند.

شهوت جسم به این معنی است که زندگی شما توسط عشق به چیزهای قشنگ اداره شود. خواه این چیز قشنگ در قالب ماشین رولزرویس باشد، خواه لاله سیاه و خواه تابلوی نقاشی اصیل پیکاسو. چیز غلطی در دوست داشتن و یا خواستن چیزهای قشنگ نیست. خدا، خدای زیبایی و قشنگی است. ولی لهه زدن برای تصاحب زیبایی، شهوت است و می‌تواند زندگی فرد مسیحی را از بین ببرد.

روزی جهت شام، مهمان تاجری چینی بودم. حدود شصت سال داشت. زیبایی خانه‌اش نفس را در سینه حبس می‌کرد. درخت بزرگی که از برگهای آن سنگهای قیمتی آویزان بود، در وسط هال بزرگ قرار داشت. در اتاق غذاخوری شام را در بشقابهایی طلایی با کارد و چنگال‌هایی زرین خوردیم. میزبان من از تئولوژی کتابمقدس به خوبی آگاه بود و می‌گفت که مسیحی است. تمامی

میل و آرزوی او این بود که به اندازه‌ای پول داشته باشد که «بدون بار شدن بر دیگران، انجیل را به مردم موعظه کند.» زمانی که این صحبت را می‌کردیم، در هیچ فعالیت روحانی نبود و قلبش مثل خاکی تفتیده از آتش خشک می‌نمود.

غرور زندگانی اساساً به جاه‌طلبی مربوط می‌شود. باز، جاه‌طلبی بد نیست. میل به رشد و بالا کشیدن خود چیزی است که خدا در ما قرار داده است. ولی اعلا طلبی می‌تواند اربابی باشد که تمامی دید ما را نسبت به زندگی تحت سلطه خود درآورد. ممکن است من جاه‌طلبی بیش از حد را بهانه قرار دهم که می‌خواهم «برای مسیح» خود را بالا کشم. حال آنکه نیاز درونی واقعی من این باشد که خود را نشان دهم و چیزی را ثابت کنم. در رابطه با جاه‌طلبی‌های خود لازم است به شکلی جدی فکر کنید و از خود سوال نمایید: آیا جاه‌طلبی غلام من است یا اینکه آقایم؟

سه شهوت مذکور، شهوت جسم، شهوت چشم و غرور زندگانی چیزهایی است که هر سه آنها در آن وسوسه اولین که بر حوا اتفاق افتاد، خود را نشان می‌دهند. «و چون زن دید که آن درخت برای خوراک نیکوست و بنظر خوشنما و درختی دلپذیر دانش افزا، پس از میوه‌اش گرفته، بخورد و به شوهر خود نیز داد و او خورد.» (پیدایش ۳: ۶).

این سه شهوت به یاد آورنده آن سه حمله‌ای هستند که از جانب شیطان بر خداوند ما انجام گرفت: «به این سنگ بگو نان شود. (شهوت جسم) ... خود را از اینجا به زیر افکن. (غرور زندگانی) ... سپس ابلیس او را به مکانی بلند برد و در دمی همه حکومت‌های جهان را به او نشان داد و گفت: «من این همه قدرت و شوکت را به تو خواهم بخشید، زیرا که به من سپرده شده است و مختارم آن را به هر کس که بخواهم بدهم. کافی است پرستش کنی تا این همه، از آن تو گردد.» (شهوت چشم و غرور زندگانی) (لوقا ۴: ۱-۱۵).

با اینحال نباید حواس خود را به فرم و شکل وسوسه معطوف کنیم. تمامی حواس ما باید به این باشد که چگونه در مقابل آن مقاومت کنیم. بگذارید قدری ساده‌تر بگویم. شیطان از پشت سر وسوسه کرده و در گوشتان زمزمه می‌کند: «اینو نگاه کن، زیبا نیست؟ فقط به این فکر کن که باهاش چه می‌توانی بکنی ... مردم چه‌ها خواهند گفت ... چقدر تو را تحسین خواهند کرد ... چقدر قدرت به دست خواهی آورد .. نگاه کن، نگاه کن، نگاه کن!» کتابمقدس در رابطه با وسوسه دو نصیحت به ما ارزانی می‌دارد که یکی از آنها در رابطه با خود وسوسه است و دیگری در رابطه با وسوسه کننده. در رابطه با وسوسه، به ما گفته می‌شود: از وسوسه بگریز. و در رابطه با وسوسه کننده، کلام خدا می‌فرماید: در مقابل ابلیس مقاومت کن، / او از شما می‌گریزد.

ببینید این دو نصیحت چطور با هم کار می‌کنند. آیا شده است که در مقابل چیزی همانطور که از آن می‌گریزد، مقاومت کنید؟

هرگز در مقابل وسوسه نایستید. از آن بگریزید. و در این گریز به وسوسه پشت کنید. و زمانی که پشت می‌کنید، می‌دانید با چه کسی روبرو خواهید شد؟ می‌دانید چه کسی پشت سر شما ایستاده بود و کلمات اغوا کننده در گوشتان می‌خواند؟ برگردید و با او روبرو شوید. در مقابل او مقاومت کنید. و این شوکت و عظمت شیطانی فرو خواهد ریخت.

ولی چطور مقاومت کنید؟

در امر مقاومت، پشت کردن به وسوسه، سه چهارم آن است. بعدها آنچه را که پولس آن را «اسلحه کامل خدا» می‌خواند، بررسی خواهیم کرد. بگذارید فعلاً به یکی از آن اسلحه‌ها اشاره کنم که «شمشیر روح ... یعنی کلام خدا» است.

بسیاری از مفسرین روی این مطلب صحّه گذاشته‌اند که عیسی زمانی که در بیابان وسوسه می‌شد، در مقابل هر کدام از آن حملات شیطان، با این سخن مبارزه کرد: «نوشته شده است ... نوشته شده است ... نوشته شده است ...» هر بار که عیسی شمشیر روح را کشید، وسوسه کننده را به دو نیم کرد.

بسیاری از مسیحیان در امر مقاومت در برابر وسوسه کننده، بر قدرتی که کلام خدا در این زمینه دارد، تأکید دارند و شهادت می‌دهند. کتابمقدس به سه دلیل شمشیر روح خوانده شده است: روح‌القدس بود که آن را الهام بخشید. روح‌القدس بود که آن را در دستهای شما قرار خواهد داد و شما را در استفاده از آن مهارت خواهد بخشید. و روح‌القدس است که این شمشیر عمیقاً فرو می‌کند و عمیقاً می‌برد. پس با کتابمقدس آشنا باش. و همانطور که به وسوسه پشت می‌کنی، و با وسوسه کننده روبرو می‌شوی، دست خود را به جانب شمشیری که روح‌القدس در چنگ تو می‌گذارد، دراز کن. سپس آن را عمیقاً در قلب وسوسه کننده فرو کن و ببین که چطور در حالیکه از درد فغان می‌کند، به جهنمی که در آن بوده است، فرار می‌نماید.

مدعی برادران

وه که نمی‌دانید ابلیس چقدر خواهان متهم کردن شماست! «اکنون نجات و قدرت و پادشاهی خدای ما، و اقتدار مسیح او فرارسیده است. زیرا که آن مدعی برادران ما که شبانه‌روز در پیشگاه خدای ما بر آنان اتهام می‌زند، به زیر افکنده شده است.» (مکاشفه ۱۲: ۱۰)

او اتهام می‌زند. بر چه کسی اتهام می‌زند؟ برادران را متهم می‌کند: یعنی همه مسیحیان را. او بر شما اتهام می‌زند.

این اتهام را کجا می‌زند؟ او شما را در «پیشگاه خدا» متهم می‌کند. زمانی که جهت دعا به زانو می‌افتید، صدای اتهامات او هم در سرسرای مجسمه شما شروع به انعکاس می‌کند. زمانی که به دنبال شهادت دادن به کسی هستید، از عدم قابلیت و صلاحیت و ارزش شما در حضور خدا فریاد برخواهد آورد. و اگر زمانی بر آن هستید که در حضور جمع صحبت کنید، مواظب باشید. او در حضور خدا داد و فغان به راه خواهد انداخت که به نحوی مانع بیان و اعلان کلام خدا گردد.

چه وقت به این اتهام دست می‌زند؟ شب و روز به این کار مبادرت می‌ورزد. حتی اگر نیمه شب برای یک لحظه چشم باز کنید، کماکان بر شما اتهام خواهد زد. در خوابتان شما را متهم خواهد ساخت. چای صبح خود را با انکار اتهامات شیطان خواهید نوشید و در حین روز در حالی کار خواهید کرد که اتهامات شیطان دائم در زمینه خواهد بود.

و بدین ترتیب طبیعی است که احساس خطا و تقصیر کنید. احساس خطا، برق را از چشمان شما خواهد زدود و قوت را از گامهای شما خواهد گرفت. بشارت شما را بی‌معنی خواهند نمود، قلبتان را نسبت به خدمت مسیحی سست خواهند کرد و هرگونه قوت را از شهادت شخصی‌تان خواهد گرفت. و این دقیقاً همان چیزی است که شیطان در نظر دارد. اتهام زدن اسلحه سری اوست و در زدودن قدرت حمله از لشکر مسیحی بسیار مؤثر. سربازانی که دائم در خود احساس خطا و تقصیر دارند، چگونه می‌توانند بر دروازه‌های جهنم پیروز گردند؟!

می‌گویید: «ولی مگر خطا از گناه بر نمی‌خیزد و گناه مگر نباید همیشه اعتراف گردد؟!» در جواب به قسمت دوم سؤال شما: بلی. گناه همیشه باید اعتراف گردد و اگر جای دارد، جبران نیز باید شود. همیشه گناه خواهد بود که احتیاج به اعتراف دارد (یوحنا ۱: ۸-۹). ولی در جواب به قسمت اول سؤال شما: نه. خطا همیشه حاکی از وجود گناه نیست.

روانکاوان صحبت از خطای عصبی می‌کنند، حسّ خطایی که از تجربیات پیشین ناشی می‌شود. روانکاوان در این تلاش، سعی بر آن دارند که حسّ خطایی را که احساس می‌کنیم، تشریح کنند. لیکن تئوری‌های آنها سوالاتی جدی برمی‌انگیزانند: آیا اینکه احساس خطا می‌کنم، دلیل بر آنست که گناه کرده‌ام؟ آیا داشتن حس خطا، حاکی از خطایی حقیقی و مرتکب شده است؟ آیا می‌توان در این رابطه همیشه بر وجدان اعتماد کرد؟ این مطالب بسیار مهم هستند. شیطان از این قدرت برخوردار نیست که لشکر آسمانی را با خطای حقیقی فلج کند (مرگ مسیح برای از بین بردن آن کفایت دارد). خطای کاذب اسلحه‌ای است که او اغلب از آن استفاده می‌کند. و خطای کاذب به این معنی است که من بی هیچ دلیلی حس خطا و تقصیر نمایم. این خطایی است ساخته و پرداخته آن اتهام زننده! جناب دکتر «دونالد گری بارنهایوس» فقید در رابطه با محدودیت‌های وجدان، تمثیلی بسیار گویا بیان می‌کند. او اغلب طبق عادت می‌گفت: «وجدان همانند ساعت آفتابی است

(یکی از آن ساعت‌هایی که در زمان قدیم روی زمین تعبیه می‌گردید و زمان از طریق حرکت سایه سنجیده می‌شد.)

ساعت آفتابی زمانی کار می‌کند که نور باشد. این ساعت در نصف شب مه‌آلود کار نمی‌کند. علاوه بر آن، احتیاج به نوری دارد که از منبع صحیح بتابد. نور ماه باعث اشاره به وقت و زمان غلطی خواهد بود. با خود چراغ قوه بردارید و در ساعت سه صبح، دور این ساعت آفتابی بچرخید. هر وقت و ساعتی را که شما طالب باشید، به شما خواهد گفت. وجدان هم به همان شیوه زمانی به درستی عمل خواهد کرد که نور کلام خدا توسط روح خدا بر آن بتابد.

بنابراین زمانی که روانکاوان صحبت از خطای کاذب (مربوط به اعصاب) می‌کنند، بر نکته‌ای انگشت می‌گذارند که کتابمقدس هم آن را تأیید می‌کند. ممکن است که ما با این روانکاوان در رابطه با محتوای خطای کاذب مخالف باشیم (در اینکه در رابطه با چه چیزی شما باید در خود خطا حس کنید و نکنید)، ولی در رابطه با اینکه چنین خطایی وجود دارد، حق کاملاً با آنهاست.

«جان بنیان» در کتاب هیجان‌انگیز خود «جنگ مقدس» از تسخیر شهر «مانسول» به دست نیروهای «آپولیون» سخن می‌راند. یکی از مسئولین این شهر، جارچی شهر جناب وجدان بود. وظیفه جناب وجدان این بود که شهر مانسول را از خطر اخطار دهد و روز جشنها و تمیزکاری‌ها را جار زند. به دنبال تسخیر شهر به دست پرنس آپولیون، جارچی شهر دیوانه شد. زمانهایی بود که خطری دهشتبار بر شهر حادث می‌شد، ولی جناب وجدان در برج دیده‌بانی خود ساکت نشسته بود. و زمانهایی هم که همه در خواب بودند، به ناگاه جار از مریضی‌هایی می‌زد که وجود نداشت و یا بی‌هیچ علتی به شادی و پایکوبی برمی‌خواست.

جان بنیان با این تمثیل سعی بر آن دارد که به ما از دیوانه شدن وجدان انسان سقوط کرده بگوید. چنین وجدانی می‌تواند با برخی از گناهان براحتی کنار بیاید و در عین حال به شکلی باور نکردنی در رابطه با چیزهایی که ابداً گناه نیستند، از خود حساسیت نشان دهد. زمانی که شخص، مسیحی می‌شود، هیچ مطلبی به شکل اتوماتیک اصلاح نمی‌گردد. البته که وجدان شخص تیزتر و حساستر می‌شود، ولی تربیت غلطی که در طول سالیان گذشته یافته است، هنوز هم می‌تواند کارکرد صحیح آن را برهم زند.

اگر چنین است، پس چگونه می‌توانم صحیح را از غلط تشخیص دهم؟ چگونه می‌توانم خود را از زیر بار خطای کاذب نجات بخشم؟ چگونه می‌توانم فرق بین اتهام شیطان و الزام روح‌القدس را بدانم؟

تصور می‌کنم که در رابطه با وجدان و عملکرد درست آن هم جواب به جهت دراز مدت و هم جواب به جهت کوتاه مدت وجود دارد. جواب به تفصیل با کتابمقدس سروکار دارد. روزبه روز،

هفته به هفته، سال به سال وجدان من باید از طریق شناخت افزایش یافته من نسبت به کلام خدا از سر نو پایه‌ریزی و بنیاد شود. درست همانطور که قطب‌نمای قایقی که در حال حرکت به سمتهای مختلف است، بر اساس مسیرهای مختلف باید از سر نو تنظیم شود، به همان شکل فرد مسیحی هم در عبور از تجربیاتی که در کلام خدا کسب می‌کند، وجدان خود را دقیقتر و واضحتر تنظیم می‌نماید. در تمامی این مدت رفتار فرد مسیحی باید بر اساس آنچه که از کلام خدا یاد می‌گیرد، تنظیم گردد. او باید در جهت قطب‌نمایی که به درستی تنظیم شده است، قایق زندگی خود را به پیش برد.

با اینحال جواب به جهت کوتاه مدت هم به همان اندازه مهم است و تا پایان عمر با شما خواهد بود. روح‌القدس ملزم می‌کند؛ دشمن متهم می‌نماید. چگونه می‌توانم این دو صدا را از هم تشخیص دهم؟ برای لحظه‌ای در این مورد منطقی فکر کنید.

دشمن زمانی که متهم می‌کند، تلاش برای انجام چه کاری دارد؟ و روح‌القدس هم زمانی که ملزم می‌کند؟ واضح است که دشمن تلاش دارد رابطه و مشارکت شما را با خدا از بین ببرد. از سوی دیگر، روح‌القدس سعی دارد که رابطه شما را با خدا احیا و تجدید نماید. (اینجا لازم است به این هم توجه کنید که متهم کننده اغلب حقیقت را می‌گوید. گناهان و خطایایی که او بر ما اتهام می‌زند، همیشه کاذب نیستند. بعضی اوقات با واقعیت مطابقت دارند.)

حال اگر روح‌القدس سعی بر این دارد که رابطه شما را با خدا تجدید نماید، زمانی که گناه اعتراف گردید، الزام از بین می‌رود و غنچه‌های مشارکت با رایحه‌ای جدید شکوفا می‌شود. و اگر شیطان بر آن است که مشارکت شما را با خدا نابود کند، و اگر احساس گناهی که دارید از اتهامات شیطانی ناشی می‌شود، در اینصورت چنین رایحه‌ای را تجربه نخواهید کرد. به نظر شما چنین خواهد رسید که انگار اعتراف شما کافی نبوده و لازم دارید که گناه خود را به شکل کاملتر و دقیقتر تجزیه و تحلیل کنید. و با اینحال اعتراف هیچوقت به نظرتان کافی نمی‌رسد. صدایی خواهد پرسید: «انگیزه واقعی شما در انجام آن کار خیر چه بود؟ آیا مطمئن هستید که قصور نوزیده‌اید؟ مگر نمی‌بینید که این کارتان سطحی است؟ مگر نمی‌بینید که فریب چطور همانند سم، قلب شما را زهرآلود می‌کند؟ و در وحشت خواهید دید که شرارت خود شما چطور در مقابلتان بزرگتر و بزرگتر می‌شود. اول سایه فرا می‌رسد و سپس تاریکی بعد از آن شما را همانند ابر در خود می‌گیرد و شما لزان و ترسان در فلاکت و بیچارگی در مرکز سایه سرد خود خواهید نشست. و اینجاست که اتهام زننده به هدف خود رسیده است.

تنها جایی که ابلیس در کلام خدا به عنوان اتهام زننده خوانده شده است، فصل دوازدهم کتاب مکاشفه می‌باشد. در همان فصل و در جمله بعد از آن می‌خوانیم که برادران «با خون بره بر او پیروز شده‌اند.»

در رابطه با واژه مقدس «خون مسیح» حرف‌های بی‌معنی و احمقانه زیادی زده شده‌اند. بیاید این مطلب را همین ابتدا در ذهن خود جای دهیم که در واژه «خون مسیح» هیچ سحر و جادویی وجود ندارد. در خود وردی هم ندارند. هرگز نباید از آن همانند سحر و جادو استفاده کرد.

ولی در ارتباط با اتهام زننده، معنی آن دقیق است. خون در کلام خدا سمبلی از مرگ است؛ همیشه سمبل مرگ و آنهم قربانی و یا مرگی وحشیانه. («خون او بر ما و بر فرزندان ما.») «انتقام گیرنده خون» و غیره و غیره. و حتی جایی هم که به نظر از زندگی سخن می‌راند، تنها به عنوان حیاتی که از مرگ به بیرون جاری شده است، سخن می‌راند. بنابراین زمانی که یوحنا اشعار می‌دارد که برادران به خون بره بر اتهام زننده پیروز شده‌اند، در واقع این را به ما می‌گوید که آنها بر اتهامات ابلیس به توسط مرگ مسیح غالب آمده‌اند.

دومین نکته‌ای که باید در مورد خون به خاطر بسپارید، این است که خون به جهت پاک نمودن و شستن وجدانهای ما داده شده است. در سرودهای کلیسایی می‌خوانیم که دل‌های ما با خون بره شسته شده است. ببینید نویسنده عبرانیان چه می‌گوید: «چقدر بیشتر، خون مسیح که به واسطه آن روح جاودانی، خویشان را بی‌عیب به خدا تقدیم کرد، وجدان ما را از اعمال منتهی به مرگ پاک خواهد ساخت تا بتوانیم خدای زنده را خدمت کنیم!» (عبرانیان ۹: ۱۳ - ۱۴).

سعی کنید این آیه را بفهمید. در تمامی این مدّت صحبت ما این بود که شگرد و نقشه شیطان جهت از بین بردن رابطه شما با خدا، از طریق خلق وجدان خطاکار در شماست. جواب خدا برای وجدان خطاکار شما مرگ فرزند اوست. جواب شما در مقابل وجدان خطاکار معمولاً چیزی است که شما انجام می‌دهید؛ مثل بیشتر اعتراف کردن، بیشتر دعا نمودن، خواندن کتابمقدس، بیشتر از معمول هدیه و ده یک دادن و غیره. این عملها چیزهایی هستند که نویسنده رساله به عبرانیان آنها را «اعمال مرده» خطاب می‌کند؛ همان چیزهایی که وجدان شما نیاز به پاک شدن از آنها را دارد، همان چیزهایی که شما را بلاخره در سایه تاریک خطای خودتان غرق می‌کند.

آیه دیگری را در رساله به عبرانیان در نظر بگیریم: «بیاید در حالی که دل‌هایمان از هر احساس تقصیر زدوده، و بدن‌هایمان با آب پاک شسته شده است، با اخلاص قلبی و اطمینان کامل ایمان، به حضور خدا نزدیک شویم.» (عبرانیان ۱۰: ۲۲). می‌بینید چقدر گویاست! آب به جهت بدن ولی خون به جهت وجدان. به زمینه این آیه هم دقت کنید.

آیا می‌دانید چگونه با دلیری به حضور خدای قدوس شرفیاب شوید؟ یا اینکه سعی می‌کنید به حضور او یواشکی با سری به پایین افتاده و شانه‌هایی آویزان وارد شوید؟ فرق بین این دو شرفیابی، در وجدان شماست. فردی که وجدانی پاک دارد با دستهای باز به حضور خدا چنان می‌دود که گویی می‌خواهد خود را به آغوش پدر خود بیندازد. آیا شما هم بدین‌طریق می‌آیید؟ مگر نمی‌فهمید؟ آغوش پدر برای شما از این جهت باز نیست که سخت تلاش می‌کنید، و یا به شکلی کامل و مؤثر اعتراف کرده‌اید و یا از نظر روحانی اخیراً پیروزی‌هایی داشته‌اید. آغوش پدر برای شما از آن جهت باز نیست که چیزی برای بالیدن به آن دارید. آغوش او برای شما از آن جهت باز است چرا که *فرزند او بخاطر شما مرد*. آغوش او همیشه برای گرفتن شما و بازوان او همیشه برای حلقه زدن به دور شما حسرت می‌کشیده است. مرگ مسیح اکنون این امکان را برای پدر فراهم کرده است که آنچه را که در تمامی این مدت به انجام آن حسرت می‌کشید، اکنون انجام دهد. پس با شجاعت بیایید، زیر خون پاشیده شده بر شما! بگذارید شما را در آغوش گرم خود بگیرد و اشکهای گرم او بدنهای شما را بشوید.

اشکهای گرم؟ این بیان بیشتر سانتیمان‌تال به نظر می‌رسد؟ به غیر از این هیچ کلمه دیگری ندارم که در مورد محبتی که منجر به مرگ فرزند خدا شد، عدالت را به درستی به جا آورد. کائنات می‌بایست در محور خود متوقف می‌شده و من به شخصه متأسفم که چنین نگردید. هیچ جنایتی این چنین بر علیه خدا صورت نگرفته است و هیچ محبتی این چنین بر جنایتکار فرو نریخته است. آیا اینقدر جرعت به کفر دارید که فکر کنید اعمال مرده و تلاشهای بی‌اساس شما می‌تواند چیزی بر کار به انجام رسیده منجی فداشونده بیافزاید؟! او در بالای صلیب فریاد زد: «تمام شد!» کامل شد، به انجام رسید، برای همیشه این مقوله به پایان رسید. دروازه‌های جهنم را فرو ریخت، اسیران را آزاد ساخت، مرگ را نابود کرد، و از همان قبر حیاتی تازه را به دنیا فرو ریخت. همه اینها صرفاً برای این انجام شد که تا شما از گناه آزاد شوید و راه برایتان باز باشد که به آغوش پدر مهربان و دوست داشتنی خود بدوید.

آیا اکنون می‌فهمید که «برادران» چگونه به خون برّه بر اتهام زننده پیروز شدند؟ *امتناع کردند از اینکه بگذارند اتهام زننده راه آنها را به طرف خدا ببندد*. اعترافی ساده برای اینکار کافی بود. با اتهام زننده به جرعت روبرو شده و گفتند: «ما همین الانش هم می‌دانیم که بدترین چیزی که می‌توانی به ما بگویی چیست. خدا هم می‌داند. هر چقدر هم که بگویی، خون عیسی برای همه آنها کافی است.»

اتهام زننده شاید هم که بگرَد،

جار زند از آن قصوراتی که داشته‌ام.
 من خود همه را می‌دانم، و هزاران هزار بیشتر از آنها را.
 لیکن یهوه چیزی از آن نمی‌داند!

(از سموئیل گاندی «اتهام زننده بغرد!»)

پس زمانی که ابرهای خاکستری آسمان زندگی شما را فرو می‌گیرند، چه در زمان دعا باشد، چه در زمان کار، چه در زمان شهادت، و چه در هر چیز، زمانی که می‌بینید بخاطر حسّ خطا، یقین و اطمینان از سخنان شما رخت بر بسته است، به جانب خدا نگاه کنید و بگویید: «پدر عزیزم، از تو بخاطر خون فرزندت سپاسگذارم. سپاسگذارم از اینکه بخاطر مرگ او، مرا با محبت و شادی به هر شکل که هستم و عمل کرده‌ام، می‌پذیری. ای پدر و ای خداوندم، به حضور تو می‌آیم.» اینک کلام را همین الآن به او بگویید. چه نشسته، چه ایستاده، چه زانو زده این کلام را حتماً به او بگویید. حتی یک لحظه هم صبر نکنید. پدر آسمانی شما منتظر شماست. دل او برای شما تنگ شده است. منتظر آمدن شماست. همین اکنون.

پیروزی بر فریب

ولی برادران توسط کلام شهادت خود نیز بر شیطان غلبه کردند. اگر به مکاشفه ۱۲ نگاه کنید، دلیل این امر را خواهید دید. شیطان در اینجا در سه نقش معرفی شده است. شیطان همانطور که قبلاً هم دیدیم، اتهام زننده است، و نیز «آن مار قدیمی ... فریبنده کل دنیا». نقش سوم او به عنوان اژدها توصیف شده است که می‌بلعد و جنگ برپا می‌کند. (در جایی دیگر هم به عنوان شیری غران توصیف گشته است).

مسیحیان بر شیطان این مار فریبنده به توسط «شهادت کلام خود» غلبه می‌کنند. و با انجام اینکار جنگ را به منطقه اشغالی دشمن می‌کشاند. مسیحیان آزاد از حسّ خطا و از این رو با فکری واحد، آماده برای نبرد با اشعه‌های نور، به ظلمت شیطانی حمله‌ور می‌گردند.

«فریب دهنده کل جهان». او کار خود را با فریب حوّا شروع کرد: «آیا خدا واقعاً چنین گفت؟ خوب، متأسفانه حقیقت را به تو نگفتم. حقیقت مطلب این است که ...» و درست همانطور که حوّا به این تله افتاد، از آن به بعد نسل او هم به این تله شیطان سقوط می‌کنند. پولس شیطان را به عنوان «خدای این جهان» معرفی می‌کند که «ذهن آنهایی را که ایمان ندارند، کور کرده است تا مبادا نور معرفت ...» اذهان کور. قلوب فریب خورده.

فریب خورده از طریق تبلیغات تلویزیونی و تحصیلات دانشگاهی. «دستمال توالی صورتی استفاده کنید، خوشبخت خواهید شد... اتومبیلی چشم‌گیر بخر، هر خوشگل تودل برویی سوارش می‌شود...»

روی املاک و بیمه سرمایه‌گذاری کن و آسوده خاطر باش... بوی خوش شخصیت می‌آفریند... رابطه جنسی تو را از نظر روحی ارضا می‌کند... نمرات خوب بیاور، سازمانهاست که دنبال بدونند... پول همه چیز نیست، ولی...» چرند و پرندهای جامعه شناختی بگو و مردم در مقابل حکمت تو سر تعظیم فرود می‌آورند. بیایید همه ما حقیقت مرگ را بی‌آنکه احتیاجی به فانتزیهای خرافاتی بعد از مرگ باشد، بپذیریم. علم می‌گوید که خدایی نیست. علم می‌گوید که خدایی هست. علم می‌گوید که کتاب پیدایش حقیقت دارد، پس باید هم باشد. چقدر حیرت آور است که علم چه چیزهایی را می‌تواند ثابت کند. پس بیایید در مقابل جدیدترین تز زانو زنیم.

آیا این جملات بیش از اندازه مسخره به نظر می‌رسند؟ پس بدانید که شیطان، آن فریب دهنده بزرگ کار خود را به خوبی بلد است. کسی که بتواند شما را وادار کند که کلی وقت صرف کرده و بی‌آنکه متوجه باشید، ساعتها به دنبال بهترین خوشبو کننده زیر بغل بگردید، مطمئناً در کار خود قابلیت دارد. و اگر فکر می‌کنید که حرف بنده و یا چند نفر دیگر می‌تواند اذهان کور را از دست فریب رهایی بخشد، در اشتباه هستید. من می‌توانم مردم را با سخنوری خود برای مدتی کوتاه متوجه کار احمقانه‌شان بکنم، ولی پس از آن مستقیماً به دنبال پیدا کردن بهترین خوشبو کننده خواهند بود.

نه، با «شهادت کلام» خودتان است که بر آن مکار غلبه می‌کنید. و این سخن به این معنی است که کلام خدا در تجربیاتتان، حقیقت بودن خود را ثابت کرده است و شما به حق بر درستی آن شهادت می‌دهید. زمانی که قادر به گفتن «کتابمقدس می‌گوید...» و برای من کمک بزرگی بود و مشکل بزرگم را حل کرد» هستید، دروازه‌های جهنم در مقابل شما طاق استاده نخواهند داشت. نور کلام شما، کوری شیطانی مردم اطراف شما را از هم خواهد درید و آنها قادر به دیدن خواهند شد. و زمانی که چنین شود، ازدها دم قدرتمند خود را لای دو پا گذاشته و با یک سوم از فوج نیروهای آسمانی به تیرگی پناه خواهد برد. دندانهای خود را از به هم خواهد سایید و غرغر خواهد کرد، چرا که می‌داند پایان کار او نزدیک است.

جنگ با بلعنده

«در خداوند، و به پشتوانه قدرت مقتدر او نیرومند باشید.» (افسیان ۶: ۱۰).

یک میکرب در مقابل شیطان چه توانی دارد؟ فرد مسیحی کتاب «جان بنیان» در مقابل «آپولئون» چه قدرتی دارد؟ و یا در جنگ با قشون جهنم، از دست شما چه کاری برمی‌آید؟

لطفاً توجه کنید: شما عضوی از نیروی تهاجمی خواهید بود. اگر نصیحت مذکور در افسسیان به نظر نصیحت به جهت دفاع می‌آید، دفاع در برابر ضد حمله است. به محض اینکه خود را به بیان

شهادت کلام خود متعهد کردید، بخشی از نیروی تهاجمی مسیح شدید. شما به منطقه اشغالی دشمن حمله می‌کنید.

ولی عضوی از لشکر مسیح بودن، تمامی منابع آسمانی را در دسترس شما می‌گذارد. قوت یهوه در اختیار شماست. پس در خداوند قوی باشید.

ممکن است بگویید: «نصیحت خوبی است. ولی آخر چگونه می‌توانم در خداوند قوی باشم؟» اینکار زمانی صورت می‌پذیرد که دیگر به قدرت شخص خود پشت نیندید و آنچه را که خداوند می‌گوید، انجام دهید و به او در اینکه شما را پشتیبانی کرد، اعتماد کنید. ایمان خود را به عمل کشید و قدم ایمان را با اتکا به خداوند بردارید و همانطور که به درهای شیشه‌ای بسته نزدیک می‌شوید، خواهید دید که چطور برایتان باز می‌شوند. قدرت شما در آنچه که او انجام می‌دهد، خوابیده است. و این زمانی صورت می‌گیرد که شما از او اطاعت می‌کنید.

ولی با اینحال با ضد حمله روبرو خواهید شد. از این رو هم احتیاج به سلاح دارید زیرا ریاستها و قدرتها، افواج خود را خواهند فرستاد تا شما را از میان بردارند. «اسلحه کامل خدا را بپوشید» و بدین ترتیب ضد حمله آنها شکست خواهد خورد. اسلحه بر علیه چه؟ بر علیه هیله‌ها و تله‌ها، بر علیه فریب‌ها و مکرها. بیایید افسسیان ۶: ۱۰ - ۱۸ را باز کنیم و این قسمت را بخوانیم. ببینیم کلام خدا در رابطه با هر یک از این اسلحه‌ها چه می‌گوید.

چه اسلحه‌ای در مقابل مکر خواهد ایستاد؟ خوب، با کمر بند حقیقت شروع می‌کنید (آیه ۱۴). در بنیاد تمامی نیروی دفاعی شما، این امر قرار دارد که هر چیزی در جای حقیقی خود باشد. «آیا خدا چنین گفت؟» «بلی، خدا چنین گفته و همین هم برای من کافی است!» واقعیت در راستای هدف ما می‌تواند اینطور تعریف شود: *طریقی که خدا بدان هر چیزی را می‌بیند و برای ما آشکار می‌کند.*

جوشن (سینه‌بند) عدالت به زبان استعاری می‌تواند جای همان وجدانی را بگیرد که به خون مسیح شسته شده است. دفاع شما بر علیه نیزه اتهام، اطمینان و یقین کامل از این مطلب است که پدر، شما را بخاطر مرگ پسر خود کاملاً پذیرفته است. پوشیدن جوشن عدالت طریق دیگری از غلبه به توسط خون بره است.

در رابطه با کفش و یا نعلین جنگی‌ای که پولس توصیه می‌کند، زیاد مطمئن نیستم (آیه ۱۵). تفاسیر در این رابطه متفاوتند. اینطور که معلوم است، پولس توصیه می‌کند که در امر پیام انجیل، کفشی مطمئن به پا کنیم و به عبارتی این پیام را تمام و کمال فهمیده باشیم. لیکن «سپر ایمان» خود به اندازه کافی گویاست. هر نوع تیر آتشین ترس، نبرد و یا درد بر شما آید، آنها را با اعلان شجاعانه یقین خود نسبت به مسیح رد کنید. مسیح زنده است. همه چیز را در کنترل دارد. به بالا، به جانب

او نگاه کنید و بگویید که هرچه که پیش آید، برای شما مهم نیست. شما کماکان به او اعتماد خواهید داشت. و بدین شکل خواهید دید که این تیرهای آتشین چطور فرو می‌ریزند و نابود می‌شوند.

کلاهخود نجات با امید مسیحی سروکار دارد (۱سالونیکیان ۵: ۸) این روزها در روانشناسی مد شده که دائم بر اهمیت «حالا و اینجا» تأکید کنند. چه اهمیتی دارد که در سه سالگی برای من چه اتفاق افتاده است؟ چه اهمیتی دارد که مثلاً ده سال بعد کجا باشم؟ آنچه که مهم است، همین حالاست.

همینطور هم هست. ولی نباید با شتاب گذشته و آینده را به سطل آشغال بریزیم. برای فرد مسیحی هم گذشته و هم آینده از اهمیت به سزایی برخوردارند. «حالا و اینجا» را تنها با نوری که گذشته می‌تاباند، می‌توان فهمید و با نوری که آینده می‌تاباند، می‌توان با آن مواجه شد. زندگی بدون امید باعث می‌شود که انسان در حالا و اینجا بمیرد. و مسیح به شما امید می‌دهد. بهم ریختگی فعلی دوام نخواهد داشت. امیدی به وسعت کائنات وجود دارد و همه چیز دوباره از سر نو تجدید خواهد شد. مسیح خود داوری خواهد کرد و مسیح خود همه چیز را احیا خواهد نمود. امیدی شخصی وجود دارد. شما هم در این تجدید شرکت خواهید داشت. در آینده زندگی نکنید، ولی برای آن کار کنید و مجموعه شما در این کلاهخود به خوبی محافظت خواهد شد.

از این جهت زمانی که ضد حمله حادث می‌شود، بایست و دفاع کن. با استحکامی و استواری کامل یک ایماندار حقیقی بایست. دائماً دعا کن، ولی روی پا، در حالی که ایستاده‌ای. و ضد حمله به هر نحو که شعله برکشد، فرو خواهد کشید. دشمن برای مدتی از تو دور شده، و تو را رها خواهد کرد. (لوقا ۴: ۱۳).

تقریباً چنین کاری خواهد کرد. نباید در شما این تفکر را بجا نهم که انگار در این نبرد، کشته‌ای نخواهد بود. بگذارید به چهار نقشی که شیطان در مخالفت با مسیح دارد، باز اشاره کنم. او وسوسه کننده، اتهام زننده، فریب دهنده و بلعنده است. زمانی که شما را نه وسوسه می‌کند و نه با فرود آوردن حس خطا، قدرت را از شهادت شما می‌گیرد، خواهید دید که اینبار با فریب دهنده کل جهان روبرو هستید. و زمانی که با شهادت کلام خود بر او غلبه می‌کنید، تنها نقشی که برای او باقی می‌ماند، این است که شیر غرآن و اژدهای بلعنده باشد.

بگذارید این سخن را بیشتر توضیح دهم. شیطان اکنون به دنبال آن است که روح شما را ببلعد، نه بدنتان را. خدا معمولاً اجازه این امر را به او نمی‌دهد. ولی باز باید بگوییم که جنگ ما واقعی است، بازی نیست. خود مسیح در نبرد به جهت غلبه بر مرگ و جهنم، مصلوب شد و دوباره زنده گردید.

چیز عجیب اینکه که ما شیطان را در خود نقش ازدهای بلعنده، بیچاره و ضعیف می‌بینیم. وقتی که او، دست به قتل کسی می‌زند، یعنی اینکه به منتهی استیصال و بیچارگی خود رسیده است. مسیح در مرگ خود، بزرگترین پیروزی را به دست آورد.

زمانی که می‌گوییم خون شهید تخم کلیساست، واقعیت را می‌گوییم. با حرفهای کلیشه‌ای سعی نداریم که تیرگی مصیبت را بشوئیم. زمانی که بومیان «آیور» در جنگلهای «بولیوی» پنج مبشر را در سالهای ۱۹۴۰ به قتل رسانیدند، با اینکه آمریکا خود درگیر جنگ بود ولی با اینحال موج اشتیاق جدیدی را نسبت به خدمات بشارتی موجب شد. جای آن پنج نفر را پنجاه نفر گرفتند. و اکنون در آیور کلیسای در حال رشدی وجود دارد.

زمانی که بیست سال بعد پنج مبشر دیگر توسط بومیان «اوکا» در «اکوادور» به قتل رسیدند، باز همان امر اتفاق افتاد. از آن موقع به بعد خدمات بشاری در میان قبایل بدوی نقطه عطف مهمی پیدا کرده است.

بگذارید به زبانی ساده‌تر بگویم. شیطان نمی‌تواند کوچکترین صدمه‌ای به شما برساند، مگر اینکه وظیفه شما نسبت به مسیح، به انجام خود رسیده باشد. تا زمانی که آن لحظه فرا نرسیده است، شما حقیقتاً غیرفانی هستید. ممکن است بغرد. ممکن است تهدید کند. ولی قدرتی ندارد.

زمانی که وظیفه زمینی شما کامل گردید (ممکن است این امر حتی در زمان جوانی شما صورت گیرد)، امکان این هست که شما را بکشد. ولی شما با مرگ خود بیشتر از زندگی‌تان ثمر به بار می‌آورید. شیطان قدرت ندارد که بتواند پیشرفت انجیل مسیح را از طریق زندگی شما مانع گردد.

دیشب خوابی عجیب دیدم. حتما در مورد این فصل از کتاب فکر می‌کرده‌ام. در خواب دیدم که در «پندلتون» هستم، جایی که در بیجگی مدتی در آنجا زندگی کردیم. پندلتون دیگر از بین رفته است. هوا (در خواب) از تنفر پر بود چرا که نفرت و وحشی‌گری بر پندلتون حکومت می‌کرد. زشتی، خیابانها را تیره کرده بود. مردم ترسان بودند. و من به نحوی می‌دانستم که باید زندگی خود را جهت خدمت به آنها وقف کنم.

در اوج خوابی که می‌دیدم، کشته شدن مردی را دیدم. او را به میله‌های پنجره سلول خود در زندان کشیدند. در حالی که نیرویی نامرئی او را گرفته بود، قسمت جلوی صورت و بدن او از هم دریده شد.

با دیدن آن صحنه وحشتناک شوکه شده بودم و حالم بهم می‌خورد. قیافه او در ذهنم مانده بود، قیافه‌ای کاملاً بیچاره و بی‌کمک. جلو رفتم که افراد ترسیده اطراف او را دلداری دهم. ولی خونی که از میله‌های زندان آن مرد هنوز می‌چکید، به من اخطار می‌کرد که از پندلتون بروم.

با این وجود همان لحظه هم می‌دانستم که دشمنان من شکست خورده‌اند. نیروهای شریر نمی‌توانستند مرا وادار به ترک پندلتون کنند و هدف آنها از این تهدید هم همین بود که من از پندلتون بروم. آنها خواهان مرگ من نبودند، بلکه خواهان اینکه من برگردم و بروم. و زمانی که تهدید به مرگ دیگر در من کارگر نشد، چیزی دیگر باقی نمانده بود که انجام دهند. شکست خورده بودند. از دانستن پیروزی خود قوت گرفتم. مکاشفه ۱۲: ۱۱ را بخاطر بسپارید. بگذارید آنچه را که گفتم برایتان خلاصه کنم:

به نظر من در این آیه «برادران» به سه طریق بر شیطان پیروز شدند. به خون بره بر او که اتهام زننده است، پیروز شدند. به کلام شهادت خود بر او که مار فریبنده است، پیروز شدند. و بر اراده‌های بلعنده نیز پیروز شدند، چرا که در قید و بند حفظ جان خود نبودند. چنین اشخاصی شکست‌ناپذیرند. هیچ چیز نمی‌تواند آنها را مانع شود و هیچ چیز هم نخواهد توانست.

شکل بفشی به پاسخ

افسیان ۶: ۱۰-۲۰ را دوباره بخوانید.

۱- این متن با کلمه «باری» شروع می‌شود. این امر بر تفسیر این قسمت چه اثری می‌گذارد؟
افسیان را از ۴: ۲۵-۶: ۹ بخوانید تا بتوانید تصویری کلی از متن را داشته باشید.

۲- چرا پولس به خود زحمت می‌دهد و اشعار بر آن دارد که جنگ ما با خون و جسم نیست (آیه ۱۲)؟ این سخن در رابطه ما با چه تأثیری دارد؟

الف) افراد غیر مسیحی

ب) خواهران و برادران مسیحی

ج) اعضای خانواده خود

۳- دعا در این جنگ چه اهمیتی دارد؟ جهت کاربرد بیشتر آیه ۱۸ در زندگی تان تصمیم دارید این هفته چه بکنید؟

بحث موضوع

۱- شیطان کیست؟

۲- شیطان در جسم ما و در دنیا چگونه کار می‌کند؟

۳- من و شما چگونه می‌توانیم در جنگ روحانی خود کاراً باشیم؟

۴- چگونه می‌توانیم بین این دو نگرش که شیطان و نیروهای شیطانی را در هر چیزی ببینیم و یا وجود و فعالیت او را ابداً جدی نگیریم، تعادل ایجاد کنیم؟

۵- پولس از مکرهای ابلیس سخن می‌راند. به برخی از آنها اشاره کنید.

۶- جان وایت در مقاله خود می‌گوید: «واضح است که دشمن به دنبال نابود کردن رابطه شما با خداست. از طرف دیگر، روح‌القدس تلاش می‌کند که رابطه شما را با خدا از سر نو برقرار نماید.» برخی از کاربردهای این حقیقت کدامند؟

گامهایی به جهت اطاعت

۱- بحث روی این موضوع، بر تفکر شما در این مورد چه اثری گذاشته است؟ افکار خود را در زیر خلاصه کنید.

۲- تصمیم دارید این مطلب را چگونه به عمل کشید (کی، چه کسی، کجا، غیره)؟

۳- خود را متعهد کنید. در این رابطه اهدافی را مشخص و آن را با افراد در گروه و یا با شخص سرگروه در میان بگذارید.

به کمک خدا، من:

موضوع ۱۱:

انتخاب‌های مربوط به شیوه زندگی در این دنیای واقعی

مرور کلی موضوع

زمانی که به مسیح ایمان می‌آوریم، مخلوق تازه‌ای می‌شویم، لیکن محیطی که در آن زندگی می‌کنیم، بدون تغییر باقی می‌ماند. موطن ما اینک، آسمان است، با این وجود ما «ایلیچیان» و سفیران آسمان در روی زمین هستیم. در این فرهنگ بی‌خدا به عنوان شهروندان آسمان چگونه باید زیست کنیم؟ مسیحیان در این مورد نظرات مختلف دارند.

در این موضوع ما

- به بررسی این موضوع خواهیم پرداخت که زندگی ما چقدر باید به دنیای غیر مسیحی شبیه و چقدر باید از آن متفاوت باشد.
- اصولی را یاد می‌گیریم که ما را در انتخاب آن جنبه‌های از شیوه زندگی که در کتاب مقدس چیزی در آن مورد نمی‌یابیم، کمک کند
- تله شریعت‌گرایی را توصیف، و طریق پرهیز از آن را یاد می‌گیریم.

هدفم موضوع

«مسیح ما را آزاد کرد تا آزاد باشیم. پس استوار بایستید و خود را بار دیگر گرفتار یوغ بندگی نکنید.» (غلاطیان ۵: ۱)

«همه چیز جایز است، اما همه چیز مفید نیست. همه چیز رواست، اما همه چیز سازنده نیست. هیچ‌کس در پی نفع خود نباشد، بلکه نفع دیگران را بجوید.» (۱ قرنتیان ۱۰: ۲۳ - ۲۴)

دنیای ما در رابطه با نحوه زندگی، روشهای مختلف و تصمیمات جورواجور در مقابل ما می‌نهد. در رابطه با جاهایی که در کتاب مقدس در آن موارد به شکل صریح چیزی گفته نشده است، چگونه تصمیم می‌گیریم؟ تصمیمات ما چه ارتباطی باید با انجیل و فیض داشته باشند؟ تصمیماتی که در رابطه با نحوه زندگی خود می‌گیریم، با خدمت ما در میان بی‌ایمانان چگونه مرتبط می‌شوند؟ اگر

تصمیماتی بگیریم که دیگر مسیحیان را برنجانند و یا باعث آن شود که به ما با نظر تحقیر نگاه کنند، چه؟ احساسات چه کسی بیشتر برای ما مطرح است، بی‌ایمانان یا دیگر مسیحیان؟ چرا؟

کوچک ولی مقوی

(بیاناتی هستند که شما را در رابطه با مطلب به فکر وا خواهند داشت. این بیانات ممکن است در چارچوب تفکر کتابمقدس بگنجد و یا نگنجد.)

«ما از شریعت آزاد هستیم، در مقام مسیحیان آزادیم که هر چه که دلمان بخواهد، انجام دهیم.»

«به عنوان قوم مقدس خدا، ما باید خود را از دنیا جدا کنیم و به بدی حتی چشم هم نیاندازیم.»

«بخاطر انجیل هر چه باید، بکنیم تا بدین ترتیب هر چقدر که ممکن است، مردم را به ایمان بیاوریم.»

«اینهم به نوعی شریعت‌گرایی است که اجازه دهی دیگر مسیحیان با معیارهای شخصی خود زندگی تو را کنترل کنند. ما باید با این امر بجنگیم.»

«بعضی وقتها دوست داریم چنین فکر کنیم که در کتابمقدس جاهای زیادی وجود دارند که حقیقت در آنجا به شکل سیاه و سفید نیست و در سایه روشن خاکستری پوشیده است. حال آنکه حقیقت چیز دیگری است. حقیقت این است که ما نمی‌خواهیم آنچه را که کتابمقدس مهر صحیح بر آن زده است، انجام دهیم و این مطلب را صرفاً بهانه قرار داده‌ایم.»

نمونه به بهت مطالعه

بهرام دو سال قبل در یکی از کلیساهای خانگی به خداوند ایمان آورد و از آن موقع به بعد به شکل سریعی در ایمان و در کلام رشد می‌کند. او در یک شرکت ساختمانی بزرگ مشغول به کار است و در سر کار با چند نفر دوستی خوبی برقرار کرده است. قبل از اینکه مسیحی شود، عادت داشتند که

با یکدیگر در منازل هم جمع شوند و به قول خودشان ساعتی را با مشروب و رقص و غیره خوش باشند. گاهی هم با هم فوتبال بازی می‌کردند و یا به سینما می‌رفتند. ولی از زمانی که بهرام به خداوند ایمان آورد، همه چیز تغییر کرد. در رابطه با خوردن مشروب بسیار ملزم شد (اغلب مشروب زیاد می‌خورد، طوری که شب را هرجا که بود، می‌ماند) و اینکار را به کلی ترک کرد. دیگر خود را راحت نمی‌دید که با دوستان در این مجالس بنشیند، حتی زمانی هم که به غیر از کوکا چیزی نمی‌نوشید. علاوه بر آن، اشتیاق قلبی او برای یادگیری و رشد در ایمان باعث شده بود که در جلسات یادگیری کلام خدا و دعا که در منازل مختلف مومنین برقرار می‌شد، وقت دهد و شرکت کند. و همین هم باعث شده بود که دیگر وقت زیادی برای گذراندن با این دوستان نداشته باشد. تقریباً همه اوقات فراغت او با افرادی که در کلیسای خانگی‌شان بودند، می‌گذشت و چیزی برای این دوستان باقی نمی‌ماند.

بزرگترین مشکل بهرام دوست دخترش بود. او هم با دو سه هفته اختلاف در همان کلیسای خانگی به خداوند ایمان آورد، ولی آن احساسی را که بهرام در رابطه با این مسائل دارد، او در خود حس نمی‌کند و هنوز هم دوست دارد که در این مجالس شرکت کند و فکر می‌کند که بدین ترتیب شاهد بهتری برای مسیح خواهد بود. از آمدن به جلسات کلیسایی و یادگیری کلام خدا و دیگر فعالیتها هم لذت می‌برد و خود در چند گروه از این فعالیتها شرکت دارد. ولی با اینحال کماکان برای دوستان بی‌ایمان خود وقت باقی می‌گذارد. مسلماً این دوستان ارزشهای مختلفی را در زندگی خود دارند و بهرام نگران از این است که این ارزشهای دنیوی، روی دوست او تأثیر گذارند و مانع آن شوند که زندگی صحیح مسیحی داشته باشد. این مطلب آن چنان او را پریشان کرده است که به این فکر افتاده که دوستی خود را با او قطع کند.

اگر روزی بهرام به نزد شما بیاید و بگوید: «دوست دخترم مثل من فکر روحانی ندارد. چنین به نظر می‌آید که نمی‌تواند از برخی از عاداتهای گذشته دست بردارد. فکر نمی‌کنید که تصمیم من مبنی بر قطع رابطه با او تصمیم درستی است؟» به او چگونه جواب خواهید داد؟

سؤال و یا مطلب اصلی مطرح برای ما چیست؟

مطالعه کتاب مقدس

مرقس ۷: ۱-۸

فریسیان به همراه برخی از علمای دین که از اورشلیم آمده بودند، نزد عیسی گرد آمدند و دیدند برخی از شاگردان او با دستهای نجس، یعنی ناشسته، غذا می‌خورند. فریسیان و نیز تمامی یهودیان، به سنت مشایخ خود پایبندند و تا دستهای خود را طبق آداب تطهیر نشویند، خوراک نمی‌خورند. چون از بازار می‌آیند، تا شستشو نکنند چیزی نمی‌خورند. و بسیار سنن دیگر را نیز نگاه می‌دارند، همچون شستن پیاله‌ها، دیگها و ظروف مسی. پس فریسیان و علمای دین از عیسی پرسیدند: «چرا شاگردان تو طبق سنت مشایخ رفتار نمی‌کنند، و با دستهای نجس غذا می‌خورند؟»

او پاسخ داد: «اشعیا درباره شما ریاکاران چه خوب پیشگویی کرد! چنانکه نوشته شده است،

این قوم با لبهای خود مرا حرمت می‌دارند،

اما دلشان از من دور است.

آنان بیهوده مرا عبادت می‌کنند،

و تعلیمشان چیزی جز فرایض بشری نیست.

شما احکام خدا را کنار گذاشته‌اید و سنتهای بشری را نگاه می‌دارید.»

متی ۹: ۹-۱۳

چون عیسی آنجا را ترک می‌گفت، مردی را دید متی نام که در خراجگاه نشسته بود. به وی گفت: «از پی من بیا!» او برخاست و از پی وی روان شد. روزی عیسی در خانه متی بر سر سفره نشسته بود که بسیاری از خراجگیران و گناهکاران آمدند و با او و شاگردانش همسفره شدند. چون فریسیان این را دیدند، به شاگردان وی گفتند: «چرا استاد شما با خراجگیران و گناهکاران غذا می‌خورد؟» چون عیسی این را شنید، گفت: «بیمارانند که به طبیب نیاز دارند، نه تندرستان. بروید و مفهوم این کلام را درک کنید که، (طالب رحمتم، نه قربانی)»

غلاطیان ۲: ۴-۶

این بدان سبب پیش آمد که بعضی از برادران دروغین، مخفیانه در جمع ما رخنه کرده بودند تا آن آزادی را که در مسیح عیسی داریم جاسوسی کنند و ما را به بندگی بکشانند. ولی ما دمی هم تسلیم آنها نشدیم تا حقیقت انجیل نزد شما ثابت بماند. اما آن رهبران سرشناس چیزی بر پیام من نیفزودند آنان هرکه بودند مرا تفاوتی نمی‌کند، زیرا خدا بر صورت ظاهر قضاوت نمی‌کند.

فریسیان در زمان عیسی جزو رهبران مهم قوم یهود بودند. تاریخ آنها بسیار جالب است. در ابتدا این رهبران و کاهنان بودند که سعی می‌کردند مردم را در درک شریعتی که خدا در عهد عتیق داده بود، کمک کنند و آنها را به اطاعت از آن ترغیب نمایند. به عنوان مثال، آنها سوآلاتی نظیر این را به مردم توضیح می‌دادند: «اگر ما باید در روز سبت دست از کار بکشیم و استراحت کنیم، آیا می‌توانیم در آن روز جهت خوراک، گاو خود را بدوشیم؟ آیا اینکار قانون سبت را می‌شکند؟» مقرراتی که خدا وضع کرده بود، محدودیتهای زیادی ایجاد نمی‌کرد و آزادی زیادی به جای می‌گذاشت که فرد در حضور او زندگی کند، ولی فریسیان با این مقدار راضی نبودند. در طول زمان اوامر زیادی را به وجود آوردند که هر سناریوی ممکن را در بر می‌گرفت و مشخص می‌کرد که در آن وضعیتهای چه باید کرد. نهایتاً این سنن و آداب و اوامر فریسیان آنقدر اعتلا پیدا کرد که هم‌مدیف شریعت خدا گردید. و به جای اینکه برای مردم این آزادی را بگذارد که بر اساس وجدان و آگاهی خود از شریعت خدا دست به عمل زنند، فریسیان از مردم طلب می‌کردند که بر اساس مقررات و آداب آنها زندگی کنند. و در این روند، اطاعت ظاهری از آداب و رسوم و احادیث انسانی‌شان را معیار روحانیت قرار دادند.

عیسی آنچه را که فریسیان نسبت به شریعت خدا انجام داده بودند، نکوهش کرد. این رهبران جهت دینداری به جای اینکه به قلب افراد و اطاعت آنها از کلام خدا بنگرند، به رفتار ظاهری و مطابقت اعمال آنها با مقرراتی که خود وضع کرده بودند، می‌نگریستند. عیسی بارها و بارها مقررات و آداب و سنن آنها را در مقابل چشم خودشان مورد نکوهش قرار داد.

پیام عیسی با مقررات و شرایع فریسیان به کلی فرق داشت. انجیل او که بعد از صعودش به آسمان توسط رسولان به همه جا رسید، پیام آزادی است. انجیل ما را از این نیاز آزاد می‌کند که جهت مقبول شدن در حضور خدا از سنن و احادیث انسانها اطاعت کنیم. جوهر و عصاره انجیل این است که خود او با مرگ خود بخاطر گناهان ما و زنده شدنش از مرگ هر آنچه را که جهت نجات و مقبول شدن در حضور خدا لازم بود، انجام داد. زمانی که به مسیح ایمان می‌آوریم، ایمان ما بر چیزی قرار دارد که عیسی انجام داده است نه بر چیزی که ما انجام می‌دهیم تا در حضور خدا مقبول گردیم.

عیسی فریسیان را برای این عملشان هم نکوهش کرد که بخاطر برخی باورها خود را از مردم جدا کرده بودند. فریسیان آنها را تحت عنوان «گناهکاران» دسته‌بندی کرده بودند که نمی‌بایست کاری با آنها می‌داشتند و یا با آنها دوست می‌شدند. در میان آنها بیشتر از همه باجگیران منفور بودند. باجگیران یهودیانی بودند که برای دولت روم کار می‌کردند و اغلب سر یهودیان دیگر را کلاه می‌گذاشتند. و بخاطر همین عملشان هم خائن به قوم یهود و هم خائن به خدا محسوب می‌شدند.

عیسی خود به سراغ گناهکاران و باجگیران رفت و این مطلب را برای فریسیان روشن کرد که نظر او بر قلب آنها است تا بر اطاعت ظاهری شان.

به همان شیوه پولس هم در مقابل تلاشهای شریعت‌گرایان ایستاد که می‌خواستند نظریات شخصی خود را در رابطه با پارسایی و صالحیت به دیگران تحمیل کنند. تبعیت از نظریات آنها باعث می‌شد که پیام انجیل مورد سازش قرار گیرد و دیگر آن روحانیتی نباشد که عیسی تعلیم می‌داد. همانطور که قسمتهای زیر را از کلام خدا می‌خوانید، سوالات مطرح شده را شخصا جواب دهید. (مهم است که همه متن‌ها را بخوانید.)

رومیان ۱: ۱۴ - ۲۳

غلاطیان ۲: ۱ - ۲۱

اقرنتیان ۹: ۱۹ - ۲۳، ۱۰: ۱۱ - ۲۳

روحانیت حقیقی چیست؟

مفهوم آزادی‌ای که انجیل از آن سخن می‌راند، چیست؟

در سنجش روحانیت به چند طرق صحیح اشاره کنید.

پولس در نامه خود به غلاطیان می‌گوید که به هیچ وجه تسلیم نظریات شریعت‌گرایان نشد تا حقیقت انجیل کماکان نزد آنها دست نخورده و نامخدوش باقی بماند. چرا تبعیت از برخی از نظریات شریعت‌گرایان (برخی از اعمال ظاهری به عنوان معیار روحانیت) غلاطیان را در این خطر قرار داده بود که حقیقت انجیل را از دست بدهند؟

خود پولس و عیسی در آن زمینه‌های خاکستری شیوه زندگی چگونه دست به انتخاب زدند؟ به نظر شما در اتخاذ این تصمیمات چه چیزهایی را در مد نظر قرار دادند؟

دیگر منابع

«پرهیز از خود شریر، نه از شمایی که خود را بدان ظاهر می‌کند» به قلم جوزف سی آلد ریچ
فصل دوم از کتاب «بشارت به عنوان بخشی از شیوه زندگی»

پرهیز از خود شریر. نه از شمایی که خود را بدان ظاهر می‌کند

از کتاب «بشارت به عنوان بخشی از شیوه زندگی» به قلم جوزف سی آلد ریچ

در زمان کودکی بهار برای من معنی دیگری داشت. ما در محیطی روستایی و کشاورزی زندگی می‌کردیم و بهار زمانی بود که گاوها و گوسفندها می‌زاییدند. این گوساله‌ها و بره‌ها از شکم مادر که بیرون می‌آمدند، بهت زده و هیجانی به این طرف و آنطرف نگاه می‌کردند. وقتی که آنها را برای اولین بار از طویله بیرون می‌فرستادیم و هوای تازه و نور آفتاب و شکوفه‌های درختان و مزارع پوشیده از گل را تجربه می‌کردند، واقعاً که از شوق دیوانه می‌شدند. هیجان آنها حد و مرزی نداشت. ولی دنیایی که در آن زندگی می‌کردند حد و مرز داشت که به آن حصارهای آهنی می‌گفتند ... و آنها از نوعی که برق در خود داشت. بینی تر آنها به محض برخورد با این مفتولهای سیمی که برق از آن رد می‌شد، مشام آنها را برای لحظاتی از کار می‌انداخت، تا اینکه دوباره به آن بخورند... زپ! لازم نبود که این سیستم را دوست داشته باشند، ولی به نفع آنان بود که با خود را با جنبه خوب سیستم حاکم عادت داده و خود را با عملکرد آن وفق دهند. نتیجه عدم اینکار کاملاً قابل پیش بینی و تا حدودی هم شوک آور بود!

این نصیحت که «اول بین مسیحیت چگونه کار می‌کند. سپس خود را به سمت خوب آن بکش. با آن نجنگ.» نصیحت بدی نیست، مگر اینکه «سمت خوب» آن سمت غلط باشد. مسیح، پیروان خود را به یک زندگی رادیکال دعوت نمود ... زندگی‌ای که با توقعات و «شرایط محدود کننده» آیین‌های مذهبی‌شان در تضاد بود. یکی از این شرایط محدود کننده این بود که با اشخاصی که بر اساس قضاوت ظاهری چنگی به دل نمی‌زنند، نباید معاشرت داشت. گرچه مسیح با زندگی خود دروغ بودن این سنت را آشکار ساخت، با اینحال بسیاری از مسیحیان امروزه این سنت را توجیه کرده و آن را «پرهیز از شمایل بدی» اسم می‌نهند. آیا این، آن جنبه خوب مسیحیت است، خصوصاً اگر از دید بشارتی و آنچه که به عنوان بشارت مسیحی به اقصی نقاط دنیا می‌رود؟

اغتشاش فرهنگی

در ادامه سخن، بگذارید این سؤال را با لیستی از نقطه‌نظرهایی که در جامعه بزرگتر مسیحیان وجود دارند، همراه کنم. از خود چنین سؤال کنید: آیا این نقطه‌نظرها از آن جهت باور و عمل

می‌شوند، چرا که کتابمقدس به وضوح به تعلیم آنها می‌پردازد، یا اینکه صرفاً چیزهایی هستند که از فرهنگ مسیحی برمی‌خیزند تا خود کتابمقدس؟

بسیاری از آیین‌های مسیحیت غرب، فرهنگی است. فرهنگی بودن آنها به این معنی نیست که مفید و مؤثر نیستند. با این وجود، متأسفانه بسیاری از الگوهای فرهنگی عملاً برضد تشکیلات بشارتی کار می‌کنند و نتایج معکوس به بار می‌آورند؛ پیام خود کتابمقدس جای خود بماند! مثلاً در قسمتهایی از اروپا به زنانی که گوشه‌های خود را سوراخ کرده‌اند، اجازه شرکت در شام خداوند نمی‌دهند. کتابمقدس زنانی را که گوشه‌های خود را سوراخ کرده‌اند، به هیچوجه جهت شرکت در شام خداوند نالایق نمی‌شمارد. این رسم مذهبی، رسمی صرفاً فرهنگی است، نه کتابمقدسی. آیا این نقطه نظر را باید در محدوده وسیعتر مسیحی بپذیریم، یا ندید انگاریم و یا اینکه عوض کنیم؟ اگر من در اروپا زندگی کنم و همسایه من با گوشه‌های سوراخ به مسیح ایمان آورد؟ فکر می‌کنید چه «شادی» عظیمی در او به وجود خواهد آمد اگر به او خبر دهم که عضوی از کلیسا و بدن خداوند ما مسیح هست، ولی هرگز نمی‌تواند در شام خداوند شرکت کند ... هرگز! چه مسخره‌بازی‌ای راه خواهد افتاد زمانی که با دوست او هم که گوشه‌هایش زمانی که هشت ماهه بود، توسط مادرش سوراخ شده، پیام انجیل را در میان بگذاریم!

این اصل مهم و حیاتی را دقت کنید: بزرگترین موانع در مقابل بشارت، موانع الهیاتی نیستند، موانع فرهنگی هستند. بسیاری از الگوها و شیوه‌های زندگی ما، مردم را از ایمان آوردن به مسیح مانع می‌شوند! به لیست نگاه کنید. خود شما مشخص کنید که آیا اینها اساس کتابمقدسی دارند یا فرهنگی.

البته مشخص کردن همه آنچه که در لیست است، آسان نخواهد بود. به همان نسق، با بسیاری از آن بیانات شما هم موافق نخواهید بود. اگر فرض کنیم که هرکدام از آنها در جایی توسط جامعه مسیحی عمل کرده می‌شود، شما مشخص کنید که آیا اساس آن فرهنگی است یا اینکه کتابمقدسی.

فرهنگی یا کتابمقدسی

مسیحیان باید به شکل مرتب جهت تعلیم و پرستش با هم جمع شوند.

فرهنگی کتابمقدسی

مسیحیان باید هفته یک بار قبل از نهار با هم جمع شوند.

فرهنگی کتابمقدسی

مسیحیان نباید با غیر مسیحیان دوست شوند.

فرهنگی کتابمقدسی

همه مسیحیان باید از رفتن به بارها و جاهایی که مشروبات الکلی فروخته می‌شوند، پرهیز کنند.

فرهنگی کتابمقدسی

مسیحیان باید کتابمقدس خود را به شکل مرتب بخوانند.

فرهنگی کتابمقدسی

فرد شبان باید کلیسا را رهبری کند. او شیخ حاکم است.

فرهنگی کتابمقدسی

زنان باید در منزل بمانند و در بیرون کار نکنند.

فرهنگی کتابمقدسی

اعضای هیئت رهبری کلیسا باید هر دو و یا سه سال تعویض گردند و افراد جدید به آن وارد شوند.

فرهنگی کتابمقدسی

تصمیم‌گیری بر اساس اکثریت آرا، برای رهبری کلیسا الگوی صحیحی است.

فرهنگی کتابمقدسی

فقط مشایخ هستند که می‌توانند شام خداوند را به مردم عرضه دارند.

فرهنگی کتابمقدسی

فرد غیر مسیحی دشمن است.

فرهنگی کتابمقدسی

زنان در کلیسا باید کلاه و یا روسری به سر داشته باشند.

فرهنگی کتابمقدسی

هدایا باید هر هفته در کلیسا جمع گردد.

فرهنگی کتابمقدسی

برنامه‌های تعلیمی روز یکشنبه برای هر کلیسا جزو واجبات است.

فرهنگی کتابمقدسی

در انتهای هر موعظه یکشنبه باید از مردم دعوت شود که زندگی خود را به مسیح تقدیم کنند.

فرهنگی کتابمقدسی

اعضای گروه کر باید همه شل بر دوش داشته باشند.

فرهنگی کتابمقدسی

در جلسه روز یکشنبه حتما باید شبان دعای مخصوص به عمل آورد.

فرهنگی کتابمقدسی
مسیحیان نباید سیگار بکشند.

فرهنگی کتابمقدسی
شیخ کلیسا نباید بیش از اندازه شراب بخورد.

فرهنگی کتابمقدسی
هر فرد مسیحی باید مردم را به مسیح هدایت کند.

فرهنگی کتابمقدسی
شبانان باید از پشت منبر صحبت کنند.

فرهنگی کتابمقدسی
مسیحیان نباید در مشارکت‌های اجتماعی با غیر مسیحیان مشارکت نمایند.

فرهنگی کتابمقدسی
مسیحیان باید خود را از هر تجلی و نماد بدی دور نگاهدارند.

فرهنگی کتابمقدسی
شیخ باید کسی باشد که از نظر محبت به غریبه‌ها معروف است.

فرهنگی کتابمقدسی
مسیحیانی که از دیگر فرهنگها به مسیح ایمان می‌آورند و بیش از یک زن دارند، باید همه آنها را به جز یکی طلاق دهند.

فرهنگی کتابمقدسی
مسیحیان نباید به دیدن فیلم بروند.

فرهنگی کتابمقدسی
هر آنچه که برای یک مسیحی غلط است، برای همه مسیحیان غلط است. نمی‌توان یک بام و دو هوا کرد.

فرهنگی کتابمقدسی
شریعت گرایبی غلط است.

فرهنگی کتابمقدسی
مسیحیان از نظر روحانی بالغ و به شک فعال در برنامه‌های کلیسایی شرکت دارند.

فرهنگی کتابمقدسی

جلسات دعای وسط هفته برای کلیسای محلی جزو واجبات است.

فرهنگی کتابمقدسی

دعا بخشی از شیوه زندگی فرد مسیحی است.

فرهنگی کتابمقدسی

در خانه یک مسیحی حقیقی زیرسیگاری هرگز نباید باشد.

فرهنگی کتابمقدسی

در خانه یک مسیحی حقیقی هرگز شراب نباید باشد.

فرهنگی کتابمقدسی

مسیحیان باید از نظر لباس، پوشیده و بسیار محافظه‌کار باشند.

فرهنگی کتابمقدسی

آن زن مسیحی که از نظر روحانی بالغ است، باید از آرایش و ماتیک اجتناب کند.

فرهنگی کتابمقدسی

اخیراً در کنفرانس دلپذیری در سویس صحبت می‌کردم. زمانی که مسیحیان آمریکایی با خود به کنفرانس کوکاکولا آوردند، مسیحیان محلی بسیار ناراحت شدند. براساس نظر آنان، کوکاکولا شاید باعث شود که کارها بهتر صورت پذیرند، ولی نه برای فرد ایماندار! فرض کنید که فردی غیر مسیحی شما را به مهمانی دعوت کند و در مقابل شما کوکا بگذارد، ببینید چه اغتشاش فکری و ذهنی در او ایجاد خواهد شد که شما به دلایل ایمانی نوشیدن آن را رد کنید! به همان نسق بسیاری از زنانی که از وسایل آرایش استفاده می‌کنند، بخاطر مسائل فرهنگی در این مورد، دست رد بر سینه دارند. خوشبختانه این مشکل دیگر به وخامت سالها قبل نیست.

چرا برخی از مسیحیان زمانی که می‌بینند دیگر مسیحیان کوکاکولا می‌نوشند، از لوازم آرایش استفاده می‌کنند، لباسهای رنگ روشن و شاد می‌پوشند، تلویزیون تماشا می‌کنند، گاهگاهی به سینما می‌روند، با غیرمسیحیان رفت و آمد دارند، و شاید گاهگاهی لیوانی شراب می‌نوشند، تا اینحد ناراحت می‌شوند؟ لطفاً سوءتفاهم نشود، هدف من دفاع و یا رد هیچ کدام از این سنتها نیست. بنده صرفاً سوآلی را مطرح می‌کنم ... مطلبی که مستقیماً تأثیر فعالیت‌های بشارتی ما را زیر سوآل قرار می‌دهد.

پهار موضع در رابطه با مطالب قابل بحث

تضادی که توصیف شد، از این حقیقت ناشی می‌شود که مسیحیان در رابطه با مسائل قابل بحث در چهار دسته قرار می‌گیرند. در هر موردی که پیش می‌آید، فرد مسیحی بر اساس یکی از این ذهنیت‌ها دست به عمل می‌زند.

- برادر ضعیفتر حرفه‌ای
- برادر ضعیفتر حساس
- برادر بالغ شرکت‌نکننده
- برادر بالغ شرکت‌کننده

بیاید یکی از آن «زمینه‌های سایه روشن» را برداریم و از مسئله دیدن فیلم، جهت تمثیل این امر استفاده کنیم. برادر ضعیفتر حرفه‌ای «نه» می‌گوید، زیرا برای او گناه است و از این رو برای همه گناه است. برادر ضعیفتر حساس «نه» می‌گوید، زیرا فکر نمی‌کند که آزادی دارد، و ممکن است نداند که آن مطلب واقعاً گناه است یا نه. برادر بالغ شرکت‌نکننده نیز «نه» می‌گوید، زیرا احساس نمی‌کند که از این آزادی برخوردار است و یا تصمیم می‌گیرد که از این آزادی استفاده نکند. اگر احساس می‌کند که در این مورد آزادی ندارد و با اینحال انجام می‌دهد، می‌داند که برای او گناه است. با این وجود آزادی برادر بالغ شرکت‌کننده را درک و تأیید می‌نماید.

همانطور که مطالب با هم فرق می‌کنند، موقعیت‌ها و ذهنیت‌هایی هم که مسیحیان اتخاذ می‌کنند، فرق می‌کنند. احتمالاً هیچ فرد مسیحی در هر مسئله، برادر بالغ شرکت‌نکننده نیست. برای بخشهایی از جامعه مسیحی اروپا، نوشیدن آبجو موردی ندارد. آنهایی که در حضور خداوند خود را در این مورد آزاد می‌بینند، برادر بالغ شرکت‌نکننده خواهند بود. در رابطه با آبجو می‌توانم بگویم که هرگز به ذهنم نخورده است. زمانی شاید خود من برادر ضعیفتر حرفه‌ای می‌بودم. و حالا برادر بالغ شرکت‌نکننده هستم. این امر را به مسئله دیدن فیلم هم تعمیم دهید. حال فرض کنیم که برای عده‌ای آبجو مورد ندارد، ولی دیدن فیلم مورد دارد. پس اگر دیدن فیلم مورد دارد، مومنین می‌توانند برادران ضعیفتر «حرفه‌ای» گردند که دیگر مسیحیانی را که به دیدن فیلم مبادرت می‌کنند، به باد انتقاد می‌گردند. و یا اینکه می‌توانند برادر بالغ شرکت‌نکننده باشند که خود به دیدن فیلم مبادرت نمی‌ورزند، ولی آنهایی را هم که اینکار را می‌کنند، به باد انتقاد نمی‌گیرند.

خطر احتمالی	نتیجه	ارزیابی	مسئله	
شاک از دیگر مسیحیانی که با او موافق نیستند	هرکسی که فیلم می‌بیند، گناه می‌کند	برای همه غلط است	دیدن فیلم	برادر ضعیفتر حرفه‌ای

برادر ضعیفتر حساس	دیدن فیلم	احتمالاً برای او غلط است	برای همه مسیحیان غلط نیست	شرکت می کند ولی نه با وجدان کاملاً آزاد
برادر بالغ شرکت نکننده	دیدن فیلم	یا: برای او گناه است و از این جهت شرکت نمی تواند بکند و یا برای او گناه نیست، ولی تصمیم می گیرد که گناه نکند	بر این باور است که چیزی می تواند برای یک مسیحی گناه باشد، بی آنکه برای همه مسیحیان گناه باشد.	می تواند بر این باور باشد که ایماندار شرکت کننده می توانست «بیشتر روحانی» باشد، اگر آزادی خود را محدود می کرد.
برادر بالغ شرکت کننده	دیدن فیلم	بر این باور است که جهت شرکت آزادی دارد.	برای خود او مورد ندارد، ولی برای دیگران ممکن است گناه باشد.	یا تن به خواسته برادر ضعیفتر «حرفه ای» می دهد، یا باعث لغزش برادر ضعیفتر حساس می شود، و یا اینکه از آزادی خود سوءاستفاده می کند.

حال که در جامعه مسیحی چهار ذهنیت فوق را دیدیم، بگذارید در رابطه با کشمکش و برخورد به چند دلیل دیگر اشاره کنم.

زمانی که شرکت نکردن مسئله است

مسیحیانی هستند که این آزادی را در خود احساس نمی‌کنند که آنها هم از آنچه که دیگر مسیحیان از آنها لذت می‌برند، بهره‌مند گردند. پولس از اینگونه افراد به ما یادآور شد (رومیان ۱۴). پولس این مطلب را روشن می‌کند که تا زمانی که این مسیحیان در این مورد به آزادی کامل در وجدان خود دست نیافته‌اند، نباید در اینگونه فعالیت‌ها شرکت کنند، حتی اگر شرکت در آنها برای دیگر مسیحیان ایرادی نداشته باشد. این گوناگونی، تنش ایجاد می‌کند.

بسیاری از این برادران شریعت‌گرا نیستند. ایماندارانی بالغ و شرکت‌نکننده‌اند. محدودیتهای شخصی خود را در برخی از زمینه‌ها می‌پذیرند، ولی به هیچ عنوان بر آن نیستند که این شیوه از زندگی خود را برای دیگران مسیحیان قانون نمایند. بر این باور هم نیستند که این شیوه محدود زندگی‌شان باعث می‌شود که از دیگر مسیحیانی که از آزادی خود در حضور خدا بهره می‌برند، بیشتر روحانی‌تر باشد. این افراد با اطاعت از آنچه که پولس تعلیم می‌دهد، شیوه زندگی برادری را که در اینگونه فعالیت‌ها شرکت می‌کند، به داوری نمی‌کشند. این افراد هم، همانند دیگر مسیحیان حقیقی، زمانی که آزادی مسیحی را مورد سوءاستفاده می‌بینند و یا شاهد سازش جامعه مسیحی با بدی و ناپاکی هستند، ناراحت می‌گردند. با این وجود از این تعلیم کتابمقدس آگاهند که در مورد آزادی شخصی، تعاریف مومنین با یکدیگر متفاوت است.

ولی طبقه‌ای از برادران ضعیف هستند که بخاطر طرز برخورد شریعت‌گرایانه به مشکل دامن می‌زنند. شخص شریعت‌گرا شیوه زندگی خود را به دقت بنا می‌کند و سپس بر آن می‌شود که آن شیوه زندگی را بر همه مسیحیان، همانند قانون تحمیل نماید. بلوغ روحانی برای کسی که بدین طریق می‌اندیشد، زمانی حاصل می‌آید که تمامی درهای صحیح را ببندد و رابطه خود را با هر چه که «بدی» است، قطع نماید. او را لازم است که نسبت به صدای روح‌القدس بی‌توجه بماند و بجای اینکه سعی در درک مقصود و نیت شریعت خدا کند، بیشتر توجه خود را به کلمات آن معطوف نماید. و بدین ترتیب دیگر مسیحیان را زندانی توقعات خود می‌کند.

مأموریت این شخص در زندگی این است که قاضی و هیئت منصفه برای بقیه جامعه مسیحی باشد. این شخص را نمی‌توان به عنوان برادر «ضعیفتر» خواند که وجدان حساسش از اعمال دوستان آزاد شده‌اش زخمی می‌گردد.

برعکس، ایماندار «بالغ» است که باید بهتر از اینها بداند و عمل کند و من اسم او را «برادر ضعیفتر حرفه‌ای» می‌گذارم. او واژه «ضعیفتر» را سوءتعبیر کرده و از آن همچون اسلحه استفاده می‌کند تا شرایط را با نقطه‌نظرهای تحمیلی خود همسو نماید. از نقطه نظر کتابمقدس، او را نمی‌توان برادر «ضعیف» خواند، اگر وجدان حساس در او نباشد. با این وجود، این شخص از این «ضعیف بودن» ساختگی استفاده می‌کند تا دیگران را تحت کنترل خود قرار دهد. سلطه‌گر واقعی غالباً اینگونه افراد

هستند، نه برادران ضعیفتر! این نوع از ریاکاری، بیشتر از هر عامل دیگر، زیبایی را در کلیسا از بین می‌برد. چنین شخص را باید با کار غلط خود مواجه کرد و او را با این نیت توبیخ نمود که دست از کار خود بردارد و خود را اصلاح نماید و زندگی دیگران را بنا کند نه خراب. (غلاطیان ۶: ۱).

زمانی که شرکت کردن مسئله است

علت دیگری که در جامعه مسیحی موجب ناراحتی می‌شود، از سوی «برادر قویتر» است (برادر شرکت کننده) که در استفاده از آزادی خود حساس نیست. این شخص به پرچمدار آزادی تبدیل می‌شود و در جریان این نهضت، خود به شکل عظیمی به آزادی مسیحی لطمه می‌زند. دیگر مسیحیانی که در استفاده از آزادی خود، با تدبیر عمل می‌کنند، جهت مباحثات شخصی او پاورقی می‌گردند. اینها افرادی هستند که ممکن است مانع رشد برادر ضعیفتر گردند و یا به او صدمه رسانند. اینها را نیز باید با کار غلط خود روبرو کرد و توبیخ نمود تا به آن وضعیت صحیح و سودمند خود برگردند. ایماندار بالغ آزادی‌های مشروع خود را در مسیح می‌شناسد و زمانی که لازم می‌نماید، این آزادی را محدود می‌کند. داشتن آزادی به معنی این نیست که از آن استفاده شود. با اینحال شخصاً بر این باور هستم که میزان تلاشی که ما جهت محدود نمودن و بستن آزادی داریم، به مراتب بیشتر از تلاشی است که ما در جهت آزاد سازی آنها می‌کنیم که واقعاً اسیر هستند. بلوغ روحانی برای برادر شرکت نکننده، لزوماً استفاده از آزادی نیست. اگر از آزادی‌ای که دارد، بیشتر استفاده کند، این مطلب ضرورتاً بر بلوغ روحانی او نمی‌افزاید. بزرگترین گام رشد در زندگی او شاید هم باید در حیطه منش و طرز برخورد او انجام شود. او زمانی شخص روحانی متعادل خواهد بود که برادر شرکت کننده خود را به عنوان فردی ببیند که از آزادی مشروع خود در حضور خدا استفاده می‌کند و این آزادی موجب خشنودی خداست. «برادر قویتر اگر آزادی مشروع خود را محدود کند، بیشتر روحانی‌تر خواهد شد»، ذهنیت غلطی است و او باید تمامی افکاری را که موجب این ذهنیت می‌شوند، در خود از بین ببرد. بلوغ روحانی برای برادر شرکت کننده شامل این نیست که به تدریج آزادی خود را محدود نماید. اگر بلوغ مسیحی با شیوه زندگی برادر ضعیفتر برابرگردد و مسئله برادر قویتر را شامل نگردد، تعریفی مشروع و متعادل نخواهد بود. برعکس آن هم همینطور.

زمانی که از نمود و شمایل بدی نمی‌توان پرهیز کرد

یکی دیگر از دلایل کشمکش در زمینه شیوه زندگی، در این ایده لانه کرده است که به نحوی از هرگونه نمود و شمایل بدی پرهیز کرد. این سخن صحیح است که در شیوه زندگی چیزهایی وجود دارند که حتی اگر در کتابمقدس برعلیه آنها چیزی مستقیم نباشد، بر اساس خود همین حرف باید از آنها پرهیز کرد. ولی در عین حال باید این را هم توجه داشت در اکثریت مواردی که در شیوه زندگی وجود دارند، این اصل به درستی درک نشده و به درستی هم به عمل کشیده نشده است. قبل اینکه مطلب را بیشتر توضیح دهم، بگذارید به دو مشاهده اشاره کنم:

اول، امکان این نیست که طوری عمل کنیم که در سطح جهانی همه ما را درک و قبول کنند. این یکی از حقایق این زندگی است. بعضی از افراد از اینکه مقبول نشوند، بسیار ترسانند و از این رو هم از هر آنچه که باعث مباحثه شود، پرهیز می‌کنند. خود را در این ایمن می‌بینند که دائم تماشاچی باشند. و آنقدر به این کار ادامه می‌دهند که آنها از آسیاب بیافتند. حتی در حالت تماشاچی بودن هم ممکن است سوءتفاهم ایجاد کنند، چرا که انگیزه‌ها بندرت قابل تشخیص‌اند. تنها خداست که از قلب انسان باخبر است با اینحال بشر اغلب مدعی آن است می‌تواند نیت‌های قلب دیگران را تشخیص دهد. این عمل را معمولاً با تزریق انگیزه‌ها به شخصی دیگر صورت می‌دهد (که اغلب هم انگیزه‌های خود اوست). برای فرد پاک، همه چیز پاک است. لیکن برای فردی که پاک نیست، حتی چیزهای پاک هم می‌توانند به عنوان ناپاک داوری گردند.

دوم، در طول زندگی، بلاخره ما هم خود را در طرف غلط دیواری که انسان کشیده است، خواهیم یافت و این امر اجتناب‌ناپذیر است. چه دوست داشته باشیم و چه نداشته باشیم، ما هم در کلیسا خود را در تله توقعات فرهنگی خواهیم یافت. و اگر در آن موقع در طرف غلط این دیوار باشیم، یا با آن توقعات سازش کرده، خود را با آنها مطابقت خواهیم داد. و یا اینکه درجات مختلفی از سانسور حرف‌ها و مقبول نشدن‌ها را تجربه خواهیم نمود. در برخی از اذهان، ما در زندگی روحانی شکست خورده‌ایم و تحت اقتدار و کنترل روح‌القدس زندگی نمی‌کنیم. بر اساس ذهنیت آنها، ما به شکل کامل از نمود و شمایلی که بدی خود را در آنها جلوه‌گر می‌کند، پرهیز ننموده‌ایم.

بیاید بی‌آنکه مسئله رفتن به سینما را گنده کنیم، باز از همین مطلب مثال بزنیم. فرض کنیم یکی از برادران مسیحی که به سینما نمی‌رود، برادر مسیحی خود را در حال ورود به سالن سینما می‌بیند. برادری که به سینما نمی‌رود، می‌رنجد، زیرا بر این باور می‌باشد که سینما و اینجور جایها، مکانهای بدی هستند و بنابراین باید از آنها پرهیز کرد. در این وضعیت معمولاً از آیه ۱ تسالونیکیان ۵: ۲۲ جهت مقابله با فردی که به سینما می‌رود، استفاده می‌شود. آنجا که می‌گوید: «از هرگونه بدی دوری کنید.»

آیا این طریق استفاده از آنچه که پولس می‌گوید، صحیح است؟ آیا منظور از این سخن این است که ما دیگر نباید کاری انجام دهیم که برای شخصی دیگر گناه جلوه کند؟ آیا مسیح هم در طول زندگی زمینی خود از این اصل استفاده می‌کرد؟

در متن رساله پولس به تسالونیکیان که از آن ذکر شد، پولس در آیات بالاتر، از پیام نبوت صحبت می‌کند و می‌گوید: «آتش روح را خاموش نکنید؛ نبوتها را خوار بشمارید. همه چیز را بیازمایید؛ آنچه را نیکوست، به چنگ بگیرید. از هرگونه بدی دوری کنید.» چه چیزی باید آزمایش گردد؟ محتوای همه پیامهای نبوتی. هرآنچه که خوب است، باید آن را دو دستی چسبید و هر آنچه که بد است، باید آن را رد کرد. این متن اشعار بر آن نمی‌دارد که هرگز کاری نکن که در نظر شخصی دیگر گناه جلوه می‌کند. عیسی مسیح خود بارها رهبران مذهبی جامعه را با سخنان خود رنجانید.

در این هیچ شکی نیست که عیسی از هرگونه بدی دوری می‌کرد، ولی در عین حال همیشه از نمودهای بدی دوری نمی‌کرد. عیسی آشکارا بنیادهای گناه‌آلود این دنیا را همراه با ارزشهای خود-محورانه‌اش رد نمود، ولی مردم را دوست داشت و در نشان دادن این محبت خود به مردم بود که از جانب اشخاص مذهبی مورد مذمت قرار گرفت. زمانی که مسائل غیرمذهبی بودند، عیسی سعی می‌کرد که کسی را رنجاند. به پطرس گفت که مالیات معبد را بپردازند تا مبدا کسی دلیلی برای رنجش پیدا کند. ولی زمانی که خبر خوش فیض نجات بخش مطرح بود و این خبر خوش توسط شریعت‌گرایان مذهبی مخدوش می‌گردید، به شکلی مستقیم و سخت با این عمل مخالفت می‌کرد و بر علیه آن می‌ایستاد. او به شاگردان خود اجازه داد که بدون شستن دستها چنانکه عادت بود، دست به غذا ببرند و می‌دانست که این امر باعث رنجش خواهد شد. او به شاگردان اجازه داد که در روز سبت سنبل گندم بچینند و تخم گندم‌ها را بخورند. حال آنکه این عمل بد جلوه می‌کرد و باعث رنجش جامعه مذهبی می‌گردید. او به جاهایی که دیگر افراد مذهبی پا نمی‌گذاشتند، می‌رفت و با افراد به قول آنها نجس، معاشرت می‌کرد. آنها او را بخاطر چنین رفتارهای رادیکال و تندرو محکوم می‌کردند.

تمامی توجه او به این بود که پدر خود را خشنود سازد. اگر در عین حال می‌توانست از رنجاندن مردم پرهیز کند، اینکار را می‌کرد. در این اطاعت از پدر، وقعی نمی‌نهاد که پشت افراد اسم و رسم‌دار بارها را به لرزه درآید و چنان به نظر رسد که گویی بر علیه شریعت خدا عمل می‌کند.

پولس هم در مقابل تلاشهای رهبران مذهبی کاذب که می‌خواستند آزادی آنها را در مسیح عیسی جاسوسی کنند و دوباره کلیسا را به بندگی کشند، می‌ایستاد. او، این را از آن جهت می‌کرد که حقیقت پیام انجیل بدون سازش در کلیسای غلاطیه باقی بماند. زمانی که پای حقیقت و جوهر

انجیل در کار بود، نه عیسی واقعی به این می‌نهاد که مبدا بد جلوه کند و نه پولس. زندگی و سخنان حساب شده آنها، باعث مباحثات زیادی می‌شد و از هر طرف آنها را زیر بار اتهامات مختلف قرار می‌داد.

عیسی شیوه خود را عمداً بدان شکل انتخاب کرد و بخاطر آن هم به شکم‌بارگی و شرابخواری متهم شد. پولس در حضور جمع، پطرس را بخاطر اینکه سعی می‌کرد موجب رنجش جامعه یهود نگردد، توبیخ نمود. پطرس می‌دانست که انجیل، هم برای یهودیان است و هم برای غیریهودیان. علیرغم آن، از غذا خوردن با غیریهودیان امتناع نمود، مبدا این عمل او، در نظر یهودیان حاضر، بد جلوه کند. پولس او را بخاطر این عمل شدیداً شمت‌ت کرد. همان پولسی که نوشت: «مگذارید در مورد آنچه شما نیکو می‌شمارید، بد گفته شود.» (رومیان ۱۴: ۱۶)، از پطرس طلب کرد که با غیریهودیان سر یک میز غذا بنشیند، چه در نظر یهودیان بد جلوه کند و چه نکند. تازه این یهودیانی که می‌رنجیدند، در واقع مسیحیان یهودی نژاد بودند.

با این وجود پولس فرد ایماندار را هشدار می‌دهد که نسبت به برادر ضعیفتر هشیار باشد و موجب آزردهی وجدان آنها نشود. رفتار ایماندار برای آن نیست که ایمانداری دیگر را از بین ببرد (رومیان ۱۴: ۱۵). مشاهدات به بنده چنین دیکته می‌کنند که این، برادران واقعاً ضعیف نیستند که کلیسا را به سوی سازشهای فرهنگی شریعت‌گرایانه و نامتعادل سوق می‌دهند. اغلب برادران ضعیف حرفه‌ای هستند، برادران خشک، لجوج، کله‌شوق، خودبین و از خودراضی هستند که مانع کار خدا در میان افراد غیر مسیحی می‌گردند. در مقابل چنین اشخاصی چنانکه پولس می‌گوید، نباید برای لحظه‌ای تسلیم شد تا حقیقت انجیل پابرجا بماند؛ در همان زیبایی و سادگی خود پاک و دور از هر نجاست. سر تعظیم فرود آوردن در مقابل این افراد، ما و خبر خوشمان را به خبر بد تبدیل می‌کند، به افرادی ریاکار و پیام‌آور انجیلی مخدوش.

تندرو پناکه مسیح بود

ما چی، آیا می‌توانیم از عیسی مسیح کمتر رادیکال باشیم؟ فرد مسیحی هر چقدر که بیشتر شبیه مسیح است - واقعاً شبیه مسیح - به همان اندازه نیز در بشارت موثر می‌باشد. مسیح فرمود که شیوه زندگی او با «مشکهای کهنه» مناسب نخواهد بود و در آنها قرار نخواهد داشت، از این جهت هم «مذهب» فریسیانه پیشنهاد شده که در صحنه‌ای خشک و عبوس و تنگ‌نظر عرضه می‌شد، از نظر او مردود بود. در مسیح نوعی دنیاگرایی مقدس دیده می‌شد. این الگویی است برای هر فرد ایماندار که در این دنیا است، ولی از این دنیا نیست. و خطر هم همینجاست؛ فرد مسیحی در این دنیا به قول مسیح «در میان گرگان» است و این خطرناک است. زمانی که گوسفندان، بیرون از آغل، در

محیطی بی حصار و میان گرگانند، لازم است که از شبان اطاعت کنند. ولی زمانی که در طویله یعنی در محیط مسیحی هستند، احتیاجی به شبان ندارند. مصیبت، این حقیقت است که بزرگترین زخمها اغلب از حملات گرگان ناشی نمی‌شوند، بلکه از دیگر گوسفندان. ما به اسلحه تام خدا (مذکور در افسسیان ۶) احتیاج داریم تا خود را از همدیگر محافظت کنیم.

چرا ما تنها ارتشی هستیم که سربازان زخمی خود را می‌کشد، چنانکه گویی زخمی شدن در جنگ گناه است؟ گناه این است که افرادی که واقعاً در جنگ شرکت دارند، بسیار اندک‌اند. و از میان آنها هم افراد بسیار کمی قادر می‌شوند از میان آن همه انتقادات و ریشخندهای همقطاران مسیحی خود، خود را به خط اول جبهه برسانند. و تازه زمانی که به آنجا می‌رسند، از دست همقطاران خود زخمهای زیادی برداشته‌اند. آنطور که معلوم است، ایمن‌ترین شیوه همان دست روی دست گذاشتن و کاری نکردن است. ولی می‌دانم که این، آن چیزی نیست که شما طالب باشید. تمامی نکته سخن پولس در بحث برادر قویتر و ضعیفتر این است که این مطلب را بگوید: *افرادی که در تعهد خود جهت خشنود کردن خدا به یک اندازه غیرت دارند، رفتارشان لزوماً مثل هم نخواهد بود و از هم به شکل وسیعی تفاوت خواهد داشت.* و بنخاطر همین هم در فصل ۱۴ رومیان در این مورد دستورالعملهایی صادر می‌کند که از آیه ۱۰ این فصل شروع می‌گردد:

- ۱) شما چرا برادر خود را محکوم می‌کنید؟
- ۲) چرا به برادر خود به دیده تحقیر می‌نگرید؟
- ۳) هر یک از ما حساب خود را به خدا بازخواهد داد.
- ۴) بیایید از این پس یکدیگر را محکوم نکنیم.
- ۵) بیایید آنچه را که موجب برقراری صلح و صفا و بنای یکدیگر می‌شود، دنبال کنیم.
- ۶) عقیده‌ات را درباره این امور، بین خود و خدا نگاه دار.
- ۷) مگذارید کسی در خصوص آنچه می‌خورید و می‌آشامید، یا در خصوص نگاه داشتن اعیاد و ماه نو و روز سبت، محکومتان کند. (افسسیان ۲: ۱۶)

از بدی پرهیزید؛ نه از بشارت

با توجه به آنچه که در طول سالیان شاهد بوده‌ام، در رابطه با فرد مسیحی شاهد و شیوه زندگی او، تا آنجا که به بشارت مربوط می‌شود، می‌خواهم چند اصل پیشنهاد کنم:

اول، هیچیک از ما قادر نیستیم که انگیزه‌های شخص خود را تمام و کمال درک بکنیم، چه برسد به انگیزه‌های ایمان‌داری دیگر. بیایید از حرف پولس اطاعت کرده و دست از محاکمه برادر خود

برداریم. چنین عملی گناه است. خدا تنها کسی است که قلب شما را می‌بیند و از امیال و خواسته‌های شما با خبر است. او شما را با معیار خود داوری خواهد کرد، نه با معیار شخصی دیگر (برادر ضعیفتر و یا قویتر). این سخن، هم سخن تشویق است (من در مقابل برادر خود و وجدان او جوابگو نیستم) و هم سخن اخطار (من در مقابل خدا جوابگو هستم).

دوم، نسبت به برادر ضعیفتر حرفه‌ای هشیار باشید و نسبت به برادر ضعیفتر حساس، حساس. به یاد داشته باشید که جامعه مسیحی به همان اندازه که برادر ضعیفتر حساس را از رنجش محافظت می‌کند، مسئولیت دارد که او را تعلیم هم بدهد. اگر شبانی که اساسا شرکت نکننده است، مشروعیت شیوه زندگی شرکت کننده موثر را تأیید و تصدیق نماید، زیر این گناه خواهد بود که مانع تأثیر شیوه زندگی فرد موثر می‌باشد و برادر ضعیفتر حساس را کماکان در این ضعف و حساسیت باقی نگه می‌دارد.

چنین به نظر خواهد رسید که گویی اطلاعاتی که برادر ضعیفتر حساس جهت تصمیم‌گیری و انتخاب احتیاج دارد، به نحوی قابل دسترس نیست. این برادر احتیاج دارد چه بداند؟ او احتیاج دارد زمینه‌هایی را که از نظر اخلاقی خنثی هستند، بداند. همه چیز جایز است (او آزادی دارد)؛ ولی هر چیزی تذهیب و بنا نمی‌کند. او باید در رابطه با امور و مسائل وجدان بداند. هیچ کس نباید وجدان او را در زمینه‌هایی که نظر قطعی وجود ندارد، زیر پا بگذارد. وجدان اوست که حد و مرز وضعیت و شرایط شخصی او را تعیین می‌کند. تا زمانی که وجدان او در زمینه‌ای بسته است، خود او هم بسته است. او باید بداند که عملی امروز برای او می‌تواند گناه محسوب شود (اگر وجدان خود را زیر پا گذارد) و ممکن است تا سال دیگر، این امر برای او گناه نباشد (اگر در این زمینه به آزادی وجدان دست یابد). او باید بداند که آزادی، از فردی به فرد دیگر فرق می‌کند. آنچه که برای مسیحی دیگر صحیح است، ممکن است برای او غلط باشد. از این رو هم نباید بگذارد که آزادی فردی دیگر، به او بهانه به جهت ارتکاب گناه دهد. او باید در رابطه با استفاده و سوءاستفاده از آزادی تعلیم یابد. برخی از مسیحیان از آزادی خود سوءاستفاده خواهند کرد و نمونه بدی برای او بجای خواهند گذاشت. برعکس، عده‌ای هم از آزادی خود به شکل مؤثری استفاده کرده و از آن همانند پلی به فرهنگ فرد غیرمسیحی بهره خواهند جست. او باید طرز استفاده از آزادی خود را بداند. آزادی‌ای که دارد، به این معنی نیست که حتما باید استفاده گردد. شاید لازم داشته باشد که این آزادی را در برخی از شرایط محدود کند. او باید بداند که آزادی مسیحی در زمینه‌ها و وضعیتهای مختلف فرق می‌کند. آنچه که برای یک جامعه مسیحی آزادی تلقی می‌شود، برای جامعه‌ای دیگر ممکن است مجوز و یا گناه تلقی گردد. او نمی‌تواند توسط وجدان جمعی مسیحیت جهان، بسته و محدود گردد. آنچه که او در محدوده جغرافیایی خود انجام می‌دهد، در هر حال در

محدوده جغرافیایی دیگر، غلط و یا غیرحکیمانه جلوه خواهد کرد. او نباید دیگران را با وجدان خود بسته نگهدارد. باید به او آموخته شود که آزادی دیگر مسیحیان را تشخیص، و به آنها احترام گذارد. این در مسئولیت هر شبان و یا فرد مسیحی است که مسیحی ضعیفتر حساس را تعلیم دهد. هیچ دلیلی وجود ندارد که چنین برادری در چنین وضعیتی برای مدتی طولانی بسر برد. سوم، ما را لازم است که مشروعیت شیوه‌های زندگی متفاوت را تشخیص و تأیید نماییم و یاد بگیریم که با تنش‌هایی که این شیوه‌های زندگی خلق می‌کنند، بسازیم. پولس این مطلب را به وضوح بیان می‌دارد که «خورندگان گوشت» و «ناخورندگان گوشت» هر دو اعضای برحق بدن مسیح هستند. «آن کس که گوشت می‌خورد، برای خداوند می‌خورد، زیرا خدا را شکر می‌گوید. و آن کس که از خوردن گوشت می‌پرهیزد، او نیز برای خداوند چنین می‌کند و خدا را شکر می‌گزارد.» (رومیان ۱۴: ۶) خوردن گوشتی که برای بتها قربانی شده بود، موجب آزار وجدان برخی می‌شد، در حالی که برای دیگران ابدأ چنین نبود. برخی جهت خوردن از آن آزادی داشتند، و سایرین چنین چیزی را در خود نمی‌دیدند. در خیلی از مواقع، خورندگان گوشت، مبشرین بهتری هستند. در فصل بعدی در این رابطه بیشتر صحبت خواهیم کرد. متأسفانه بسیاری از کلیساهای روی شیوه زندگی ناخورندگان گوشت متمرکز شده‌اند و آن را همچون قانون برای کلیه مسیحیان تلقی کرده‌اند. و همین، تبدیل به تعریف روحانیت شده است. کلیسای سالم هم خورندگان گوشت را تأیید می‌کند و هم ناخورندگان گوشت را و هر دو آنها را تشویق می‌کند که با همدیگر در تنشی خلاق زندگی کنند.

چهارم، ما نباید حقیقت را قربانی کنیم تا بدین ترتیب مورد تأیید انسان قرار بگیریم. پولس و عیسی در جامعه‌ای زندگی می‌کردند که در جستجوی حقیقت بود و اگر در مقابل فشارهایی که از جامعه بر آنها می‌آمد، سازش می‌کردند، حقیقت انجیل را به صورتی مخدوش دریافت می‌کردند. زمانهایی هست که باید با جامعه‌ای که افراد را صرفاً بخاطر سوراخ بودن گوششان از شام خداوند ممانعت می‌کند، به مخالفت ایستاد. زیرا پیام فیض نجات بخش عیسی مسیح را مخدوش می‌کنند. زمانهایی هست که باید در مقابل افرادی که ایمانداران به خاطر دوستی و معاشرت با بی‌ایمانان به باد انتقاد می‌گیرند، ایستاد. این افراد زمانی که شریعت‌گرایی خود را در مقابل دیگران به رژه در می‌آورند، در واقع حقیقت را زیر پا می‌گذارند و انجیل را مخدوش می‌کنند. زمانهایی هست که باید آن کلیساهایی را که حقیقت را اعلان، ولی زشتی را تولید می‌کنند، مانع شد و توبیخ کرد. زیرا که زیبایی عروس را از بین برده و در مقابل این دنیای نظاره‌گر به جای تصویری صحیح از مسیح، بیشتر کاریکاتوری از او را به دنیا عرضه می‌دارند.

پنجم، بیایید واقعاً از بدی پرهیز کنیم. اینکه چه کسی هستیم، تعیین می‌کند که کجا هستیم. همه از این آزادی برخوردار نیستند که با غیرمسیحیان قاطی گردند... ولی برخی از این آزادی برخوردار هستند. بیایید اجازه اینکار را به آنها بدهیم. اگر خود تو از دینامیت درست شده‌ای، پس بر آتش تنوری را که کنار آن ایستاده‌ای، اضافه مکن. هر چقدر که در مسیح بیشتر رشد کرده و بالغ شده باشیم، به همان نسبت هم در جامعه غیرمسیحیان عمیقتر و مؤثرتر نفوذ خواهیم کرد. علامت روحانیت واقعی پس کشیدن نیست، نفوذ کردن است.

ششم، به عنوان قانونی کلی، هر چقدر که فرد مسیحی از بشارت شخصی دور باشد، به همان نسبت هم به انتقاد مشغول خواهد بود. بسیاری از افراد در کلیسا همانند سگهای شکاری در قفس هستند. اگر پرنده‌ای جهت شکار نباشد، وقت خود را با کلنجار رفتن و دعوا کردن با یکدیگر خواهند گذرانید. آنها را از قفس آزاد کنید و بگذارید به دنبال انجام وظیفه و «مأموریت بزرگ» خود بروند، خواهید دید که از گاز گرفتن همدیگر و دعوا با یکدیگر دست خواهند کشید. چیزهای بسیار مهمتر هست که باید انجام شوند. من خود همین مطلب را مخصوصاً در میان شبانان امتحان کرده‌ام. شبانی که در مقابل دوستی با غیرمسیحیان به مخالفت برمی‌خیزد، خود هرگز با هیچ غیر مسیحی دوستی نکرده است.

هفتم، در دنیا بودن به این معنی نیست که با آن هم هویت هستیم. عیسی به دلیل هویت رادیکال و تفاوتی رادیکالی که داشت، آن همه مؤثر بود. هم هویت شدن عیسی با نژاد انسان آن هم به صورتی چنین رادیکال، از توقعات و انتظارات مذهبی از خدا کاملاً بیرون بود. با اینحال واقعیت انسان بودن مسیح بود که توجهات را به اولوهیت او جلب نمود. اغلب در زمینه تشابهات او با نسل بشر بود که اولوهیت او (تفاوت رادیکال) به شکل برجسته‌ای خود را نشان می‌داد. مقدس و بدور از قصور زندگی کردن، به در دنیا بودن ما ایمنی می‌بخشد. اگر می‌خواهیم که این هم - هویتی به جای آنکه ویرانگر باشد، زندگی ما و دیگران را نجات دهد، داشتن انضباط در زندگی مسیحی بسیار حیاتی است.

هشتم، در زندگی، سازش به هر حال اجتناب‌ناپذیر است. همانطور که زندگی به پیش می‌رود، در می‌یابیم که برخی از چیزهایی که برایمان عزیز هستند، باید با تبر بلوغ روحانی و حقیقت بریده شوند. زمانی که جوان بودم، این باور در من بود که هیچ فرد سیگاری، نمی‌تواند مسیحی باشد. امروز از این مطلب بیشتر سر در می‌آورم و اینگونه مسیحیان را برادران خود می‌دانم، هر چند که هنوز هم حکمت این عادت برای من زیر سؤال قرار دارد. ما نمی‌توانیم بدون اینکه سازش کنیم با یکدیگر زندگی و کار و خدمت نماییم. وحدت این را طالب است.

با این وجود همه ما باید اصولی مطلق داشته باشیم که سازش بر نمی‌دارند. این اصول مطلق ریشه در کلام مصون از خطای خدا دارند. باید قبول کنیم که همین کلمه «سازش کردن» برق از کله ما می‌پراند. در واقعیت این کلمه ضرورت بسیار دارد. در جوانی، سفید، سفید است و سیاه، سیاه. همه چیز به نظر شفاف و آشکار جلوه می‌کنند. ولی گذشت سالیان چیزها را عوض می‌کند. بالا رفتن سن دیدگاه جدیدی با خود می‌آورد به طوری که ضرورت سازش را می‌توانیم ببینیم.

زمانی که جوان هستیم، از سازش امتناع می‌کنیم. زمانی که در بیست سالگی‌ها هستیم، می‌بینیم که مجبوریم سازش کنیم. زمانی که در سی سالگی‌ها هستیم، نرم می‌شویم و می‌خواهیم سازش کنیم. زمانی که در چهل سالگی‌ها هستیم، یاد می‌گیریم که سازش کنیم. و بالاخره در می‌یابیم که زندگی سراسر سازش کردن است.

از ادوارد دیتون

چنانکه «الیزابت الیوت» هم می‌گوید: «بیاید در این یقین که خدا چه چیزی را می‌توانست اجازه دهد و چه چیزی را اجازه ندهد، فریسی نباشیم!» یک عروس از بسیاری از قسمتها بوجود آمده است که بسیاری از آنها در شکل و عملکرد و هدف با هم فرق دارند. برای زیبا بودن باید اجازه داد که هر یک به درستی و بر اساس مشخصات الهی عمل کنند. بگذارید مسیح کلیسای خود را بنا کند و خود داور مؤثر بودن آن باشد. تنها اوست که در مقام کسی که ما را به جهت بشارت می‌فرستد، می‌تواند انگیزه‌ها و روشها را مشخص نماید.

زمانی که پا را از حد و مرزهای دروغین تحمیلی بیرون گذاشتیم تا پیام انجیل را با دیگران در میان نهیم، باید به مسائل و مشکلاتی که از این گام ناشی می‌شوند، حساس باشیم. ما باید آماده باشیم که به فرهنگ دیگری که متفاوت با فرهنگ ماست، وارد شویم، بی آنکه آن را رد کنیم و یا خود را به آن بفروشیم.

اگر از گوشت تقدیمی به بتها می‌خوریم، نباید شروع به پرستش بتهای افرادی بکنیم که آن گوشت می‌خورند. چطور؟ به فصل بعدی نگاه کنید.

شکل بفشی به یک پاسخ

۱- «شریعت گرایی» را تعریف کنید. به نظر شما چرا پولس شریعت گرایی را تا به این حد خطرناک می‌دانست؟ (به غلاطیان ۲) مراجعه کنید.

۲- زمانی که در رابطه با شیوه زندگی تصمیم می‌گیرید، در مورد آن «زمینه‌های سایه روشن» چه چیزهایی را باید در مد نظر داشته باشید؟ (شاید بهتر باشید زمینه‌ای واقعی از زندگی خود را در نظر آورید، زمینه‌ای که خود در مورد آن نظری قطعی نداشته‌اید، مثل برخی از موسیقی‌ها، نوشیدنی‌ها، رقص، و تماشای فیلم)

۳- در اقرنتیان ۹: ۱۹- ۲۳ پولس می‌گوید که «همه کس را همه چیز گشتم تا به هر نحو بعضی را نجات بخشم.» به نظر شما پولس از این سخن چه در نظر داشت؟ محدودیتهای چنین اصلی چیست؟

بحث موضوع

۱- شریعت گرایی چیست؟ به نظر شما چرا پولس از شریعت گرایی تا به این حد ناراحت بود؟

۲- ما در مقام مسیحیان که اکنون «خلقت جدیدی» هستیم و در بسیاری جهات با آنهایی که در اطراف ما هستند، فرق داریم، چگونه باید با فرهنگ بی‌خدایی که در آن زندگی می‌کنیم، در ارتباط باشیم؟ در رابطه با انتخاب شیوه زندگی، چه انتخاب‌های صحیح و غلط برای ما وجود دارند؟

۳- کتاب مقدس در رابطه با انتخابهایی که در مورد شیوه زندگی وجود دارند، چه می‌گوید؟ در این انتخابها چه چیزهایی را باید مد نظر داشته باشیم؟

۴- در رابطه با افرادی که شیوه زندگی شان با ما فرق دارد، کتابمقدس از ما چه رفتاری را توقع دارد؟ مثلاً در رابطه با افرادی فکر کنید که

- در فعالیت‌هایی شرکت می‌کنند که ما نمی‌کنیم.
- در فعالیت‌هایی که ما در آنها شرکت می‌کنیم، شرکت نمی‌کنند.
- در فعالیت‌های بخصوصی شرکت نمی‌کنند و شرکت در آنها را برای دیگران گناه می‌دانند.
- وجدان آنها غلط بودن آن را به ایشان می‌گوید ولی اگر ببینند که شما آن را انجام می‌دهید، آنها هم آن را انجام خواهند داد.

۵- منظور پولس از این حرف که «همه کس را همه چیز گشتم تا به هر نحو بعضی را نجات بخشم.» چه بود؟ به نظر شما کدامیک باید برایمان مهم باشد: پرهیز از رنجاندن دیگر مسیحیان و یا تلاش برای به ایمان کشیدن بی‌ایمانان؟

۶- چگونه می‌توانیم «همه کس را همه چیز» بگردیم و هنوز هم بر اصول و تعلیم کلام خدا استوار بایستیم؟

۷- یکی از آن تصمیم‌هایی را که در گذشته در رابطه با شیوه زندگی گرفته‌اید، با دیگران در میان گذارید.

گامهایی به جهت اطاعت

۱- بحث روی این مطلب بر فکر اصلی شما چه تأثیری گذاشته است؟ بطور خلاصه بنویسید.

۲- تصمیم دارید این را چگونه به مرحله عمل بگذارید (کی، چه کسی، کجا، و غیره)؟

۳- خود را متعهد کنید: اهدافی را تعیین و آن را با گروه و یا سر گروه در میان گذارید.

به کمک خدا، من:

موضوع ۱۲:

چگونه شاهی مثبت باشیم**مرور کلی موضوع**

عیسی بر این تصمیم گرفت که ما را به دنیا بفرستد؛ نه اینکه ما را از آن خارج کند. چرا؟

همانطور که دلایل اصلی نور و نمک بودن را بررسی می‌کنیم:

- در خواهیم یافت که منظور از نور و نمک بودن چیست، چه برای کلیساها، چه برای خانواده‌ها و چه برای افراد؟
- کارآیی خود را به عنوان شاهدان مسیح ارزیابی خواهیم کرد.
- در بیان خبر خوش عیسی مسیح با دیگران، اعتماد به نفس بیشتری خواهیم داشت و مهارت بیشتری کسب خواهیم نمود.

هدفم موضوع

«شما نمک جهانید. اما اگر نمک خاصیتش را از دست بدهد، چگونه می‌توان آن را باز نمکین ساخت؟ دیگر به کاری نمی‌آید جز آنکه بیرون ریخته شود و پایمال مردم گردد. شما نور جهانید. شهری را که بر فراز کوهی بنا شده، نتوان پنهان کرد. هیچ‌کس چراغ را نمی‌افروزد تا آن را زیر کاسه‌ای بپند، بلکه آن را بر چراغدان می‌گذارد تا نورش بر همه آنان که در خانه‌اند، بتابد. پس بگذارید نور شما بر مردم بتابد تا کارهای نیکتان را ببینند و پدر شما را که در آسمان است، بستانند.»

متی ۵: ۱۳ - ۱۶

در فرهنگ ما نور و نمک بودن واقعاً چه مفهومی دارد؟ ما به عنوان شاهدان مسیح چقدر مؤثر هستیم؟ چرا بعضی وقتها بیان کردن ایمان خود به دیگران، تا اینحد سخت جلوه می‌کند؟ چگونه می‌توانیم یاد بگیریم که چطور ایمانی را به مسیح داریم، با دیگران در میان گذاریم؟

کوچک ولی مقوی

(بیاناتی هستند که شما را در رابطه با مطلب به فکر وا خواهند داشت. این بیانات ممکن است در چارچوب تفکر کتابمقدس بگنجد و یا نگنجد.)

«احتیاجی نیست که من چیزی بگویم. زندگی من خود شهادت خوبی است.»

«مردم برایشان مهم نیست که شما چقدر می‌دانید. آنچه که برایشان مهم است، این است که چقدر به آنها اهمیت می‌دهید.»

«من می‌خواهم که ایمان خود را با دیگران در میان گذارم ولی از عکس‌العمل آنها می‌ترسم. برای همین هم نمی‌کنم. که همین باعث می‌شود که بیشتر احساس خطا کنم.»

«چه روش بهتر دیگری هست که انسان وقت و انرژی خود را صرف آن کند و روی زندگی مردم سرمایه‌گذاری نماید. مردمی که بسیاری از آنها تا به ابد ممنون شما خواهند بود؟ چه سرمایه‌گذاری دیگری می‌توان یافت که بهره حاصل از آن تا به این حد بالا باشد؟»

بیل هایبل

نمونه به جهت مطالعه

مریم

روز اولی که به سر کار جدید رفتید، مریم اولین کسی بود که دیدید و از آن به بعد همیشه با هم دوست بودید. در طول این سالیان روی مسائل مهم با هم صحبت‌های زیادی داشته‌اید و می‌توانید به جرئت بگویید که مریم برای شما احترام زیادی قائل است. همیشه برای این به حضور خدا دعا می‌کردید که فرصتی پیش بیاید و خدا شهادت اینکار را در قلب شما بگذارد که از ایمان خود با مریم صحبت کنید. ولی متأسفانه چنین فرصتی تا بحال پیش نیامده است. با این وجود در این روزهای اخیر وضعیت اداره زیاد هم خوشحال کننده نیست. وضع از نظر کاری بسیار بد است و تصمیم بر آن شده که تا انتهای ماه به کار عده‌ای از کارمندان را پایان دهند.

متأسفانه هم شما و هم مریم در لیست این افراد هستید. حتی فکر بیکار شدن تن آدم را می‌لرزاند، مخصوصاً هم بعد از هفت سال خدمت صادقانه! در وخامت اوضاع همین بس که مریم وضع شما را خوب تصور می‌کند. روزی مریم بعد از کار به سراغ شما می‌آید و از شما علت این همه تاب و توانی را که در مقابل این وضع اسفناک از خود نشان می‌دهید، جویا می‌شود. در مقابل سؤال او چه جواب می‌دهید؟

موضوع و یا سؤال اصلی مطرح برای ما چیست؟

مطالعه کتاب مقدس

کولسیان ۴: ۲-۶

«با هشیاری و شکرگزاری، خود را وقف دعا کنید. و برای ما نیز دعا کنید، تا خدا دری به روی پیام ما بگشاید تا بتوانیم راز مسیح را بیان کنیم، رازی که من به خاطر آن به زنجیر کشیده شده‌ام. دعا کنید که بتوانم آن را بروشنی بیان کنم، چنانکه شایسته است. با مردمان بیرون منظور غیرمسیحیان است. حکیمانه رفتار کنید و از هر فرصتی بیشترین بهره را بگیرید. سخنان شما همیشه پر از فیض و سنجیده باشد، تا بدانید هرکس را چگونه پاسخ دهید.»

از زندان است که پولس نامه خود را به کولسیان می‌نویسد (به زنجیر کشیده شده‌ام) و خوانندگان خود را تشویق می‌کند که به عنوان ایمانداران به دنبال بلوغ روحانی باشند. بخشی از تلاش به جهت رشد و بلوغ این است که شاهد وفاداری به غیرمسیحیانی که در میان ما هستند (خانواده، سر کار، همسایگی، و غیره)، باشیم. در کولسیان ۴: ۲-۶ پولس بر این مطلب ابتدا با این خواسته تأکید می‌کند که برای خدمت او در میان غیر مسیحیان دعا کنند و سپس آنها را در رابطه با ضرورت بشارت موثر به چالش وامی‌دارد: حکمت و توان در این امر که پیام انجیل را با مهارت با افراد غیر مسیحی در میان گذارند. زمانی که او صحبت از رفتار حکیمانه می‌کند، هم اعمال و هم سخنان را در نظر دارد. پولس می‌خواهد از این امر مطمئن گردد که کولسیان با وفاداری به شهادت خود ادامه خواهند داد و در صحبت و عمل خود در میان غیر مسیحیان مراقب خواهند بود.

پولس از ایمانداران می‌خواهد که در خدمت بشارتی که به گردن دارد، دعا کنند که خدا درهای بسته را به روی آنها باز کند. چرا فکر می‌کنید که دعا به جهت خدمات دیگران و خدمات خود ما ضروری و مهم است؟

منظور پولس از این سخن چه بود: «با مردمان بیرون که منظور غیرمسیحیان است. حکیمانه رفتار کنید؟» چگونه می‌شود که حکیم نباشیم؟

زمانی که خدا دری را به جهت پیام انجیل می‌گشاید، من و شما چگونه می‌توانیم «از هر فرصتی بیشترین بهره» را بگیریم؟

سخنان ما چگونه می‌تواند «پر از فیض» و «نمکین» باشد؟ منظور از این عبارات چیست؟

پولس به ما توصیه می‌کند که در سخن گفتن دقت کنیم تا بدین ترتیب به حرکس که از ما سؤال می‌کند، بتوانیم جواب دهیم. به نظر شما پولس در بیان این سخن چه چیزی در سر داشت؟ (شاید بخواهید که در این مورد به ۱ پطرس ۳: ۱۵ هم مراجعه کنید.)

بشارت هم شخصی است (فرد به فرد) و هم جمعی (شهادت در حضور کل کلیسا و یا جامعه). اعمال ۲: ۴۲ - ۴۷ را بخوانید و در زیر توضیح دهید که چرا کلیسای جوان اورشلیم قادر بود که در نظر جامعه غیر مسیحی تا به آن اندازه عزیز گردد.

متون زیر به این مطلب که چطور می‌توانیم شاهدان مثبتی برای مسیح باشیم، عمق و بعد بیشتری می‌بخشد. تعلیمی را که هر یک از این متون در رابطه با نور و نمک بودن عرضه می‌دارند، به شکل خلاصه بنویسید.

متی ۵: ۱۳ - ۱۶

متی ۲۸: ۱۹ - ۲۰

۱ تیموتائوس ۲: ۳ - ۷

۱ پطرس ۳: ۱۵ - ۱۶

دیگر منابع

«فرمولی جهت تأثیرگذاری بر دنیای خود» به قلم بیل هایبل و مارک میتلبرگ
فصل سوم از کتاب «چگونه می‌توانیم مسیحیانی مسری باشیم.»

«نکاتی کوچک در بیان پیام انجیل»

فرمولی جهت تأثیرگذاری بر دنیای خود

از کتاب «چگونه می‌توانیم مسیحیانی مسری باشیم.» به قلم بیل هایبل و مارک میتلبرگ

یکی از مستأصل‌کننده‌ترین تجارب در زندگی این است که به انسان بگویند چه باید بکنند، بی‌آنکه در مورد چگونگی انجام آن چیزی بگویند. و با کمال تأسف باید گفت که این امر دائماً رخ می‌دهد.

مدیر شما برای سه ماه آینده هدف فروش را رقم بسیار بالایی می‌زند و از شما انتظار دارد که فروش را به آن رقم برسانید. به شما اعلان می‌کند که این فروش باید حاصل آید، هزینه‌ها پایین کشیده شوند، و کارها بیشتر بهبود یابند، ولی اینکه همه اینها را چگونه باید انجام دهید، دیگر مشکل شماست و به گردن شماست.

و یا معلم‌تان انگار که تکلیف کم دارید، همینطور بر میزان تکالیف اضافه می‌کند و به همراه آن، استیصال شما هم افزایش می‌یابد. این قسمت را بخوانید، آن مطلب را بنویسید، روی آن زمینه کار کنید، فلان تحقیق را هر چه زودتر تحویل دهید، فلان روز، امتحان خواهد بود، این دوره را هم باید بگذرانید. و معلم انگار که متوجه نیست که شما چهار کلاس دیگر هم دارید که معلم‌هایشان همان انتظارات و خواسته‌ها را دارند. مجبورید خودتان کاری در آن مورد بکنید، ولی چطور می‌کنید، مطلبی است که خود باید آن را دریابید. عجیب نیست که بسیاری از ما هنوز هم در رابطه با تکالیف ناتمام مدرسه کابوس می‌بینیم!

حتی در کلیساها هم با انتظارات زیادی بمباران می‌شویم. اینکه ازدواجی قوی داشته باشیم، فرزندان مطیع تربیت کنیم، درست خرج کنیم، دعاهایی قوی و روابطی عمیق و با معنی. ولی در همان حین که این «بایدها» واضح و بلند بر سرمان سرازیر می‌شوند، «آخه چطوری؟» اغلب در فاصله‌ای دور ساکت مانده است و صدایی از او به گوش نمی‌رسد.

یکی از جاهایی که این سخن مصداق بسیار دارد، در امر بشارت است که از ما انتظار می‌رود که به شکلی عمیق و بنیادی بر دنیای اطراف خود تأثیر گذاریم. واعظ فریاد برمی‌آورد: «مردم گمشده‌اند. مسیر زندگی‌شان مستقیم به طرف جهنم است و خدا از ما می‌طلبد که برای ممانعت از این امر آستین‌ها را بالا زنیم و به کمک آنها بشتابیم. شما سفیران منتخب او هستید. پس بهتر است که به نزد آنها بروید و آنها را برای مسیح صید کنید!»

با این سخن مگر می‌شود مجادله کرد؟ سخن او همان چیزی است که کتابمقدس هم می‌گوید و به نظر درست هم می‌آید و معقول هم هست. پس باید در این رابطه کاری بکنم، ولی از کجا؟ آیا

می‌شود کسی در رابطه با اینکه «به نزد آنها بروید» قدری بیشتر توضیح دهد؟ چگونه شروع کنم؟ این جریان به چه می‌ماند؟ چه کسی مرا در گام اول کمک خواهد کرد؟

نقش‌های الهی

خدا را شکر که خدا ما را چنین در گیجی نگذاشته است. ضرب‌المثلی قدیمی چنین می‌گوید: «هر آنکس که دندان دهد، نان دهد.» خدا نه تنها بر ما روشن می‌کند که مردم این دنیا برای او اهمیت دارند، بلکه اطلاعات لازم را هم برایمان فراهم کرده است تا بتوانیم به شکلی مؤثر به آنها برسیم. عیسی در رابطه با این نقشه سالها پیش صحبت کرد، زمانی که با پیروان خود در دامنه تپه‌ای در کفرناحوم نشسته بودند. او جهت تأثیر گذاری بر دنیا اصولی را تشریح نمود و فرمولی را عرضه داشت که استراتژی خدا را جهت رسیدن به افرادی که از نظر روحانی گمشده‌اند، نشان می‌دهد:

$$ق د + ق ش = ح ت$$

بباید این فرمول را بررسی کنیم. هدف این است که ما به حداکثر تأثیری که می‌توان به دنیای اطراف خود گذاشت، برسیم. این هدف خداست، هدفی که در سراسر کتابمقدس آن را شاهد هستیم.

همانطور که دیده‌ایم، اعمال ۱: ۸ به ما می‌گوید که ما باید شاهدان او باشیم، شاهدانی که از روح‌القدس قدرت می‌گیرند تا به مردم دور و نزدیک برسند. دوم قرن‌تیا ۵: ۱۹ می‌گوید که زمانی که ما از طریق مسیح با خدا آشتی می‌کنیم، این خدمت را دریافت می‌کنیم که ما هم به افراد دیگر کمک کنیم که با خدا آشتی کنند. متی ۲۸: ۱۹ - ۲۰ که اغلب به آن مأموریت بزرگ گفته می‌شود، به ما می‌گوید که به کل دنیا رویم، پیام انجیل را پخش کنیم، مردم را به سوی مسیح آوریم، و سپس آنها را تعمید داده و در ایمان استوارشان کنیم. مسیح در جایی دیگر می‌گوید که ما باید صیاد جانها باشیم.

می‌بینید، کتابمقدس ما را به این چالش می‌کشاند که زندگی خود را به گونه‌ای ترتیب دهیم که هر یک از ما بتوانیم بالاترین و عمیق‌ترین تأثیر را بر دنیای اطراف خود بگذاریم. این در مسئولیت ماست که این خواسته‌ها را به عمل کشانیم. و این به عهده اوست که با کشانیدن مردم به سوی خود ثمر تولید کند.

حال که فهمیدیم قسمت بعد از مساوی چیست، بباید به قسمت اول فرمول برویم. این قسمت اول از دو عنصر ناشی می‌شود که مسیح آنها را به شکل نور و نمک تمثیل کرد.

او این مطلب را در میان حرفهای خود در بزرگترین موعظه تاریخ گفت، در موعظه سر کوه. شما نمک جهان هستید... شما نور جهان هستید. او می‌خواست که همه پیروان او در طرق زندگی خود در این دنیا خدا را نور و نمک ببینند.

نگرشی جدید از نمک

بیایید اول به نمک نگاه کنیم. چرا عیسی باید از تمثیل نمک استفاده کند؟ مگر نمک چه می‌کند؟ این روزها فکر نمک ما را عصبی می‌کند، چرا که نمک زیاد باعث ازدیاد فشار خون می‌گردد. از این رو هم هر وقت که دست به سوی نمکدان دراز می‌کنیم، در خود احساس گناه می‌نماییم. ولی بیایید نمک را در آن زمان بررسی کرده و به دیگر استفاده‌هایی که در طول تاریخ داشته است، نظر افکنیم.

اولین چیزی که در مورد نمک به ذهن ما خطور می‌کند، این است که نمک ما را تشنه می‌کند. برای همین هم هست که در کافه‌ها اغلب مزه‌هایی که به شکل مجانی قرار می‌دهند، همه شور هستند. هدف آنها از اینکار این است که مردم تشنه شوند و بیشتر بنوشند. در هر حال به من که اینطور گفته‌اند!

نمک کار دیگری هم انجام می‌دهد. به خوراکی مزه می‌دهد. چه کسی واقعاً می‌تواند از بلالی که در آب شور فرو کرده باشند، بگذرد؟ زمانی که چیزی بی‌مزه به دهان می‌گذاریم، بی‌اختیار دست ما به جانب نمکدان دراز می‌شود که به آن مزه دهیم.

نمک حفاظت هم می‌کند. در این روزها از این خاصیت نمک زیاد استفاده نمی‌شود، ولی قبل از دوران یخچال و فریزر از نمک به جهت نگهداری سالم خوراکی استفاده می‌شد. برخی از گوشتها را اگر به دقت در نمک می‌خوابانیدند، برای مدت زیادی می‌شد آن را نگهداشت.

پس نمک تشنگی می‌آورد، به خوراکی مزه می‌دهد، و از فاسد شدن جلوگیری می‌کند. که همین ما را به سؤال بزرگ می‌کشاند: مسیح زمانی که از نمک صحبت می‌کرد و می‌گفت که «شما نمک جهانید»، کدامیک از این صفات را برای پیروان خود در نظر داشت؟

جواب کوتاه به این سؤال این است: نمی‌دانیم! اگر شما به آنچه که مفسرین کتابمقدس در رابطه با این سؤال می‌گویند، دقت کنید، می‌توانید همه را در این جواب خلاصه کنید. «شما یکی را انتخاب کنید و یا اگر دوست دارید، هر سه را بردارید!»

شاید منظور عیسی این بود که بر خاصیت تشنگی‌زای نمک تأکید کند. زمانی که مسیحیان هماهنگ و همسو با روح‌القدس زندگی می‌کنند و در زندگی خود در این دنیا به دنبال هدفی هستند،

همانطور که در آرامش و شادی این هدف را دنبال می‌کنند، در مردم اطراف خود نوعی تشنگی روحانی ایجاد می‌نمایند.

ما اغلب چنین چیزهایی را از مردم می‌شنویم: «سر کار بودم و متوجه شدم که زندگی یکی از کارکنان با زندگی من قدری فرق دارد، حرف زدنش با مال من قدری فرق دارد، و چیزهایی هم که به آن ارزش می‌دهد، با مال من قدری فرق دارد. این مطلب نظر مرا به خود جلب کرد. در درون خودم نوعی تشنگی در حال تزیید احساس کردم، چیزی که تا به حال در من نبود.»

زمانی که مسیحیان ایمان خود را به شکل اصیل و با شهامت زندگی می‌کنند، به کاسه آش مردم اطراف خود قدری نمک می‌افزایند. مردم در مقابل چنین چیزی حالت دفاعی به خود ندارند و این باعث می‌شود که تحت تأثیر قرار گیرند. با سیستم ارزشی خود باعث می‌شوند که مردم اطراف از خواب غفلت بیدار شده و ارزشهای خود را بازنگری نمایند. به زبانی دیگر، به زندگی مردم اطراف خود قدری مزه می‌بخشند.

و دیگر چه؟ زمانی که مسیحیان، حیاتی شایسته عیسی مسیح را زندگی می‌کنند، جامعه را از فساد اخلاقی بازمی‌دارند. امید من این است که این امر در بسیاری از موضوعاتی که جامعه ما با آن دست به گریبان است، صدق نماید. هرچند که در این جامعه به زبان آوردن ارزشها قدری مشکل است، ولی با زندگی کردن آنها ایمان دارم که بر مسئله فحشا، دختران فراری، اعتیاد، سقط جنین، و طلاق اثر خود را خواهد گذاشت. زمانی که مسیحیان با زندگی خود خدا را عزت می‌دهند، خدا جلوی طوفان و سیل شریر را که به جهت نابودی انسانها بلند می‌کند، می‌گیرد.

پس، یکی را انتخاب کنید، هر کدام را که می‌خواهید. مسیح زمانی که از واژه نمک استفاده می‌کرد، شاید همه آنها را در نظر داشت. ولی اگر بیشتر دقت کنید، ممکن است در این زمینه دلایل بیشتری را دریابید، دلایلی که انسان به راحتی می‌تواند آنها را ندید بگیرد.

اول، نمک برای اینکه به شکلی بسیار عالی اثر کند، لازم است که خاصیت و قوه درونی خود را به شکل کامل داشته باشد. دوم، نمک برای اینکه اثر کند، لازم است به آنچه که می‌خواهد در آن اثر گذارد، نزدیک شود و با آن قاطی گردد. مسیح از این رو از تمثیل نمک اسفاده کرد، زیرا نمک برای تأثیر هم احتیاج به قوه درونی قوی خود دارد و هم احتیاج به قاطی شدن. حال برگردیم به فرمولمان.

$$ق د + ق ش = ح ت$$

حال که می‌دانیم حاصلی که این فرمول می‌طلبد، تأثیر عمیق و شدید بر زندگی مردم است، به قسمت اول فرمول می‌رویم و دو عنصری را که جهت رسیدن به این هدف احتیاج داریم، در نظر می‌گیریم؛ قوه و خاصیت درونی قوی و نزدیکی و قاطی شدن.

این دقیقاً همان چیزی است که ما مسیحیان احتیاج داریم تا بر آنانی که خارج از خانواده خدا زندگی می‌کنند، تأثیر گذاریم. ما را لازم است که قوه درونی قوی داشته باشیم و به عبارتی نمک بودن خود را قویاً حفظ کرده باشیم که منظور از آنهم این است که اجازه بدهیم قدرت روح خدا دائم در زندگی ما کار کند و دیگران حضور خدا را در ما به وضوح ببینند. و لازم هم داریم که در جمع این افراد زندگی کنیم. لازم داریم تا آنجا که ممکن است به این افراد نزدیک شویم، تا بتوانیم در آنها تأثیر گذاریم.

مسیح در متی ۵: ۱۳ اشاره به این مطلب دارد که اگر نمک خاصیت و نمک بودن خود را از دست دهد، بی‌ارزش خواهد بود و به درد نمی‌خورد. تشنگی ایجاد نخواهد کرد، مزه نخواهد داد، و جلوی فساد را هم نخواهد گرفت. می‌تواند هر چقدر که بخواهد، قاطی شود. هر چقدر که بخواهد، روی خوراکی ریزد، ولی اگر قوه و خاصیت درونی خود را از دست داده باشد، عیسی می‌فرماید که بی‌فایده است. پایمال مردم خواهد شد.

ولی نمکی که قوه خود را به شکل کامل حفظ کرده است، حاصلی نخواهد داشت اگر به آنچه که می‌خواهد اثر کند، نزدیک نگردد و قاطی نشود. تا زمانی که نمک در نمکدان است، جز تزیین میز غذا چیز دیگری نیست.

و متأسفانه این توصیف در مورد بسیاری از افرادی که خود را مسیحی می‌خوانند صدق می‌کند. در رابطه خود با مسیح قوه‌ای زیاد و قوی دارند. شیوه زندگی شخصی‌شان خدا را جلال می‌دهد. ولی هرگز بیرون نمی‌ریزند که آنهایی را که به قوه آنها احتیاج دارند، اثر کنند. صرفاً ظرف تزیینی قشنگی برای میز غذا هستند و تأثیر چندانی ندارند.

حال می‌بینید چرا عیسی از تمثیل نمک استفاده کرد؟ با این تمثیل توانست به ما حالی کند که هر دو آن دو عنصر باید باشند تا ما بتوانیم به مأموریت خود جامه عمل بپوشانیم و بر خانواده و دوستان خود تأثیر گذاریم.

نمونه‌ای پر قدرت

چند سال قبل من و همسرم یک روز کامل را مهمان بیلی و روت گراهام بودیم. شب که شد می‌توانستم خستگی را از صورت بیلی بفهمم، برای همین هم به گفتم که بهتر است به هتل خود برگردیم. ولی در کمال تعجب من، بیلی کتامقدس خود را به دستم داد و گفت: «بیل، قبل از اینکه بروی، مرا از کلام خدا خوراک ده.»

پیش خود فکر کردم، این مرد هفتاد و سه ساله که در مسیحیت بچه نیست و اینجا هم که مشکل بی‌مزی وجود ندارد که به نمک احتیاج باشد! علاوه بر آن، این شخص خود بیشتر از هر کس

دیگر در طول تاریخ انجیل را با دیگران در میان گذاشته است. و با اینحال به من می‌گوید که:
«هنوز هم احتیاج دارم و دوست دارم که با کلام خدا تغذیه شوم.»

این تجربه به من حالی کرد که چرا بیلی گراهام چنین قوه درونی قوی‌ای را این همه سال در خود کماکان نگهداشته است. او دائماً نمک بودن خود را تقویت می‌کند. در آن روزی که با بیلی به سر بردم، هیچ چیز در من به این اندازه اثر نگذاشت. امید این دارم که زمانی که من هم به آن سن برسم، سطح نمک در من چنان بالا باشد که سر به آسمان زند. در هفتاد و سه سالگی می‌خواهم خطرناک باشم، شما چطور؟

این امر قرار است چگونه روی دهد؟ این زمانی روی می‌دهد که ما گامهای لازم را به جهت آن برداریم. آنگاه هست که قوه درونی تا هشتاد و هشت سالگی هم حفظ خواهد شد. این گامها کدامند؟ کاشکی می‌توانستم جوابهایی بسیار هیجان آور به شما عرضه دارم، ولی چکنم که نمی‌توانم. این صرفاً با داشتن انضباطی روحانی در زندگی ما حاصل می‌آید، چیزی که در طول تاریخ برای هزاران سال کارآیی خود را ثابت کرده است و چیزی عجیب و غریب در آن وجود ندارد.

این قوه درونی قوی از تغذیه حقایق کلام خدا حاصل می‌شود. از دعاهایی که روی زانوان انجام می‌دهیم، حاصل می‌شود. از مشارکت با دیگر مسیحیان مسری حاصل می‌شود که در گروههای کوچک جمع می‌شوند و ماسکها را از صورتها برمی‌دارند و با یکدیگر در راستی و حقیقت مشارکت برقرار می‌کنند. از خدمت در کلیسا به جهت انجام مأموریتی که دارد، حاصل می‌شود. از بیان مستمر و فعل ایمان خود با دیگران و بشارت به آنها و موفقیتها و شکستهایی که در این مورد نصیب ما می‌شود، حاصل می‌گردد. از این امر حاصل می‌شود که خود را جهت نمکین باقی بودن انضباط دهیم.

زمانی که موضوع به ابقا و تقویت نمکین بودن می‌رسد، در این مورد نه سحر و جادویی هست و نه راه میان‌بر. ما به همان اندازه که در این مورد منظم هستیم، قوه درونی مان را کماکان قوی و در حال رشد نگاه خواهیم داشت. تماس روزانه با خدا ما را نسبت به هدایت روح القدس باز نگاه خواهد داشت و مشتاق خواهیم بود که بر اشخاصی که خارج از خانواده الهی هستند، به شکلی مؤثر اثر کنیم و در مقابل خدا و دیگر انسانها، با محبت و ملایم باشیم. به چیزهایی خود را مشغول کنیم که واقعاً اهمیت دارند.

این فعالیتها نه تنها سیم ما را به سیستم برق خدا وصل خواهد کرد، بلکه ما را کمک هم خواهد نمود که مسری بودن خود را به عنوان فردی مسیحی بیشتر و بیشتر توسعه دهیم که در این باره در بخش بعد صحبت خواهیم کرد.

اشخاصی مثل بیلی گراهام زیاد نیستند، ولی همه ما می‌توانیم درک خود را بالا ببریم و گامهایی را که جهت رسیدن به چنین قوه درونی لازم است، برداریم. بدون شک همه ما از این توان برخورداریم که در صفات و متصل بودن دائمی به خدا بیشتر رشد کنیم و بدین ترتیب نمک قوی باشیم. طریق زندگی شما می‌تواند تشنگی ایجاد کند، مزه دهد، و همانطور که با اشخاص در دوروبر خود تماس دارید، آنها را از فساد اخلاقی حفاظت نماید.

درسی از نور

عیسی در توصیف اینکه پیروان او باید به چه مانند باشد، تنها از تمثیل نمک استفاده نکرد. از تمثیل نور نیز استفاده نمود. در متی ۵: ۱۴ فرمود: «شما نمک جهان هستید.» در اینجا هم جای دارد که از خود پرسیم، عیسی چرا از این استعاره استفاده کرد. مگر نور چه می‌کند؟ جواب ساده این سؤال این است که نور باعث می‌شود که چیزها دیده شوند و ما را کمک می‌کند که آنها را آنطور که هستند، ببینیم.

زمانی که به کاربرد کتابمقدسی «نور» نگاه می‌کنیم، از ایده اصلی چنین برمی‌آید که منظور از آن عرضه داشتن و بیان واضح حقیقت خدا به دیگران است و آن را نورانی می‌کنیم تا دیگران این حقیقت را آنطور که هست، ببینند. این تمثیل به شیوه مدلی از زندگی احتیاج دارد که در تباین با حیاتی که مسیح در آن نیست، بایستد.

این مطلب را در جاهای دیگر کلام خدا هم که در آن از مفهوم نور استفاده می‌شود، می‌توان دید. به عنوان مثال اگر به ۲ قرنثیان ۴: ۶ نگاه کنیم، در این متن به ما گفته می‌شود که زمانی که پیام مسیح برای اولین بار برای ما واضح و روشن شد، خدا «نور خود را در دل‌های ما تابانید تا شناخت جلال خدا در چهره مسیح، ما را منور سازد.» آیا ارتباط بین نور و انتقال پیام انجیل را می‌بینید؟

به همان شکل در متنی که متی می‌نویسد، انگار چنین است که عیسی از پیروان خود می‌خواهد که از نظر روحانی قادر باشند دیگران را روشن نمایند و اینکار را نه فقط از طریق زندگی بر اساس تعالیم، بلکه با توضیح پیام بخشش و فیض او به شکل تمام و کمال نیز انجام دهند. این، آن چیزی است که نور باید باشد.

پس درست به همان شکل که تمثیل نمک دو عنصر فرمول را به ما عرضه می‌دارد، یعنی قدرت درونی و قاطی شدن را، تمثیل نور عنصر نهایی این فرمول را در اختیار ما می‌گذارد تا بدین ترتیب روی دیگران حداکثر تأثیر را داشته باشیم. و این عنصر «ب» است یعنی بیان واضح پیام انجیل. اگر این فرمول را کنار یکدیگر بگذاریم، چنین می‌شود:

$$ق د + ق ش + ب و (نور) = ح ت$$

برای اینکه نور اثری را که از آن انتظار می‌رود، داشته باشد، بر اساس سخن مسیح در متی ۵: ۱۵ - ۱۶ نبایستی به هیچ طریقی پوشانیده شود. و ما هم اگر می‌خواهیم همان اثری را که خدا از ما می‌طلبد، داشته باشیم باید پیام انجیل را به خوبی بدانیم و حاضر باشیم که آن را با دقت و با فصاحت با دیگران در میان گذاریم.

این سخن به این معنی است که ما باید قدری بیشتر بر خود زحمت قبول کنیم و طریق بیان و دفاع از پیام انجیل را به صورتی ساده و واضح یاد بگیریم. ما را لازم است که آماده باشیم تا ماهیت خدا را به مردم بفهمانیم و گناهکار بودن خود و کفاره‌ای را که مسیح بخاطر آن پرداخت، به آنها حالی نماییم. لازم است برای آنها گامهایی را هم که به جهت برخورداری از این بخشش و حیات تازه باید بردارند، بیان کنیم.

اگر چنین نکنیم، مردم علت تفاوت زندگی روزمره ما را با مال خود مجبورند، حدس بزنند. و ممکن است در اینکه خود نیز بتوانند چنین زندگی‌ای داشته باشند، شک کنند.

پس چه باید بکنیم، به نزد آنها برویم و علت را مستقیم بگوییم؟ عده زیادی از مسیحیان فکر می‌کنند که اگر ایمان خود را به شکلی مداوم و مستمر در مقابل چشم آنان زندگی کنند، این افراد آن را دیده و طالب خواهند شد و به نحوی درخواست خواهند یافت که خود چطور می‌توانند به این زندگی دست یابند. و یا چنین توجیه می‌کنند که این افراد با دیدن زندگی آنها به نزدشان خواهند آمد و علت را جویا خواهند شد و آن موقع ایمان خود را با آنها در میان خواهند گذاشت، فرصت را غنیمت شمرده و علت را برای آنها توضیح خواهند داد. ولی بیایید صادق باشیم: آیا این اتفاق واقعاً روی می‌دهد؟

داشتن زندگی مسیحی نمکین و اینکه در رابطه خود با دیگران از قوه درونی بالایی برخوردار باشیم، گرچه به نظر بسیار جذاب می‌رسد، ولی به تنهایی کافی نیست. خدا نکند که ما روی این شیوه بایستیم، زیرا اگر چنین کنیم مردم مستقیم به جهنم خواهند رفت. انجام این هم لازم است که ما پیام را به زبان ساده‌ای که دوستان ما می‌توانند آن را بفهمند و براساس آن عمل کنند، بگذاریم.

پولس در رومیان ۱۰: ۱۴ می‌پرسد: «اما چگونه کسی را بخوانند که به او ایمان نیاورده‌اند؟ و چگونه به کسی ایمان آورند که از او نشنیده‌اند؟ و چگونه بشنوند، اگر کسی به آنان موعظه نکند؟» عیسی فرمود که ما نه تنها باید نمک باشیم، بلکه باید نور هم باشیم؛ پیام فیض او را به شکل واضح و روشن بیان کنیم. اگر هر دو باشیم، در آنصورت قادر خواهیم بود افرادی را که برایشان دل می‌سوزانیم، به انجام آن چیزی که در متی ۵: ۱۶ گفته می‌شود، بکشانیم. بعد از آنکه «اعمال نیکوی شما را» دیدند و پیام اصلی انجیل را فهمیدند، آماده خواهند بود که جهت پیروی از مسیح تصمیم بگیرند و به شکلی پرمعنی «پدر آسمانی را جلال دهند.»

بیا باید صادق باشیم

بیا باید قدری تأمل کنیم و آن سؤال بزرگ را از خود نماییم. آیا این سؤال به درستی وضعیت زندگی شما را توصیف می‌کند؟ در حینی که به این سؤال فکر می‌کنید، باز به آن نگاه کنید.

- + قد / قدرت درونی - نگهداری خاصیت نمکین خود
- + قش / قاطی شدن - خود را به مردم نزدیک کردن
- + ب و / بیان واضح - در میان گذاشتن پیام انجیل به صورتی واضح
- =
- ح ت / حداکثر تأثیر

بسیاری را می‌شناسم که این توصیف در مورد آنها صدق می‌کند. مزه‌ای که در زندگی‌شان وجود دارد، خیلی از مواقع مرا متحیر می‌کند. زمانی که می‌بینم تا چه حد دوش به دوش افراد بی‌مذهب پیش می‌روند تا بر زندگی آنها اثر گذاشته آنها را برای مسیح صید کنند، کیف می‌کنم. این افراد به من الهام می‌بخشند.

ولی بسیاری دیگر از مسیحیان با ضرب و تقسیم خود را مشغول کرده‌اند. سعی دارند به نحوی «متد جدید» را به کار بیندازند. می‌گویند: «بلاخره طریقی پیدا می‌کنم که قوه درونی بالا با قاطی شدن هر چه کمتر حداکثر تأثیر را حاصل دهد.» ولی در این امر نمی‌توانند موفق شوند، زیرا از همان افرادی که باید روی آنها تأثیر گذارند، خود را جدا کرده‌اند.

دیگران می‌گویند: «هرچقدر که لازم باشد، قاطی می‌شوم. آنقدر با جمع خواهم دوید که کسی نتواند مرا از میان آنها تشخیص دهد! آن وقت است که حداکثر تأثیر را خواهم داشت.» نه، نخواهید داشت. نه تا وقتی که جدا بودن، نمکین بودن و مزه خود را از دست داده باشید.

بسیاری دیگر هستند که سر و ته موضوع را می‌خواهند چنین بهم آورند: «باشد، من خاصیت مزه بودنم را با داشتن زندگی مسیحی مداوم بالا می‌آورم. سپس خودم را تا آن حد به مردم نزدیک می‌کنم که برای تأثیر بر آنها کافی باشد. ولی خواهش می‌کنم، مرا وادار به این نکن که چیزی بگویم! من ایمان خود را در مقابل چشم آنها زندگی خواهم کرد و شاید به این ترتیب یخ بعضی از آنها آب شود.»

زمان ثابت می‌کند که این گفته، آرزویی بیش نیست. درست همانطور که کلام، بدون عمل باطل است، اعمال هم، بدون کلام نمی‌توانند معنی و محتوا را آنطور که باید، انتقال دهند. مگر نمی‌بینید که مسیح چگونه تأکید دارد که ما هم نمک باشیم و هم نور؟ این بسیار ضروری است که در عین

حال از قدرت تأثیر و مزه بالایی برخورداریم، آماده باشیم که علت آن را در قالب کلمات هم بگنجانیم.

بازنگری

از آنجا که هدف ما داشتن حداکثر تأثیر روی زندگی دیگران می‌باشد، مهم است که روی هر کدام از عناصر این فرمول فکر و تمرکز کنیم.

اگر امید این را داریم که مردم را به سوی مسیح جلب کنیم، لازم است روی قسمت اول فرمول کار کنیم و در خود برخی صفات را توسعه دهیم، صفاتی چون اصالت، شفقت و قربانی. در سه فصل آینده این کتاب به این موارد خواهیم پرداخت.

بعد به دومین عنصر این فرمول وقت خواهیم داد و طرقتی را بررسی خواهیم کرد که ما را به دیگران تا به آن حد نزدیک می‌کند که بتوانیم روی آنها تأثیر گذاریم. در زندگی روزمره فرصتهایی را خواهیم دید که می‌توان با استفاده از آنها روی مردم از نظر روحانی تأثیر گذاشت. و این همانجایی است که ماجرا آغاز می‌شود.

مثلاً، چندی پیش جهت اصلاح مو به آرایشگاه رفته بودم. قیافه خانم آرایشگر نشان می‌داد که در روحیه بدی است. می‌خواستم او را از این روحیه بیرون آورم، ولی نمی‌دانستم سر صحبت را چگونه باز کنم. آنجا بود که صدای موسیقی‌ای که در فضای آرایشگاه پخش می‌شد، نظرم را جلب کرد. موسیقی از آن نواهای ملایم ساکسیفون بود. تصمیم گرفتم تیری در تاریکی رها کنم. در همان حالت معمولی گفتم: «کنی جی داره می‌زنه، اینطور نیست؟» خانم آرایشگر با حالتی هیجان زده جواب داد: «مگه شما هم اونو می‌شناسید؟ من که آهنگهاشو واقعاً دوست دارم.»

لازم است این مطلب را اعتراف کنم که در آن لحظه ذهن من کاملاً خالی بود. تجربه من در رابطه با «کنی جی» تنها به پانزده ثانیه‌ای محدود می‌شد که در یکی از شوهای تلویزیونی دیده بودم و تنها چیزی که دیده بودم این بود که با دهان سفونی معروفی را می‌نواخت. همین هم توجه مرا جلب کرد که به آن نگاه کنم. خدا را شکر که خانم آرایشگر از من نپرسید که حرف «جی» در اسم «کنی» مخفف چه چیزی است. چونکه بنده ابداً چیزی در این باره نمی‌دانستم.

بعد از مدتی صحبت روی کنی جی و موسیقی، صحبت ما به تدریج روی مسائل مهمتر کشید و قدری از زندگی خود با من حرف زد. به من گفت که بچه دارد و جدا از شوهرش زندگی می‌کند. برای همین هم صحبت ما روی مسئله ازدواج او پیش رفت و اینکه این تغییر در زندگی بچه‌ها چه اثری گذاشته است.

به من گفت: «برخورد بچه‌ها با این مطلب خوب بود، برای اینکه از کلیسایی که در این نزدیکی هست، از نظر فکری زیاد کمک می‌گیرند. اسمش هست ویلو کریک»
این اسم کلیسای خودمان بود. در حالیکه سعی می‌کردم هیجان خود را مخفی کنم، گفتم: «چقدر جالب!»

از او پرسیدم که اگر خود او هم شده که به کلیسا رفته باشد. گویا یکبار در آن اوایل آمده بود. وقتی از او پرسیدم که چرا دیگر نیامد، علتش را نمی‌دانست. به او گفتم که شنیده‌ام کلیسا هفته‌ای را در پیش دارد که در آن هفته به همه آنها که از کلیسا رفته‌اند، فرصت داده شده که برگردند و هیچ سوآلی هم در این زمینه که چرا رفتند، از آنها نخواهد شد. به من قدری با تعجب نظر انداخت و گفت: «جدی می‌گید؟» جواب دادم: «البته، یه همچین چیزهایی.» و این مطلب در هر هفته کلیسای ما صدق می‌کند. همه می‌توانند برگردند.

نمی‌دانم که آیا به کلیسا برگشته است یا نه. ولی این را مطمئن هستم که خدا در آن لحظه از قدرت و نفوذ خود جهت کمک به زندگی او استفاده می‌کرد. خدا واقعاً کیف می‌کند زمانی که می‌بیند ما به نزد آنها می‌رویم که به کمک او احتیاج دارند. او کیف می‌کند زمانی که می‌بیند ما خطر را می‌پذیریم و با مردم سر صحبت را باز کرده آنها را به سر موضوعاتی می‌آوریم که واقعاً مهم هستند. خدا از این کیف می‌کند که از مسیحیانی معمولی چون من و تو استفاده کند و از نظر روحانی زندگی مردم را از نزدیک اثر گذارد.

ولی اگر قرار است که این امر اتفاق افتد، ما را لازم می‌نماید که براق‌تر درخشیدن را یاد بگیریم. برای همین هم قسمت چهارم در همین زمینه صحبت می‌کند: «قدرت بیان واضح.» این امر بسیار مهم است، زیرا احتیاج به بیان شفاهی انجیل برای مردم بسیار بالاست و اعتماد به نفس خیلی از مسیحیان در این باره بسیار پایین. حتی اگر در این مورد کارکشته هستید، باز احتیاج به تمرین دارید. اگر نکنید، زنگ خواهید زد. و اگر چنین شود، خواهید دید که در فرصتهایی که پیش می‌آید، کنار می‌ایستید و دم نمی‌زنید. برای اینکه خود را آماده نمی‌بینید.

کتاب مقدس در هوشع ۴: ۶ می‌گوید: «قوم من از عدم معرفت هلاک شده‌اند.» حقیقی روحانی اعمال ۸: ۳۱ می‌پرسد: «چگونه می‌توانم بفهمم، اگر کسی رهنمایی‌ام نکند؟» خدا این مأموریت را به من و تو داده است که کلام او را برای مردم دنیا باز و واضح کنیم. بخش مربوط به «بیان واضح» جهت این امر طرح‌ریزی شده است که شما را در انجام این آن به شکل طبیعی و مؤثر کمک کند. دو هزار سال قبل عیسی در روی دامنه تپه‌های کفرناحوم نشست و در حالیکه به آبهای جلیل خیره شده بود، این فرمول را به ما داد. آیا دانستن این مطلب شما را به هیجان نمی‌آورد؟ این امر

شامل دو نفر می‌شود: مسیحی نمکین و کسی که احتیاج به ایمان به مسیح دارد و این دو باهم روی موضوعاتی که واقعاً مهم هستند، صحبت می‌کنند.

عیسی همانند رئیس، و یا معلم و یا واعظ کلیسا نیست که به ما وظیفه‌ای محول کند و ما را تک و تنها بگذارد که خود طریق انجام آن را درآوریم. عیسی به ما فرمولی عطا کرد. هر جا که مزه نمکین قوی و نزدیکی بیشتر با مردم وجود دارد، هر جا که حقیقت به شکلی مستقیم و واضح بیان می‌گردد، هر جا که روح القدس فعال است، در آنجا مسیحی مسری هم وجود دارد که مردم را به سوی نجات الهی رهنمون شود

عیسی فرمود: «شما نمک جهان هستید. شما نور عالمید.»

نکاتی کوچک در بیان انجیل

انجیل امید و دلگرمی بزرگی را عرضه می‌دارد. افرادی گناهکار چون من و شما و دوست ما هم که در همین نزدیکی زندگی می‌کند، همه می‌توانیم کاملاً از گناهان بخشیده شویم و با خدای این عالم در رابطه‌ای پایان ناپذیر قرار گیریم. تنها کاری که باید در این زمینه بکنیم این است که به عیسی به عنوان کسی که گناهان ما را بر دوش کشید، ایمان آوریم و به کار او اعتماد کنیم. این بخشش الهی از همان آغاز تا پایان، هدیه‌ای است که بر اساس خوبی و امتیازات شخصی ما به ما عطا نمی‌شود، بلکه به شکل بلاعوض در مقابل جوابی است که از روی ایمان و باور صورت می‌گیرد. عجیب نیست که پولس می‌فرماید: «زیرا از انجیل سرافکنده نیستم، چرا که قدرت خداست برای نجات هر کس که ایمان آورد؛ نخست یهودیان و سپس اقوام غیریهود.» (رومیان ۱: ۱۶)

متأسفانه اهمال و دودلی ما در امر بیان این خبر خوش به دیگران می‌تواند این فکر را هم القا کند که گویی از این انجیل خجالت می‌کشیم و شرمگین هستیم. حقیقت این است که بسیاری از مسیحیان حسرت این را دارند که محبت خدا را به دیگران هم برسانند، ولی مشکلی که دارند، این است که نمی‌دانند چگونه شروع کنند و چطور این مطلب را با دقت و به شکلی مؤثر بیان دارند. در زیر به چند نکته کوچک اشاره می‌کنیم و امیدواریم که این نکات در شما اعتماد به نفس و شهامت ایجاد کند و شما را در این امر بیشتر مجهز نماید.

۱) برای آنها دعا کنید

واقعیت این است که ما اغلب آنطور که باید برای دیگران دعا نمی‌کنیم. اگر به شکل مرتب برای مردم دعا نمی‌کنیم، این امکان پیش می‌آید که فرصت‌هایی را هم که جهت در میان گذاشتن محبت مسیح با آنها پیش می‌آیند، نمی‌توانیم تشخیص دهیم. خدا از دعا به شکلی عالی استفاده کرده و از آن طریق، انگیزش ما را تغییر می‌دهد، بطوری که اغلب خود ما برای دعاها ایمان جواب می‌گردیم!

۲) با انجیل زندگی کن و از آن حرف بزن

برخی می‌گویند که زندگی مسیحی و خداپسندانه‌شان در این زمینه کافی است؛ احتیاجی نیست که چیزی بگویند. مشکل چنین نظری این است که بر اساس کتاب مقدس نیست و

فرد با این سخن بیشتر خود را گول می‌زند. مسیحیان اولیه گرچه براساس انجیل زندگی می‌کردند، ولی منتظر نمی‌ماندند که دیگران نزد آنها بیایند. در بیان اینکه زندگی آنها چگونه چنین بنیادی عوض شده است، خود پیشقدم می‌شدند. در محتوای انجیل و در جوهر آن چیزی هست که با مشاهده تنها کشف نمی‌گردد. احتیاج به توضیح دارد.

برخی‌ها بی‌آنکه به انجام زندگی مسیحی تأکید کنند، دائم روی اعلان انجیل آن اصرار دارند. اعمال بیشتر از کلمات با دیگران حرف می‌زنند، ولی فردی که می‌خواهد شهادی مؤثر برای مسیح باشد، به هر دو احتیاج دارد. عیسی و ایمانداران اولیه در هر دو نمونه بودند: با انجیل زندگی و از آن صحبت می‌کردند.

۱۳) اهمیت پیام را بفاطم داشته باش

مهمترین چیزی که تا به حال برایتان اتفاق افتاده است، چیست؟ ایمان آوردن به مسیح، اینطور نیست؟ پس، مهمترین کاری که می‌توانی برای شخصی دیگر انجام دهی، این است که او را به نزد مسیح آوری. پطرس آنچه را که عیسی در یوحنا ۱۴: ۶ مدعی است، دقیقاً به یاد ما می‌آورد: «در هیچ‌کس جز او نجات نیست، زیرا زیر آسمان نامی جز نام عیسی به آدمیان داده نشده تا بدان نجات یابیم.» (اعمال ۴: ۱۲).

پولس به ما یادآور می‌شود که «هرکس که نام خداوند را بخواند، نجات خواهد یافت.» و سپس ادامه داده به برخی از واقعیات سخت اشاره می‌کند: «اما چگونه مردم به خداوند پناه آورند، درحالی‌که به او ایمان ندارند؛ و چگونه ایمان بیاورند، درحالی‌که راجع به او چیزی نشنیده‌اند؟ و چگونه بشنوند، اگر کسی مژده انجیل را به ایشان اعلام نکند؟» (رومیان ۱۰: ۱۴)

مهمترین پیام دنیا به من و شما به امانت سپرده شده است. اگر این را دائم به خود یادآور شویم، می‌تواند در بیان محبت مسیح به دیگران ما را قویا انگیزش دهد.

۱۴) به یاد داشته باش که در بشارت، موفقیت پی هست و

پی نیست

خط باریکی بین ضرورت وظیفه‌ای که داریم و حس خطا و اینکه برای اینکار کفایت نداریم، وجود دارد. این سخن حقیقت است که مردم بدون مسیح به شکلی ابدی گمگشته‌اند. و این هم حقیقت است که ما در هر فرصت معقولی که پیش می‌آید، مسئولیت داریم به دیگران بشارت دهیم. ولی هرگز نباید نقش خدا را با نقش خود اشتباه بگیریم. اوست که مردم را به توسط

روح القدس به جانب خود می‌کشد. روح القدس مردم را نسبت به گناه، عدالت و داوری ملزم می‌نماید (یوحنا ۱۶: ۸). وظیفه ما این است که محبت او را از طریق زندگی و سخنان خود به دیگران برسانیم. این فکر خطرناک است که انگار کار خدا در این جهان کاملاً به تلاش من وابسته است. چنین تفکری، فرد را از شادی بیان کردن ایمان خود به دیگران می‌زداید و او را به مسیحیتی شریعت‌گرا و غرق در حس خطا می‌کشانند.

بگذارید از بشارت موفق، تعریفی متعادل برایتان بیاورم:

موفقیت در بشارت این است که در بیان خبر خوش انجیل به دیگران آن هم به قوت

روح القدس، ما پیشقدم گردیم و نتیجه را به خدا واگذاریم.

اگر مطابق این تعریف زندگی کنیم، بشارت خالی از هرگونه حس خطا، به شیوه زندگی ما تبدیل خواهد شد. در همان حال که به مسئولیت خود پایبند هستیم (به دنبال فرصتهایی هستیم که در آنها پیشقدم شده به دیگران بشارت دهیم) اینکار را با آرامش در فکر انجام دهیم و بدانیم که خدا سهم خود را انجام خواهد داد. اینکه کسی به مسیح ایمان آورد، ابداً به اصرار و ابرام و اقناع ما ربطی ندارد. این، کار فیض الهی است که در آن ما در قوت خدا تا به آنجا که می‌توانیم، بشارت می‌دهیم و در جریان اینکار و نتیجه آن کاملاً بر خود خدا متکی هستیم. می‌بینید این تفکر چگونه ما را آرامی می‌دهد!

(۵) در بیان داستان زندگی شخص خود ماهر شو

یکی از بهترین جاهایی که شخص می‌تواند بشارت را شروع کند، از خود شما شروع می‌شود. چیزی هست که شما در آن باره بهتر و مقتدرتر از هر کس دیگری در دنیا می‌توانید صحبت کنید - درباره شخص خودتان! زمانی که صحبت به داستان شما و کار خدا در زندگی شما می‌رسد، شما دیگر تنها استاد ماهرید. و چرا از این مهارت جهت کمک به دیگران استفاده نکنید!؟

مردم اغلب از شنیدن مذهب و دین و واجبات مذهبی خسته‌اند. ولی هیچ چیز مانند داستانی واقعی از رابطه فرد با خدا نظر بسیاری از آنها را به خود جلب نمی‌کند. برای همین هم هست که در ابتدای این دوره از افراد می‌خواهیم که شهادت زندگی خود را نوشته و آن را با دیگران در میان گذارند. شاید بخواهید که به پیشنهاداتی که در موضوع اول در این باره مطرح شد، برگردید و شهادت خود را از سر نو مرور کنید.

بهترین مدتی که می‌توانید به بیان داستان خود وقت دهید، بین ۳ تا ۵ دقیقه است. اینقدر کوتاه که بتوانید در شرایط و وضعیت‌های مختلف به سرعت آن را با دیگران در میان گذارید. شاید بخواهید

که با سر گروه و یا ایمانداري که در مسیح بالغ است، بنشینید و داستان زندگی خود را با او ارزیابی کنید و در گنجاندن آن فکرهای مؤثر و کارآیی که در ذهن دارید، از او کمک بگیرید. افکار خود را بنویسید و شهادت خود را حفظ کنید. به جای اینکه شهادتتان را خشک و بیروح بکنید و یا از روی نوشته بخوانید، خواهید دید که حفظ آن باعث می‌شود که داستان زندگی خود را به طور طبیعی با مردم در میان گذارید. آنچه را که می‌خواهید با مردم در میان بگذارید، خواهید دانست و لزومی نخواهد داشت که در زیر بار فشار ایستید و فکر کنید. و زمانی که آن را به خوبی بلد هستید، به کار گرفتن آن به شکل‌های مختلف در مواقع مختلف آسان و ساده می‌گردد.

«بلکه در دل خویش مسیح را در مقام خداوند برافرازید و همواره آماده باشید تا هرکس دلیل امیدی را که در شماست بپرسد، او را پاسخ گویند.» (۱ پطرس ۳: ۱۵)

۶) از شعارهای مسیحی استفاده نکن

یکی از خطرات بزرگ شدن در کلیسا این است که ما زبان مخصوص به خود را توسعه می‌دهیم و با زبان مردم بیرون از کلیسا بیگانه می‌شویم. به استعمال کلیشه‌هایی که به نظر روحانی می‌رسند، عادت می‌کنیم و اغلب در صحبت‌های خود با افراد بیرون از کلیسا از این کلیشه‌ها بی‌آنکه فکر کنیم، استفاده می‌نماییم. این کلیشه‌ها به جای اینکه اصل مطلب را به وضوح به مردم بیان کند، باعث رم دادن آنها می‌گردد. از مردم نپرسید: «آیا نجات پیدا کرده‌اید؟» «آیا به خون بره شسته شده‌اید؟» صحبت روی این مطلب که «با برادرت در خداوند در پای صلیب زانو زدن» ممکن است اشک به چشمان تو آورد، ولی برای فردی که هنوز چیزی نمی‌داند و سعی می‌کند که داستان ایمان آوردن خود را برای او بیان کنی، بی‌معنی خواهد بود. بهترین کار این است که فرض کنید این افراد از مسیحیت چیزی به آن صورت نمی‌دانند و پیام انجیل را به شکلی عادی و به زبانی که آنها صحبت می‌کنند، برایشان بیان کنید.

۷) در بردن آنها به کتاب مقدس و نشان دادن آیات به آنها

اعتماد به نفس داشته باش

«همواره آماده باشید.»

هیچ چیز به اندازه استفاده از کلام خدا جهت پشتیبانی حرفه‌ایی که می‌زنید، مؤثر نیست. مگر نه این است که پیام خوش انجیل هم در آنجا نوشته شده است. در همانحال که داستان شما بهترین نقطه شروع جهت بشارت است، این امر نیز حائز اهمیت است که به افراد نشان دهیم که خدا درباره گناه آنها چه می‌گوید، برایشان در این زمینه چه کرده است، و شخص چگونه باید به حضور او بیاید.

طرق مختلفی جهت رسانیدن خبر خوش انجیل وجود دارند. ببینید کدامیک برای شما به بهترین نحو کار می‌کند. درست همانطور که حفظ کردن شهادت زندگی‌تان در این امر کمک مؤثری بود، حفظ کردن برخی از آیات کلام خدا از ترجمه‌ای ساده و روان هم می‌تواند کمک شایانی باشد. مواقعی خواهد بود که به کتابمقدس دسترسی نخواهید داشت، جزواتی هم در اختیارتان نخواهد بود و یا اینکه استفاده از آنها مناسب نخواهند بود. در چنین مواقعی بیان کردن یک و یا دو آیه مربوط به آنچه که در داستان زندگی‌تان گفتید، می‌تواند به شکلی مؤثر اثر گفته‌های شما را تقویت کند.

اگر حفظ کردن آیات برایتان مشکل می‌نماید، راه آسانتری هم هست. گرچه این سخن به این معنی است که شما دائم کتابمقدس را در دسترس داشته باشید. شاید بخواهید که یکی از این کتابمقدس‌های جیبی را دائم به همراه داشته باشید! در بکارگیری این روش، شما را لازم است که فقط محل آیات را به یاد داشته باشید (مثلا رومیان ۳: ۲۳). محل آیه بعد را در حاشیه این آیه بنویسید و بدین ترتیب جلو روید.

چه آیات را حفظ کنید و چه محل آنان را در حاشیه کتابمقدس بنویسید، آیاتی را انتخاب کنید که اصل مطلب پیام انجیل و عناصر ضروری آن را بیان می‌کنند: گناه ما و محکومیتی که در اثر آن بر ماست؛ کار خدا در نجات ما که با فرستادن مسیح به جهت حمل گناهان ما صورت گرفت؛ و این احتیاج هر کس به قبول این هدیه بلاعوض عفو الهی. شاید بخواهید که در موضوع دوم، آن آیاتی را که به پیام انجیل مربوطند، باز نگاه کنید. در این زمینه جزوه‌های بشارتی هم می‌توانند مفید باشند.

برخی از مسیحیان آیات مفیدی را در این رابطه از کتاب رومیان پیدا کرده‌اند که بسیار مؤثر است:

گناه انسان: رومیان ۳: ۲۳، ۶: ۲۳

کار خدا جهت نجات ما: رومیان ۵: ۸ (و نیز افسسیان ۲: ۸ و ۹)

احتیاج به توبه: رومیان ۱۰: ۹ و ۱۰

بسیاری از افراد در تجربه خود این را هم مفید دیده‌اند که بعد از بیان داستان زندگی خود، به جای آنکه آیات حفظ شده را به زبان خود برای فرد بیان دارند، از جزوه‌هایی که با کلماتی درست و بجا نوشته شده‌اند، استفاده نمایند. در این رابطه جزوه‌های خوبی موجود هست که می‌توانید از کلیسای خود آنها را تهیه کنید. امتیاز استفاده از این جزوات در این است که مطالب در آنها به شکل منطقی و با پشتیبانی آیتی که به موضوع مربوط هستند، به پیش می‌رود. و در انتها هم از فرد در قبال آنچه که شنیده است، پاسخ می‌طلبد.

اگر می‌خواهید از این جزوات استفاده کنید، از جزوه‌ای که می‌پسندید، استفاده کنید. و در حین زمان با تمامی مطالب آن، خود نیز آشنا می‌گردید. خود شما چند بار آن را بخوانید و تمرین کنید تا در بیان آنچه که در آن آمده است، ماهر گردید. زمانی که به این مهارت رسیدید، در صحبت خود دیگر بیشتر بر فرد متمرکز خواهید بود، نه جزوه! و نیز چند مقدمه جهت شروع صحبت هم یاد بگیرید. اینها باعث خواهند شد که بتوانید به شکلی کاملاً طبیعی مطلب را از شهادت زندگی خود (و یا از صحبت) به پیام انجیل بکشانید.

مثلاً «ما انسانها به ریاکاری عادت کرده‌ایم، به اینکه دائم فیلم بازی کنیم و متأسفانه این، در حیطه مذهبی بیشتر رواج پیدا کرده است که کلیسا هم از آن مصون نمانده. آنچه که خیلی از مردم نمی‌دانند این است که بین مذهب، و داشتن رابطه شخصی با خدا فرق هست. در این جزوه من واقعاً به این فرق پی برده‌ام. راستش حالا که وقت زیادی نداریم، چگونه به من این جزوه را به شما بدم. واقعاً ممنون می‌شوم اگر نظرتان را در این باره به من بگوید.» و یا «مریم جان، بین بسیاری از چیزهایی که می‌پرسی و روی آن صحبت کردیم، در این جزوه می‌توانی پیدا کنی، چگونه چند دقیقه وقت بدیم و این جزوه را با هم بخوانیم و روی آن فکر کنیم؟»

۱) بیشتر روی دیگران متمرکز باشید تا روی خود و یا مطالبی که می‌گویید

- «اما به نر می و با احترام.»

در بیان پیام انجیل این خطر دائم وجود دارد که به جای آنکه روی موضوع اصلی متمرکز باشیم، روی احساسات خود در آن موقع و یا مطالب و روشی که پیش گرفته‌ایم، متمرکز شویم؛ تمرکز ما باید روی فردی باشد که با او صحبت می‌کنیم. هدف این است که از آن فرصت به جهت به

نمایش گذاشتن اطلاعات و دانش خود استفاده کنیم و یا تمامی کتابمقدس را از پیدایش تا مکاشفه در مغز او فرو بریم. هدف این است که در نهایت نرمی و احترام مسیح را به او معرفی نماییم. زمانی که آماده هستیم، شهادت زندگی خود را به خوبی بلدیم، و می دانیم هم که مطالب اساسی پیام انجیل چیست، دیگر لزومی ندارد که نگران باشیم و در هراس که چطور خواهد شد و بعد چه بگویید. ما می توانیم تمرکز خود را روی فرد بگذاریم و از خداوند بخواهیم که به ما حکمت و بصیرت و حساسیت عطا کند تا به بهترین نحو پیام انجیل را بر اساس طرز برخورد طرف مقابل و در نظر داشتن شرایط و اوضاع در اختیار او قرار دهیم.

اصل مهم در این مورد چنین است: **تا جایی پیش روید که طرف مقابل می خواهد.** خدا به هیچ عنوان اراده آزاد افراد را زیر پا نمی گذارد. ما نیز نباید چنین کنیم. بعضی از افراد در صحبت هایی که دارید، به نحوی نشان می دهند که دیگر نمی خواهند از این حرفها بشنوند. ما باید به این احساس آنها احترام بگذاریم و آنها را مقید نکنیم. به یاد داشت باشید که آوردن آن شخص به ایمان، وظیفه ما نیست. اگر قلب خود را به روی پیام بسته اند، باید دعا کنیم که خدا دل سخت آنها را نرم کند. برخی دیگر شاید در شنیدن شهادت زندگی ما از خود علاقه نشان دهند، ولی وقتی که می خواهیم آن را با پیام انجیل آجین و آن پیام را به زندگی شخصی آنها مربوط کنیم، علاقه خود را از دست بدهند و یا احساس خطر نمایند. در اینجا است که باید عقبگرد کنیم و از خداوند سپاسگذار باشیم که چنین فرصت بیان را در اختیارمان گذاشت و آنها را به دست او بسپاریم. ممکن است که فرصت دیگری برای ادامه صحبت با آن شخص هرگز پیش نیاید. بیاد داشته باشید: «یکی می کارد، دیگری می درود» (یوحنا ۴: ۳۷)، و این با خداست که آن بذر کاشته شده را رشد دهد (اقرنتیان ۳: ۶). همینقدر کافی است که ما توجه آنها را به جانب مسیح معطوف کنیم.

برخی ها هم با علاقه ای اصیل و مسائل و موانعی که مانع ایمان آوردن آنها می شود، ممکن است به حرف شما گوش دهند. در چنین مواقعی، اگر سوالات پیچیده هستند، شاید به آنها پیشنهاد کنید که با هم به دنبال جواب بگردید. چنین پیشنهاد از جانب شما که مایلید از همانجایی که آنها هستند، کار را ادامه دهید، جزو قسمت آماده بودن است و با آنها به نرمی و احترام رفتار می کنید. و کسانی هم خواهند بود که مایلند به مسیح ایمان آورند و کاری را که خدا از طریق او برایشان انجام داده است بپذیرند. مواقعی هست که با اینکه گرسنگی روحانی را در طرف مقابل می بینیم، ولی از ترس اینکه مبدا بشارت ما به فشارت تبدیل شود، از دعوت او به اینکه خود را به خداوند بسپارند، امتناع می کنیم. معهدا چنین سوآلی این مطلب را برایشان واضح می کند که در این زمینه به خواست و تصمیم از جانب خود آنها نیاز هست. هیچکس نمی تواند به زور به این رابطه شخصی

با مسیح کشیده شود. این کاری است که شخص براساس اراده آزاد خود در آن لحظه انجام می دهد و خود تصمیم می گیرد عیسی را به عنوان منجی، خداوند و بردارنده بار گناه خود بپذیرد.

۹) مقایساتی که می شود در بیان انجیل استفاده کرد

عیسی معمولاً در تعالیم خود از مثلها استفاده می کرد و این کلمات تصویرساز، نکته سخن او را بهتر از توضیحات بلند و بالا می رسانید. مقایسات زیر شاید در بیان برخی از جنبه های انجیل مفید باشند. آنها را به زبان خود به هر شکل که می خواهید، بکار بگیرید.

۱- «من از همه بهترم».

اگر همه ما به کنار مثلاً دریای خزر برویم و به طرف باکو شنا کنیم، فکر می کنید بهترین شناگر ما تا کجا بتواند شنا کند؟ شما تا کجا شنا خواهید کرد؟ جواب به این سؤال در افراد مختلف، با هم فرق خواهد داشت، اینطور نیست؟ برخی چند متر، برخی تا بیست متر و برخی هم تا بیست کیلومتر. ولی فکر نمی کنم که کسی بتواند این مسافت را شنا کند. فاصله بیش از اندازه زیاد است. معیار بیش از اندازه بالاست. حال حماقت ورزشکاری را تصور کنید که خود را با دیگران مقایسه کرده و با فخر فروشی می گوید: «به این بچه ننه ها نگاه کن، من می توانم بیست کیلومتر شنا کنم.» واقعیت این است که او هم مثل بقیه به همان سرنوشت دچار است؛ او هم بعد از مدتی شنا، مثل آنان غرق خواهد شد. اینکه چقدر شناگر خوبی است و چقدر می تواند شنا کند، در اینجا دیگر مورد ندارد. در شنا به اندازه کافی خوب و ماهر نیست. به همان شکل هیچکدام از ما آنقدر خوب نیستیم که به آسمان برسیم، در معیار کامل خدا بگنجیم. رومیان ۳: ۲۳ می گوید که «همه گناه کرده اند و از جلال خدا محرومند.» از آنجا که خود خدا معیار است، مقایسه با دیگران کار احمقانه ای بیش نیست. به جای نگاه به دیگران که آنها هم چون خدا ما گناهکارند و خوش کردن دل خود، باید خود را با خدا مقایسه کنیم که کاملاً پاک و از نظر اخلاقی کامل است. برداشتن چشم خود از دیگران و دوختن آن به خدا ما را به این درک شوک آور خواهد کشاند که بین خدای قدوس و انسان گناهکار ورطه ای هست که نمی توان روی آن پل زد و هیچ شخص گناهکاری نمی تواند با نیکی و تلاش شخصی خود از این ورطه عبور کند.

۲- «من آنقدرها هم بد نیستم.» (الف)

فکر کنید که در کنار جاده‌ای پیاده پیش می‌روید و سعی دارید که با دست بلند کردن به ماشین‌های دیگر از آنها سواری گرفته به مقصد برسید. جاده از میان مراتع سبز و خرم می‌گذرد و در اطراف گوسفندان زیادی هستند. پیاده روی در آن جاده می‌توانست واقعاً دلپذیر باشد ولی متأسفانه نه امروز؛ چونکه هوا سرد و ابری است. خوشبختانه خانواده‌ای دل به حال شما می‌سوزاند و می‌ایستد که شما را سوار کند. یکی از بچه‌های خانواده از دیدن گوسفندان و بره‌هایی که دور و بر مادر خود جست و خیز می‌کنند، به هیجان آمده و می‌گوید: «بابا، به اون گوسفند نگاه کن، چقدر سفیده! درست مثل ابر.» و بعد از چندی از خستگی مسافرت به خواب می‌رود. مدتی می‌گذرد، هوا سیاه می‌شود و روی زمین را برف همانند پودر می‌پوشاند. بچه از خواب بیدار می‌شود و داد می‌زند؛ «بابا، به سر اون گوسفندا چه اومد؟ همه‌شون کثیف شده‌اند.»

بله، واقعاً به سر آن گوسفندا چه آمد؟ آیا تغییری در آنها پیش آمد به طریقی که در یک لحظه سفید به نظر آیند و لحظه‌ای دیگر سیاه. نه، گوسفندان ابداً تغییر نکردند. گوسفندان همان بودند. در آن زمینه سبز چمنزار سفید به نظر می‌آمدند، چنان تمیز که انسان می‌خواست آنها را بغل کند. آنچه که عوض شده بود دورنمای آن دختر بچه بود، معیار مقایسه‌اش فرق کرده بود.

زمینه را از چمن به برف عوض کن، رنگ اصلی گوسفندان ظاهر می‌شود، آنطور که واقعاً هستند.

به همان نسق ما هم زمانی که خود را با همسایه بغل دستی و یا همشهری چند محله بالاتر مقایسه می‌کنیم، ممکن است خوب بودن وضعمان را گمان بریم. ولی دیگران زمینه درستی برای مقایسه نیستند. زمانی که خود را با خدا مقایسه می‌کنیم، درست همانند گوسفند به برف، کثیفی وجود ما ظاهر می‌شود. اشعیا از دید خدا می‌فرماید: «همه اعمال عادلانه ما، مانند لته ملوث می‌باشد.» او ما را آنطور که هستیم، می‌بیند.

«من بد نیستم.» (ب)

گناهکار بودن ما به این معنی است که ما اغلب خود را بالاتر از آنچه که هستیم تصور می‌کنیم. (فیلیپیان ۲: ۳). شما هم مثل من شاید وسوسه بشوید که گناه خود را کوچک

جلوه دهید و فکر کنید که واقعاً زیاد هم بد نیست. شاید دست شما به آن «گناهان کبیره» آغشته نشده و وجودتان مانند بقیه افرادی که در چنین گناهان به سر می‌برند، ملوث نگشته است. ولی این اصلی نیست که کتابمقدس بر آن صحه گذارد. زیرا گناه ما را از درون به فساد می‌کشد. حتی به قول ما گناهان کوچک هم نزد خدا اهانت است. مگر نه این است که ناطاعتی از خدا و خوردن آن میوه زیاد هم بد به نظر نمی‌آید، ولی با این حال به محکومیت کل نژاد بشر منتهی شد.

اگر فقط یک قطره زهر را در لیوانی آب بریزید، آب خوب را به آبی بد تبدیل می‌کند. یک قطره زهر چنین اثری دارد. در سراسر مایع پخش می‌شود و آن را چنان زهرآگین می‌کند که شخص را به مرگ سوق می‌دهد. گناه هم روی ما چنین اثری دارد. یعقوب ۲: ۱۰ به ما می‌گوید: «زیرا اگر کسی تمام شریعت را نگاه دارد اما در یک مورد بلغزد، مجرم به شکستن تمام شریعت است.» به سخنی دیگر، اگر تمامی عمر خود را تا پایان به کاملیت زندگی کرده باشید و تنها یک دروغ کوچک در زمان بچگی‌تان گفته باشید، به همان اندازه محکوم خواهید بود که گویی تمامی اوامری را که در کتاب آمده است، شکانده‌اید. ما به دلیل میزان و کمیت گناهانمان محکوم نمی‌شویم. ما از آن جهت که گناه می‌کنیم، گناهکار شمرده نمی‌شویم، گناه می‌کنیم، زیرا گناهکار هستیم و به غیر از گناه چیزی از ما بیرون نمی‌تراود. رومیان ۶: ۲۳ می‌گوید: «زیرا مزد گناه مرگ است.» - جدایی ابدی از خدا. خوشبختانه قضیه به همینجا خاتمه نمی‌پذیرد. آیه فوق ادامه داده و می‌گوید: «اما عطای خدا حیات جاویدان در خداوند ما مسیح عیساست»

۳- «چه لزومی داشت که عیسی جای من بمیرد؟»

دختر خانم دانشجویی به دلیل رانندگی بی‌احتیاط توسط پلیس گرفته شد و معلوم گشت که مست هم هست. او را دستگیر و بعد جهت محاکمه به دادگاه بردند. اتفاقاً در آن روز بنصوص پدر این شخص که خود قاضی هم بود، ریاست آن محکمه را برعهده داشت. دختر خانم دانشجو پیش خود فکر می‌کرد: «به، چه شانسی! خوب شد بابام تو این دادگاه. برام سخت نمی‌گیره.» با این وجود، پدر این دختر خانم به عنوان قاضی وظیفه شناس و منصف که از هیچکس طرفداری نمی‌کرد، معروف بود. برای او دیدن دخترش در جایگاه متهمین آن هم به جرم رانندگی در حال مستی بسیار دردناک بود. پدر از همان بچگی به این دختر یاد داده بود که به قانون احترام گذارد و با دیگران به شکلی مسئول و متعهد رفتار نماید. با اینحال نمی‌توانست در این پرونده دخل و تصرفی کند. این امر در حق دیگران منصفانه نبود و قانون را مسخره می‌نمود. در بطن آن غم و

غصه عظیم، پدر، دختر خود را به حداکثر مجازاتی که قانون تعیین می‌کرد، محکوم نمود - جریمه عظیمی که پدر از عدم توان دختر خود در آن مورد به خوبی آگاه بود. دهان دختر از شدت شنیدن خبر مجازات کلید شد.

و سپس اتفاقی باور نکردنی روی داد. قاضی شغل قضاوت خود را از تن درآورد و از پشت میزی که لحظاتی قبل از آنجا محکومیت و مجازات دختر خود را صادر کرده بود، بیرون آمد و به جایی که دختر محکومش ایستاده بود، رفت. دست خود را به جیب برد و دسته چک خود را بیرون کشید و به دادگاه گفت: «به عنوان شهروندی عادی، مایلم جریمه دختر خود را بپردازم.»

ما هم همانند دختر آن قاضی، قانون را زیر پا گذاشته‌ایم. ولی فرق پرونده ما با آن دختر خانم این است که ما قانون خدا را زیر پا گذاشته‌ایم و آنچه که به آن محکوم می‌شویم، پول نیست، محکومیتی ابدی است. خدا به عنوان پدر آسمانی ما، فرزندان خود را دوست دارد. ولی این سخن به این معنی نیست که او گناه را ندید بگیرد و طوری وانمود کند که انگار چیزی اتفاق نیافتاده است. گناه باید مجازات گردد، و رومیان ۶: ۲۳ مجازات گناه را مرگ اعلان می‌کند، «بدون ریختن خون، آمرزشی نیست.» (عبرانیان ۹: ۲۲). عیسی خدا بود که جسم گرفت و به میان ما آمد تا گناهان ما را او بر دوش گیرد. در مورد مأموریتش ادعا کرد که آمده «تا جانش به عوض بسیاری بدهد.» (مرقس ۱۰: ۴۵) «زیرا مسیح نیز یک بار برای گناهان رنج کشید، پارسایی برای بدکاران، تا شما را نزد خدا بیاورد. او در عرصه جسم کشته شد، اما در عرصه روح، زنده گشت.» (۱ پطرس ۳: ۱۸).

ولی ما نیز همانند دختر آن قاضی، لازم است غرور خود را ببلعیم و آنچه را که پدر برای ما تدارک دیده است، بپذیریم. او ما را به زور به اینکار و نخواهد داشت. در قبول این هدیه عظیم او، چیزی از دست نمی‌دهیم، بلکه با آن همه چیز را عاید خود می‌کنیم.

شکل بفشی به پاسخ

۱- کمیت و کیفیت روابط خود را با غیر مسیحیان ارزیابی کنید. آیا از آن راضی هستید؟

۲- برای حفظ دوستی خود با غیر مسیحیان و نیز یافتن دوستان جدید چه نقشه‌ای دارید؟

در چه چارچوبی پیام انجیل را به دیگران عرضه می‌دارید؟ در زیر بنویسید.

بیش موضوع

۱- کلیسایی که در جامعه شاهد مثبتی است (نور و نمک)، به چه مانند است؟ روی چه چیزهایی تأکید خواهد داشت؟ چه چیزهایی را به انجام خواهد رسانید؟ کلیسای خود را ارزیابی کنید.

۲- در حیطه نفوذ چنین کلیسایی، فرد و یا خانواده‌ای که شاهد مثبت باشد، چگونه خواهد بود؟ خود و خانواده خود را ارزیابی کنید.

۳- چرا بیان ایمان خود به دیگران مسیحیان تا اینحد مشکل به نظر می‌رسد؟

۴- برای اینکه در میان دوستان و خانواده خود شاهدی مثبت باشید، می‌خواهید چه کنید؟

۵- برای نجات چه کسانی می‌خواهید دعا کنید؟ وقت بدهید و گروهی برای این افراد دعا کنید.

۶- چارچوب انجیلی را که به مردم عرضه می‌دارید، برای گروه بیان کنید و بگذارید به شکل سازنده آن را مورد انتقاد قرار دهند.

گام‌هایی به جهت اطاعت

۱- بحث روی این مطلب بر فکر اصلی شما چه تأثیری گذاشته است؟ بطور خلاصه بنویسید.

۲- تصمیم دارید این را چگونه به مرحله عمل بگذارید (کی، چه کسی، کجا، و غیره)؟

۳- خود را متعهد کنید: اهدافی را تعیین و آن را با گروه و یا سر گروه در میان گذارید.

به کمک خدا، من: